Utrecht University Library
Partner in Science
Universiteit Utrecht

Treatises on alchemy, medicine and physics,

https://hdl.handle.net/1874/430515

Hs.
1 F 14

در بیان ترکیبات خوردنی

پاره زیبق جزوی و طلا جزوی در میان آرد گندم آمیخته غلوله‌ها
باریک بسته بکبوتر بخورانند بعد از دو پاس کبوتر را ذبح کرده سنگله را
بگیرد بوقت مجامعت آن سنگله در دهن گیرد انزال نشود

پاره زیبق بنمونه در خشت گهل نموده بعده پاره بیضه مرغ
اسود اندک رخنه نموده آن زیبق اندرون بیضه انداخته بربندد
و بالای آن افیون خالص لیپ کرده خشک نماید برین نوع هفت
لیپ نموده و پاره پاره و افیون تر کرده بر بالای بیضه بچسپد
و خشک نماید و بعده آن بگل حکمت لیپ بکند و خشک نماید گچ‌پت نموده
در سرگین بگاو و باکاو مثل آتش دهد چهار پهر بعده بیرون

ACADEMIA RHENO TRAIECTINA

ارد و گل دور نماید و هم پاره بستانند و وزن کنند و برابر او ایلاجی

و جاهل و جایز است عاقرقرحه تمام را یکجا کرده موافق نخود غلوله

کرده هر روز نهار یک غلوله بخورد اگر عنین بود مرد شود و اگر

للی است راست گردد و اگر سست بود توانا گردد

بیارد کبریت یک سیر و قلفر بحاذر م هر دو را صلایه کرده بعده بحر یسر

آورده در دیگ نو بندد و اندک کبریت بر بالای وی همین ماذی 2

هر چه بندد کبریت را بر بالای پارچه بگذارد و شیر در ماذی اول

انداخته باشد بعده سرپوش داده بگل کبر و آتش بکند اول کنار

که تا لب ماذی بود بعده سرگین صحرائی بخنبد آتش بکند چنانکه آن

کبریت بسوزد و بیست بکمرتبه در قلمنور صلایه کنند سیر و بعده بیارد

پوست بیخ اوزنت کناره و قولنجن و قلم فور فلفل گرد هر یک دو درم

دو ماشه از این کبریت کشته بکر و صلایه کنند و رنگ گولی بندد و بخورد

وارکون

دار گوشت ترشی بادی به پرهیز بسیار نماید انچه بود اظهار خواهند

برای قوت باه بارد جوهری اسپند و بول موزن همه یکتوله

یکجا کرده بمقدار طبیعت بخورد امساک بسیار ببار آید وخوبست

برای قوت باه بارد اسگند خوب هر روز یکتوله با شکر آمیخته

با شیر گاو بخورد فربه و قوت باه سرخ رنگ کرده اما از ترشی

واز اجزای بادی بسیار پرهیز کند وهر چه واند بخورد

باره درخت منده را با بیخ در ظل خشک نماید بعده بباید نگاهدارد 3

یکتوله هر روز نهار با شیر گاو بخورد نفع بسیار دارد وعشق شیاطین

بر وی راه نماید اگر چهار سال بخورد ملاقات حضرت خواجه خضر نبی

علیه السلام بیابد و روز بروز صفای فراوان پیدا گردد

اگر کسی نمک سنبد نر اشره کشیده در شیشه نگاهدارد وچشم بدرد امله

باشد اندکی ب مرگوز چشم اندازد چشم نیکو گردد

دیگر بزرگی فرموده که هر که یکسال بخورد موی او سفید نگردد اگر سفید
بود اسنو گردد جن و شیاطین در زیر فرمان او بوند هر که مندی را
بخورد از زنان بصورت جماع نماید تا حیات خود ان زن گیرا زو
جدا نگردد و اگر زن بیند او را بیقرار گردد و هر زنی اگر بار نگرفته بود
بیخ گزر او کوفته ه رسانه خشک نماید ار و کند و با روغن شکر رفیق
کرده بخورد و نفع بسیار دارد و از جمیع رنج زحمت خلاص گردد
هر که تخم مندی را با برگ همراه کرده بخورد جوان گردد و در وقت 4
بزرگ سنو کار خورده فرمود که من یکسال خوردم جوان شدم
چنانکه دو و بیست سال عمر کردم و هیچ مندی ای عجابات دارد
دیگر آنکه هر که گل مندی را بخورد هر روز یک مثقال روشنائی چشم افزاید
چنانکه در یک میل آدم را نتوان شناخت که فلان باشد دیگر آنکه گل مندی را
بخورد و جماع کند از آن مقدار قوت دهد که شرح نتوان کرد و خورده

مندی را

منده هرکز عرق نکند و در آتش نسوزد و همیشه از وی بوی خوش آید و
هرکه گل مند برا خشک ساخته بکوبد و با روغن برزد بخورد بقوت شود و
چنانکه چهل روز اخوشنود کند و اگر بدروغ بخورد چشمش روشن گردد
و اگر با شهد بخورد عقلش برکمال شود اگر با شیر بخورد سینه پر گردد و اگر
با آب بخورد پر زور گردد و اگر مرد از دست رفته بود بیارد بلاس سفید
و پاره بهنگری بار ساخته مثل صندل صلایه نماید و بالای او پنبه بجلد و بهر 5
تا تمام شام بالای پنبه لیب سازد علی الصباح با آب شسته بچه را دور کند و
بچه به بجد همچنین هفت روز الله تعالی مراد حاصل کند روز دوم ابله افتد
یقین بدان که خدای عز و جل مقصود حاصل گردد اگر مردی از دست
رفته باشد بیارد بهنگره و نیم دما بوزه سیاه ابرد هو بار یک آتش کند
بعده بیاورد و عکس خد ساو ازو دور برارد نگاه دارد جای تنگ لیب نماید
ولته به بجد بعد از سه روز بگشاید و باز لیب سازد بعد از چهار روز بگشاید

و بار بست باید بعد از چهار روز بکشد بدالله تعالی راست گردد اگر کسی ارونت

رانده باشد بیارد هر یکی نیم سیری افیون کافور بهم سبی بیخکل ابیض

نیج موصلی سیاه نیج موصلی سفید نیج اونت کتاره اینهمه را اسکرده بمالد بنکو

گردد دیگر بیارد کنجد سیاه موچرس تخم کواچه تخم انکن ستاره و دران ماش

معمولای کند پوست سنبل گل سکرپ یعنی کسکرن بوزن برابر گرفته اسکرده

دو چند شکر تری امیزد و با شیر گاو دو مقدار دو سیر دم تاول نماید چندان

قوت دهد که بده زن تواند رسید و خشنود خواهد گرد

خداگیان افاضل نظام ملت و دین | که با تو چرخ ستیزه نمای نه ستیزد
توان حکیم مسیحادمی که در ایام | ز بیم دفع تو علت ز خلق بگریزد
مراست علتی از ضعف پشت و سستی باه | گران الم دل مسکین بغم برامیزد
سه چار معجون شده است ای حکیم تا آن عضو | حرارتی که ز شهوت بود نه انگیزد
نمیشود یکی ملتفت در این ایام | مگر بجهد دمی با کسی برآستیزد

بهر

هنوز ناشده اندر سرای چون مهمان

زناو زافتاده ازدهن فرو بریزد

خروس وار سحرخیز بود لیک کنون

چو ماکیان زسر بیضه بر نمیخیزد

خدارا که علاج من ضعیف بکن

وگرنه مار زبیمم چو برق بگریزد

جواب حکیم

زهی خجسته سوالی که گاه نظم سخن

به پیش طبع لطیفت گهر همین ریزد

سوال کرده از ضعف سستی باه

ازین گزین سوالی بمن نه استیزد

زمار چل شقایق زخرفه و بهمن

ز زنجبیل بگیر دو گر فرو ریزد

ز سعد و سنبل و بزر و دوغن بسته

بقند صاف همه او و یها برآمیزد

بهر صباح ازان حقه یکدرم بخورد

که گیر سخت کند باه را برانگیزد

برون رود ز سرش یکداف گرد

چنانکه هرکه به بیند ز پای برخیزد

همان نگار سرسرخ ضرب او ببلند

چنان مطیع تو گردد که هیچ نه ستیزد

غذای خود همه از قلیه برگسی سازد

بشرط آنکه ز دیگر غذا به پرهیزد

برای قوت باه و سستی قضیب مجرب کرده شد باید که ادویه را جمع

کرده جامه بیز نموده اول یکسیر قند کهنه بار رو و سرعت سازد و این اجزا

همه را کرده مخلوط کند و خوب بپزد که سوخته نشود و بمقدار یک توله غلوله

بندد و نگاه دارد و بوقت نهار یک گولی بخورد و بوقت خفتن یک گولی بخورد

عرض هفت روز که بخورد عجائب بیند مجرب است ادویه اینست

زردی تخم مرغ چهل درم ارد کنگنی بیر قلنفر هفت درم جوز چهار درم

دارچینی ده درم بلبل کرد پنج درم بلبلادر پنج درم جوز هندی پنج درم

موصلی پنج درم عاقرقرحه پنج درم تمام اجزا را کوفته وقت نهار بخورد

اگر کسی از دست شهوت رانده باشد از عاقبت تنگ شده باشد یا کم قوت

شده باشد بیا مرد رزبیق و بیجال مار و بیجال کبوتر و بیخ کبر انبض همه را

یکجا کرده باریک آس نموده با شهد گولی بسته در شب با لعاب دهن آب زد

بر آلت لیپ زد اگر سوختن گیرد با آب گرم بشوید سه شب همچنین بکند فائده

بیند

ببندد و شهوت زیاده گردد و باه افزاید مجرب است فرموده

اگر کسی از دست شهوت رانده باشد از عقب باریک شده باشد

باید که در شب یکشنبه خر سیاه یکرنگ را بکشد علی الصباح رفته مغز او سر بستاند

هر روز وقت خفتن همان جای باریک بمالد و یا برگ تنبول بر بندد

وقتی که آلت سوختن گیرد با آب گرم بشوید بر هر نماز خفتن همچنان بکند

در یک هفته یا در دو هفته بفرمان رب العزت برابر گردد و مجرب است ۹

اگر نیز همچنان کرده باشد پوست بیخ کیر سفید و بیخ بهکره برابر بستاند

و در سایه خشک سازد و بعده صلایه کرده جابه بیز نموده یار و تخم خرزه

پوست او دور کند و دانه برابر او برد هر دو را و به علاحده نگاه دارد

وقت خفتن بر گیرد و شکر پاک ساخته با شراب بساید و شب بمالد و برگ

به بندد هرگاه که آلت سوختن گیرد با آب گرم بشوید در دو هفته برابر گردد

بفرمان رب العزت فاتحه بروح نبی علیه السلام دهد مجرب است

در فواید قوت کونه زرد چو برا ماریک سوود بوقت حتی دو کاندرم
شهد و روغن گاو و بخورد مثل قبل کرده واز خروس کرده و بو ئی
اندام خوش ایده و هرچه داند عمل کند مجرب ازموده

مصطفی
براے قوت وزیاده شدن امساک بس بارد عاقرقرحا سه درم
سه درم کباچینی سه درم سند هی بخذرم فلفل کرد سه درم بلائی کند
سه درم کهرو سه درم اسپند دو درم تخم گوانچه دوازده درم تخم اسکن
سه درم موصلی سیاه سه درم موصلی سفید سه درم اسکند سه درم
پوست خشخاش سه درم اجواین خراسانی سه درم قند کهنه هعاده درم
اینهمه را باریک کرده جامه پنر نموده در قند کهنه باهم ببست بلگولی
بند و هر روز یکگولی با شیر گاو بخورد و بشرطی که بچه اش یکرنگ باشد
بعد از گولی خوردن غذا و شیر و برنج بخورد شهوت و قوت بسیار دارد
و امساک زیاده کرده و قوت باه افزاید مجرب ازموده

15

یا برو قلم فور دو درم و شیر کولر دو درم و قلم فور در شیر تر کند
و کولی لبسته بخورد اگر سست شده بود باز بقوت چهارده سالگی
پیدا کرده و غذا برنج گنگنی و شیر جرد یک بخورد مجرب ازموده
یا در مقدار سه درم سپیدی یا تخم مرغ یکنیم درم روغن دو درم
جا پهل دو نیم درم سلاجت یکدرم سنبل دو درم اندر جو نیم درم
موصلی کندسه درم شهد خالص یکدرم ازین دارو هر روز صلا 11
کرده بخورد و هرچه خواهد اعار نماید مجرب ازموده
یا در شیر گاو یکرنگ بجز و سیو نیم درم کوکل خوب دو درم
و با حی صلایه کرده همراه کوکل در شیر اندازد و بجوشاند چه یک
نوخیدان که مقدار یک پاو سیر باند بعده فرود ارد مقدار بخود
کولی بند نهار بخورد امساک قوت باه زیاده کند
بجهة زیاده شدن انثیت صمغ سنبل یکتوله و شیر گاو دو سیر د

و روغن گاو ده مثقال قند پست مثقال این مجموعه را بجوشانند چنانکه خوش آید

حلوا کرده بعد از آن در ظرف انداخته مهر سازند بعد از آن دوای نماز

حقنه موازنه سه مثقال بخورند چنانکه برابر طعام بخورند قوت باه

او روز بروز بسیار حاصل گردد اگر مداومت نماید موی اندام او سیاه

بماند و هر کرا سوده و یا سفید بخواهد گشت هر چه واند بکند

12 برای قوت باه سلیمان علیه السلام هشتاد زن بود هر روز پست

پنج درم تخم مرغ بخوردی و در هر پنجه پنج درم فلفل و پنج درم زنجبیل

و پنج درم دارچینی پنج درم تخم تره پنج درم ترب پنج درم اترب

همه را یکجا کرده سوده بهمراه تخم مرغ بخوردی هر شب یکچهل زن رسیدی

و شب دیگر چهل زن برای قیاس تا که زنده بود قوت باه کم نگشت

اگر کسی بلخه زا با روغن مال کنکنی هر دو را برابر ضم کرده بر قضیب مالد

امساک قوت باه بسیار کرده مجرب آزموده

پاره کلو کل را نیک بشوید و در دیگ اندازد هفت پرکاله سیر کاهنی فرا آب
اندازد و آنمقدار پزد که بجوش آید یکپیاله بماند بعد از آن هفده مثقال
روغن زرد بریزد و بیست تکه زنه را کوفته بیندازد نهار بخورد و آن
خان گم کرده که اگر بیست زن باشند همه را خوشنود میتوان کرد هر چند
زیاده بخورد نفع بیشتر دهد و این دارو از همه اعلاست
پاره کهو بگیرد که شعل مثل غلوله بالای درختان پیل بشود تخم بگیرد معه او 13
بستاند بگیرد سائیده در شیر گاو یکمن اندازد و با آتش نرم بجوشاند
چون سی و سه سیر بماند فرود آرد سرگرده جغرات بندد بعده
مسکه برآرد و اعکبار هر روز نیم پاو بخورد فایده ۲ اول نیم ماه
زبان و اغ بداند سیوم زبان شغال ششم ماه کاپا گلت شود و بشت
قوی و تندرست و روشنائی چشم امساک انقدر آرد که ده زن
خوشنود تواند کرد و دوازده سال کارهای مدنی معلوم کند شعور

پیدا آید از ترشی و شیرینی پرهیز نماید اگر صد زخم بر وار تا آب ارد و زخم

رساند بدشمن مجرب ازموده هرچه واند عمل کند

بکسر حنا برگ ادراوده کنند در روغن بریاکنید یکدرم وقت خفتن

بخورد امساک زیاده کرده هرچه واند عمل ارد

برای قوت باه بارد نافع است بار دپوست خشخاش دوازده

درم وگل دهاوه یکمثت ویکدرم سندهی چهار درم فلفل گرد نیم درم 14

این چهار چیز اسکرده ودروقت نماز خفتن در آب ترکند و بدارد

دوویم شب محکم کالد ودرجامه بر دسه شب متواتر مقدار یکشیر شد

اگر خواست خدا تعالی باشد چندان قوت شود که میان یکشب ده

عورت را خوش شود تواند کرد ازموده است بسیار کسان تجربه کرده اند

منافع و فواید بسیار است بارد هرد و مرصلی تخم تجه کوانچه جوز بویه

دارچینی جوتری تخم بهنگ پوست خشخاش فلفل دار سندهی آجوابن

خراسانی مصطکی عاقرقرحه زعفران قرنفل زنجبیل و نخی همه را باریک کوفته

برابر گرفته جامه بیز نموده سیوم حصه ابهرک زده و فولاد زده در

ادویه محکم سایند از جمله دو چندان شکر تری با کره بجوشانند جلاب

کرده دارو ها را اندازند و کفچه زنند بعد از آن گلوله بندد نگاهدارد

هر دو وقت بخورد آنچه موافق طبیعت بود بخورد قوت باه زیاده

کردد و رنگ تمام بدن سرخ کردد و وجود سخت گرم و محکم شود ۱۵

و اشتها صاف کردد و درد مفاصل و زردی و ناتوانی و تمام

علتها برود و همین و اندام او خوشبو کردد اکر زن این معجون را

بخورد سینه سخت کردد و فایده های بسیار دهد چنانکه صد و بست

یکجا صحبت دارد هر که این دارو را خورده باشد میداند

باید بهنکره سیاه در بابه حک نماید بعده از دسا زد یکتوله از آن

دارو کسیر شیر کو بنشد بخورد قوت باه بجکلی قضیب که او را دینی کویند

مشتمل بر دو فصل است قسم اول در علامت مرض مذکور بدانکه از کثرت
جماع واز بسیاری داشتن خود از جماع واز فرمان زن حایض واز زنی
که دیر شود بدو مرده باشد یا زنی که فرجش تنگ کرده یا زنی که فرج را
با آب مضر شسته بود یا از زیر یا از فرج گشته باشد یا در فرج مرض بود و
چنان بود که چون مرد با او نزدیکی کند در قضیبش حکی جاذب کرده و
از نزدیکی کردن با چهارپایه واز خراشیدن وشپلیدن تیمور بدست 16
واز داشتن آب منی بوقت انزال واز شستن تیمور با آب مضر
واز ناشسته گذاشتن تیمور بعد از جماع واز مانند انعها خلط کرده
در تیمور فاسد گشته اماس حکی مذکور در تیمور حارث کرده واین
مجموعست یکی از غلبه باد دوم از تلیه سویم از غلبه بلغم چهارم از
غلبه خلط پنجم از غلبه خون بود علامت بادی آنست که خشن سیاه
وام بود و جرم او بطرقد و چنان درد کند گویا او را میشکافد

بود و باره

پاره پاره میکند و بیمور سخت باشد علامت نوعی که از تلخه حادث

شود انست که نوع مذکور همچون بار گلی بخته بود و شتاب بخته بود

با سوزش و انواع دردها و فساد و تلخه باشد و تب پیدا ارد

علامت نوعی از بلغم انست که خوب سخت و با خارش با انواع

دردها و فساد و بلغم بود و علامت نوعی که از فساد بهم رسد

خلط حادث شود از ان ریم گونا گون و بکشفات بسکافد 17

مختلف بچکد و در ان کرمها افتد و این نوع لا دوا است علامت

نوعی خون انست که سیاه وام و با تاکی و دیگر انواع درد و

فساد تلخه بود و از ان خون بچکد و تب پیدا کردد و هر بخکی که در ان

قضیب تا حشفه ها سخت شود و در بخکی کرمها افتد و اگر گوشتش

بریزد بعلاج نیکو نشود و بجهت بخکی در ابتدای حال علاج

باید کرد و انکه در ابتدا نکرد بجهت کنار و اندکی حشفه و قضیب

بخته کرده وکرم افکند وکوشت فسم دوبم در علاج زحمت مذکور

بدانکه سحیق انجیر وتخم بیدانجیر وپوست جو وپوست کندم جمله را به شیر

وبا روغن ستور مخلوط کرده وکرم کرده ودر بجکلی بیمور سخت کشند

نوعی بادی دفع کرده واین تمام کسی داشته بود علاج بدست

او میشود وا وحکیم داناست ورنه علاج کردن او بکار نباید

کل سرخ رسوت ملهتی کلبی را باهم امیخته لف مال کنند وقادری 18

شهد کف کرفته بدان داخل کنند وهر صباح قادری ازین بخورد

قوت باه را زیاده کند وسستی دور کند مجرب ازمود ه

برای قوت باه بارد جوزبوا دو درم جوبتری دو درم سیاه

دانه بوزن یک بهلولی تخم کوله بهلوان تخم کواچه یکبار وهلیله تحجار د

بلیله وزن بهلولی بلبل مور دو درم بلبلاذرازد دو درم زنجبیل

سوده بوزن یک بهلولی کافور چینه ششماشه سیار تخم مرغ به علمت

بخورد.

بجعاره عاقرقرحه دو دانگ بابرنگ دو درم شیر بز هفت نیم سیر
باید که اورک را پوست او جدا کرده خوب کوفته نگاه دارد و
پانزرا پاک نموده نگاه دارد بعده سیر را پاک کرده صلایه نماید بجای
آب شیر بز اندازد و در دیگ انداخته پانیر آمیخته در نهد الحون
برآید که شیر در جوش آمد دیگر ادویها که کوفته از پارچه گذرانیده
بر شیر آمیخته کرده در دیگ اندازد و در آتش گذارد چون معلوم ٤٩
کند که دو سه جوش خوب شد در شیر جوش زد و قوام پیدا کرده و
احتیاط کند که نسوزد چون سرد گردد از دیگ برآرد و در ظرف
سفال نو انداخته نگاه دارد یک گولی از جوز کلان ساخته نیز بروغن
چرب کند هر روز بخورد انشاء الله تعالی بسیار بسیار نفع دهد و
نفع او از شرح بیرون است چرا که مجرب نموده
پانرو تخم هلیله ربع سیر و فلفل دراز شش سیر شاهی و پوست بجاره

بشهد خالص زنجبیل روغن گاو و نیم سیر تمام را لس کرده گولی بمقدار
یک سیر شاهی بندد و اگر عنّی باشد مرد گردد اگر زن بکر دار بود
بیاورد کف دریا و مغز تخم هلیله برابر یکجا سائیده و در فرج عورت
بمالد تنگ گردد بالا تر از بکر دار گردد این را صاف زنان گویند
روز یکشنبه خرگوش را بسمل کند و مغز او بستاند و در قضیب او را بمالد
انزال نشود و مرد بسیار او بسته گردد مجرب آزموده
20 تخم کنگنی را بجوشانند کافور جوز ابیخ سمندر سوکه و ماز عوک و عاقرقرحه
همچون صندل صلایه کند بر قضیب بمالد و برگ انبد بالای ان بسازد
تا خشک شود بعده پاک کرده بشوید و جماع کند تماشا باید کرد
پارد قلم فور زنجبیل و بهو تره شش درم اجوائن خراسانی شش درم
پوست عود و انیسون بهک سیاه هلیله دوازده درم امله شش درم
بهنک سیاه شش درم زنجبیل شش درم فلفل دراز شش درم بلیلیه
شش درم

شش درم اجراین دوازده درم اسکنه هفت درم خالنجان هفت درم قلنفر

دوازده درم جوز دوازده درم سونث شانزده درم و

جوتیرسی دوازده درم بابرنگ شانزده درم اجمود شانزده درم

زیره شانزده درم عاقرقرحه شانزده درم موصلی سیاه ابیض

شانزده درم این تمام اجزا را شیره آورده ان را بعصیر قلمونر را

در و تر نموده خشک سازد و بجوزد قوت و بعد برهم ورودرا 21

بارتنج کبیر سپید و تخم کشانی بزرگ تمام را صلایه کرده بر آلت

طلا کنند اگر للی است مرد کرده و اگر غنی باشد قوی بسیار کرده

امساک اورون پیوسته بچکند ابیض و برگ دم توره اب ارزن

گرفته بر آلت خود طلا نموده باشد و بالا برگ بیدانجیر بیچد چون

خشک شود برگ را نماید و در کار خود مشغول باشد از آن زن

عاجز و حیران گردد و خوشحال او همیشه خواهد بود.

بیارد مشک دو درم عاقرقره یکدرم اسپند یکدرم اجواین خراسانی

سه درم افیون پاک درم تخم بهک دو درم جوز بویه دو درم

بیخ دهتوره یکدرم تمام را آس کرده با آب زعفران غلوله بسته

همچون دانه انار درشت به خشک سازد یکگولی با برگ تنبول بخورد

چندان امساک شود که زن طاقت او ورون شواند بسیار بسیار

ذوق پیدا اید که ان شب طعام نخورد و شیر گاو بخورد امساک

22 بسیار شود تا ترشی نخورد انزال نکند مجرب است ازموده

قلم فوفل زعفران دارچینی عاقرقره همه را آس کرده دو دانگ مشک

بهم مایه نموده غلولها بندد وقت جماع در دهن گیرد با آب

دهن دیگر را طلا نماید هر زن را که خواهد مجامعت کند هر گز ازو

جدا نکرده و عزیز دارد و دیگری نخواهد مجرب است ازموده

بیارد درد دوک خالص ساخته و دو پنج شیر ماده گاو انداخته پزد

چون یک بچه شود اگر شیر زیاده باشد از دو یک شد که هیچ اثر شیر نماند بعد از آن

در روغن گاو بریان کنند کفچه زنند نرم گردد بعد از آن دارچینی و قرنفل و تخم کدو

هر یک شش درم زعفران سه درم در او اندازد کفچه زنند بعده بخورد تا هر ده

روز بعد از آن عجایب ببیند و هرچه در این دارو تاثیر است اظهار گردد

برای امساک بیارد پاره یکدرم اسپند یکدرم کبوتر یکدرم بزره و وب

یکدرم همه را صلایه کرده یکبار از جمله دارو سه گولی بندد قوت باه بیفزاید 23

و امساک شود مجربست آزموده هرچه داند عمل کند

اسپند سوختنی پنجدرم جوزبویه پنجدرم قرنفل پنجدرم دارچینی پنجدرم

این ادویه را کوفته در شهد دو کان درم گولی بندد در وقت خفتن

بخورد قوت باه بسیار آرد امساک آرد هرچه داند عمل آرد

برای قوت باه اسپند سهاگه چابتری و شنگرف عاقرقرحه افیون

خشخاش اسکند اسکرده با شهد گولی بندد بخورد قوت باه بیفزاید

دیگر روغن معصفر موصلی ابیض بکوبند در روغن اندازند بجوشانند در وقت

مجامعت در کف پا و در کف دست امساک بسیار آرد مجرب دانند

موصلی اسود عاقرقرحه کچیلا جاپهل جوتری پلپل دراز پلپل مورا جوائن خراسانی

بچه باریک سونته مرچ کنکول چکیا هلیله دارچینی تنبل قلم فوز موصلی

سیاه مس کشته کبریت کشته مرهتی گنگکی پوست تمال مصطکی تنبول

کیرا زاجی زیره سیاه اسپند بول ابنهاد و به را کوفته بخته مقدار

24 طبیعت بخورد فایده بسیار بینند مجرب آزموده مجرب دانند

بار و تخم کواچه بزرگ بالابست بند هر روز نهار سه درم بخورد با شیر

ماده گاو و اگر عنین باشد بمراد کردد مجرب آزموده

زهره خرگوش نر دکر بمالد با هر زنی که مجامعت کند بی او نتواند

بود و قوت زیاده کرددا امساک بسیار آرد مجرب آزموده

دارچینی نیم درم بسایند بر آلت طلا کند چندان لذت دهد که مرد و ممنون

کردند

کردند و قوت باه بسیار ارد و هرچه واند عمل کند بکار آید

بیارد آب مرهمی دران یکدرم سیماب اندازد و صلایه کند بعده طلا کند

چندان مجامعت افزاید که شرح ان نتوان بیان کرد

بیارد زیبق ده درم کبریت ده درم محلی کند و قلم فور بخذرم همه را

یکجا کرده صلایه نماید و بازده تخم مرغ انداخته غلوله کند با تنبول یکان

دو درم بخورد هفت روز خورد و نگاه دارد بعده قوت براندام

او کم نگردد و قوت باه و امساک کم نگردد و زیاده گردد 25

بیارد روغن راحسک ساخته و بباید هر روز یکدرم بخورد چندان

قوت اید که ده عورت را راضی تواند کرد و اگر روغن را اسکرده

وقت نهار دو درم بخورد و دو درم بخورد و دو درم روغن ستود

و چهار درم شهد یکجا کرده بخورد نظر او روشنی بسیار پیدا کند و اگر موی

سفید بود البته از خوردن این گیاه سیاه براید مجربست ازموده

برای قوت باه پارهٔ سیماب کشته سه درم ورق طلا سه درم بنگ سه درم
زهره کشته سه درم ابرک کشته سه درم دود دیه یکدرم پیچکنکهی و
پیچکلکری بهلاو د صندل کهته کوکهرو سپید تاکم گوانجه دار چینی جیتهی مد
از هر یکی ازین یکدرم کپور کهتی سه درم تا سفته مروارید و خورده
یاقوت ازین هر یکی درم و مرچ تاکیسر املاجی موبر د هنه زعفران
تخم انکره لچور چرک ترکندی ادرک سونته پلپل دراز مندی اجوان
26 خراسانی جوان هندی بهارنک مرچ کنکول موصلی ملاهی لند چهار
سلاجیت دارم سار سنا ورسنک بس لوچن تا نخان نهند کنجد سیاه
تالیس پتر و کلوی سنکهاره تجاله دود هیا افیون جرکیل کند تخم اسکن
کنر پلپل هر یکی ازین یکدرم کستوری سه درم اسکند سه درم بهمراه
سه درم هره پلیت یکدرم بهره یکدرم امله و زنیره سیاوره و
پلپل مور دیودار جو کولکی قلم قوز بهنکره مرهتی هر یکی ازین یکدرم
بنور

کپور نیم پاو و مغز بادام نیم پاو و پسته نیم پاو و نیم سیر بهنگ در روغن بریان کند

نبات دو سیر کلان شهد یک نیم سیر روغن تخم گندر یکدرم کبابچینی یکدرم جاگ

پهل یکدرم جاپتری یکدرم اینهمه را شکر و دگولی بسته بخورد

دیگر تخم هلیله پنج درم اجواین پنج درم دودپه پنج درم میتهی پنج درم

شهد آمیخته گولی بندد هر روز چهار تنک غلوله خورد فایده تمام آرد

دیگر پیر را در تخم بیدانجیر یکجا بکند بگوید بر آلت بمالد امساک آرد 27

دیگر بلر یا کنند باشکر سرخ مقدار پنج درم بوقت صبح بخورد قوت آرد

دیگر زهره خرگوش با مردار سنگ بر آلت طلا کند قوت باه آرد

دیگر اگر کسی چهار درم بیخ اسگند با نیم سیر شیر ماده گاو و با تش بجوشاند

و بخورد همین عمل کند باه را قوت دهد و مفید است مجرب

اگر خون خرگوش با شهد آمیخته با تش طبخ دهد بوقت حاجت قدری

بر آلت طلا نموده با زن نزدیک رود قوت آرد و باه افزاید

اگر کسی چهار درم پنجه اسکند با نیم سیر باده با آتش نرم بجوشاند و بخورد همین
عمل بکند باه را قوت دهد و مجربست آزموده هرچه داند عمل آرد
اگر خون خرگوش با شهد یا مرد با آتش طبخه دهد بوقت حاجت قدری بر آلت
بمالد قوت بسیار آرد و باه افزاید و قوت زیاده گردد
نوع دیگر زیبق بجنه زرم کنار که با همدیگر حل نماید دو سه روز بمالد در سنگ لا به
28 بعده یک سیر درم قلم فوز بجنه زرم با بزرده بیضه مرغ سحق کند بطریقی کنار حلکی
غلوله سازد و بخوراند و غذای مذکور بخوراند و از ترشی پرهیز نماید چند
روز مداومت کند از عورت مانع آید قوت افزون گردد دللی وجعی راحت
دیگر ترکیب کامیسر یابد که این پهل گوته اسکند گجور کشنیز موچرس لونگ مهدوی مس لوجی
کلر اسپیلی جهود جوز بویه ستاور بهارنگی کچله هلیله تج برنج املج بجیل سیدی
پلپل کرد پلپل دراز اجوائن خراسانی زیره خراسانی قلم فوز الائچی
خرما مویز مور چیلی سیاه سفید چیرمول با بزنگ تخم شروالی زیبق کشته
بهی.

بهی برنج ملره طانیر تخم کواچه کمتول کگرے مالکهانه سمندر سوکه عاقرقره

ماش برشته کنجد سیاه برشته موته وود به تخم سنبل مالنبه برنج ساتهی

ماکس سرنت ملیله زعفران کافور ست گلبوی کهر کند کیل کند جای بهون ماجوپهل

نمک سنگ زیره ابیض جروجی تخم انکن لبولا دکشته تخم دهتوره شیر بهنگ

ازو زن تمام دارو وچهارم حصه بهنگ بگیرد شهد نمبیرد وحصه نبات را

جلاب بداول در کراهی جلاب کند بعد ازان زیره سفید اندازد بعده 29

الس رارد وبعد ازان شهد اندازد جلاب زد بعده تمامی ادویه غلوطها

بندد مقدار قوت بخورد بالائی ان شیر ماده گاو واشامد فایده است

در معرفت قوت باه و سستی الت بارد مبارده گندم نان به پزد و بالگوشت

گوسفند بار ازده با روغن ستور و نمکنک بخورد باه بسیار گردد

زیبق ده درم کبریت یک درم گلی بکند بکهره درم و قرنفل ده درم

بار زده مرغ کهر ولی سازد با تنبول برگ بخورد وشوروای گوشت

گرم بخورد قوت باه افزاید و امساک بسیار آرد مجرب است

دیگر بیارد تخم گزر و بلر و تخم گواچه و تخم کرمکره بیخ گزر و بلر و بیخ بدانامرده

از هر یک بوزن برابر خشک ساخته صلایه نماید یکجا نگاهدارد هر روز نیم مثقال با شیر

گاو بخورد منی زیاده گردد و باه بیفزاید و از ترشی و نمک ستور پرهیز کند

دیگر پرورده کردن سنبل هندی برین جمله است بیارد یکمن سنبل هندی و شهد دو من

30 اسگرود در میان روغن ستور بر پا کند و شهد نیز ملحق کند و بمالد تا تمام یکجا گردد

نگهدارد بوقت حاجة المقدار که خوش آید بخورد طعام هضم و کمر بسته بگشاید

و بلغم را از شکم پاک سازد و معده سرد را گرم گرداند زهر مار و کژدم گزیده را

سود دارد اگر کسی این سنبل هندی پرورده را بخورد هیچ زهر اثر نکند و رنگ

روی او روشن گردد و گرده و پشت را قوت و منی در تن زیاده

گردد و باه افزاید و امساک بسیار آرد مجرب آزموده

دیگر بیارد خولنجان و دارچینی و قرنفل و سنبل هندی پرورده و کچله و تخم شیر ماهی

دهم

و تخم ترب و تخم کدو و ایلاجی از هر یکی یکان یکان درم هر روز بخورد

دیگر بارد خار خسک ساخته و خسک را پرورده همی گویند بارد نخست حصه

نبات و اسپند سرخ دو درم و سپندهی پرورده دو درم خسک پرورده

درم تمام معجون یکجا کنند و با شیر جوشیده شربت سازد یک کوزه هر روز

بخورد هر چند که جماع یکبار مانده نگردد و قوت دهد مجرب است آزموده

دیگر بارد حب کلیوی شانزده درم شانزده درم موصلی سیاه و صمغ

و سنبل و اسکند تخم کوانچه تخم کهرو کر و از هر یکی شانزده درم یکجا کنند و باریک کند

دیگر بازیش دلیده نیم سیر شکر روغن گاو به برد موازی یکدرم هر روز قت

ناشتا بخورد قوت باه انساکه ارد و لذت فراوان دهد

گوانچه بیست درم تخم ترب ده درم تخم زردک ده درم شلیت ده درم

اجوائن ده درم اجمود ده درم تخم ترک ولان یعنی سونف ولان

خورد یعنی سونف سنوه بیست درم اسپند سوختنی ده درم گل بیدانجیر

31

ده درم اینجمله را نکو بکوبد و بسرشت از آب تر کند و ده سیر بستاند هر روز یکدرم بخورد

عجایب بیند و قوت باه و امساک بسیار آرد مجربست آزموده

بیارد عاقرقرحا دو درم مصطکی دو درم موصلی سیاه دو درم اسپند سوختنی

دو درم افیون خالص دو درم تنکار گجراتی دو درم جوزبویا دو درم

اجوائن خراسانی دو درم جاینرس دو درم تخم کواچه دو درم تخم کهرمکره

32 جمله داروها را بوزن برابر بگیرد و بکوبد با جامه بپالاید با شربت قند غلوله

موازنه یکدرم بندد هر روز یکی بخورد قوت باه شود آزموده

دیگر بیارد موصلی سیاه ستاور ست گلیوی تخم کواچه بلبل کهرد تخم دهما توزه جمله را

برابر بستاند و خشک سازد و آس نماید جامه بیز کند نگاه دارد بعد از آن گنجشک نر

خوانگی ذبح بکند و شکم او را پاره بکند و روده ها را دور کرده و این اجزا را

در آن پر ساخته بدوزد و مرغ سانتهی ما آب بپزد هر گنجشک مذکور به تجلد

و در روغن گاو بریان کند چون سرخ گردد برآورد و گوشتها را جدا کند و استخوان

جدا کند.

جدا کند و خوب بساید بار دیگر زعفران و پنجه و جاپرزی و قدری شکر کوفته

آنجمله را یکجا کند و در مغز پسته دانه بیرون داراو کند موازنی یکدرم غلوله نماید

با مشک و کافور هر روز یک حب خورد قوت باه و امساکه فراوان آرد

دیگر بار برگ و ها بوزه بکوبد و شیره او بگیرد هر دو پای تا شتالنگ طلا کند

و خوب مالش دهد تا تمام خشک شود و موافق کیفی خورد و نیم ماشه مسکر

بخورد و چون کیف رسد جماع کند تا ترشی بخورد انزال نشود

بارد تخم تره تیزک سه درم با شور با طلا کند و خشک سازد و بکوبد بخورد

چون کیف کرده اگر ده کنیزک بود خوش شود کرده اند مجرب است آزموده

علاج امساکه بارد شنجرف زده دو نیم درم جوزبویه دو نیم درم اجزای

خراسانی و ماهی سقنقور افیون خالص عاقرقرحا اسپند قرنفل مصطکی

آنجمله دارو ها را دو نیم درم برابر گرفته بساید از جامه بگذارند و با شهد

بمواز نه سو بادیه خورد غلوله بندد یک با آب یک غلوله بوقت نماز دیگر بخورد

33

و در آن شب طعام کم خورد که بهم هلاکت نشود بلکه بخورد شیر بخورد جوش داده

ساعتی قرار گیرد چندان قوت و جوشش مستی آرد که بی تاب شود

دیگر بیارد ماش سیاه دلیده و آل کنند و این شسته پوست دور کرده در

دو سیر نیم سیر شیر گاو دو انداخته جوش چندان بدهد مثل شیر برنج پخته گردد و بعد

یکمن پاو روغن گاو دو پاو سیر نبات پسیده کرده بخورد فردا و روزه مدت

بیست یک روز همین وزن بخورد قوت باه بسیار آرد که مجرب است 3.4

دیگر بیارد بیخ گواچه با گمیزه برهم بست باریک ساییده برآلت طلا بکند سخت شود

که ده یکبار را باره تواند کرد و میوه و شیرینی و تنبول بخورد دیگر چیز نخورد

و آن روز که طعام بخورد چیزی دیگر بخورد امساک بسیار است

دیگر در طلا کردن در قضیب برای انعاظ شهوت نوعی بهلاوه باریک

یک سیر قند کهنه و دو سیر گنجد سیاه و دو سیر بهلاوه بکوبد بعده نخاله لاری

قدری میندازد و بکوبد بعده قند اندازد و بکوبد بعده غلوله سازد

و بخورد

وبخورند تا چهل روز بخورند تمام سال توانا باشند سستی دور کردد

نقل از حکما گفته اند که هر که زردی تخم مرغ چهل مثقال و تخم زردک بیست مثقال

و زنجبیل هشت مثقال دارچینی یکمثقال زعفران نیم مثقال و اندکی مشک نیز جمع کند

اما باید که اول سفیدی تخم را بر دور کند و زردی او در پوست او اندازد

و در آتش نهد چنانکه نیم پخته شود آنگاه زردی را از پوست بیرون کند

و تخم زردک را در روغن بریان کند و بعد از آن زنجبیل و دارچینی و زعفران 35

جدا جدا کوفته بباید آنگاه بر زردیهای تخم اندازد و یکجا کرده با شهد

خمیر کند و در کاسه چینی اندازد و در آفتاب بگذارد چون گرم شود پاره

دست بزند چندانکه درهم شود بعده موافق بخورد قوت باه افزاید

دیگر چهار درم کوندر و شکر و شهد هر مقداری که خواهد برابر کند باید اول

کوندر را باریک بکوبد در میان آب اندازد چنانکه آب گرم شود بعده او را

اندازد و بجوشاند تا قوام آید فرود آرد و هر روز ناهار سه درم وزن

کرده بخورند و با شیر و یا پیاز و ادرک سپیدی بیضه بخورند یکهفته نزدیک
عورت نرود جمله فایده بیند که در بیان راست نیاید و مرد توانا گردد
و قوت بپذیرد و سستی قضیب دور کند و شهوت بیفزاید و اگر پیر باشد
مرد گردد و فایده بسیار کند و هر چه داند عمل کند مجربست
دیگر کهنه اسکند و افیون بخورند تا شیر بخورند خلاص نگردد
اسکند سه درم زنجبیل سه درم بج سه درم کوزه سه درم همه را باریک با آب 36
بسایند و با مسکه گاومیش بیامیزند بر قضیب مالند بزرگ و محکم گردد
دیگر بچه اسکند و با توره با شیر گاو و بیامیزند با توره را خالی کرده درون
او پر کرده و هفت روز بدارد و پس قضیب را بشیر گاومیش بساید
و با آب گرم بشویند و بدان دارو بمالند سخت قوی گردد
دیگر بیارد بهمن سرخ و زرد هر یک اسکرده جامه بیز کند مقدار سه درم بخورند
کلی فایده بیند چنانک گفته شد قوت باه زیاده گردد و مجربست

دیگر

ودیگر اگر بشهد بخورد قوت باه افزاید پشت را قوت دهد و اگر با شکر بخورد
حرارت که از تلخه باشد دور کند و اشتها غالب اید و اندرون صاف
کرداند و اگر با قند بخورد سردی دور کند و اشتها غالب اید و اگر با نبات
بخورد اعضا را قوت دهد و اندام روشن کرداند اگر با بلوح بخورد حرارت
را دور سازد و معده صاف سازد و اگر با روغن گاو بخورد خشکی دماغ
و سینه و دهن دور کند و اگر با شیر گاو بخورد صحت بدن باشد و اگر 37
با دوغ بخورد علت حلق و ماعنود و اگر با جغرات بخورد هر زهر که باشد
دفع کند اگر با شیر گوسفند بخورد در هر شب ده عورت را خوشنود
تواند کرد و اگر با شیر اهو بخورد خواهد برابر ده اسب تازی بدود
اگر با شیر خر بخورد با صحت باشد اگر عورت بخورد دایم بکر ماند اگر با خرما
بخورد بوی دهن دور کند و اگر با شیر انار بخورد درد سر را دور کند
وحیض را دفع سازد و اگر با شیره بهکره بخورد هر چند پیر شود روشن شود.

وجوان نماید اگر با مله بخورد بلغم را کم کند اگر با شیره انگور بخورد روشنایی چشم

بیفزاید اگر با شیره ادرک بخورد تب قدیم را دفع سازد و اگر با آب شسته

بخورد روشنائی چشم افزاید و اگر با شیره لیمو آمیخته سبحی کهار داخل کند

بخورد کرم شکم بیفکند و ضعف بدن دور نماید و فربه گردد و اگر با شوت

سوده بخورد هلیله یار کرده در دردی چشم و گوش باشند در رساند و اگر

با شیره خیار و ماء برنگ بخورد علت بدن و بدبوی بدن را خوشبو گرداند

دیگر مرهمی و کوبهی را آورده در سایه خشک بکنند سحق کرده برابر بگیرد بخورد علاج

خون و صفرا کند و قوت فراوان و امساک بسیار آرد مجرب است

دیگر جهة امساک اسپند سه درم اجواین خراسانی سه درم موصلی کند سه درم

جوز بتر سه درم افیون سه درم جای پهل تخم دهتوره بهو بند درم شهد چهار درم

بمثول با مصالح بیارد و تمام دارو یکی کرده بساید و از جمله داروی سیه دو گولی

بندد بوقت حاجت یک گولی بخورد چون کیفیت برسد بکار مشغول شود و برگ بخورد

وچون اشتها رسد شیر سوبشد و قوت فراوان دهد مجربست

دیگر کافور چینا و زاج و جوزبویه این یکیمند رم صلایه کرده وانها مانند گندم

سازد چون خواهد که مجامعت کند یکدانه بگیرد بگرد ماب و پس بساید بر قضیب

طلا بکند و لذت دهد و قوت فراوان آرد و مجربست آزموده

دیگر عود و بیکس کهار سنگر هر سه یکیک توله افیون نیم توله این هر چهار را در شهد

بساید حبه بندد موافق دو نخود و در هر گولی یکدانگ سیماب در میان کرده

گولی بندد و یک گولی بوقت کار فرو برد که بدندان نرسد انشاء الله امساک 39

آرد که بشرح راست نیاید و قوت فراوان و امساک بسیار آرد

دیگر برای امساک سپاری عاقرقرحه و خولنجان و زعفران و قلمفور از هر یک

دو درم تخم انگشت و تخم ترب دو درم جوزبویه بسباسه از هر یک یکدرم

و مازو نه درم همه را یکجا کرده و با یک سیر امیخته هر روز موازنی سه درم

بخورد اگر عنین بود مرد گردد باز همچون شد بیالت ایستاده ماند

دیگر بباید اسپند و دارچینی عاقرقرحه کبابچینی خولنجان سنبل هندی قلم فو جوز بویه
بسباسه سمندر سوکه از هر یک دو درم کافور خام یکدرم بسایند در جامه بالاید
و با شهد غلوله بندد بمقدار کنار جوز و در وقت حاجت یک غلوله ازین بخورد
اندکی با لعاب دهن بر قضیب بمالد چندان قوت و سختی آرد و لذت دهد که
ده عورت را خوشنود کند و این قدر قوت آرد که در بیان نگنجد

دیگر بباید اسگند جوز بویه پوست درخت قرنفل عاقرقرحه سنبل هندی گلنگون
140
زعفران پلپل دراز صندل سائیده بگیرد بچندان دارو بگیرد افیون دو ماشه
بگیرد جمله دارو یکجا کرده بسایند و در شهد خمیر کرده موافق سوپاری بندد
بوقت کار یک گولی بخورد و بالای او شیرینی و شیر گاو و یا گاومیش بنوشد

دیگر بباید روغن کنجد یک سیر تخم دهتوره سیاه نیم سیر کوفته دران روغن
اندازد و در خم کند و در زیر دیگدان دفن کند چند روز بگذارد اگر غلیظ
باشد فبها والا نه باز دفن بکند تا غلیظ گردد نگاهدارد و بوقت حاجت قدری

ازین

ازین دارو در انگشتان پای و کف پای بمالد و چون گرمی در تمام اندام

پیدا شود با عورت صحبت کند امساک کرده و قوت آرد

دیگر نانخواه معده و گرده و جگر را قوت دهد و گرم معده را و ریگ

مثانه بیرون آرد و خوش کم را باز دارد و دفع بلغم و باد خام کند شهوت

را و ر هر سالی که همه ازین کجز و نقصان در شهوت و مباشرت و خلل در

اعضای رئیسه نیارد و مزاج بدا روی دیگر بگردد و اگر باده عورت

نزدیکی کند و قدرت یابد و مجرب و آزموده اند 41

نوع دیگر نانخواه و تخم ترزد از هر یک شصت درم بسباسه و مصطکی و

عاقرقرحه از هر یک یکدرم قلم فور یکدرم شهدار دو درم بابسه وزن

ادویه شکر سفید قوام داده با دارو بسرشند ازین دو درم تناول

نماید خشک قوت مباشرت و منی بیفزاید مضرت نرساند خشک مکمک

جزو عاقرقرحه ده جزو و زنجبیل یک جزو و نیم با هردو جزو شکر سفید قوام

ببرشند و هر روز سه درم بنوشند مجربست آزموده

دیگر سرطان بگیرند و بروغن کنجد بجوشانند چنانکه سوخته گردد و روغن

مذکور هر روز بر قضیب طلا نماید دراز گردد مجربست آزموده

پوست انار و خشخاش برابر با روغن تلخه خوش سپاده در یکمن آب چنان

بجوشانند که تیل بماند و آب سوخته گردد بعده بر آلت طلا کنند سخت گردد و اگر

بهمین

42 کسی آلت دراز شده باشد بمالد خورد گردد و سخت اگر بر پستان غلیظ آمده

روغن بمالد سخت گردد سه روز بر پستان بمالد سخت گردد

بار دوار چینی بلبل دراز از هر یک شش درم اس نموده در وقت جماع

با آب بر آلت بمالد لذت قوی و امساک حاصل باید مجربست

دیگر بار و تلخه گاومیش و بزرگ زیر قضیب بمالد سخت گرداند و در

جماع لذت دهد و امساک بسیار آرد هرچه داند در عمل آرد

بار در نخل یک درم عاقرقرحه نیم درم قرنفل دار چینی درم سوده با آب بر آلت

طلا کنند

طلا کنند و زمانی توقف نماید تا خشک شود بعده جماع کند چندان لذت و مدد که
در تحریر نگنجد و این قدر قوت و امساک شود که در بیان نیاید
دیگر عاقرقرحا باریک سوده با شهد در قضیب طلا کند سخت محکم گردد
دیگر بادرد قرنفل و جوزبویه و جابتری شنگرف زده افیون مصری
اجوائن خراسانی اسپند و دارچینی هر یک از آن سه درم سمندرسوکه ۷
درم قند سه ساله باهم زده و مقدار نخود غلوله بسته بهمین وزن بودی 43
بندد و آن مقدار که طبیعت او تاب آرد بخورد و امساک بسیار آرد
دیگر اسپند قرنفل از هر یک درم بوقت عصر بخورد از جماع مانده نگردد
و امساک بسیار آرد و قوت دهد و لذت آرد مجرب
اسپند سه ماکه سمندرسوکه هم برابر کوفته در شهد آمیخته مقدار یک درم غلوله
بندد امساک بسیار آرد و لذت و قوت دهد و مجرب
دیگر جوزبویه فلفل دراز جابتری موچرس ایلاچی افیون از هر یک سه درم

خشخاش نیم درم شهد نیم سیر اینهمه سایید و حب پیش کرده با شهد علوله بندد

شانزده عدد و یکی بوقت حاجت بخورد امساک شود مجرب

دیگر جایفل قرنفل افیون انقدر که تواند بخورد با شهد وقت شب

تماشا بکند ولذت وقوت امساک بسیار دارد مجرب

دیگر زعفران مسک عاقرقرحا مستکی فلفل سفید قرنفل قاقله کبابه قرفه

:44 از هر یک دو درم جوزبویه سی عدد قند صد درم وجرو اعظم سی

درم و عسل سه سیر همه را نیکو کوفته وارد نموده علوله بسته بخورد

دیگر خلونجا افیون هشت توله اجواین خراسانی یک سیر فلفل فرفیون سه توله

سنبل دارچینی کبابه فلفل دراز قرفه مصطکی از هر یک نیم توله را این

دیگر پوست افیون ربع سیر در چهار سیر آب کند تمام روز بگذارد بعده بمالد

در ابخار دو درم گندم سه نیم درم ستار هی ربع سیر و قند کهنه انداخته باشد

نرم بجوشاند تا ربع سیر آید و حب کند دانه نخوده برابر گلوله یکدرم میرسد

دیگرادام

یکدرم جابتری اش کرده بپسندازد و بنوشد امساک آرد

دیگر این آیت از مجربات از کلام الله است بر کاغذ حریر تاریخ بیست و ششم

ماه بنویسد و در زیر زبان بنهد مجامعت ماند نکرد و آن آیت کلام الله این است

فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا و این آیت از کلام است

دیگر کافور چینی و زاج و جوزبویه از هر یک بمقدار درم صلایه کرده مانند گندم

غلولها بندد چون خواهد مجامعت کند یکی از آن با آب دهن حل کرده بر آلت 45

طلا کند و قوت آید سخت گردد و لذت دهد و امساک آرد مجرب

دیگر نقل از مجموعه سندهی ریحان نظام شاهی و ترکیب امساکه بیارد شنگرف

افیون عدنی عاقرقرحه دارچینی جابتری تخم سمندر سوکه آشکن همه برابر

یکجا کرده کوفته بیخته با آب موازنه یکدرم غلوله بندد و از یکطرف سوراخ

فرماید بوقت نماز شام یکی ازین غلوله بخورد با روغن ستور و شهد در حلق

فرو برد قوت باه شود و لذت فراوان و امساک زیاده گردد

دیگر اجمود و موچرس عاقرقرحا قرنفل فلفل دراز جای پهل چابچینی دارچینی

سهاکه تخم کوانه اجواین خراسانی افیون مصری دنبودار چکنابوت درونی

تخم سنجه و تخم کهیرو کر سنگهاوی کیرکند صمغ دهتوره نخود بریان گندم بریان

دودریه موصلی سیاه سفید ریش چهتی مدبوت اجواین پوست خشخاش

کاوپی خورد و ستاور تخم بهاچه تخم چکنه تخم کنهلا اسایند سوخته پلپل دراز

46 باول کلیسو بر دو دوریه خورد و هلیله بلیله امله تخم چرک تخم رزدوک این همه را

برابر کوفته بیخته ربع حصه او خشخاش باید مرد موازنه چهار درم بهنگی سازند

بخورند و از ترشی پرهیز کنند وقت دخول بخورند و آب بخورند چندان

امساک آرد که بغیر از ترشی جدا نشود و این معجون از جمله ترکیبات

دیگر عقره مینس یعنی مصطکی چهار درم خولنجان نه درم تخم ترب درم

تخم گندر چهار درم افیون مصری سه درم باشد همه را برابر حب بسته

بقدر یکتوله تا دو ساعت بجامت نافع آید مجرب از مؤده

دیگر

دیگر بذر البنج جزو سنبل هندی عاقرقرحه قلم فودراج ابن خراسانی فوفل وارجنی
کبابه فرفیون تخم کوانجه سمندر سوکرا اسکی جزو اعظم سنبل مصطکی جوزبوا
بسباسه زنجبیل املاچی تخم عشق پنجه لبجو مخمل سوفاله فلفل دارفلفل مور مقل
بسباهدانه نرسی زعفران تخم کندر تخم پیاز تخم ترب تخم جوز تخم حرتک
تخم ملهاره برگ تاک جینه کلات خام خمر بکوز ریب الکشاد بیالکو لر بکره بهم را
کوفته بیخته برابر کنار خورد و گولی بندد موازنه طبیعت بخورد مجرب آزموده
دیگر سیماب نیم ماشه و مسل نیم ماشه و زرد نیخ ورقی نیم ماشه و نوشادر سه نیم ماشه و
گندک آنولسار بیج نیم ماشه و سهاگه سه نیم ماشه و شوره دو نیم ماشه مرچ دانه کنند
در بیان کشتن زهره بدین طریق است اول زهره را ورق کرده
دو نیم ماشه سیر ما آنچه تواند در شاخ اسب زهره را در طرف کلی بکنند تا مدت
دو ماه بعده بیرون آورده خوب بشورد بعده در سرکه هندی ۸
روز بگذارد بعده بیرون آرد و در لیمون بشورد و یک سیر س را

نمیتواند زیبق بالد تا سه روز نگاه دارد و بعده بیرون آرد و ورق زهره را
یکمرتبه در اندرون کرده یکدانه و دیگر کوکرد اعلا را سائیده بر بالای آن
فراز کرده باز کوکرد را در بالای او بکنید مرتبه مرتبه بهمین طریق عمل بکنند
تا ظرف پر گردد بعده بگل حکمت بگیرد و در سرگین گاو خشک ساخته که در
صحرا میباشد تا قریب روز شب آتش بدهد همان که سرد گردد بیرون
آورد سفید پاکیزه بگیرد از جهت خوردن نگاه دارد و آنقدر که تواند

هر روز بخورد که فایده بسیار دارد و برای اشتها و امساک و تپ را
و درد سر را و درد شکم را و جمله بادها را دفع کرده اند مجرب آزموده
و اگر کسی فولاد کشته و طلق زرده و سیماب کشته که شنجرف رنگ باشد
و این جمله را یکجا کرده مخلوط نموده و با شهد و دارچینی عاقرقرحه
موصلی سیاه و ابیض و تخم اسکن و تخم بل و خولنجان مصطکی داخل کرده
تمام را یکجا در کهرل انداخته علوله بندد و هر روز بوقت شام و صبح بخورد

همه دردها را دوا است و هر کس این ترکیب بخورد شفا یابد

ترکیب کام دیو جوبن گویند بباید گرفت دوده ماشه زنجبیل ده ماشه

سناور ۳ ماشه تخم کونچه ۳ ماشه بهمنک اعلا ۳ ماشه اسگند ماشه کوزی

۳ ماشه و دارچینی ۳ ماشه بسفایج ۳ ماشه املاجی خورد ۳ ماشه مالکنگنی ۲

ماشه قرنفل ۳ ماشه جزیره ۳ ماشه ست گلیو ۳ ماشه زرکت چندن ۲

ماشه افیون مصری چهل ماشه این همه را کوفته بیخته بعد از ان مصری

انداخته بهلی کرده نگاه دارد و بوقت صباح و شام مقدار یک ماشه باشیر 49

گاو بخورند فایده بسیار اید و گرسنگی سخت غالب اید و قوت باه

و امساک بسیار ارد مجربست ازموده است هر که داند

نوع دیگر دور کردن افیون مجربست باید دانند زرجوب کاکرسنگی مالکنگنی

پوست بیخ سنخه و پوست بیخ کوله اجوابن خراسانی و تخم دهاتوره

تمام را در سایه خشک کنند و سایه زن بیفشاند بعده همه ادویه را باریک

سابیده از پارچه گذرانیده برابر تمام کوفته باهم با آب خمیر کرده موافق

بر حکلی گولی بندد و با فیونی یکگولی صبح و یکگولی شام بآب تازه

بخورانند ترک افیون کرده و توانا گردد مجرب است آزموده

نسخه کمونی زیره بریان کرده سداب با برده مثقال فلفل دراز ده مثقال دار

فلفل ده مثقال زنجبیل ۱ مثقال بورق ارمنی ۵ مثقال عسل قوام سه برابر مثقال

اجزاء معجون ثلث البول گلنار ۲ بلوط ۱۲ شونیز نانخواه ۲۴ زیره کرمانی 50

پوست بلیل چرانده ۳ مثقال کندر ده مثقال با سه چندان شهد ترکیب سازد

سماق سوزناک جبهر برمرد ۲ مثقال صمغ عربی ۲ مثقال زعفران ۲ مثقال

جند مثقال شفتالو ۲ مثقال دانه قیسی تلخ ۲ مثقال برمکی ۲ مثقال افیون

نیم مثقال روغن ۱۲ مثقال موم چرس روغن زیت ۵ مثقال موم جهت

بنویس

خفقان امراض بات کوفته هر صباح دو مثقال بخورند معجون زوفا

زوفا پرسیاوشان بادام تلخ ۷ درم رواج کوهی ۷ درم تخم انجیر ۷

درم

درم تا به چندان عسل کرده ترکیب زد و بخورد فایده آید

اگر کسی آلت استر آورده دو سه تار موی دم استر بگیرد و دو سه

سوزن کار نفر موده بنام هر کس که بخواهد سوزن گرفته در آلت

بزند و موی در سوراخ زن بکند و موی در آلت به پیچد و آلت

مذکور در چاه یا و بزد و در پارچه بسته تا که خشک شود مردی آنکس

بسته گردد که اصلا و قطعاً مجامعت نتواند کرد مجربست

اگر کسی درد گوش داشته بود چار درم زهره گاو و با آب و آنه امد

یکجا کرده در گوش اندازد درد به گردد مجربست

اگر سرگین گاو خشک ساخته و سایده در بینی بگیرد و خون از بینی

رفته باشد بسته شود و این مجربست آزموده بکرات

اگر استخوان دم گاو کوهی بسوزاند و با بید با آب لهنه با مرد

بر آلت طلا کند سطبر و دراز و بر روز قوی گردد

اگر زهره خرگوش با شکر آمیخته در آلت طلا کند و مجامعت کند قوت
و لذت بسیار کند که بیان نتواند کرد مجربست آزموده بکرات
اگر زهره شیر با خود دارد و باید در چشم کسی سفیداب باشد طلا بکند ببرد
اگر خایه چشم شیر با خود دارد در میان مردم با هیبت بود اگر پیه شیر را
با خود دارد هر جا که برود دد و دام بترسند اگر زهره شیر با شهد آمیخته
به بینی بخورانند بمرد تبارک و تعالی او را صحت بخشد 52
اگر کسی را قولنج بود پاره از پوست گرگ بگیرد هر جا که درد کند بر بندد
درد دور گردانند و صحت فراوان پیدا کند مجربست
اگر کسی زهره پلنگ را با عسل آمیخته بخورد دلش قوی گردد اگر کسی از
پوست گرگ کمر بندد بسیار فایده دارد هر چه خواهد بکند سوخته
دلم باشد و در شب او از کسی نترسد تجربت آزموده
اگر قضیب گرگ خشک کرده بمقدار عدسی بر آلت مالد با هر زن که

جماع

حمام بکند دیوانه و کم زده و این دوا از تمام اجزا خوب است

اگر کسی سرگین گرگ بر صاحب صرع به بندد به گردد و خوب است

اگر کسی دندان گرگ که از خشم را شاو است با خود دارد هر که او را

به بیند ترسد و مرد با هیبت در میان مردم گردد خوب است

اگر کسی زهره گرگ با مشک با هم زده و در بینی بچکاند صرع دور گردد

اگر کسی کفتار همراه خود همیشه داشته بود هر که او را به بیند دیوانه

او گردد و اگر خبر او بگردد خاصیت ندهد خوب است

اگر کسی کفتار جای درد قولنج به بندد یا بمالد به گردد خوب است

اگر کسی زهره کفتار در چشم خواه آدمی خواه چهارپا بسایده

سرمه در چشم او بکشد درد دفع کند اعلا اند خوب است

اگر کسی چشم کفتار خشک نموده نگاه دارد و در چشم کسی که درد دارد

همچون سرمه بکشد به گردد هر چه داند نگاه برد و ان خاصیت

اگر کسی پوست خرگوش و ابنی خود اندک شکر سفید با هم کرده به زنان را
که بخورانند مثل او کرده و و دیوانه او شود خوبست

اگر کسی گوشت مینول در زبان عرب رسو گویند ببرد بدندان نهد
به کرده و هر درد سرے که باشد فی الحال کردد خوبست

اگر کسی را مار گزنده باشد در نهد و مینول بسوزد خوبست

اگر کسی پیه ماهی را در زیر زبان نهاده مجامعت کنند سست نگردد

اگر کسی ماهی را بریان کرده با یکمثقال شکر سیحه بخورد تمام شب جماع کنند
انزال نشود و سست نگردد هرچه و انزل نکند تا داند

دیگر اگر کسی سوزاک شده باشد کرده مر را در ظرف انداخته دود کنند
والت را در میان دیک او بران کنند تا که دود برسد سه روز استعمال کنند
البته و فی الحال گردد و این دوا را هر که بکند ده دو خلاص شود

دیگر بختن روغن شیخ صنعان زرد چوبه سه ماه و دار هلد انار چوب

بگیر

کیر استار و یو وار استار اصل سوس استار چوب بقم استار انیسون استار
برگ حنا استار پوست خار مغیلان استار دوده سیر استار بهل ابی سیر
بهوده جوه استار قسط بهم سیر جوز بویه ا مثقال شنجرف ا مثقال مردا
سنج ا مثقال زبان ا مثقال جو کجنی استار یازده جزو اول را کوفته بیخته
در یکو نیم من آب خالص داخل کرده باتش ملایم بجوشانند که تا ربع
آب بماند و نیم من روغن کنجد خالص داخل کرده باتش نرم دیگر
بجوشانند چنانچه کف نماید بعده همه جزها داخل کرده جوش نرم ۵۵
بکنند چون آب تمام بسوزد و روغن بماند بستانند پاک کرده نگاهدارد
هر دو روز برامد شب بمالد البته خدا تعالی شفا یابد
دیگر صفت معجون میهی که قوت تمام بخشد و منی نگاهدارد و نوعی
نماید که حظی مستوفی و لذت بیحد اندازه ببیند قوت دهد پس
بستانند عاقرقرحه دو پیسه تخم خشخاش دو پیسه کاینی بهل پیسه

سکنه سه مثقال نارجیل سه مثقال زنجبیل سه مثقال الیسی مرزنجوش سه مثقال قرنفل سه مثقال

پلپل دراز سه مثقال پلپل مور سه مثقال مصطکی عرب اصل السوس سه مثقال

دارچینی سه مثقال املاجی سه مثقال قرنفل سه مثقال تخم کاکنج تنها یک چرونجی

کلونجی سه مثقال تخم شونیز سه مثقال اسپند سه مثقال سیر سه مثقال زعفران

دو مثقال زعفران دو مثقال جوز سه مثقال جند بیدستر سه مثقال بسباسه سه مثقال

تخم زردک سه مثقال تخم بادیان سه مثقال تخم چغندر سه مثقال ماه پروین

56 ۱۲ مثقال مهره کرمانی سه مثقال هلیله کابلی سه مثقال املج مقشر سه مثقال

ثعلب سه مثقال بهمن سپید سیاه سه مثقال کف دریا سه مثقال کبوتر کهنه

دو تخم مرغ شهد ۳ اثار این اجزا را کوفته بیخته از گزه گذرانیده

و تخمها را که چربی دارد مقدار یک باو شیر گاو و با سیر چندان بپزد که

مثل حلوا گردد و در شهد و شکر انداخته نرم نرم آتش دهد و دارو

انداخته آهسته آهسته و بعد از آن همه دارو انداخته بگذارد همچون حلوا

گردد

کرده بعده فرو زا ورده در ظرف نگاه دارد هر روز نخود و آب نان بپیند

دیگر در روز یکشنبه در روز برای کردن می برند باید که پاره نبات

و یک گز پارچه سفید پاک بگرد و همه جا همراه دزد باشد و بدزد بگوید

که هرچه من بگویم بکنید وقتی راضی کرده نبات بدزد و نخود زا بدهد و خود

حاضر باشد وقتی که گردن بزنند فی الحال پارچه را در خون تر کرده

از آنجا راهی شود و باز مرگشته عقب خود نه بیند بخانه خود بیاید پارچه را

خشک کرده نگاه دارد پس در شب یکشنبه موافق فتیله پارچه پاره پاره

کرده فتیله بسازد و چراغ تازه طلبیده و روغن گاو باشد بهتر و الا

روغن بازار باشد حاضر آمده کرده چراغ روشن بکند ساعتی

نگذشته سایه او حاضر کرده هر کار کنیان که میوه خشم مراد فرمائی بعد از آن

هر شبی که از پی بگو حاضر کرداند حالا با وضو باشد و پاک بود و الا

خطراست هر که شک آورده دیوانه باشد و این عمل استعمال شده است

نوعی دیگر در کیفیت خضاب ریش املج هفت مثقال بلیله هفت مثقال پوست انار

هفت هفت مثقال شیر گاو و سفیده نخاد مثقال سرکه انگوری چهل پنجاه

مثقال این همه کوفته بیخته بسرکه انگوری و با شیر گاو و جوشانیده هم

کرده در شیشه انداخته دهن شیشه را بگل حکمت کرده در زمین دفن

کند بعد از یکماه بیرون آورده نیکو نگاه دارد چون بر ریش بمالد رنگ

سرخ در روغن کرده و رنگ بمالد که سرخ در روغن سیاه خواهد شد

و رنگ تا دو سال خواهد ماند زنهار که با اهل ناموس رد مجرب 58

نوعی دیگر جهت قوت باه اسپند دو سیر شاهی کنجد دو سیر شاهی خشخاش

دو سیر شاهی این ادویه‌ها را کوفته بیخته در روغن ماده گاو و بمقدار

که در کار باشد انداخته بجوشانند تا آنزمان که دارو سرخ گردد

فرود آورده نگاه دارد هر گاه در کار باشد در قضیب بمالد

چون ساعتی بگذرد مشغول گردد قوت بسیار دارد

نوعی دیگر

نوع دیگر حنا و وسمه و مردار سنگ و آهک و مازو بریان کرده
در آن سخت و شب یمانی و کتیرا و نعل از هر یک یک جزو و روغن
زیت یک جزو و با آب گرم بسرشند و خضاب سازد

نوع دیگر دراز شدن موی عروق توت بکوبند و بهرات
ریزند و در هر هفته یکبار موی بدان شویند تا باقی بگذرانند در حال
موی بر رویاند مجرب هر روز شانه بکنند مجرب 59

نوع دیگر زهره گاو میش را با روغن مرد خورد بسایند و بر
موضع که خواهد طلا کنند موی بر آید مجرب ازموده

نوع دیگر موی بسیار بر رویاند و دراز کند بگیرند زاغ سیاه را
در دیگ اندازد تا کرم برآید هر که سیاه باشد از او در شایه حک
سازد بعد از آن کرم را خورد بسایند و در روغن بشره بگذرانند
مجرب ازموده تا این کتاب را نوشته شد بتوجه مستر کاکن لکاتبه شاه صفی

67

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

در ستایش بی منتها و حمد بی غایت حضرت واهبی که وجود 63

همه موجودات [illegible] صنع و کمال قدرت او

[illegible]

[illegible]

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین   اما بعد بر خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

64

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

Cf. p. 401 حمد و سپاس بدیع الاساس حضرت صانعی را که مجموعهٔ وجود
جمیع موجودات نقطه از پرتو آثار صنع و کمال قدرت اوست
آثار صنع بین که درین گلشن کرم هر دم لطیفه بو و امد از عدم 65
و صد هزار تحف و تحیات و بر آل و اصحاب او باد
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما بعد بر خاطر معطر و
ضمیر منور ارباب الباب و هنرمندان صناعت بضاعت که
بشجاعت و قوت بازوی هنر سنگ لعل کنند و بجواهر
کیمیا از خاک زر سازند و این را اصل تمام اشیا دانند

آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند   آیا بود که گوشه ابروی ما کنند

ان اهل دلان که در صناعت   دارند همه هنر بضاعت

مخفی نماند که در عرصه عالم ان هنر لطیف تر بضاعتی نیست و ثمره
شجره هر دولتیست و اهل معنی نکته لطیف گفته اند هنر طلب هنرمند را
سعادت بخت برخوردار کار کهن باز نو شود تاکاد چه خوش نکته گفته اهل
هنر گران خوب تر هیچ گفتار نیست هنرمند باید که باشند چون قبل ازین
هرجا بسیار نیست به پیشه وران یا بدرگاه شاه که او لایق اهل بازار
نیست اگرچه گفته اند چوی طالع زخورداری بهره خرمنی خوشه بدست
اورد و در خدمت بسی استادان طریق خدمت سپرده و انواع
هنر تمام نموده و ازموده مدتها بران بوده تحفه چند ستوده
قلم اورده تا هر که دران سعی نماید چنانچه شرایط انست در عمل اورد
و تمام رسانده منفعت تمام یابد امید وارد که صاحب کمالات هنر

مردان

پروران بهمت عالی امداد نمایند و اگر بر حرفیکه در ان قصور نمایند
بدعا عفو کرامت بران پوشانند که و با صلاح در آورند و هر یکی
ازین دعاگویی بوجود امده باشد بکمال کرم در گذرانند غلام
ان همت ان عارفان باکرم که یکصواب ببینند صد خطا بخشند
اما این کتاب جوان ثقاب بخطاب مستطاب مجموعه الصنایع نام کردم
ازبهرا که صنعت بسیار و حکمت بیشمار دراین مجموعه جمع است که هر یکی ازان 67
بحری و هر چشمه نهریست که شهره شهر هست چون طالب بر کنه معرفت
این صناعت اطلاع یابد و بکمال رساند مقصود کلی حاصل گردد بتوفیق
رب العزت بنده را برای سلامتی ایمان دعا کنند بدان اسعدک الله تعالی و

اصطلاحات الود بصره قطعس نکه بصره
۱۱۱ ۲۴۲۲ ۲۳۳۳ ۳۴۴۴ ۲۲۲۲

قطعس بتخذ لا ا۱ ا۱۱ ا۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳
۳۳۳۳ ۱۳۲۲ ۱۱

ع۱ ع۲ ع۳ ع۴ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی ا ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۸ ۸

ت ب ا ۲ ها ۹ و ن م ل ک فح فح ع ع ۴ ۴ ۳ ۳ ۱۱

ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک

ل م ن و ه لا ی والسلام ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰

لاحرف صاحبی کم سبع ور ۱ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۹ ۸ ۷

مسقوط کیفیت یافتن وزن زر و نقره بزبان پارسی و هندی

68 یکسیر را درم هفتاد و دو توله هشت و چهار و نیم توله یکتوله را سه درم

و ماهه دوازده و نیم توله را یکم درم شش ماهه و دانگی توله را یکدرم

سه ماهه نکچه یکماهه را سه باد کم یکبرتی بگون شش رتی بجنه و چهار رتی

خام و انگ ماهه را یکم رتی بجنه و یا دو رتی یکبال بجنه دو رتی و دانگی

و خام سه رتی رتی کونکچی یا بخود یکدرم هشت چهار رتی بجنه و یا سی

و دو رتی خام و دو رتوله هفتاد و دو رتی بجنه و یا نود و شش رتی

خام

خام دو دو بیست درم شرعی پنجاه و دو نیم تولچه گر رطل نیم من یکمن شرعی
کم دانگ سه پر و چهار نیم درم بیست دینار و هفت نیم تولچه ده
درم دو تولچه هفت نیم ماشه پنج درم سه ماشه و شش جبه
بعضی اشیا و اسم هر جزی مشتمل بر دو فصل است و ان
در تعریف بعضی اشیا بدین تفصیل زر از منسوبات شمس است و اورا
شمس بدان گویند که گرم و خشک و چربست در هر منزلی که باشد و بو ان
و باطل و کم اصل و ران نتواند امدن و از سر کشته شود و نقره 69
از مارقشیثا کشته گردد نقره و مارقشیثا از منسوبات ماه است و اورا
ازان قمر گویند سرد و چرب تر است در هر خانه که باشد پریان و مقصد در ان
نتواند امد مس از گبریت کشته گردد و از منسوبات زهره است
و اورا ازان زهره گویند گرم و خشک و چرب و ده است و حکمای هند
از همه احباد اورا پاکتر میگویند امن از زر پنج سرخ کشته گردد

و پولاد از منسوبات مریخ است سرد و چرب است و مس و فولاد و نقره را
نیز گویند سرب از زر بنج سرخ کرده شود و از منسوبات زحل است دراصل
سیاه و گرم و چرب است سیماب از منسوبات عطارد است تا زنده است
منفعت ندهند سرد و تر است چون او را تصعید کنی گرم گردد خاک کم اندک
و در اصل نقره بود و بروی چند لون برنج زر کشند و سیلدرو تر و همه علت است
٦٥ اما برخ دم شفی علی منیست اما تقطیر آنرا گویند که چیزی را بچکانند یا در بهتی
و یا در انبیقه علاقه نوع دیگر تشقیه و تطبیق و تصفیه یکی است یا پاک کردن
چیزی را یعنی خلاصه کردن را گویند تشعیه آن باشد که دارو را آب
داده و دیگر انداخته سحق نمایند و هر بار که خشک شود دیگر انداخته
بنهند و پس بجای وی گویند تشویر آنکه چیزی را آب دارو بشویند و
یا دارو را بالای آتش در بوته نهند و چوب آبدار دود دیگر بنهند و آن لعوط
تشمیع بر دو نوع است یکی آنکه دارو را بر برگ اسپ(?) و نهند بالای آتش

دارند

دارند که نرم باشد و گرم دارو تحقیق کنند چنانکه اندارو و نیز گرم شود
صلایه نمایند سیوم نوع هم گفته اند که دارو در قدحی بالا گیرد اندارو را
مشمع گویند تحریق سوختن را گویند تکلیس اندارو را سوختن تصعید
آن باشد که طایر را در ظرف نهند و فرود ظرف آتش نماید بالا گیرد آنچه
لایق تصعید در ظرف نهند و دهن ظرف نهند و دهن ظرف مهر کنند و زیر او
آتش نمایند تا که او بالا گیرد چنانکه سیماب را تصعید نمایند ظرفها دیگر را
همان طریق اما با ماء بهتان آب بریزد و استحاله گویند که گذشته گردد و باز
طریق که بود دیگر شود و شکل دیگر شود و عقد بستن آب هر چه حل شده است
چون بتدبیر بندد ش عقد گویند حل گشادن آن را گویند هر جسدی که
بقوت دارو چون طریق سیماب یا آب کنند آنرا حل شده گویند و
اگر دارو را سحق اکبس کنند آنرا هم حل گویند و این بروز نما گردد
زعفران حدید بیارد براده آهن را با سرکه رسیده بعده چهار روز

در سحق کنند تا حل گردد و تا سرکه صاف شود چون آب سر بالا بر آید انرا در کاسه
شفاف اندازند و نگاه دارند و چون خشک شد انرا زعفران حدید گویند
رای سخت رو سخت بارد شنجرف رومی و کبریت هر دو را یکجا با سرکه سحق
کنند بالای برگ زهره مالند و در میان آتش اندازند طبخ نمایند زهره
کشته گردد انرا رو سخت گویند و سخت رو هم میگویند اسفیق سرگوش
72 قرعه را گویند قرعه دیگر را گویند و در یکی دران دارو بچکانند اورا
طلق محلول بارد طلق را باریک نموده سه روز در میان سرکه بنهند وی
بدارند بعده در جام سطبر و سفت پوتلی کنند و دران نصفی طلق و نهابا
و نصف شالی اندازد و هم پوتلی بدوزند در میان آب بمالند مانند
ذرات بیرون خواهد آمد انرا خشک کنند برک جیدی برک نمایند نقیاس
ناخن پای مردم ببرد براده سوئش را گویند از ان هر جیدی که کنند جاگاه
حلیات بدین طریق کنند و گوی عمیق بکنیم کر طول و عرض بکاوند بعده

بغایت نرم نمایند چون هر چیزی را که حل کنند سرگین اسب تازه هر هفته دیگر اندازد

ودارویی در میان نهند انقدر که خواهد بدارند کبریت بر دو نوعست

کانی عملی و کانی بر سه نوعست سرخ سفید و زرد و عملی بجهة دارو هو

دو نوعست از بیضه و از جبر و نیز گویند که کبریت چهار نوعست بدین

تفصیل نوشادر الساره و بولیه چهارچهره و بعضی المساره را انکه گشته گویند

جلاب بهندوی سکاکی گویند و انست که ابدار و بجوشانند چون نبات 73

سبط کرده کاکبی گویند خو بیج اتشی از سرگین گاو و ماگوسفند بهندوی

بهیل گویند ارواح سیماب کبریت و نوشادر و زرنیخ و سم الفار

بدی و اجساد زر و نقره ترنیخ زهره سرب منسوب شمس زر قمر

نقره مریخ برنج زهره مس زحل سرب مشتری قلعی عطارد سیماب

منداب جهله جهل رو زرا گویند بکمند له رس گلی که سیماب را گوگرد

چون یکجا صلایه نمایند سر مهر شود لیپ بر برگ حبدی خورد دارو

طلا نماید گنگوشت سرکس بچه پیل که شیر بخورده باشد بعد ازان بیرون اندازد
گرامین ادویه مذکور بدین تفصیل زرنیخ سیماب سنبل مار قشنبا متساوی
با خون حیض عورت صلایه نمایند بر بها بندند چون خواهد که دمه و طرح کنند درون
بُنه بوته ازین برب طلای کنند تا طرح پذیرد و شبکه روشن گردد وان
فصل دوم در تعریف نام بعضی اشیا برین تفصیل زر شمس احمر ذهب عقیان
مصره نضار هندوی سنا نقره عسجل یعنی زر نقره افزود بیض قصه عاج 64
اصیب هندوی تارد و با سیماب قمر رطابد زیبق سحاب عطارد فرکونه
ماء النیل کبوتر بول الکلب هندوی پارج رس و پاره و مهارس
روی صفر قطر صال مس نحاس لسبد تحیلا مغزون افرو لطانا تابه ترب
زحل کیوان ابار جز منور برسلاف رصاص اسود و قد باک شیشه دیگر
قلعی رصاص ابیض مشتری ارزیز رانگ هندوی بنک کهیتر کوگرد
کبریت حجر الکرم اسد الارض شیلوغرون افیون النار کنند کسم الفار

سم الفار

سم الفار سکه درلیس هندی دارمان دوم عدنی است طلق کواکب
الارض حجر الامم لصاق العمر قراط الارض کبریت الماء قیراط ابهرک
نوشادر عقاب قاطول ماء الزنجار رلهس الملح صهباد مضیا العوسس
نوشادر لچهانوشادر جسد نوعست کانی و بونی و عرقی و علی و
دهول و پکای و لونی و نوشادر معدنی پاره پاره طرابق شود
کوته زر سوزن از خراسان و سمرقند و بوی در زرد مد بر کار باد در
باید الهن حدید بهرام مریخ لور لورها شیشه زجاج ابکنه مس دیلسیا
قنومیان کح جلی قاروره بهرشای که سفید و صاف مانند بلور دیگر
زرنیخ سرخ سندرجا لبدرجا علم سرخ عقرب الاحمر اج تالک دیگر
منسل زرنیخ رزد امیخته با سرخی و زرنیخ که کفت کفت بهن بود علام
ارطاق عقرب الارض علم زرد بریخ تالک هرتال هربال هرماول سنگ اهن
ربا دا اهن کانت لوه هندوی سنگ مقناطیس کانت مکهار دیگر

جونمک جونه نوزه مار البیض اکه زمح بلور شیشه ماهی بهکری وزاک سفید
وزاک نرکی بهکری کویند ونوعی کسیف هندی بهر اکسیق مار قشنی دهی
سنبارج کرطین معنیسا ماکبل سوکمی و مار قشینا قصر الطین تار دیکر
سنکبهری توتیا زرد هندی کهاپر به سنکبهری برد ونوعست یکی بدانکه
او نیدست از ند دوم کهپر به توتیای سبز زنجفر قیالون تهوته مور تهوتهه
76 بیضه مدینه حجر الاسد مرغ بیضه زاده بیضه ورمحج اصغر البیض شحم
شهم البطر زنکار حطیبا هندی نیله توتیا بیضه قراسیض حجر ماب الملینه دیکر
سرکه حاد حامض مفتح المحاض کشنیش زاک زرد کویند محست وزاج و شب
وقلقند زاک سبزست سیاه زاک شب یمانی برود خطبا اسفید مروکی
دیکر طرازدی دیکر سیاهی سپید امیخته پاک و دیکری منجانی و بی زاکی
امیخته سرخی ونوعی مصری زرد و روغن پاک کویند وی سپیدی رسته
باشند بر زمین اما قلقند شش زاک سپیدست قلقند زاک سبزست قلقطار زاک

مزدکی

زرد واست سوده زاگ سرخ است این چهار زاگ عزیز اند اندرین

خنظل خربزه تلخ بهر بسته سنگرف رومی زنجفر هیکل سنگرف زاولی سندو

چند و کنزی باب دویم در مصفا کردن هر چیزی و کشتن بعضی اشیاء

بر دو فصل است فصل اول در مصفا کردن هر چیزی و مصفا کردن زر

بر دو نوع است بیارد گل سپید با نمک شیرین نمکسنگ متساوی سحق کرده زر

کم عیار را برگ باریک سازد پس بهم مالد در شرابه تلحیف برگ نماید ساکن بدهد 77

که گداخته نشود تا آن زمان که بعیار کامل زر گردد و وزن کم خواهد شد دوم

نمکسنگ

زر کم عیار را برگ نماید با زرنیخ مالد با جوشانند گل سرخ یعنی گیرد و با

برابر صلایه کند در میان دو شرابه تلحیف برگ زر کند در آتش بجهت

بدهد نیکو خواهد شد نقره بر دو نوع است مصفا کند نقره کم عیار در بوته

بهن نماید بطریق بوته و رباب بوته خواهد گفت بیارد سفال گرد و برگرد

لبهای او از گل و سرگین گاو و چونه یکجا کند چنانکه یکی گردد و بوته بهن چون

حک شود و بالا را انگشت نهند دران نقره که احتیاج اندک سرب باید
تا نیم وزن نقره بدهند تمام سرب رود و نقره وزن کم خواهد شد بعد باید
کامل کرده اگر شکسته باشد هنوز سرب بود باز بدهند دوم در بوته
مذکور مضاعف از وزن نقره سرب یکجا کرده آتش بدهند خلاصه خواهد شد
سرب قلعی و ارزیز را کوبیده و را اسکطرنی مصفا کنند یکی را برک کنند و
78 برک کنند بعده سنبالی سحق کرده طلا کنند در بوته نهند هم باب وارد
مذکور را بیست و یک بیست بگدازد و بریزد مصفا کرده دوم با کانجی
و برک سنبالی مرده و را یکجا کرده بهم باب کیسن کاو یکجا کنند بعده سرب را
بیست و یکبار بگدازد و بریزد مصفا کرده مس یا برده نحاس
بوته نهند بیست و هفت بار بگدازد در شیره زقوم و صد درم نمکسنگ
شش درم و را انجرهای هندی ریزد مصفا کرده با مس برک کنند
در [illegible] های هندی یا در شیره زقوم یا در شیر آک مرده و طریق تکلیف کنند

دران

در آتش گرم لعل کرده در شیرهای سرد کنند ده بار کنند اسپید گردد دیگر

سنگهاهولی و اندها هولی یکجا صلایه کنند قدری در جغرات ترش

اندازد و ببت و بگیرت مس را بگدازد و مصفا گردد دیگر مس خلاصه

شده بماند دیگر برگ کنند در شیر زقوم یا جغرات ترش طلا کنند

چهل کرت در آتش سرخ کرده در آب شنبالو سرد کنند مصفا گردد دگوگرد

بزرد و بنوعیت مصفا کنند اول پارد شیر گاو در دیگ کرده دهن ٧٩

دیگ جامه سخت بندد بالا جامه گوگرد باریک کرده بنهد بالا ران

دیگ و یکی دیگر سرنگون که دهن هر دو یکجا کرده مهر کنند و در لعلهای

دیگ بالا دیوار خورد کنند و بر بالای دیگ آتش کنند چنانکه از تف

آتش گوگرد بگدازد و در شیر افتد تا سه کرت بدین نوع

دویم پارد پوست درخت خار مغیلان باریک ببرد و در دوگا

جنبر اندازد بعده بیخ بابول حار ترکنند بعده گوگرد را بر نهان جنبر

جز او برزو مهر کنند فرو د چیر آتش سخت کند هر بار که بول کم گردد دیگر بیفزاید ازو
تا هشت پاس بجوشاند که گوگرد و در تعفن بخته شود سیماب پنج نوع است
مصفا کنند بیارد و ناکرموال صلایه کند آب او بستاند فراد را زان آب بنجاه
بهاونه و هر بهاونه لیموی بدهد تصعید کند مصفا گردد دوم سیماب را سه
روز در آب نوشادر صلایه کرده دیگر روز در آب لیمون و یکبار
با برگ تنبول بهم مصفا گردد سوم بیارد سیماب را که سه روز با بول 86
صبیان صلایه کرده دیگر روز با ترشی ترنج دیگر روز در آب جلبنده
بعده تصعید کرده مصفا گردد چهارم سیماب سه روز در چشمه نهد
و تصعید نماید بعده با برگ خلاصه یکروز در آب شوره هوائی یکروز
صلایه کند مصفا گردد پنجم سیماب در دیگ نهد یکروز با بول حمار بجوشاند
و یا در آب صابون بعده تصعید کند بعده سه روز در آب لیمون
سحق کند و نیم روز با نمک شور مصفا گردد ششم سیماب را هفت روز

باآب خرمای هندی سحق کند بعده در بوته نهد و بوته در دیگ نهد
و دیگ را باآب صابون تر نماید تا دو روز بجوشاند و تصعید کند بعد
بکیاس ماخیث بخته یا آب سحق نماید مصفا گردد آهن فولاد را براده کند
یا برگ نماید سه روز در آب تربهله بجوشاند و یکشب و روز در آن آب
بدارد بعده یکشبانه روز با سرکه هندی بجوشاند مصفا گردد دویم
دوم برگ فولاد را تربهله بمالد و در آتش سرخ کند و در آب صابون 81
و تربهله یک روز با چوبه سحق نماید بعده بیارد و بکبهره باریک ببرد تا شیر
غنم بجوشیت بعده چلهکریت گداخته در آن ریزد سپید و مصفا گردد
و پاک گردد و اعلا آید هر چه داند بکار آید اینست تا داند دویم
دوم برنج طشت را برگ کرده براده کند در چونه نو بول صبیان و
یا بول حمار سحق کند و تلحیف بکند بیست و یکبار گداخته در آن صابون
ریزد مصفا گردد اینست هر چه داند عمل کند تا داند سیوم

سوم شبه را براده با آب لیمون و نمکسنگ و سرکه خلاصه هر سند

سحق کنند تمامی سیاهی برود مصفا گردد و اعلا یابد هرچه داند

فصل دوم در کشتن بعضی اشیاء بارده زرد و قسم اول ملغم سرب

هر دو یکجا بگدازد ده کرت در آب کلمه بریزد سرب خواهد رفت و زر کشته

گردد و طریق کشتن او بکترض این هم دارد واقفی را داند

82 نقره بارد موم حصه از آن مارقشیشا براده کرده ده کرت در آتش بدهد

و هر دو یکجا کرده کشته گردد و این قاعده درست این بود

زهره برگ تماک بد هموزن او کبریت آس کرده بر برگ مذکور تلحیف

کرده در آتش شدید بدهد تا که تمام کشته گردد تا داند

قلعی برود و نوع کشته گردد برگ نماید بار دیگر هیچ پایه که در آب مے باشد که

تلحیف کند در شرله به او راکچیت وهد زود خواهد شد تا داند

دوم قلعی را برگ سازد و در جامه بپیچد مانند فندق بعده آتش زند چون

سرد شود ثلث او کشته گردد و این دو طریق است تا داند

آهن فولاد را براده باشنگرف زاولی بهم متساوی صلایه کند و باب

صبر یکروز بهاونه و هند یکروز باب کنوائی و یکروز باب ترب بهله او

تمام فولاد و آهن کشته خواهد شد بطریقی که مذکور است

سرب بر دو نوع است اول سرب را براده نماید و سیوم حصه از آن زرنیخ

اندازد و با سرکه یکجا سه روز صلایه کند بعده دو ماشه آب کله پلیه سحق کند

بعده یکپاس با نمک مراین طریق ادویه را با تمام رساند

دویم بیارد طلق محلول با شیره برگ تر کند بغایت مالد بعده بر برگ سرب

طلا کند سه کرت در دو شراوه کرده بجهت دهد تا سه کرت کشته شود

مار قشتی بیارد و کلهی باب قوی بجوشانند آب بستانند و ادویه مار قشتی را

باریک سحق نماید در پوتلی جامه بندد بجوش در آن آب بجوشانند و آب از کم

تمام گردد دیگر آب کلهی اندازد کشته گردد هرچه داند

زرنیخ سرخ و زرد یکی طریقیست باب کلیهی جوشیده بگیر و زر صلایه کند بعده نمک
نیز بین درد یک فرشش بندد و زرنیخ را بالا فرشش نهد بالای زرنیخ قلدری
صابون نهد دیگری را مهر کند چهار پاس آتش کهجری کند بعده زرنیخ بیرون
ارد بار که خلاصه سه بهاو نه ده باز همراه آن فرشش نهد بالائی آن صابون
نهد همبرین منوال چهار بار کشته گردد ابیض شود هرچه داند
سیماب دو جزو و گوگرد یکجزو و هردو را یکجا باریک سحق کند و در بوته
84 نهد بر آتش نکجراغ بمروز جوهر که دهد روز جوه آب نمکنک و نمروز
جوه آب حلمسده و هر بعده در آب شوید کشته شود باید که اصل صاف شوید
که کل دو تها دو رکند این طریق اددیه کشتن اجزا اینست
باب سیوم در ثبوت بعضی اشیاء و بستن نمکها و فصل است فصل اول
در ثبات هرچیزی نوشادر سه نوع ثابت کنند اول دو حصه چونه و سه حصه
نوشادر با آب بهم بجوشانند زرد گردد چون ابیض شود ابصاف بستانند

و دوا وند خلاصه بجوشانند تا تیره گردد پس دوا وند توانداز و چون

نمک ببندد و این هم حق است هرچه داند عمل کند اعلا آید

دویم نوشادر هفت روز در آب بزند جوبه بهاونه و هر پس صلایه کنند

و سه روز با آب جوبه نوسحق کنند بعده و هم روز تا ثابت شود

نوشادر هفت روز باب جوبه نوصاف بهاونه و هر پس یاره از زین آتش

در آتش نهد اگر دود نکند ثابت گردد و روغن باز کند 85

سنگ بصری بر سه نوع است بصری را جوکوب کند تا هفت روز میان

جوشانند هر بار که بول کم گردد دیگر اندازد بعده خشک نمایند سحق کنند در جامه

سفت دو تولچه بندد و بعده نمکسنگ در ابصابون اندازد دیگر در تولچه

بصری را در این بجوشانند بعده یکروز در آب حنا و زرد چوبه بجوشانند بعده

قدری کلکله در بول حمار اندازد دیگر روز در این بجوشانند تا ثابت شود

دویم مارد بصری جوکوب کرده در او نند نهد و زیر زمین دفن کنند و پس

کشاده دارد و بول صبیان دران اندازد هر روز هر چند که بتواند دران

بول کنند چنانکه بصری غرق شده باشد بعده چهل روز بیرون آرد و قدری

زرنیخ در بول صبیان اندازد دیگر روز بجوشانند تا ثابت شود قدری بالای

آتش نهند و ببینند که اگر دود نکند ثابت و اگر دود کند در بوته بالای آتش

ده روز جوهر بول صبیان با چهار دانگ دهد بعده پنج روز با جوهر جوهر دهد

86 سوم بارد بصری برابر او با فرار صلایه کنند در میان کیاهای کابوس حبس

نهد بالای آن ریسمان بپیچد و در روغن تخم کتان یکروز بجوشانند بدین نوع

سه روز طبخ دهد هر روز سه روز در کاسه دیگر اندازد و ریسمان بپیچد او دو

که بالا مذکور است ثابت قایم گردد و اعلا آید هرچه فرمایند

کبریت بر سه نوع است اول بارود نوشادر عدد فی پنجاه درم کبریت بصیف

این هر دو را جدا جدا صلایه کنند بعده بارود سرکه خلاصه دران قدری

نشادر صلایه کرده اندازد و در پلیته علاقه بچکانند پنجم درم نوشادر و درون آن

اندازد

انداز و چون حل کردد دیگر انداز و چون تمام کردد بعده او بند خلاصه ان

مذکور را دران انداز و بعده بوته قوی بچه باید و کبریت را دران

نهد چوه انمذکور را بالای اتش دادن گیرد چون تمام اندر خورد بعده

باید دو سیر شحار باریک حلایه کنند در پانزده سیر بول صبیان انداز و جلد ان

از اب برجوش مدکرده سیر بول صبیان مانند تقطیر علاقه کند کبریت مذکور را

در چوه تمام بخورانند تا ثابت و قایم النار و اعلا کردد تا واند 87

دویم باید کبریت خلاصه و همان قدر نوشادر در بیگانی سفید نهاده

سرکه مقطر بدهد بعده خشک کنند بعد از ان ربع از کبریت نوشادر دیگر انداز و

بعده در الصابون بکبریت دو روز دو کما جز بجوشانند چنانچه بخارات

صابون بکبریت برسد ثابت کردد و اعلا اید تا واند

سویم باید کبریت خلاصه سحق انداز و بیست بکبریت نهاده اب مروج

بدهد بعده باید اب مرده پانزده بر و بگیر چون نو سحق کنند دران

انداز د و یکی شنجار سحق کنند نیز در ان انداز دیگر و زیگ انداز و بعده در دیگی

انداز د و هن و تکه جامه سطبر بند و بالای ان کبریت نهد بالای اندکی

دیگر و یک نهد لیها نیکو مهر نماید بجوشانند چنانکه توی اب بکبریت نرسد

چون اب بر و نهر است بصابون انداز د و بجوشانند در دو هفته

ثابت و قایم النار را علاکرد و ابنست هرچه دانند عمل نماید

88 سم الفار بیار و یکهفته با اب جبر یکهفته با اب جو بهاونه و بعد سه روز با اب

نمکنک بعده یکروز با اب نمک تنکار ثابت و قایم النار کردد

زرنیخ سرخ و زرد را ثبوت بر این طریق کنند بیار و یکی را هفت روز

با اب صابون بهاونه و بعد بعده با صابون سحق کنند در دو کاسه چینی نهند

بکل حکمت مهر کنند و کرت کبر و نی کنند در پاچک و شش با آتش سکیت دهد

زرنیخ

بعده برو بکشند و با نخم ترتب ربع از وزن زرنیخ صلایه کرده با زر

بکجا کرده صلایه نماید همین برین هفت کرت طبخ دهد ثابت شود

فصل دوم

فصل دویم در بستن شورها و نمکها و نمک خار بار گونه بایر و نمکهای خار باز گونه

که هندوستان رود چاره گویند بقدر دو لت شوره انداز در مقامی خلاصه بسوزد

خاکستر ستانند و در آب اندازند تا باید جواب صاف شود و چندان بجوشانند

که آب تیره گردد بعده در سفال نو اندازند تا بسته شود

نمک شوره بایر دو در آب اندازند تا الصاف شود و بجوشانند چون تیره گردد

در آوند نو سفال نهند بسته گردد نمک اعلا آید همچنانند بعده الصاف 89

بستانند بگدازند جای الصابون بعد از آن در آوند خلاصه بجوشانند تا نمک

اعلا و پاک و خوب بسته شود و همچنانند عمل کنند والله اعلم

نمک تنکار را بکوبند باریک و در آب اندازند و قدری بجوشانند بعده

چون الصاف شود در پلیته علاقه بگدازند پلیته نمد میکنند تا به سفالینه نو بود

همچنین آب صاف باز چندان بجوشانند که تیره گردد طریق نمک بند و در

سفالینه نو نمک قایم است بایر و نمک را باریک سحق کنند در جز تصعید نهند تا

مهر کنند فرود و جبر السن کنند بمک تمام بتصعید خواهد شد اعلا اید

نمک بزوده بیارد چند بزوده بار کنند چون تمام خشک شد بسوزند و خاکستر

ان باب بجوشانند بعده فرو وارد و انصاف بچکانند بعده بجوشانند که

چون تیره کرده نمک شود و اعلا گردد هر چه خواهند بکار برد

نمک رقونیا از طریق خار بار کوه بید و نمک خوب اعلا اید واند

95 نمک شوره و هوا می وطراق بیارد و شوره در میان انداز و بقدر یک

سبو چون اب شور شود بچکانند چاخ الصابون میچکانند بعده بلبنه علاقه

تقطیر کنند بجوشانند چون تیره گردد درا و نو نهند نمک بندد

نمک بخود بیارد جامه بگیر چون بخود بار میگیرد و اب اقشک میافتد مالا بی اندر اخت

جامه بگیرد اند تمامی جامه در شوره ان تر شود چند روز برین طریق

و هر بار انجامه را در سبوی بشویند نمک اعلا اید هر چه واند

نمک جلبنده بیارد وانرا باریک بکوبند شیره او بستانند درا و نهند کنند خوب

الصف

انصاف بعلاقه تقطیر کنند اب مذکور را لحوت اند چون تیره در او ند کنند که

خوب اعلا اید و هرچه واندنکار برد و ان کار را تجربه نماید

نمک چوب کنجد طریق نمک خار را باز گونه کنند نمک پاک و پاکیزه کرد و

نمک بریون ان باشد که ا نجاکه ادمی را با نمک فرو و میبرند و ایشان را هندو ان

بهنگر گویند بعده چند گاه چون بسالهای میکنند از انجا بکاو و فرود ان

نمک می بندد ان را نریون گویند بکار دارد اگرچه تواند 91

باب چهارم در حل عقد هر چیزی فصل در حلیات طلق هیچ طریق است

که حل کنند نوع اول بیارد طلق محلوب با ابرد حطه برابر خمیر کنند قرص بندد

در تنور گرم بزنند چون پخته شود و همانجا خشک شود باز سر که بهم سحق

نماید چنانچه اول گرفت پخته است بخت و هدتا سه گرفت بعده طلق سحق کنند

بشویند تا ماند سه روز با سر که خلاصه نماید بعده در میان ترشی ترنج

پخته و بول صبیان اندازد و در زمین برنم فرو برد بعده یکمده بیرون نماید

طریق حلاب شده اید بعده بیرون کنند با آب ترب بجوشانند تا از زما بیکه حل گردد
واستعمال کنند کراین ادویه را درست هرچه خواهد بکار برد

دوم بار طلق دمانیا در سبوات نار رسیده اندازد و در آب ترب برگ ترش
و آب سوزن رسیده تر کنند و در تموز آفتاب نهند هر بار که انگم گردد بار دیگر
اندازد چون طریق ملحم گردد و در بوره اندازد با آتش حکمت حمه دهد حل گردد

92 سیوم بار دیگر گوشت اسب گوشتاوه کنند بعده دو سیر طلق محلوب با گوشتاو
یکجا کنند و قوتی بمالد و در دیگ کهنه نهند در چاه حلبات با سرپوش نهند فرود
آرد و زبل اسب تازه و در هر هفته ببدل اندازد بعده بکمند که بیرون کشند طلق بشوید
بستانند با آب ترب بجوشانند تا که حل گردد و اعلا اید هرچه داند

چهارم بار طلق محلوب یک نیم سیر و بول صبیان دو نیم نوشادر کانی
و نمک نمک حار باز کونه نیم سیر با کمیز فاکور باریک سحق نماید تا که تمام کمیز در خورد
بعده بیارد گوشت همین طریق حرکت باشد و را ندام او خار خاری می باشد
بکم می

یکمن گوشت تنها به کناید با طلق یکجا کرده در دیک نهد سر پوشش کرده در چاه
حلبات نهد در هر هفته ذبل اسب تازه انداز تا یکماه بعده طلق را شویند
بستانند دیگر روز با آب ترب بجوشانند روز دویم با آب سوزن جوشانند
حل کرده هرچه دانند عمل نمایند و بکار دارند و این عمل را تجربه کنند *پنجم*
بیارد طلق محلوب در کاسه چینی با سرکه خالص بیامیزد که عرق نماند بالائی
برکاله طلق نهد برای امتحان چون برکاله تر شده همچو ملحم کرده بعده طلق محلوب را 93
زیر بالای برگ تلعی داده دیگر و اند قمر شود بعده تخم قمر سیوم حصه داده بگرد شند
و این عمل بغایت اعلاست و هرچه دانند بخاطر یاد دارد
ششم بیارد طلق محلوب نیم سیر نوشادر یکنیم سیر هر دو یکجا یکروز سحق کنند با آب
ترب بعده بار ند کور یکبار پس طبخ خود بعد از آن با آب ند کور در شیشه
اندازد و سر مهر کنند در چاه حلبات نهد و مندله بگذارد و در هر هفته
زبل تازه اندازند حل کرده هرچه دانند عمل اند تجربه نمایند

هفتم بیارد طلق محلول یک سیر و نمک سنگ یک سیر و بخیزاب صابون بجوشانند هر بار که
آبکم گردد سه شود و دیگر اندازد تا یکم روز بعده طلق را بشوید بسا ند هم
چند طلق نوشادر را اندازد سحق کند بعده با آب ب و سورن برابر
بمالد در رفقها اندازد و منح چو محکم بزند در چاه حلبات دو مندل
بدارد هر هفته زبل تازه اندازد حل گردد و اعلا اینست
94 جسد سنگ بصری برای نوع حل کند بیارد استخوان سر غنم سه درم نوشادر
بیست درم حلبه را یکجا صلایه کند بعده بیارد جسد مذکور براده کرده
در بوته آبگینه اندازد هر روز از بوته برون کند سه روز تا بر شی
لیمون صلایه کند بعده براده در بوته نهد آتش یک چراغ کند و با آب
ترنج چوه واده ن کرد تا سه روز بعده بیرون کند بآن آب ترنج
یکروز سحق کند حل گردد و اعلا است هرچه واند کار نماید
دیگر نسخه تمام
کبریت بیارد دو سیر کبریت خلاصه و چهار سیر نوشادر رکابی و دیگر

انجمله را اگر روز باهر که رسیده سحق کند و روز دیگر جوشانده در قرابه کند

سه هفته در چاه حلیات نهد و در هر هفته زبل تازه کند حل گردد

نوشادر بپارد با آب چون نوملیست کیت دهد بعده در شیشه نهد در

زبل اسب فرو برد بعده یکهفته بیرون کشند حل گردد

حل موی باید نوشادر نیم سیر نمکشخار دانگیر و نمکجار مازکونه دانگیر و قند وهم تا

بهر الصابون انجمله را یکجا سحق کند بعده در علاقه مقطر کند و در شیشه نهد ٩٥

موی باریک کند بگذارد بسه روز تمام گردد و حل شده ماند

قشر بیضه باید باریک سحق نماید یعنی از وی پوست بیضه و نوشادر و

نمکشخار مازکونه در آب سوزن چندان بجوشانند که حل گردد

حل زاک بپارد برابر با و نمکسنگ سحق کند در کوزه که بغایت ترنم باشد

انداز د فرو د کوزه باریک سوراخ کند و فرو د شیشه نهد و در زمین

نمناک فرو برد بعده یکهفته بیرون ارد حل گردد

سیماب را بدین طریق حل کرده بیارد نوشادر از وزن سیماب دو چندان

و ربع نوشادر زراک می‌باید سحق یکجا کنند بعده خمیر کنند در تصعید نهد آنچه

بالا گرد و بسته اند در شیشه انداخته مهر نماید بعده بیارد تهبان در سوراخ کنند

جایکه دهن شیشه بیرون آید بنهد و بعده و یکی بزرگ بول حمار پر کنند

تهبان را با شیشه بالا و یک نهد نیکو مهر کنند فرو دیگ آتش میانه کنند تا سه

روز حل گردد و هر چه داند عمل کند اعلا گردد و تجربه نماید ٩٦

نحاس را حل بیکطریق حل کنند بیارد یکی براده کنند بیست بها و نه آب شب دو ماه

ربعی از زر حل شهد خالص انداخته یکجا در شیشه کنند و شیشه در چاه حلیات

نهد یکماه بدارد و در هر هفته زبل تازه انداخته حل گردد

حل الماس بر چهار نوع است بیارد تخم انگور با نوشادر متساوی سحق کنند بالای

تیغ پهن کنند یکطرف تیغ گرم کرده در آفتاب تموز بگذارد روغن بیرون خواهد آمد

بعده بیارد الماس کمترے بر روغن مذکور بچیار طلا کند در آفتاب نهد تا خشک شود

بعده

بعده بیارد اسپهر کیاه است با آب سحق کند در درون بوته طلا کند خشک
گردد بعده الماس نهد و بوته را بوته دیگر سر پوش کند در چاه حلیات
نهد یکمیند له بدارد و هر سه روزه زبل تازه اندازد چون مدت تمام گردد بوته
بیرون آرد و در آتش دارد تا که کند مذکور بسوزد بیرون کشد بالای
الماس را در بوته نهد بعده بیارد کهربا کند شیمه زرم سحق کند بالای الماس
نهد و بوته را بوته دیگر سر پوش کند در چاه حلیات نهد یکمیند له بدارد 97
هر سه روزه زبل تازه اندازد چون مدت تمام شود بوته بیرون کشد در
آتش دارد تا که کند مذکور بسوزد بیرون کشد بالای الماس سیاهی گرفته باشد
از آن دور کند الماس چون دانه بهت نرم شده باشد باب دویم
بیارد حبه الماس پیسگکرت در خون عنک تر کند بعده در بوته شیشه
بست نهد بالائی آن بوته دیگر مهر کند تا نیم پاس سخت بدمد بدین
نوع بیست بار کند طریق برنج پخته خواهد شد هر چه داند کند

سوم بیارد الماس در بوته ترنجی الماس را در روزن بوته بجلاند بعده
در بوته یکدرم سرب انداز دو تا سه پاس در آتش نهند بعد بعد از آن بوته
دور کنند دیگر بوته الماس که درون نیم بوته از زیر و نیم بجلاند باز یکدرم
سرب و بدهد همین منوال بدهد بعده بیارد عنکبوت که درم او غلوله
سپید میباشد الماس درون آن بجلاند و عنکبوت را در لیمون نهد
بجامه ابریشم بندد و بالائی آن ریسمان بپیچد بعده بیارد تخم کلبهی و ریکمین آب.
بجوشانند نیم من آب بماند سه روز الماس را در آن بجوشانند نرم بطریق بهتر خواهد شد.
هر چه داند عمل کند آنچه کار آید بهتر است ورنه تجربه دیگر کند
چهارم بیارد یکماشه نقره کتوری سازد کچه الماس با یکچه زهر ستوه درون
بوته نهد چون ستوه بگدازد الماس کشند سه بار بدین طریق کنند الماس طریق.
دانه بهتر خواهد شد اعلا و پاکیزه گردد هر چه داند بکند
نمکها یک طریقت بیارد نمک قوی باریک نماید در دیگ نهند و فرو ریزد دیگر

سوراخ باریک کند و فرود اندکی کاسه شغاف نهد و زمین نمناک فرود

برد بعده بلهعنه بیرون کند حل نمک در کاسه خواهد آمد

فصل دویم در عقد زیبق را بر سه نوع عقد کند اول بیارد نمکسود حل و عقد

کرده سر به دو انگشت دارد تکه پهن کند بعده بیارد زیبق حل شده

در خشتهای کند بیارد و ماش مهر کند باید که یکان دره تر کار در هر خشته

بگذارد و بالائی آنها همین نمک دیگر پهن کند و بالائی آن آب لیمون پخته

اندازد چنانکه دیگچه پر کند بالائی دیگچه پنهان نهد مهر کند فرود دیگر آن

انجا که آتش کند فرود برد بعده یکمنزله بیرون کند بعده آب لیمون

دیگر اندازد و بجوشاند چنانچه نرم گردد بعده فرود آرد دیگچه با آتش

لحیت طبخ دهد چون سرد گردد فرود آرد سیماب را با آب لیمون بشوید بعده

با آب لیمون بزره غلولها بندد بالائی آن آرد ماش لیت نماید و او را خشک کند

بعده بیارد شرابه را جا بجا سوراخ ها بکند بالائی آن غلوله ها نهد بالائی آن

شرابه دیگر نهد با آتش کجبت طبخ دهد در فرود بینه شرابه زیبق عقد شده

خواهد ماند هر چه واند عمل کند تجربه وازموده است

دویم بیارد ده درم زیبق و دو درم شکار و یکنیم درم ارد ماش همراه

با آب اندر کفتی تا سه روز سحق نماید بعده غلولهای بنده خشک کند در بهتی

اندازد بعد مدعقده شده فرود خواهد ماند بستانند وازموده

سیوم بیارد زیبق ده درم و شکار نیم درم هر دو را بخروزه با بول صبیان بهاونه ١٥٥

دهد بعده چهل روز با خرما هندی بهاونه دهد بعده چهار روز دیگر بول

صبیان سحق کند بوزن زیبق نمک و شکار و ارد ماش اندازد و غلولها بندد

و خشک نماید در بهتی اندازد و بعد مدعقد خواهد شد و تجربه نماید

عقد نوشادر حل شده بیارد و در شیشه نهد و فرود و یکدانه حب کند چنانکه

تف آتش بر و نرسد و الا نه تموز آفتاب شیشه را نهد عقد خواهد شد .

عقد حل زاک بیارد در کاسه شفاف اندازد و بالای کاغذ سپید نهد در آفتاب

تموز

تموز بدارد و عقد خواهد شد این عمل اعلاست هر چه داند

عقد قنبر بیضه حل را بیارد و در او نه بنوازد و عقد کرده و تجربه نموده

عقد کبریت حل شده در صحنک شغاف کند بالای آنکه عد سبابه نهد و در سقف

خانه بیاویزد بعده چند گاه عقد کرده و آن هر چه داند

عقد حل جسد بطریق بیارد صد فهارا و بالای آن صدف دیگر نهد

دو کان بار بار دما شش مهر کند در خاکستر تا حلبه دشتی نهد سه هفته ۱۵۱

بدارد و عقد باک و اعلا شده می باشد هر چه داند کار کند

باب پنجم در تصعید و طبخ و موازنه آتش مشتمل بر دو فصل است

فصل اول در تصعید قرار را برین طریق تصعید نماید بیارد دیگر قرار در

بجاو جنبر اندازد و آتش کند هر بار که آب گرم گردد و آب سرد دیگر اندازد

تا بکشم تا پس قرار بالای خواهد گرفت ساکن بگیرد چنانکه فرو نیفتد زرنیخ

هم در این جنبر تصعید کند طریق همین است زرنیخ باریک سحق کند و در

نهبان آب بکند آتش سخت کند تصعید خواهد شد و آزموده است

و نمکنوشادر و هرچه لایق تصعید باشد همین طریق و در تجاوید هر چیز تصعید کنند

طریق جز در باب او باز دیده خواهد شد طبخ آن باشد که دارو را

در دیگ کنند یا با آتش چراغ بپزند یا در زبل آزموده است

فصل دوم در موازنه آتش است بر پنج گونه است آزموده کنند

اول لحیت آن باشد که دو سپند بزرگ و هرچه ازین آتش بیشتر کند و

١٥٩ دارویی در دیگ نهند و در آن بپخت و ده بار تجربه نموده

اما نوع دوم موازنه آن هیکسبد بزرگ بپخت و هزار موده

سوم لکیت و شانزده باچکه دارو را بپخت و هزار موده

پنجم آتش و هوم بیت آن پنج باچک دارو را بپخت و ده

و موازنه باچکها اینست در یکسر سه باچکه بوزن برابر شد بلکه اندر حساب نگاه

دارد و هرچه ازین موازنه آتش کم باشد باید باده کند و در کم دارو خام ماند

ودر زیاده بسوزد واین بنها زبان هندوی در قلم امده است چراغ آن
آن باشد که بقیاس یک چراغ آتش کند و دو چند از آتش دو چراغ گویند
تا هشت چندان آتش کهری گویند آتش هفت چراغ را بچراغ گویند و
وهرچه زیاده کند ازان آتش سموم گویند و هرچه زیاده ازان کند
چنانکه هنود ازان میسوزانند ازان آتش جنن گویند هندوانست
در کشیدن جوهرها و روغنهای و غیره ازان در رقم اید
فصل اول در کشیدن جوهر شنگرف سی درم و گل نوته ده درم و 103
قند ده درم و هلیله ده درم و بلیله بیست درم و تنکار یکربع درم
این جمله را دریکجا باریک سحق کند بعده با شکر سرخ سحق نموده در بوته
جوهر بالد و وصل هم از گل حکمت کند چون وصل خشک شود بوته در آتش
بدمد چون دود سپید بیرون آمدن گیرد بوته را با ابزیکرده سرنگون
ساکن هم بیزد جوهر بیرون خواهد شد وازموده است هرچه داند

جسد زر نیح پاره نمکسنک دو بار تصعید کند نیم ازین نمک و یکپهر زر نیح و نمش

درم نشادر تا یکروز بعده در شیشه کل حکمت کرده مهر نموده سه کرت

کرو نی کند چون خشک شود در آتش بدهد جسد در حلق شیشه اید

دویم کشیدن جسد زر نیح بعداز یکپهر در جامه بسته در دو نک کلس

باو برد چهار پاس آتش دهد بعده برارد در الجوبه بعده در سر که

همین دو لکاخشر و در نیز مش چهار پاس آتش بعده بکشد در نیز مش

10.4 سحق نماید در آفتاب نهد میت ملیار بعده در شیشه کند در دو لکا

خشر برساند چهار پاس آتش کند اول در کلو خواهد گرفت دویم شیشه

در میان شیشه در ته سویم شیشه در ته ماند بعده بیرون آرد یکچه اران

در چهار ده حصه مس تر ے انداز د نقره قرار ے کرد د

جسد خر الطین یقیاس یکپهر بعده یکنیم سیر نشادر بار یک سحق کند و دو سیر زرد

چوبه این همه را یکجا کرده بالای آهک پاک را بمالد ما بر کین کاو خلط کند که در انکل

نم بسپرده

نرسیده باشد بالائی آهک خلاصه مالد با سرگین گاو خلط کند که در انگل
نرسیده بود بالائی آهک با چه زند شش تنگ کند و چو خشک گردد
بگلی کند طریق گجیت آتش زند چون خاکستر گردد از ابستانند با آب پاک
بشویند آنچه سفل ماند آنرا در بوته اندازد بدمد جسد بیرون آید
دویم موازنه یک سبو خم اطین اخضر بشکال بارد قدری سرگین گاو
دران اندازد آنچه در سبو بود از ابشوید هرچه در سفل ماند و
با تنکار بگردانند جسد بیرون آید مجرب آزموده
جسد بارقشتی بارد بگیر و نمکنک بگیر با آب لیمون چهار ده بهاونه
دهد بعده چهار ده سکبینج بعده یکان بیست دهد بعده بارد
سی و پنج درم زحل باریک برگ کند دادوی مذکور در درون بوته
مالد بالای آتش نهد گرم شود یکان مانند سرب داد بگردد تا آنکه
تمامی سرب داده شود بعده چندان بدمد که سرب برود

جسد مار قشتنی باشد و از موده بماند هرچه داند بکند

جسد توتیا یکی سه بها و نه آب رواس بدهد و سه بار بدمال بسحقه

دشتنی و یکی آب قند باده درم نشادر بهم باریک سحق کند درون

بیم بوته طلا کرده وصل کنند مالای انکل حکمت گیرد بدهد برون

خواهد امد اینست و بنوعی که باید بود آن بود هرچه داند بکند

106 جسد سم الفار یکی و مغز بنولی هفت درم مغز بادام بخر هفت درم نشادر

هفت درم نشادر چهار درم جو کهار سه درم کف بحر سه درم نمک

هفت درم اینجمله را باریک سحق کند در شیشه گل حکمت کرده وتی کرده

دهن شیشه که باحتیاط مهر کنند و در بالو جنتر نهند بعد از آن آتش کنند

در یکه بیخراج بدهد بعد هر بار پس کنار باده کند جسد در خلق

شیشه خواهد گرفت و از آن دارو آنچه داند کار کند

دو بیم نیمه سم الفار و پنج درم بمگره و سه درم جو کهار سه درم

کفیدرما

کفدریا با نیمدرم شنگار اشنجار هشتدرم مغز نبولی هشتدرم مغز بلادر
پانزده درم و سیماب یکجا کرده صلایه بسیار نماید و با شنگار یکدار زد
بقیاس نخود علوله کند و در شیشه با لوحبر کار کنند ان بود
فصل در کشیدن روغنها کبریت بر دو نوعست اول بار دیگر
کبریت خلاصه و یکبر نگاه دار تا از کونه سه روز با اب لیمون بهاونه دهد
بعده چهل روز هر روز یکبار بهاونه با اب نوشادر دهد بعده 107
بالای تهال کبریت مذکور بهن کند فرود ان خورج نرم دهد تا در
افتاب تموز بدارد یکطرف کج کنند روغن کبریت بیرون اید
بغایت اعلا و پاکیزه خواهد بود ان بود که تجربه نموده
دوم بار دیگر خل کبریت با نوشادر سحق نماید تا هفت روز در تهال
بهن کرده در افتاب در حوراجی اید بنهد و یکطرف تهال کج کنند
تا روغن جمع گردد وان این بود که تجربه ار نموده

روغن کبریت سه درم چونه نو یک درم نوشادر نیم درم با بول حما
بجوشانند هر گونه که بالا آید بستانند ساعتی نگاه دارد آنچه سبز بود
دور کنند آنچه زرد باشد بستانند و بگیرد و آنچه و آنچه وانند
روغن حبه بر دو نوع است بارد سه بیر حبه ولیده کنند پوست او
تمام دور کنند و با شیر گاو و قدری بجوشانند در شیر و آرد بعد
108 سوم روز بشوید و سحق کنند باریک با نیم نوشادر نمک خار بار
کونه سحق بالای صحنک شفاف سنگ بهن نماید فرود آنخوریج نرم
نهد و در آفتاب تموز نهد که روغن بیرون آید
روغن بلادر نیکو باید در دیک باب بهم چندان بجوشانند که
روغن بالا آید افتد بطریق است که روغن بلادر و قبر اوقل
بطریق کشیدن است و از موردن آن چند نوع است
دیگر کشیدن روغن مال کنگنی خورد باید و بنی دیگ آب پر کنند

در دهن

وبر دهن جامه ببندد چنانچه جامه لقان باشد و کفگیر در جامه نهد بالای
دیگ سرپوش نهد زیر آتش کند تا بخار آتش و مال کفگیر را گرم کند
بعده جامه را بگشاید و بشبیلد روغن بگیرد و کثرت بکند و
بیرون آید و تجربه نماید هرچه داند عمل کند آن بود

دویم کیفیت با کجا چیز بیارد سفال سبو در ته سوراخ کند و یک
کاسه بر زیر نهد که در بر کرد دیگ بر کند قدری گل حکمت دهن
کتوری بکند تا ریگ تا افتد بالای آتش ساکن کند بیرون افتد 109
و هرچه داند عمل کند و آن تجربه نموده استعمال کند

روغن بیضه کشیدن چهل بیضه را زردی در کراهی اندازد و ته
آن آتش چراغ کند یکطرف کراهی را کج کند با کفگیر بهم میچپاند تا
چون بجه کردد بمالد روغن بیرون آید بکار ببندد

دویم بیضه را در میان آب جوشانیده پوست او را دور کرده

ورزده بمالد بر طبق شغاف یا بر تهال بهن کگنند در تموز افتاب

روغن بیرون اید خوب اعلا اید هرچه ماند داند

روغن دهانوزه چهار درم تخم انکول سرها ایشان ببرد بعده

چهار درم خاکستر خار بازگونه دو سیر و چونه نو صد درم و زرد چوبه

ده درم سرکه صد پنجاه درم خلاصه یکجا کرده سحق نماید چون جرم

شود درون دیگ پهن کنند و تخمها را سر بالا کرده چنانکه زیر

١١٥ خسته بیرون باشد در دیگ نهد بالای آسمان نهد مهر کنند در

زبل اسپ فرو برد از عفونت روغن در دهن هر یکی خواهد آمد

آن را بستانند و در شیشه کنند هفت کرت در زبل اسب بدارد

روغن کهربا چهار درم تکی مار باریک سحق نموده و نوشادر نیم سیر و نمک

خار بازگونه ربع سیر باز سحق کنند و صد بهار و نه آب لیمون بدهد و

در چاه حلبات نهد بگذند که روغن بالائی دارد و باید زبل هر هفته

تازه

تازه اندازد وانچه فرود ماند سفال حل کهربا باشد و بالا روغن آید

باب در حفرها و بهتیهای که این کتاب بدان محتاج است مشتمل بر دو فصلست

فصل اول حفرها بر شش نوع است وانچه کمه ام حق در حق است

اول نار البحر بار دو قراره به کهرت گل حکمت گیرد و کبر و تی کند و در دهن قراره

موهای اسب نهد بعده قدری زمین بکاود چندانکه گردن قراره دران

سکوره نهد وگرد بر گرد گردن قراره گل گیرد باید که دارو اگر روغن ۱۱۹

خواهد کشید اول نم کند در قراره اندازد بعده قراره در میان وگرد بر

گرد وآتش کند و روغن دران سکوره خواهد چکید طریق حفر اینست

کر بهجر نار دو دیگ بزرگ و دهن درون پنهان

سه پایه چک تر کند یکطاسی جوزد با پایی نهد وگرد بر گرد طاسک دارو

اندازد دهن کنوزه بزرگ نهد و دهن دیگ مهر کند بعده قدری

دو سیر روغن کنجد در کنوزه اندازد فرود دیگ آتش کهربی کند و

زنود سوختن دارو در کوزه خواهد گرفت و از ان خواهد چکیدن در
طاسک و روغنی خواهد افتاد و گل کوزه بهتر اینست

دو لکاچه بیارد و یک بزرگ تا پهنای ان را سوراخ کنند دارو و لعوب
کرده در جامه بوتلی بسته باو بند معلق و در دیگ انجدان برکنند که
دارو بی بوتلی را نرسد از بخار ریخته گردد و دو لکاچه

112 بجاوها چیز برای تصعید چیزی دیگر آب بالائی اندازد و اگر سیماب را
تصعید کنند بالای آب اندازد چون گرم گردد آبدیگر اندازد و بجاوهم
چیز اینست هرچه دانند عمل کنند بکار برد اینست

چیز مهر سرپوش دیگر بالوچه بیارد و یکی در میان شیشه با گل حکمت
مالیده در نهند هر چهار طرف درون و یک ریگ خلاصه نهد که
چنانکه دیگ گردن شیشه بیرون بود دارو در شیشه کرده
مهر کنند آتش کنند تا جسد ان برود در حلق شیشه گرد بالوچه اینست

هرچه دانند

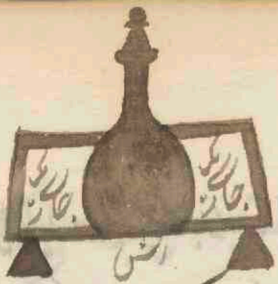

هرچه واند بکار برد و عمل ارد بتجربه نماید

جلچر دیک بدین طریق کنانند و در دیک دیکچه و شیشه لیست درون

بنم کنانند بعده درا و ندا ندازد و همچنان اتش اول ساکن کنند چنانکه

کفته شد داست و مهر در باب مهر خواهد کفت و بعضی دهن دیکچه را

فرو دمیکنند وان جز اوان بود بداند

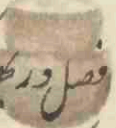

فصل در بهتی کشیدن اجساد بیار دکل نبود با بسوس سالی بکو 113

بمالد بکنال سازد چنانکه نماید و بهتی بقیاس سنک آسیا بهتی فرو بهن باشند

و دهن بقیاس مت و بکنال زبفلهای دارد و دو جو مزه کند بالای

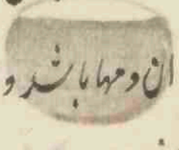

ان دمها باشد و دارویی که برای کشیدن جسدها بلند آرد برابر

انکشت بیندازد بقدر دو انکشت هر بار می اندازد میدمد تا حد

دو پاس و نیم بدمد بعد بهتی را فرو بکطرف بکنبد کنه بیرون خواهد

امد وران جسد بقیاس دانه ماش و خردل بیرون خواهد امد انرا

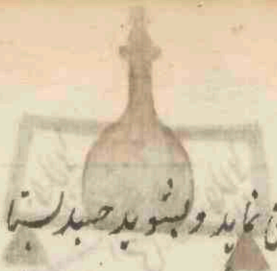

سحق نماید و بشوید جسد لستاند طریق بهتی اینست

دیگر بهتی بجا کداز برین جمله باید که از گل بابتور کند در میان سه سوراخ

کند چون بدمد بالائی رود و در بهتی کداز و وان اینست

باب هفتم در بوته بهار گل حکمت و مهرها مشتمل بر دو فصل است اول در

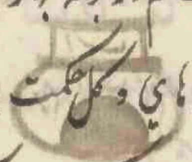

بوته های و گل حکمت بوتها بیرون کشیدن جسدها بیارد و گل حکمت

114 بدین طریق کند و هرچه که صورت بوته بسازد خوب

درون نیم بوته دارد و طلا نماید بعده گل حکمت وصل کند بر مهرهای

کبیر و تی کند چون خشک شود باید بوته کداز د بمانند لستان گاومیش

کند و آن اینست هرچه که کار نماید بوته اینست

بوته خلاصه کردن نقره. ثلاث سرگین گاو و ثلثان جونه بود بین

نوع بوته فرماید و هرچه عمل بود و کار نماید بوته اینست

بوته عمیا گل حکمت کند دارو در نهد مهر کند بدین طریق

بوته

بوته وصل کل حکمت بجهة ساختن بوته تمام مهر کند باید دو کل با شوره دران کاغذ

بلند از دو و باید دستکار که در کشته‌های سپیدی می باشد و باریک

سحق کند چندانکه نمی شود بعده بوته سازد و این کار بر اصل است

و اگر کسی کار بکند این بوته را بر هرچه که عمل است با تمام رساند

فصل دویم در مهرها غرایب باید و همین کل بوته قدری چونه اندازد

سحق کند مالد کبیر و نبی نماید اما مهرها یعنی مهر جلجتر باید کیت آهن بکروند ۱۱۵

خوب ساید کیت مذکور را خون سر ز ماده گاو و باریک سحق کند ده

کرت باید که خون سر زند بعد آنکه خلاصه کرده مهر کند تا خون خشک

شود بالای آن چونه چهار درم قند و دو درم بعابس نیم انگشت بری

بمالد چون نیم خشک شود مهر زند بالا سپیدی بیضه مرغ لیب بمالد و

بعده آب پر نماید ابد درو مزود و هرچه ببرد با تمام برسد

باب نهم در امتحان بعضی اشیاء و هر چیزی از نقار نقات مشتمل بر دو

فصل اول در امتحان بعضی زهرها زهر ستوه بارد و قدری با زرنیخ و

با شیر گاو و سحق کنند انگبین کنند بر پر زاغ مالد سپید گردد

دوم زهر هلاهل بارد و قدری با زرنیخ سحق کنند در شیر ماده گاو

با زرد خواهد شد یا سرخ خواهد شد و آن این است

سوم زهر برگ سنگی بارد در شاخ ماده گاو بندد و ریشش همه به

116 طریق خون نماید و هرچه داند استعمال کند بهتر ابدا اعلا اید

زهر کال کنت قدری با شیر ریشش همه بطریق عمیا با زرنیخ بهم سحق کنند

در شیر اندازد برنگ عود گردد با شیر پاره گردد و آن

امتحان آهن مقناطیس بر دو نوع است بارد چه شیر ماده گاو در آوند

آهن مقناطیس کنند بالای آتش نهد یک بشت شیر از آوند بالای آید حب

در اس بر پرند و هرچه داند عمل کند بهتر است و اعلا آید

دوم بارد نخود سپید با نیم درم در آوند مقناطیس تر کنند که آن نخود

دوم نیم

درون بوته سیاه کرده سنگ مقناطیس بیار نزد سوزن نزدیک وی برد

سوزن را بر خود کشند و هر ذره که از وجدا کرده نزدیک وی

برسد بر خود کشد و آن بکار برد و آنچه داند بکار برد

امتحان سپیده برده و بوغت اول سپیده را سوده کنند خطی از و

بر آهن کشد در آتش اندازد چون سرخ شود بیرون کشد آن خط

زرد پیدا کرده و آن را بر این قسم است اگر کسی نداند عمل است ۱۱۶

دویم پاره ذره از آن بالای آتش نهد بالای آن کتوره نهد

ساعتی بگذارد کتوره درون بوته تمام زرد خواهد شد

مار قشنی ذهبی امتحان آنست که در سنگ محک بزنند چون عیار زر

پیدا آید و فضه آنست که خط ابیض چون نقره پیدا آید سنگ امتحان

آنست جائیکه سنگ او می باشد در سایه او کوئی روغن ریخته اند

بودنی امتحان آنست جائی که او بر می آید قریه آن نم می باشد

بپنداری که اب زده اند مرجه واند استعمال نماید ان بود که

گنگوشت را سحق کنند بر زهره خطی بکشند بعده در اتش نهند خطی زرد

چون رقم زر کشیده بیرون خواهد امد و گفته اند که داروی مذکور را

براهن برین نوع امتحان نماید و انچه که مرقوم است بدانند

فصل دویم در تعاشیق هر جزی قرار بر دو نوعست که رسنه کسا اول

یاره نیم سیر زنیق و نیم سیر گندک هر دو را یکجا بار یک سحق نماید 118

بعده با روغن بید انجیر سحق نماید و در کوزه اهنی مضاطس نهند

فرود ان اتش یکجرا عکنند بالای ان الجغرات هفت روز بنجاه نکجوه

بدهد بعده با لجغرات ترش هفت روز صلا نماید بعده در بوتلی

بسته بتغاس دردو و کما جز یا سر که بهندی طبیجه اتش کیجری دهد

و تصعید نماید بعده سه روز با اب لیمون و سه روز در اب تشا دهد

سحق بسیار نماید و کر رسنه شود و هر جه واند استعمال کند

دوم

دویم بیارد جوکهار و شنجار و سهاگه و نمکسنگ و تمله نخود برابر یکجا کند آب اندازد
در آب نمکها بیابی یکهفته صلایه کند بعده در پانزده روز هر روز بیست بهاونه
بزرگ و بعده تصعید کند بتابد کرسنه کردد هرچه واند بکند
دور کردن سیاهی اجساد بر دو نوع است اول بیارد مغز کدوی تلخ
و تخم بلبولی با روغن گاو یکجا سحق کند و بر برگ اجساد طلا کند و در شیرابه
نهد آنگه بگیرد و هر سه کرت بدین نوع کند سیاهی دور کردد 119
دویم بیارد مغز کدوی تلخ بیست درم و مغز بیدانجیر بیست درم روغن
گاو سی درم نشادر چهار درم شهد چهل درم یکجا اس کرده بر برگ اجساد
طلا کند در دو شیرابه نهد طلای برگ نیم انگشت تلجیق کند سه کرت در کحت
طبخ دهد سیاهی دور کردد و هر استعمال که کند درست آید
باب دهم در مزید عیار نمس و نرم کردن اجساد و شکننده مشتمل بر دو
فصل است فصل اول در مزید عیار برنجده نوع است اول بیارد سکرف

زاولی پنجدرم توتیای پنجدرم جسد سنگبصری یکدرم براده بار یک کند سه روز

ماه ۷ط۵ خلاصه بهاونه و بعد بعده بیارد زرکم عیار برگ کند او و یه مذکور

بالای برگ طلا نماید نه کرت بگداز و و عیار بیفزاید هر چه داند

دویم بیارد علم سرخ سی درم فرار هشت درم سکرف زوالی شش درم

برر زطلا کند زر طلا چهار درم برز را اول با فرار ملغم نماید بعده دارو

مذکور انداز و سحق کند بعده بیست یکبهاونه با بر تشر تر ۷ و هم بدبدو ۱۲۰

سکپت و بعد از ان بیارد روغان بیست کلیله پنجاه درم حیات

درم هر سه یکجا کند بجوشاند چنانکه اب نمره شده بگردد بعده دارو مذکور

بهاونه انمد کورد و سه پا چک را پت و بعد بدین طریق شصت بار کند

بعد برگ توله شمس کمعیار یکجا ازین در گداز طرح کند چهار عیار

بیفزاید و ده عیار گردد و هر چه داند عمل کند و آن اینست

سویم بیارد فرار یکدرم و کبریت یکدرم یکجا کلی کند بعده بیست درم تخم

اطهٔ در شیر گاو طبخ دهد بعده بارد و عجنهٔ این ادویه باریک یکجا صلایه کنند

بجهٔ ازین بر یک درم زهب کمعیار در گداز طرح کنند سه عیار بیفزاید

چهارم بار درزنیق شش درم با سنگبصری شانزده درم یکجا باریک

صلایه کنند با آب دنا توره سیاه سه روز بهاونه دهد بعده مستکان بهاونه

دنا توره در میانهای و یکان بهاونه بندال دهد بعد ازان هفت

بهاونه با آب جلمنده دهد بعده خشک کنند روغن گاو و قند بهم یکجا ۱۲۵

سحق بکنند چنانکه یکی گردد بعده چهار درم ۵ بوطر ۷ سحق کرده

دران بعده بار دوشش کمعیار بر گرده ادویه بر مرد و روی برگ

طلا کنند در بوتهٔ عمیا نهد بدمد سه عیار بیفزاید و هرچه داند

پنجم بار دو سرب گشته پنج درم و نحاس سه درم چنانکه نحاس بوزن

قدیم باز آید بعده برابر ۳ ۷۴ برم بالا یکجا کنند و بدمد چنانکه

زهره و سرب برود چهار عیار با شش عیار خواهد شد نگار دهد

ششم بیار قرار و زهر کت سنگی هر دو را یکجا با آب لیمون سحق کند و

بعده بیارد توتیا، سبز سکنجبین یکجا با آب اطره ۷ ده بهاو نه

دهد بعده بیارد یکتوله قمر براده کند یکماشه ازین دارو با براده قمر

خلط کند در بوته عمیا نهد و بدمد چهار عیار بیفزاید با زر طلی جمله

آبکند هشت عیار خواهد شد و هرچه خواند عمل کند و ان

هفتم بیارد براده حدید ماده یعنی نرم سه جزو نحاس سکار یکجا بدمد

122 چنانکه یکی گردد بعده بیارد یکجزو جوهر بصری یکجزو ازین هر دو که

گداخته مائیت است براده نماید در بوته شیشه بیست ر ۴ ۶ نهد

و بدمد یکی ازین دو جزو فضه دهد و این فضه را با زر طلا حمراان

نماید سه عیار بیفزاید و هرچه خواند عمل کند و ان

هشتم بیارد کبریت ده جزو و زرنیخ سرخ سه جزو ۷۰۷ چهار

جزو این جمله را با روغن که در شکم ماده گاو می باشد با سرکه بهم سحق کند تا هفت

روز بگذارند بعده بیارد و رحل بر کند وارو ی مذکور را زو بان سوده نهد

بشش پاتجک آتش و هد یکی از ین بردوازده وزن فضه طرح کند چهار

بفراید با زهبت خالص مناصفه حملان نماید بست عیار گردد

نهم بیارد جسد سنگبچری ثابت انقدر که باید برادر کند با همان قدر

ترعاد و با یکدرم سکار سحق کند چنانکه یکی گردد و با شیر ماده کاو و

تا نیمروز بدهد بعده بیارد روغن دانا بوزه سیاه یکروز دارد

مذکور را بالای روغن صلایه کند یکی از ین بر دوازده حصه نقره 123

طرح کند با زر خالص حملان کند بست عیار گردد و آن

دهم بیارد زهره ده جزو و گندگ دو جزو و زهره را یکدا از دیگان

باشد کبریت دادن گیرد چون داده باشد وزن کند اگر یازده

درم شد بگو و اگر نه کبریت دیگر همان قدر بهمان طریق کبریت بخوراند

تا یازده درم گردد بعده باریک باید کفگیر اهنی بالائی آتش دارد بر باکند

بعده فرو دارد و سه بهاونه انفصر و یار و یکدرم شنگرف رومی و ده درم

وه لا ۱۷ ۱۷ این تمام را یکجا سحق کند و در صحنک سفال اندازد و ابصاف جمعیت

نرشی و یا نرشی ترنج برابر در آن ریزد بعده بمالد چنانک دوا آن روی

مذکور را در آب غرق باشد چند آنکه بگدازد که تمام زنگار گردد و بار بار

کار بکم گردد همان قدر را بد یکبار اندازد یکجا و از این بر سه جزو قمر طرح کند

با ثلث ذهبی طلا حملا کند سه عیار سیفر آید و هر چه داند

124

یازدهم یار و زحل یکدرم نحاس سه درم هر دو را برگ کند برگ را

در درون برگ زهره نهد در بوتهٔ عمیا بگدازد بیرون کشد در

بوتهٔ گشاده چندان بدمد که زهره بروزن قدیم باز آید ۷۴

با آن زهره برابر یکجا بگدازد سه عیار سیفر آید برابر ذهب خالص یکجا ؛

بگدازد هفت و نیم عیار خواهد شد و هر چه داند کار کند

دوازدهم یار زحل را بدمد بر این پنجاه بث و پنجاه بهاونه بدمد

بعده

بعده ده بیست مثقال با حکه و خشتی را بیت دهد بعده پاره پاره وهوه لا وقم
بگدازند و بگدازد چنان که یکی گردد و برگها باید داروی مذکور بر برگ
مذکور طلا کنند سه کرت برین نوع کنند بگدازد هر بار دارو و طلا کنند با طلا
برابر بگدازد چهار عیار زیاده خواهد شد و هشت عیار گردد
سیوم هم پاره زیبق و گوگرد یکجا سحق نماید در بوته نهد و بوته دوم
بالا نهد با آرد ماش مهر کنند در رو لکا جز بیا و بزد سه روز بخت دهد
بعده فرود آرد سه بهاونه نماید با روغن طتره و بدهد بعده داروی
مذکور را بر برگ طلا کم عیار طلا کرده بگدازد در روغن طتره و
سه کرت برین طریق بگدازد و بریزد سه عیار بیفزاید هر چه داند
فصل دویم در نرم کردن اجساد شکننده و نرم کردن زیبق عقد
شده برد و نوع است اول پاره عاج و سیم ابشاخ جاموس این
هر سه برابر باریک برد ته و بالای اجساد شکننده لحاف سازد دو دو

شرابه بنهد کبکبت و ده سه کبریت بدین طریق کند نرم کرده وان
دو ئیم بارد مغز ده درم بنکوت ده درم جبه تنکار پانزده درم
مغز پنبه دانه ده درم و تخم دهانه نوره ده درم و روغن شاخ پانزده درم از
جاموس بود تمام را یکجا کرده صلایه نماید هر جسد که ترقیده بود بیرون
آید و ازوی مذکور طلا کند درد و شرابه کبکبت ده سه کبریت خلاصه
ونرم چون تار ریشم کرده هر چه واند عمل نماید حق و درحق است
126
باب پانزدهم در باب حملانهای قمری و ترتیب قمری مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در حملانهای قمری و آن ده طریقست اول بیارد قلعی بسیار یک برگ کند
بعده بیارد برنج دمشقی خلاصه کرده نیم سیر برگ نموده بعده بیارد هر دو را
در کانه نهد و با آب لیمون عرق نموده بالای آنکانه دیگر نهد و گچ بدهد
تا سه بار بدین طریق طبخ دهد کشته شود یکدرم ازین برنج پانزده درم زهره
طلا حلکند ابیض پاک اعلا کرده بعده ثلاث او نقره تخم نماید و بفروشد

دوم

دویم پارۀ سوانس را وهم وهمان قدر نحاس با شنگرف بهم یکداز د بالا را همان

قدر سم الفار قایم دهد ثلث و خمس دهد و هرچه داند عمل کند

سوم پارۀ سم الفار قایم یکدرم برنج درم زهره مصفا کرده

طرح کند با قمر ۷۱۰۷ حل کند و هرچه داند عمل کند

چهارم پاره زرنیخ و سیماب و طلق محلوب و قلعی را کشته جمله را سه بهاونه

سه روز با آب لیمون دهد بعده پاره دو توله نقره دو کستوری سازد

وادویه مذکور در کستوری های نهد و لبهای کستوری مهر کند و بالای

او گل حکمت کرده سخت بدمد چنانکه تمام او در هم یکی گردد ده درم

برنج بیست یک درم زهره خلاصه نموده طرح دهد و با قمر خلاصه حل کند

پنجم پاره طلق محلوب و شیشه شامی و مارقشیشی فضه نمکسان بهر علم احمر

وعلم برزده ۷۰۷ ده درم پاره دو درم شنگرف یکجا کرده در بوته

عیا بدمد سه کرت بعده در بوته سرباز دهد و در سر گرس کاو ترش

ریزد قمر مناصفه حلال نماید بفروشد و هرچه داند کند

ششم بارد قدری صابون با زرنیخ بهم صلایه کند و در دو کاسه چینی نهد

مهر کند و کبریتی و کلکیت دهد چون سرد گردد بیرون آرد آنچه فرو

نشیند با تخم ترب بهم صلایه نماید و آنچه بالا رود باز با صابون بهم آمیزد

چنانچه به اول طبخ دهد و داده است همچنان ده دهد ته نشین خواهد شد

128 با تخم ترب بهم صلایه بکند درم ازین ده درم و مهره لا خلاصه طرح کند

با قمر ثلث حلال نماید و هرچه داند عمل آرد و تا داند

هفتم بارد سرکه هندوی یخ نمکسنگ یکسیر زیره لیمون یکسیر شبه یکسیر اول شبها

منقا برادة نماید یکسیر و زرد در آب لیمون بهاونه دهد بعده او هم کبریت

بگدازد و در آب برد و با قمر مناصفه حلال کند و هرچه داند

هشتم بارد جسد زرنیخ ثابت هفت روز با آب لدوی تلخه و روغن

لا ه عـ بهاونه دهد چنانک هر روز یازده بار صلایه کند بعده در بوته

بکجا نهد

عمیا نهار بد مد نرم خواهد شد یکی از این بر وده نحاس خلاصه طرح نماید نصف
او با نقره حلال نماید و بفروشد و هرچه واند

نهم یار د نقره خلاصه و مریخ و مشتق و زهره خلاصه و پولاد
ده اش شد نرم با نشادر بدمد چنانکه یکی گردد و بعده چندان بار
که نرم گردد و شکننده که از و مرود با قمر حلال نکند

129 دهم یار د زیبق عقد شده ده و ۲۰۴۸ صد درم مرده و را
براده نماید و با آب نارنج هر روز سه روز صلایه کند و ربوبه
عمیا بکند از و چون یکی شود و روغن ریزد با قمر مناصفه حلال کند
و هرجا که بفروشد منکر ند آنچه داند عمل کند تا داند

فصل دویم در ترکیب قمر وان مبت و مجموعت اول یار د
زرنیخ ده جزو و زیبق چهار جزو و خلاصه با ترشی لیمون سحق کند
هفت روز بعد از آن چونه نو و ده ۸ده ۷ با لیمون صلایه کند

تا دارو ی مذکور در شیشه اندازد و بعد ده قاریب مغز استخوان

گاو ۴ بگدازد و بیندازد و شیشه را بگل حکمت گیرد و مهر کند و گیرو شی

بجد بگیرد و زیر بدین نوع طبخ دهد یعنی پس بچراغ و در هر ماه پس تکان

چراغ زیاده نماید عقد خواهد شد از این یکی بر شصت درم

زیبره طرح نماید و هر چه خواهد عمل ارد و بکار برد

دویم بیارد قلعی خلاصه برگ نماید و در جگر گاو میش برگ نهند 130

در دو کان سر کاله جگر بگیرد که بود بعده بهم بالای جگر بخوبی بنو

طلا کنند و دیگر امهر کند بر آتش لحمت طبخ دهد قلعی خلاصه خواهد شد

بعده بیارد یک کاسه آهنی و سیماب خلاصه کرده در آن ریزد و

فرود آن آتش بچراغ و چلیدو زیر زرقوم چوب دهد بعده

درم سیماب خلاصه یک مشتری مذکور یکجا کند و لحاف سازد

در لگنت طبخ دهد فضه نماید هر چه خواهد بکار برد

سیوم

سیوم بیارد جبد زرنیخ قایم و همانقدر قمر خالص و در کوزه کند و
وآن دوی مذکور در کموزه نهد و لبها را با جبه سوده مهر کند بالای
آن گل حکمت کیرد و کبریتی کند سه کرت بعد اگر ثلث کامل نقصان
نشده فبها والا نه بار دیگر گدازد و تا بدین وزن باز خواند و
یکجا ازین بر یکدرم مرطاک سپید عمل کرده و هر چه واند بکند
چهارم بیارد جبد زرنیخ و سیماب سر قمر به جزو دو کوزه کند 134
پس هر دو را ملغمه نماید و شکار در آن اندازد و مهر جبه کند بعده
بیارد یکدرم شکار با شیر زقوم سه پهلو سحق نماید بعده از آن
بیارد نمک و خراطین این هر دو را باریک سحق کند با لیمون
و شکار که بشیر ملغمه کرده است و این هر دو سحق کند بعده بلبنه
باریک به برد در بن اندازد و یکجا کند سه کرت بالای کموزه
لیپ نماید و خشک کند ته بالای چوب زقوم خشک نهد تجربت و هد

یکجا ازین سه درم تنزکاک ۵۵ طرح کنند عمل کرده هرچه داند بکنند

پنجم بیارد نمکسنگ و زاک سپید برابر هر دو را باریک سحق کناد تصعید

نماید تا سه کرت بعده بوزن هر دو زیبق و نمک سابر بوزن

همه جمله را سحق کند با آب لیمون بعده بیارد مار سیاه بکشاد او به

خارکوب چوب بهم در شکم مار اندازد و گردن طرف دم

132 محکم به بندد و مهر کند هشت یکروز روز در آتش زبل کو سپند بدار آرد

بعده بکشند یکدرم ازین بر ۵۵ سه درم قلعی طرح کنند

ششم بیارد نمکسنگ تصعید کرده مکسر با همسنگ او را خلاصه کرده

با سه درم شنگرف بهم با آب لیمون سحق کند در شکم مار سیاه اندازد

حلق و دم او را محکم به بندد و بعده بیارد خار بازگونه باریک

برد و سحق لحاف او را ازین کند در دیک نهد و مهر کند و هفته

در چاه حلیات نهد و هر هفته زبل اسب تازه اندازد و بالای آتش کند

جهانگ

چنانکه تف آن آتش بدان دیگ رسد بعده دیگ را بیرون کشند گل حکمت کرده
کنند آتش لحیت و هر ده ازین بر هیئت پنج درم قلعی طرح کنند
هفتم بار زر زنیخ چهار درم ثابت کرده و گل ملایس دو درم شهد
دو درم زیبق اینجمله را و به رانکه سحق نماید در بوته عمیا نهد یکشبانه پس
چراغ آتش کند فرود آرد و با شیر زقوم تا سه روز دوام شب یکشبانه و نه
و هر ده درم ازین بر هیئت درم قلعی طرح کنند عمل کرده 133
هشتم بار زیبق زر زنیخ با برگ زدم گل ملایس بهم صلایه کنند در میان
بوته نهد فرود آن نیم چراغ آتش کند تا نیمروز بعده فرود آرد و
خاک گشته بود سه روز بهاو به شیر زقوم دهد یکی ازین برتر طلاک
خلاصه طرح کنند عمل اعلا کرده هرچه داند بکار برد
نهم این رانکه کام بهیدی گویند بار و کیزک خورد و تا بالغ جشنی
تا سیاه رنگ که در معاصی که شعاع آفتاب بدو نرسد با بکاهها بی

بدارد که دیگر چیزی بخورد مگر شیر و برنج و نان گندم و روغن گاو بخوراند

و این ادویه بخوراند در چهل روز ۱۰ نیم سیر زیبق و ربع گوگرد خلاصه

این هر دو را باریک بسحق نماید هر روز ناهار یک درم بخوراند با آب بهم چون

۸۰ روز مرتب شود بعده دارو اسهال کند از شکمش گنگه بیرون خواهد

افتاد از آب بشوید و بستاند بعده بیارد تر طرک ۶ لی خلاصه بقدر یک سیر یکجا ازد

گنگه ندکور را با آب زر بهم بکردانند سه گوگرد و زر قلعی بکردانند گنگه را در شیر

اندازد عمل کرده و هرچه داند کار برده ایست تا داند 134

دهم این گنگه را کام دهن کویند بیارد فرزندی که چهار ماه اسقاطی

کرده باشد بچانه با چهار ماه بعده چهار درم گوگرد زیبق یکجا کرده صلایه برابر

باشد گوگرد و غلوله بسته در شکم او اندازد اما اول دبر و دهن او

بدوزد و بر ریسمان بپیچد چنانکه فندق باشد بکند در روغن طبر اورد

دوازده ماس بجوشاند بعده سرد نماید بیرون ارد زیبق عقد شده باشد

بعد

بعده بیارد قلعی یک خلاصه بگدازد سه بار گنگه را بگرداند و در شیر اندازد

بار دهم بار و الماس یکجه در بوته نهد یکصد و بیست چوه ابسکه در او کند

و دهد بعده شصت بار چوه ببرک و بار بعده بیست چوه پشره پر دهد

هشتاد کرت خون غسک دهد بعده بیارد سه درم قراد خلاصه کرده را

بعده الماس را در بوته نهد بالای ان قراد ریزد به نیم چراغ آتش

کند هر بار که الماس بالای سیماب آید با جار بهم فرود کند سه کرت بالا 135

خواهد آمد بعده بیارد دیگر درم سونس فضه در آرد و صدف با آب لیمون

و ملغمه کند و کتوری کند الماس و زیبق مذکور را در آن کتوری

ریزد و لبهای کتوری از جبه مهر نماید بعده بیارد دیگ کرجاجه

با روغن کنجد چرب کند بعده شش توله زرنیخ با آب لیمون سحق

نماید غلاف کتوری سازد بعده جام بالای آن نهد آتش دهد زند

چون بسوزد ملغمه بستاند سحق نماید یکجه از بن در یکتوله قلعی خلاصه کرده

طرح کند بعده یکجه ازین برهم ۷۰۰ تولچه قلعی خلاصه طرح کند عمل گردد

واگر خواهد که در راه شمس برد و کبریت هفتره و زبار تشه زرنیخ سحق نماید

تا دو روز و دیگر یکروز با آب چونه صاف چهل بار جوشانده و هم دیگر روز زرد آ

نوشادر جوشانیده هم الماس کشته و سیماب در شیشه انداز و بعده

با مغز استخوان گاو و کبریت را بخت و هم با یکپاس یکنیم چراغ آتش

136 بکند بعده سحق کند در شیشه انداز و گل حکمت و تیز و تی کند مهر چون

خشک شود چهار پاس آتش یکچراغ تا چهار پاس حصار چراغ را دهد

طبخ شود بعده برآمده و جیه بر چهل درم و ۱۰۰ طرح کند

دوازده هم بار دگو گرد و زرنیخ برابر سحق نماید در کاسه نحاس کرده

شیر زقوم پر کند و دارو غرق ماند یکمینده بدارد و هر بار که شیر کم گردد

دیگر بار شیر انداز و یکجه ازین بر یکتوله ازین بر یکتوله وهـ ۱۰ خلاصه

کرده طرح کند عمل گردد و هرچه داند بکار برد و آن اینست

زرقم

سیزدهم پاره پارهٔ سیماب را بکشند اوّل به ورق شلغم او کنند شنگرف رومی نیم سیر طلق

محلول سپید دانه سیر مرو ورا بآب تره و لیمون سه روز سحق کنند و طلق و دم

ماره بیندد پاره و نمک گرده مار را در یک طلا کنند و مهر کنند و مار مذکور گذاشته

با گل حکمت کرده چهار پاس در بهٔ ماند بعد مذکور آتش کهری کنند یکی

ازین بر شصت و چهار درم و ... طرح کنند عمل کرد دوا اینست

چهاردهم پاره زرنیخ و زیبق برابر باریک سحق کنند بعده تصعید کنند بعد 137

ازان پاره شب چهار دره و صابون شصت درم مقطر کنند اوّل به

مذکور بدین آب تا یکنیم روز سحق کنند بعده یکدرم ازین بر سی درم

مرطاک ... طرح کنند عمل کرد و هرچه داند درست آرد

پانزدهم حل الماس بحبه زهر ستوه چهار ماهه و زیبق کرسنه یکدرم با نقره

یکدرم اوّل این هردو اجساد را ملغمه کنند بعده الماس و زهر یکجا کنند با آب

بهم سحق کنند ازین یکی بر سصد نوطه نقره طرح کنند و یکسوطه نقره بر شاره دو

درم طرح کنند عمل کرده و هرچه داند عمل نماید تا و آید ایضاً

شانزدهم بیارد قلعی گشته بیست درم در بوته عمیا نهد و با تنکار بهم بدمد

چنانکه یکی گردد بعده ده درم غراز خلاصه بیاورد و مذکور را باب لیمون

سحق نماید بیارد در بوته عمیا بدمد ۱۵ درم از این صد و بیست درم

زهره یکدرم بر بیست درم قلعی یکجا بدمد عمل کرده هرچه داند

هفدهم بیارد براده کند بعده یکسیر نحاس خلاصه را برگ نماید و برگ 138

ترهلاو را ۱۲ آثار و و آثار قند کهنه سحق کند و بر برگ زهره طلا کند

پنجاه بیست و چند بعده از دو مذکور را سحق کند بر برگ مذکور طلا کنید بیست

و چند و این جمله تنها بیکجان با چکرا ده چند هفت کرت چون بیست از دو ده کند

داده باشد زهره را براده نماید هفت کرت با اب حلمسیده بگدازد بر برد

کرت آخر بسیار بر وطه ۷۰ د چند عمل کرده هرچه داند عمل کند

هژدهم بیارد شوره هوائی بیست درم و نمک شخار شصت درم

دو شخ در

نوشادر درم بیست درم تمام را با شیر زقوم نیم یکروز بهاون و چهار بیست

و دیگر بیست چهار هم بیست نماید طبخه و چهار بار شیر زقوم بدهد بعده زهره

خلاصه برگ کند و در کمیر کاو یکپاس جوش بدهد ا ۵ درم ازین و شش قمر

و شش درم قلعی و شش درم زهره یکجا کرده بگدازد عمل کرده

نورد هم قرار کرسنه و طلق محلول با آب زاج یمانی هفتروز سحق کند با بکر

هندی یکروز صلایه کند قرار طلق خواهد خورد بعده یکروز با آب لیمون 139

صلایه نماید یکدرم ازین بر پنجاه درم و ٥٥ ٨ مصفا طرح کند

بستم پارد زیبق کبریت برابر سحق کند و نخود سپید کحلی مذکور علولها

بند و کبوتران ابیض را بخوراند و سرگین ایشان نگاهدارد بعده یکهفته

سرگین صلایه کند سیماب شوید و یکروز بارنگ کسیت خلاصه و چهار سحق کند

تا سه کرت بدین طریق کند و کبوتران را بخوراند و در بوته عملاورا

نهاده بدمد تا سه پاس آتش یکبار اغذ پاره زیبق عقد شده خواهد ماند

یکدرم ازین فرار بر نصت و چهار درم زهره طر کنند عمل کردد

بیست یکم فرار و طلق سه کان درم با برادة قلعی نصت درم باب لیمون

سه روز سحق نماید بعده یکپاس بشیر زقوم سحق کند در بوته با حل طلق نهد و

پنجاه چوه بفوشا درد هد بعده دو درم ازین بر پنجاه درم زهره طرح

نماید و هر چه داند استعمال کند که اعلا و اکمل کردد و ما بداند

140 بیست و دم بار د زهر کال کنه که انرا انلیا کویند و کنکوشت کویند و با

زهر ستوه یکدرم بعده بوته بزرک نماید به برد بعده قدری جامه

بارد باب دهال نوزه ه لا هولی حلا جامه را تر کند چهار تو کند در درون او

بوته نهد بشش ازان زهر مذکور را سی درم زیبق منقا کیرد و زباب

دهال نوره سحق کند بالای بوته دیکر نهد و بوتلی بند د در میان بوته نهد

بالای بوته دیکر نهد مهر کند بالای انسه کرت کل حکمت وکرو بی کند

چون خشک نماید باتش لحیت طبخه دهد نرم کند عمل کردد تا داند

بیست و سیوم

بیست سویم پارهٔ طلق محلوب و نوشادر ده درم با آب خرمای هندی سحق کنند هفت روز

بهاده نه و پاره در بوته عمیا نهند بگدازند و چون هر باره که بوته بیرون کنند یکبار

با آب خرمای هندی سحق باید و بعد و چون برین نوع بیست یکبار طبخه

و هر یکدرم ازین بر شصت درم ٥٦٧ و طرح نماید عمل کرده

بیست چهارم پارهٔ سر آدمی کشته بقدر نیم سیر سیماب با قلعی ملغمه کنند که

از راه بینی در سر معز رسانند و دهن و بینی و گوش و چشم با آرد ماش ١٤١

مهر کنند محکم کنند بعده پاره دو دیگ بزرگ سر غار گور در دیگ کنند و

تجیف او از نمک کره کنند سرپوشش نهند مهر کنند در سرپوش سوراخ

نهد از آن براه بول صبیان اندازد چنانکه عرق شود بعده دیگ

فرود برد بعده بیست نه ماه برون کنند پاک ٥٠٤ ازین شصت

تولچه زهره طرح کنند عمل کرده و هرچه داند بکار برد

بیست پنجم قمر دو درم آهن مقناطیس هشت درم قلعی شصت درم

زرنیخ و مشق صد درم جمله را با آب و درم ده ۷ د ۷ با آب لیمون سه روز سحق کند

بعده ملغم خار کوزه در بوته عمیا نهد با آتش لحیت ده درم نشادر طنجه دهد

عمل اعلا کرده و هر چه داند استعمال نماید تا داند

بیست ششم مراد ار سنک و براده قمر و براده حدید یکدرم زرنیخ

پنج درم دفراد دو درم اول مردار سنک را با زیبق بشیر ز قوم بیست

142 یکبهاونه بدهد بعده دیکر آتش با دران یار کند و یکروز بهاونه با آب

لیمون دهد جمله این ادویه را با بر و ظرف ۷ در بوته عمیا نهد لحیت دهد

بیرون ارد یکی از ین برده قلعی پاک بدهد عمل کرده

باب دوازدهم در حلال شمس و ترکیب شمس مشتمل بر دو فصل است فصل

اول در حلال و آن هفت طریق است اول بیارد زهره توتیار

برک نماید بعده نصف از آن کبریت بیارد بر هم دو روی برک طلا

کند در شرابه نهد با آتش لحیت طنجه دهد زهره کشته کرده بعده

بیارد

بار وزاک زرد باریک سحق کند در برگ خلاصه اندازد سرخ خواهد شد
بعده دو درم زر زهره مذکور بیست یکبهاونه بدین السرخ بدهد بعده
سه بهاونه و یکبیت وهوم و هد بعده زر طلا برگ نموده لحاف
برگ مذکور از ادویه مذکور کند و در بوته عمیا نهد یکجا ازین بر ه
حرو طرقم طرح کند عمل اعلا و پاک خوب فرداول گردد

دویم کبریت ماهرده درم علم سرخ یکجا درم علم زرد یکجا درم و ق۴د
شنگرف رومی یکجا درم حمله را با آب لیمو سحق کند تا یکروز بعده همون
این زهره خلاصه برگ کرده لحاف ر دو در بوته دهوم بیت دهد
بعده چهار درم سونش اهط دا دهم چندا و طلق محلول سا آه
باشهد و روغن و شکار سحق کرده ازین ادویه لحاف کند محکم
در بوته عمیا کرده بدهد چابک یکی گردد برون ارد باز طلای
مناصفه حلال کند عمل خوب نیک اعلا گردد و هرچه واند بکند

سیوم حسب بصری قایم النار هفده درم و زهره خلاصه بیست چهار درم

زهره در بوته عمیا کرده یکبار زد و یکدرم بصری مذکور بدهد تا تمام

بدهد هر بار باید که قدری تنکار انداخته بعده یکبار درم مرده مرحله

بدهد یکبار زد چنانک یکی کرده و ثلث او طلا تخم دهد عمل کرده

چهارم قرار چهارم درم حسب توتیا یکدرم مرده و یکجا ملغمه کند بعده

144 گوگرد خلاصه نه چندان ملغمه مذکور بار یک سحق نماید بعده ملغمه مذکور

در بوته مالا د بالو خشن نهد چنانک ثلثان بوته در دیگ باشد چون گرم

شدن گیرد کبریت مذکور ملغمه ساکن دادن گیرد باید که کبریت مذکور

در سه روز خورانید بعده ملغمه را فرود آرد و باب پوست درخت

نیل سحق کند بعده و چند ملغمه مذکور مشتری خلاصه بیارد و بدهد کند

سه روز در آب گل معصفر بهاونه دهد بعده بیارد و چهار درم

موی سر آدمی دو چندان قلعی مذکور و شنگرف رومی ربعی

ازان

ازان قلعی و ربعی ازان ادویه مذکور زاک زرد زاک را با جوزاث
ترش سحق کنند بعده انار کوزه و یکمر انداز زده در بلبته علاقه بحکایند آب
مذکور را با ادویه مذکور سحق کنند و بجزانداول باید که موی سر آدمی
باریک ببرو نگاه دارد و بعده یکمر وزن با آب گل معصفر سحق نماید .
با موی در بوته عجبا کنند مدمدا ازین نیم توله و شش ماشه و ده ۸
و نیم توله زر طلا یکجا کنند و بگدازد و عمل کردد 145
پنجم زر طلا پنج درم براده حدید هشت درم قمر حه چهار درم زهره
هشت درم در بوته با تنکار سحق کنند و مدمد تا بگدازد و یکی گردد
با زر ۱۰۶۷ حلا نکنند و بفروشند هر چه داند عمل کنند
ششم قمر مصفا یکدرم برنج دمشقی یکدرم پولاد دو درم و
سیماب یک نیم درم اجاد مذکور را براده کنند و با سیماب بهم و
با آب لیمون سحق نماید در بوته مصفا کرده نقره زنند و بگدازد و

چون کداخته کردد نیم ماشه سرب داون کیرد تا که قمر بوزن باز آید برابر طلا

باز زر طلا حملان کنند مرحه واند عمل کنند تا واند ایست

هفتم زهر هلاک و افیون برابر باشند وقوم سه پهلو بست و یکپهلو نه

وجه بعده برگ زهره خلاصه سماب بالای آن طلا کنند و در آفتاب

تموز تا بحکرت بعده هم چند برگ زهره حب بصری براده کرده

انداز و این جمله را باده درم سماب و خاک بهم سحق کنند و در بوته عمیا نهند 146

سخت بدمد بعده از بن زر طلا ده عمل کرده مرحه واند کنند

هشتم حب بصری قایم النار با سماب ثابت یکجا با آب ترنج ملغمه کنند در

بوته نهند هفت روز آتش زند و بعد یک درم از بن برده درم و بر ۱۷ ده

طرح کنند با زر طلا مناصفه حملا کنند عمل کرده مرحه واند کنند

فصل دوم در ترکیب شمس و آن پنجاه نوع است اول طلا ده در از روغن

بکر و یکبر کبریت و آنکی سیر یکجا سحق کنند ۱۷ و هم خلاصه مصفا کنند دو بیت

یکبار

یکبار یکبار از دو رکن ادویه ریزد تا سه روز هر روز بیست یکبار

عمل کرده هرچه داند تا داند و آنچه نموده ام حق در حق بود

دویم براده حدید سه درم فرار بخار درم با سرکه جهندی و آب

توتیای سبز تکرار نماید چنانکه یکی کرده بعده بوته ببندد جاموس

و درون بنهد شیشه بسته پنج چهار روز آن ملغمه کبریت بارد اول

ملغمه را در بوته نهد فرود و بالای آن کبریت نهد تنور خوب در زند 147

و گرم کنند بوته را در آن نهد و دهن تنور بندد بیست و یک گرت

بدین نوع عمل کنند چنانکه تمام احمر گردد بعده بوزن دارو نوشادر

ثابت یار دو وصلایه نماید سه یا چهار و چهار تا سه گرت نوشادر

تمام بدهد بعده سحق نماید و در بوته نهد سرکه مقطر در آن ریزد

چنانکه دو انگشت سرکه بالای دارو بود باید که بوته شیشه لب

باشد و الا نه در شیشه اندازد در چاه حلابت نهد او هفته هم

بگدازد بعده بیرون آرد و پاره از آن نحاس طلا کند بگدازد و ببیند
که اگر عیار زده شده فبها والا نه سرکه دیگر اندازد و دو هفته دیگر در
چاه حلیات نهد عمل گردد و هر چه که داند بهتر است
سیوم زهر تریاک دو درم سرگین گوساله که تا شتر خورده باشد شب
بوقت زادن بگشند ده درم اینهمه را با بهم سحق کند بعده گرد
148 بیست یکدرم با داروی مذکور سحق کند با آب گل ۲ بار و نه ذهد
بعده بر مس زن ده ... طلا کند در بوته عمیا با شکار بهم بگدازد
عمل گردد و خوب اعلا گردد و هر چه داند بگذارد است
چهارم زیبق دو درم و نشادر درم ... و یکدرم شنگرف
زاولی یکدرم توتیا در جمله را در روغن موی ۲۱ بار و نه و در
و در ... بار و نه یک با جمله بهم نرم بدهد بعده یکی زنی برسی
قرو... درم زهره ... عمل گردد هر چه داند بکند
تم

پنجم زر طلا یکدرم و زرنیخ مصعد چهار درم بخته زر را بالای بوته نهند
بالای آن نرم زرنیخ را اندک اندک داون گیرد چنانکه تمام
بخورد بعده زر مذکور را صلایه کنند با زهره مکلس برابر یکجا کنند و
هفت بار صلایه نماید و بیست میدهد چنانچه سرخ گردد یکی از این
بر نه و ده طرح کنند عمل گردد و هرچه واندکنند تا واند
ششم زر طلا یکدرم و جسد بصریت ثابت یکدرم جوهر خر الطین 149
یکدرم یکجا بگدازد و در بوته ورز و زر ریزه ریزه نماید سحق کنند
زر بماند یکی از این بیست و چهار و ده طرح کنند عمل گردد
هفتم باید و زهره پنجدرم خلاصه از وی و کبوتری سنگ نماید
بعده سیماب ده درم را بگیر و زر ماب را اک د نیم و زرناب کل بلا بس
جوهد بعد از آن حل مذکور را بار دو جوه بسیما مذکور بدهد
چنانکه سه روز تمام شود یکدرم از این بر ۸ ۱۷ و ۱۵ درم قمر

طرح کند و اعلا ابد است تا واند عمل کردو والله اعلم بالصواب

۸ چهل هفتم سونش حدید یکبار باتر شه تریح سحق کند که سیاهی نماند بعده

بشوید و خشک نماید هم وزن سیماب با براده بکجا کند ملغمه در بوته

نهد فرو دان آتش نرم کند تقبارس ربع چراغ و اگر نه بالای

انگشت نهد کبریت مصفا اندک اندک وادن گیرد از یکوزن ملغمه

سفید وزن کبریت بساکی و روزها بخوراند بعده یکروز با جوبه

جوه و بعد و دو روز و ربا آب تو نا جوه و بعد زیبق عقد شده یکی

از ین بر بیست بخدرم نقره طرح کند تا عمل کردو

۹ چهل هشتم زیبق بیست بخدرم شنگرف زاولی و علم سرخ و علم

زرد بیست بخدرم جمله را سحق کند ده بهاونه ابر ده بهانه و

الیمون و یک تلخ ماده کاد و بعده سه صد و شصت علوله کند

بعد از ان سر ب را برک نماید و در بوته نهد بعده پنج اک ملبد جوده

چهلک

چنانکه سرب بمیرد بعد از آن همون غلولها، مذکور سرب گداخته با لیمون
سحق کنند غلولها بندد و در پنج باچکت و بعد همین جمله غلولها را در بیت
دادن یکجا کرده بساکنی بت بعد هر یکدرم ازین براده و ۸۸ درم بر
قمر طرح کنند عشر تخم دهد بعد و هرچه داند بکار برد
جهل بهم او دیه مذکور کبریت و نوشادر بیست درم زحل خالص ۱۰
و قرار بخند رم اول زحل و قرار را ملغمه کنند در بوته نهند لحاف
او از کبریت کنند در دو بوته نهند تو تهانشینه لیت باشند لبهای
بوته مهر کنند والا نه در شیشه انداز ده مهر کنند گل حکمت کرده کروتی
کنند در چهار پاس باد و پاس اول بچراغ دو پاس آخر دو پاس
آخر دو چراغ طلحه دهد بعده هر دو دارو سیماب لستانند و نوشادر
ثابت که با جوزه است با سیماب یکجا کرده تشمیع کنند یکی ازین براده
و ۷ ۵ درم نقره و ۲ درم زهره طرح نماید

١١ پنجاهم سکبفری قایم النار و زاک زرد و بارستی اسپید پنجدرم زیبق ده
درم انجمله یکجا سه روز با برگ خالص سحق کنند و در افتاب نهند خشک
حل کرده بعده کبریت در بوته نهد بقدر بیست پنجدرم فرود بوته آتش
یکجا کنند انحل مذکور بدهد تا هفت روز بسیاکی طبخه و چه سرخ خواهد شد
یکجه از سر بالای جا توله نغزه طرحست هر چه داند عمل آرد
١٢ پاک کردن زهره تکلجار بازگونه بلکشای و نمک خرما و نوشادر قدری 182
سنبل و بول خر و بول صبیان انجمله نمک و با بول نیز راست سازد بعده زهره
و مریخ پتره کنند گرم کرده در زیر آب سرد کنند سپید گردد و بالای آن
طرح سنبل زرنیخ و سیماب مردار سنگ بچنه طرح کنند هر دو بان خواهد
شد سرب مرده پتره کنند نمک شوره با رنگ اکنند فرود و بالا دو
بت باچک و جد سرگشته شود بالای قمر حکنند شمس اعلا گردد
١٣ قمر در آب نمک تر کنند اس کنند با رنگ چون سرمه بر کالهاء چند زرنیخ

ورجام

در چاه ریسمان پیچد و در لعاب صمغ در پوست آرد بغلطانند غلوله
بزرگ را بمقدار خشک کرده در بوته بدهند یکبار زود قایم النار
خواهد شد بعده سیماب قایم النار و نقره با سیماب ملغمه کنند باز
همچنان بدهند تا هر سه یکی گردد بر زهره یکی بر شش طرح کنند
ترکیب زهره یکدرم با شنجرف نیمدرم و کبریت نیم درم ۱۱۴
بکشند بعده حل کنند بمقداری که آرد گردد و برابر او نقره بار کنند 153
بگردانند تا دوازده بوته زهره تمام خواهد رفت نقره ۴
عیار گردد و هرچه دانند که گفته ام حق و در حق بود
قلعی سه درم پترها کنند ۲ل ؟ درم روهنی باده کاو بر پترها طلا ۱۵
کنند و نیمدرم سهنی بار یک اس کرده تهو بالا پتر مشتری بدهند
و سه سیر کنجاره پنجسیر آرد و پاش سحق نموده دو تکری کنند فرود
بالا بدهند بکمین با چکک دشتی بیت دهند سرد کنند برنج و پاس طرح

کنند چهار ده عیار کرده انچه که خواهد عمل کند تا بدارد که خولت

زرنیخ چهار توله نمکشی زچهار توله زاج دو توله سهاگه یکدرم یکجا سحق ١٦

کند گنگنی بهاونه دهد در بوته بدمد جسد دانه برون اید حبانک

اهن دوم کرت بکداز دیکجا شبا که خواهد شد بعده جسد زر زرنیخ

پیتر ها کند الماس بجد تهو بالا نمکشی را اندازد در بوته معما بدمد

154 الماس بهیت خواهد گشت ٦ درم سیماب را بدمد انسیماب بسته خواهد شد

انسیماب چهارده درم نقره را بدمد سکنا خواهد شد یکی نقره مدکور

برمارد قلعی را بدمد بند خواهد شد هرچه دانند کنند

جسد زرنیخ نیم ثابت سه درم بعده شش درم سور اکهار شش ١٧

درم شنجار بهتکری یکدرم سهاگه یکجا سحق کند در کوزه اهن بکداز

ثابت شود بعده یکدرم جسد زرنیخ بر ده درم زهره طرح کند

چهارده بسوه شود هرچه دانند بکنند عمل ارد اینست

ماده قلعی

۱۸ مار قشنی پنج درم را هفت بار در لیمون بپزد بعده هفت درم زهره
چهل و یک درم کبریت بلسند بازا جا کنذ بعده ورق کند مار قشنی
بر ورق زهره طلا نماید ورق مذکور پیچیده بگدازد تا یکی گردد
هر گرت بعده یک درم نقره دو بال زهره یکجا بگدازد هفت عیار
گردد هرچه داند عمل کند ابست انچه باشد بفروشد
۱۹ زر نیخ چهار درم نمک شوره ده سیر و ده سیر تیزاب با نمک شوره سحق بکند ١٦٥
زرنیخ را فرود بالا در دیگ بدهد اول اهسته اتش کهرب کند
دوم زیادت کند بعده بهتی کند چانک نمک گداز دالبشود هر
بحروه اتش کند سرد نماید بکشاد بطریق شیشه خرد خرد بعده یک
تولکه زهره گداخته دو بال طرح کند چهار ده عیار گردد
۲۰ بعده سیماب ثابت شده نقره کانه و جسد زرنیخ برابر کرده بگدازد
قلعی بند کرده بر قلعی یار یک درم طرح کند عمل کرده اعلا اید

۲۱ كالنه يك سرب يك منزل يك تمام را يكجا كرده بگدازد پنج درم روغن
گاو دو شهد تنگ غلوله بندد يكان غلوله بدهد نقره وارى خوب بشود
واعلا گردد انچه كه داند كار فرمايد ايست تا داند

۲۲ قمر نه درم براده حاربد چهار درم زهره يكدرم يكجا كرده بگدازد بعد
بانه درم زهره بكشند درم اكثر بدهد كوره طرح كنند عمل گردد اعلا ايد
جسد بصرى بگدازد شنگرف رومى يكنيم درم بدهد بعده يكدرم 156
سرب را نيز پنج درم نيز شنگرف رومى بدهد بعده هر دو را يكجا
بگدازد بعده او را كبريت بجوزانند هشت حصه ديگر بدهد زر خالص
پاك خوب اعلا برايد هرچه كه داند عمل گردد تا داند

۲۳ پنج درم سرب خوب كرده پنج درم سيماب قايم طلى كنند و يكنيم درم
زرنيخ باكانى سحق نمايد بتر تا سرب طلا نمايد و سرب بكشند بعده
بگدازند سخت يكدرم برنج درم برنج طلسنى بگدازد سخت نيمى او
طلا كند

طلا کند و بگردانند و بفروشند عمل کرده ایست تا وانند

سیماب سه درم با تهوتهه سه درم غلوله بندد با تنک تهوتهه باز ۲۴

غلوله بندد و تهو بالا تنک بدهد با چک و شتی بدهد سیماب جهجنه کردد

دوم گرت با تهوتهه بار غلوله بندد و تهو بالا تنک دهد بدین طریق

بیست و یگگرت بکند هر بار با چک زیاده کند و تهوتهه نقصان کند

سیماب جهجنه کردد و ثابت اعلا اید ایست تا وانند

قمر دو درم قلعی کشته دو درم زرنیخ دو درم سیماب دو درم ۲۵

هر چهار یکجا کرده سحق بسیار کند بعده بت دهد نه درم مس ورق

کند باریک با بنوشادر طلی کند بوته معا بکدازد پانزده عیار کردد

دوازده جزء بصری نه جزو شنکرف نه جزو کبریت یکجا سحق کند و

در شیشه چهار پاس اتش نماید دو چوب را نیمی زهره نیمی نقره

طلا کند پانزده عیار کردد هر چه داند عمل ارد ایست

۲۶ جسد بصری قایم النار سیماب و طلق سیاه مرده درم مارقشیشی چهار درم

شنگرف دو نیم درم نمک سیاه شش درم نوشادر دو نیم درم

سهاگه سی یکجا سحق کرده هفت بهاونه ترهله و زرد چوبه لیپ کرده

بدهد نهو بالاء جسد مذکور بگردانند موازنه مرده درم سیماب

ثابت یکدرم هرچه دانند بکار ببرد تا دانند این اعلا اید

۲۷ براده زهره و سنگ بصری و شنگرف و مارقشیشی یکجا سحق کنند بهاونه

لیمون بدهد بعده در بوته معما بگردانند عمل کرده تا دانند

۲۸ نه درم سرب شش درم براده زهره یکدرم کیچل یکدرم مثل یکجا

سحق نموده شش پهر باجک و نشی بت بدهد بعده سرب بگردانند

۲۹ نه درم سیماب نه درم سهاگه بیست و یکروز یکجا سحق کنند با شیره لیمون

بهاونه دهد بعده بوته چهار انگشت راست میان طلق و بهان کرده

لیپ نماید در آفتاب اندازد چهار پاس آتش کهری کنند بر توله زهره

بحکم حکیم.

158

یکجا طرح کند هرچه داند عمل آرد تا داند اینست تا داند

سیم سیماب به سیم بجای نقره خالص اسکند دو پاره سازد مقدار ۳۰

ناخن انگشت بعده دو کتوری خورد آهنی بهند درم را هر دو را

بسازد بعده تهو بالا حدف ها و کتوری بهاد در میان سیماب نهد بالای

ریسمان بپیچند که پنهان کتوری بهاد شود بالای گل حکمت گیرد بعده

یکمن گرد چاه حلیات دفن کند بیست و یکروز که بسته برون 159

آید کتوری دور کند و هرچه داند عمل نماید تا داند

۳۱ سرب هژده درم جسد بصری شش درم سیماب هشت درم برگ

جسد بصری یکجا سحق بکند ازدو سیماب چهل بیده دور کند بعده کبریت

باریک نموده بعده کبریت باریک نموده بعد چهارم حصه کند و

یکحصه سحق کند با ادویه مذکور در شیشی چهار پاس آتش هیجان دو گرت

و سیوم و چهارم شیشی مرتب کرده طرح بر نقره است دیگر دو حصه

نقره و یک حصه زهره طرح ال واوارده عیار کرده شمس اعلا

۳۲ ترکیب تیزاب صد عدد لیمون را شیره بکشند بعده مقطر کنند و بتانند

دران نه درم نوشادر اندازد و تیزاب بکشد هرچه واند

۳۳ سنگ بصری شش درم زرنیخ شش درم سیماب بابزرکاو مشن سحق کنند

بکرفور بهاو نه و بدر و رشیشی اندازد یکپاس آتش کرده فرود آرد

و بر مس یکنیم توله چهار بال طرح نماید عمل کرده هرچه واند ١٦٥

۳۴ تنگار و چونه و جوکهار و نمک خوردنی کهار و شوره کهار و نمک

خار بازکونه تیزاب او بچکاند در موی سر ادمی اندازد حل کرده

۳۵ یک سبوی بول طفلان در دیک نهد و یکمن سیر چونه کلی یکسیر تنکار لس

کرده در بول مذکور بجوشانند تیزاب بعده شش درم سنگرف

در جامه کرده بسته درد و کلاه جغر تمام تیزاب سنگرف را بخورانید بعده

بر یکتوله نقره یکحبه شنگرف بدهد زر طلی خوب پاک اید خوب

شنگرام

ششدرم سیماب مرده و درم پراده مس منخله اند و درم براده مس ٣٠٦
بارزیق سحق کند با شیره لیمون بهاونه دهد بعده تصعید کند بدین طریق
چهارده کرت سیماب جهیخ خواهد شد هفت کن کبریت بدهد هفت شستی
بر دیگر ته بر تولچه نقره طرح کند عمل کرده ان بود که گفته ام
زر یکماشه نقره یکماشه سنگ بصری یکماشه سرب یکماشه یکجا کرده و ٣٠٧
بدارد یکماشه ازین در دوازده ماشه هشت بنی طرح کند دهنی گردد ١٦١
نقره و زر را لخت نشق طبق را با شهد خالص بجوشاند چنانکه حسیده
شود بعده طبق مذکور با شهد مذکور نیکو بمالد بعده الخلاصه بهم
بشوید با صمغ بمالد بتوسید مهر زند هرچه داند بکند تا داند
دیگر الماس را حل کند در روغن مقنع چهار پاس آتش کند دیگر ٣٠٨
بجوشاند حل گردد اگر ان روغن بر سنگ زنی بسوزد تا چیز کند
همه حجر را بدین نوع حل تواند کرد هرچه داند عمل آرد تا داند

۳۹ دیگر طریق کردن روغن مقنع دانه خرما یکسیر چوکوب کند و یکسیر
روغن گاو و یکسیر روغن نفط پارسی دو سیر گوگرد زرد و یکسیر علق
یعنی دیوچه داکنی سیر روغن کنجد در او ریزند بجوشانند با آتش نرم و
در شانزده پاس تمام کردد هرچه داند عمل کردد
۴۰ دیگر زرنیخ زرد و سرخ بیکطریق حل کنند باید زرنیخ و قلعی و
شنگرف و سیماب مساوی در کوزه انداخته هر جا که مالند بر آهن و مس 162
و کاغذ بر زر نبشته نماید و اگر با صمغ مالند بر کاغذ بنویسید خلاصه
نماید و اگر در پوست مالند پوست نماید هرچه داند
۴۱ عقد سیماب باید در دو بیخ شیر داو بکشد و با قرار ستجی کنند عقد کرد
و هرچه که طرح کنند عمل کردد و طریق امتحان نمودن اینست
۴۲ زرنیخ بکابین با سرکه و سیماب روز ملغمه نماید هر بار که ابدار و کم شود
دیگر اندازد بعده در بوته نماید بالائی آتش نهند یکروز سرکه متقطر
چرکی

چکچک دادن کیرد عقد کردد هرچه واند عمل کردد

۴۳ جوزه مرغ سفید نر و ماده ایشانرا البته پرورد چون بزرگ شوند

بیضه ایشانرا بستانند سوراخ کنند مایه اهارا بیرون بکشند در هر بیضه

سنجگان درم سیماب بریزد بیضه را مهر کنند در تنه زقوم سه پهلو

و یا چهار پهلو که دارد دو دهن از چوب قوم مهر کنند بالا کل حکمت

مالند بعد از ۲۲ ۲۳ هفته بیرون ارد عقد شده آمد ۱۵۳

۴۴ طریق یکی کردن زیبق و طلق و نهاب یکدرم سیماب و دو درم نابشت

یا نیمی هفت بهاونه و بعد چنانکه هر روز سی بهاونه باشد یکی کردد

هرچه واند عمل کند اینست تجربه نماید ازموده اید خوب

۴۵ قدر زر طلی همانقدر زر نهره خلاصه هر دو را در بوته کداز سخت

و بعده بیرک کنند در نمک و کل ابیض و بالای شرابه طلا نموده

کجیت نماید انرا مانکه نقره و یا طلا بوزن قدیم باز اید چون کلا

کردد و اگر یکبار دیگر زهره وادده بگردانند مضاعف نموده یکجا ازین بر زر کم
عیار طرح کنند در یک توله زر هشت بنی انداز د و نیم عیار کم گردد

۴۶ نقره خالص در روی بوی سرب تنک شده و برگ باریک نماید بعده کبریت
سحق نموده در ته و بالای شرا به بلحیق نماید برگ مذکور کنند آتش حکمت
در ته آن تا یکپاس چون کبریت تمام سوخته شود برگ را بیرون کنند
164 زر طلی دو درم و برگ مذکور دو درم برده توله یکعیار بیفزاید

۴۷ یاقوت کبود بیارد بلور آتشین مهرها کنند آنقدر که خواهد باید که در دو
هفته در آب لیمون تر کنند بعده سه روز در آب نیل بنهند در ته درخت
بجسبار چاه کنند مهرها را بنهند سر او مهر کنند و بالائی آن گل حکمت گیرد و
بعده شش ماه بیرون کشند یاقوت کبود گردد هر چه داند

۴۸ نقره یکتوله زهره یکتوله سرحینه یکتوله و مشتری گشته یکدرم طلق کشته
یکجا کنند از ده هزده بنی نقره گردد در بوته عمل باید و آن بود

سنگ زر

سبکنفری نوشاد سحق کنند چهل کرت کرود و در روغن بلاد ریزد ۷۹

بریزد بعده با هلیله ششدرم نشادر سه درم یکجا صلایه نماید یکدرم

ازین بر پنجدرم قمر و یکدرم نحاس طرح کنند عمل کردد

طلق و نشادر دو درم فرار ده درم هر دو را با بخرمای هندی ۸۰

سه روز سحق نماید هر بار که ابلم کردد دیگر اندازد بعده هر روز

۱۵۸ تا ده روز تا مدت بیست یکروز با بول حمار طبخ دهد عقد کردد

یکدرم ازین بر شصت درم رصاص پاک طرح کنند عمل کرت

عقد فرار شده کشت نمک ازد یکسولچه زهره دو توله خلاصه طرح کنند

ثلث ان تخم دهد بعزو شد هرچه داند عمل ارد تجربه نماید

فرار پاک در شیشه اندازد در کشت نمک اندازد عزو برد بعده ششماه

بیرون کشند عقد شده ماند هرچه داند عمل ارد و آن بود

فرار طلق جوزده یکدرم بر صد درم زهره خلاصه طرح کنند عمل کردد

قمر عقد شده و پنج لکاین یکدرم ازین بر بیست درم رصاص پاک طرح کنند
ابیض پاک خوب آید هرچه داند بکار برد تجربه نماید اعلا گردد
قمر طلق و سیماب با شب یمانی در هفت روز بهاونه و چند حبابک
هر روز سستی باشد تا یکی گردد هرچه داند عمل گردد
بارد شب و جوجی هر یکی نشتواره بکوبند بقدر دو هکان سیر آب کشند و
166 سی درم زیبق خلاصه در بوته انداز دو آب مذکور در دو یک
انداز دو در دو یک دیگر بوته زیبق نهد سه روز بجوشانند زیبق ارد
شود یکدرم ازین بر سی درم قلعی طرح کنند تجربه نماید
زیبق عقد شده در دانه بیر بزرگ انداز دو ازین بر ده ۱۰ از رصاص
پاک نموده طرح کنند عمل گردد هرچه داند عمل نماید تجربه کنند
زیبق طلق خورده پنج درم در دانه بیر کرک نهد و آن دانها را
در گوشت نهد بالا پوست گوسفند بپیچد و بالای آن ابریشم بپیچد
دردو

درده سیر روغن کتان تا چهار پاس آتش میانه بجوشانند عقد گردد

هرچه واند عمل کردد ان بود که تجربه نموده ایم اینست

قرار خلاصه که با نمک دهند و دو دز بول حمار عقد شده است

درد و شرابه گل حکمت و گیر و نبی کرده بگذارند و هرچو نیز دو گردد

مهره بگیرد هرد و شرابه را بشویند بستانند یکدرم ازین مرتبی درم

مس ترسی طرح نمایند تجربه نموده خاطر آورد کار گردد

بگور آتش که آنرا سوروج کنند گویند دو درم سنگ نمک یکدرم

با تره که رسیده سه روز صلایه کنند بعده با آتش سخت بگدازد

سه درم ازین و پنجدرم ازین مرتبی درم رصاص طرح کنند

با قمر یار نموده بفروشند عمل کردد تجربه نماید

سم الفار نیم سیر نمک کرده پنجدرم و نمک سه درم جوکهار

سه درم کف دریا و پنجدرم سکار و پنجدرم اشخار تنکدرم

۱

مغز بنبولی و هفت درم مغز بید انجیر و پانزده درم سیماب یکجا کنند سحق نمایند

نخود و علولها بسته در شیشه گل اندازند و در بالوجنفر نهند و سر شیشه بسته

نیم و یک و نیم بیرون شیشه هشت پهر آتش نماید جسد بیرون آید

در بعد پهر یکجا اغبر باده نماید تا هشت پهر صلاعکند تجربه شده

فراد خلاصه بعبث بگرد و را لیمون نوشادر سحق کنند و خشک نمایند

168 فرار بیرون آرد بعده بخبر یک وند و در سبو اندازد با آتش تیز

یکهفته بجوشانند عقد گشته بیرون آید هرچه خواهد عمل کند

نقره دو توله زیبق دو توله نوشادر بیکانی دو توله یکجا ملغمه نماید

در بوته بعده روغن بید انجیر و شیر آک هر دو را یکجا کنار ملغمه در بوته

نهاده بعده بالای آتش نهد چون روغن شیر آک هر روز چوده چه

تا هار کرت بعده یکدرم ازین باشد نرده درم ۳۱۲۲ طرح کنند

شنگرف رومی یکدرم مردار سنگ دو درم باریک سحق نماید خون آدمی

دم

بسته کرده بر لوبه اهنی در اتش نرم بریان کند بعده در شیشه اندازد

بروتی کل حکمت کیرد در شوره کرم نهد پس سرد کرده بیرون اورد

یکدرم ازین بر ده درم ٨٤ طرح کند عمل کرده

زحل چو بهر توتیا که در حقیقه حلبا باز دیده شده است برابر یکجا سحق کند

بالای اتش نهد تا عقد کرده یکدرم ازین با یکدرم ۳۴۳ طرح کند چند

زهره بدهد پاک و اعلا اید تجربه نماید اینست تا داند 164

شنکرف رس قایم النار و زیبق برابر بار و عن کبریت ملغمه را غلوله بسته

در شیشه کل حکمت در بالوچه نهد شش پاس اتش حکمت بکند در بهر پاس

بکماء غیر باده نماید ۳۴ درم نقره ده درم طرح کند دو درم زهره نیز

بدهد عمل کرده و هرچه داند بغیر و شد ان بود که تجربه نماید

مس اندر سوتش اهن بیفزا   برابر هر دو پس این هر دو بگداز

بکن در نیم چند نقره خاص   که داری سخت ده از راه اخلاص

بده سرب از دو ده بالا از بن پس   بنوزن نقره تا بابا بدش بس

قمر هن کشته شمس چهار ماهی   که رنگش داده بوی ماه در ماهی

چو از شمس طلا گردید همچند   چو بفروشی اگر خواهی خوری قند

چنین کردست احمد چند باری   چرا این دیگر نبوده هیچ کاری

را سخت پنجدرم توتیا و رقایم الانار ده درم مارقشیثا ذهبی پنجدرم

۴۶۵ با سرکه معطر صلایه نموده در شیشه گل حکمت کرده بهشت پاس آتش

حکمت کند یکدرم ازین و یکدرم قرار پنجدرم ۳ ۴ ۲ یکدرم

نحاس را طرح کند عمل کرده مهر چه داند بکند این است

نمکسنگ سپید کتوره سازد قدری سیماب خلاصه در کتوره ریزد

بعده در وی یک سوراخ و یکطرف و بگشکند تا طریق دیگدان

کرده یک چراغ آتش نماید بالای سوراخ کتوره نهد چون سیماب گرم

گردد کبریت داده گردد چنانکه یک جزو سیماب را صد جزو کبریت

بجوزانند

بخور رانند بعد از آن جمله بر چهار حصه در قرع طرح کنند عمل کرده

زیبق چهار درم مشل چهار درم سم الفار چهار درم زرنیخ زرد

چهار درم یکجا سحق نماید ده درم نحاس خلاصه را برگ نموده در

کاسه آهنی ادویه مذکور طلا نماید و برگ زهره بر روی کوزه

آهن نهد و بالای کوزه دیگر کوزه آهن نهد و بالای آن گل حکمت

دیگر وصل نماید و مهر محکم کرده بالای کوزه که دیگر کرده دیوار از 171

گل حکمت کنند چنانکه آب نماید در ته آتش حکمت کنند تا ۸ پاس تدریج

زیاده کنند و بالای آب اندازد چون گرم گردد دور کنند ابسرد

دیگر اندازد یکدرم از این برنه درم ۲۳۲۴ خلاصه طرح کنند

توتیا را در روغن طلا در صلایه نماید بر بوته گرم کنند چهل کرت در

روغن مذکور سرد نموده چنانکه در قسم جسد گفته شده است

جسد آن بگشند بعده ده درم جسد سنگبصری یکدرم نشادر در بوته

عمل بدهد یکدرم ازین و هفتدرم قمر و پنجدرم زهره طرح کند زهره را
گداخته و راب صابون انداخته بعده طرح کناره ان بود که
مرار طلق خورده یکدرم بر صد درم نحاس زهره طرح کند
امتحان رکت سنگی با زرنیخ بساید و در شیر انداز و سبز چون خو نگردد
طاوسی شود رکت سنگی یکدرم توتیای سبز یکدرم توتیای خدکو رواز
172 ازو روسر سیاه و با پیغ یکدرم مردار سنگ یکدرم همه در شی
برنج بکر و زسحق نماید بعده در بوته برنج مالد و در آفتاب خشک نماید
و در دو شیر ابه کل حکمت نموده مهر کند بعد و هد زرد و از و ه بنی
برون اید ازین چهار درم بر چهار صد درم برنج طرح کند و آن
چهار صد درم در یکهزار ستصد درم برنج طرح کنند جمله زر گردد
راست لانقلب بفضل خدا تعالی هر چه داند راست اید ان
امتحان بچاک با زرنیخ بساید و در شیر انداز و در رنگ انگوشت شود

بکدام

یکدرم مارقشیشی و یکدرم گوگرد و نیم درم سیماب تمام را باید سحق کرد
تمام تمام روز صلایه نماید بعده یکدرم ازان صد درم مس سرخ بگدازد
و در شراره کل حکمت نموده خشک نماید بعد و هر دو درزیر آتش نهد تا
بگذاریکشبانه روز بعد هر چه داند عمل کند اینست که گفتیم و ان
صنعت شود با زر سرخ بهم بسابد و در شراندازد رنگ طاوسی
تا هر چراغی بماند اسپید گردد شود یکدرم زیبق و ده درم سکرف
رومی یکدرم و از سنگ تیرشی لیمون سه روز صلایه نماید بعد
یکی بهر چهار سرب گداخته بر چهار سرب حل گردد مس شود یکدرم ازین
بر صد درم زهره گداخته انداز در رنگ مس سرخ شود ازین زهره
یکدرم بر صد درم قلعی انداز عمل کرده هر چه داند بکند
عمل ... وزن زیبق کبریت هر یک ده درم در کهرل با ابرک صبر
چنان سحق کنند که زیبق نا پید گردد و خشک نماید بعده اب تمر نرگس ور 173

نقره و با سنگ نقره طلا کند بالای انگشت نهد باید که انگشت گرم باشد
بفرمان خدا تعالی زر گردد هرچه داند عمل کند تا داند
عمل عقد زیبق یک سیر و تا وه کهنه دو ساله و زیبق مذکور در دو
آتش چوب دهد عقد گردد چنانکه فرو داید آن
ترکیب کتوره آهن خورد و یا بزرگ بمقدار که خواهی همی آن
از سیماب پر کند و سرکه هندوی که از جو باشد یعنی کانجی بالای 174
سیماب اندازد تا کتوره از آب پر شود بعده بر آتش کرده بیست
یک روز تا بزمانیکه همه سیماب در کتوره خورد تا پیدا گردد تمام را
بعده یکدرم ازین کتوره بر شصت چهار درم قلعی گداخته بدهد چون
موم بسته گردد و هرچه داند عمل نماید و تا داند
حنای تر بیست درم و آب تره ازان بستانند و یکدرم سنگرف
رومی اسکرده بیندازد و ده درم سرب را بیست یکبار بگدازد

وده مل

وهال وهد ذهب اعلا گردد و هرچه داند عمل کند وان

براده اهن و اشخار برابر در کهرل کرده با سرکه مقطر چلایه نماید وان

هر بها و نه بمالد تا یکشت و هد حصه و هشت و هد نرم بعده اکسیر شده باشد

یکدرم ازین بر هشت درم زهره طرح کند فضه گردد

عقد زیبق بعد از حاجت در کوزه اهن بر دیگدان برشاند

واین زیبق در آب کهپره ابیض و شیره بستاند و شیره مذکور را ۱۷۳

چوه وهد تا رنگ سیاب قرص بند و بعد ازین یکی در شصت چهار

فلعی پاک کرده بدهد و می موم در گیرد باذن الله و آتش کهجری

بکند و زیبق مذکور در شیره عرق باشد هرگاه کمی کند دیگر بریزد

تا که عقد گردد مطلب کلی حاصل گردد هرچه داند بکند

کالکت امتحان بانزر نیخ باید در شیر انداز د سیاه گردد بیرخی

زند یکدرم کالکت از زرونخ یکدرم و تهوتهه یکدرم و مرداسنگ

بکدرم با برنشی ترنج باللدور افتاب نهد و خشک نماید بمثال عمل اول

کرددور دو شرابه کرده گل حکمت بکرد بت و هد زر دوازده بنی

بیرون اید یکی از این بر چهار صد برنج طرح کنند و چهار صد برنج در

یکهزار ششصد درم قلعی طرح کنند تمام زر کردد لا یتغلب مرجح

دو حصه زیبق یکحصه سنکنزرف با لیمون با کاغی بسایند کرده بندد

176 و برابر هردو کبریت املسار تجلی کنند در شیشه حکمت برشانند

با دو کاجنر ده وازده با سس اتش کهرب کنند فرو دارند اجه که

تصعید شود اندر فرو دارد و باز بها لقدر کبریت تجلی کنند همچنین

چهارده شیشه بکردانند یکی بر شصت چهار نقره طرح دهد زراید

عمل زهره صفایح سم الفار یکدرم جسد زرنیخ دو درم یکجا کنند

بنجها و ناپلیمون بدهد چهار ده درم مس پاک کرده را بکدازد

و یکدرم از بن دروی کره بسته عرق کند و چهارم حصه تخم دهد

داروی

داروی مذکور در وانداز دو مهره واند عمل کند و ان
پاک نمودن زهره بدو ده خانه طلا کند بااب نمک خوردنی بس
ده بار در اتش گرم کند در کاجی سرد کند باز در بول لا شر
در رویک بریزد تمامی در جوز و بعده بکدازد در اب لیمون و
در الجونه یکی یکجا کرده بد هد مرتب کرده مهره واند کند
سنگبصری را علاحده در بول حمار اسکرده بشوید اندک اندک 177
بول دهد بعده دوازده بار بس در اب لیمون دوازده
بار تیقه بدهد ان بصری ۴ درم نمک سنبل بنج درم نمکسنگ
۴ درم نمکسنوده برابر کرده سیماب بنج درم همه در بول حمار
تر کند بعده طشت بر جنین را در بول حمار صاف کند دوازده
بار در اتش انداز د در بول حمار سرد نماید دوازده بار
همچنین کند انشفاح شود یکدرم تخم دار و بر شش درم بر جنین

و هم بگذارد تا دست نزده بسوده نقره گردد از سوده است بعد قمر

بتابی بنمی و بنمی از این یکجا کرده بگذارد تا هر دو بسوده نقره گردد

و از خود نگرده هر چه داند عمل نماید و بفروشد

عمل ساختن نمکباره نمک و ندو دو من بلبله و یک استخار یک بر

بلبله و اطه را یکجا کرده سحق نماید و استخار جدا کانه در کره بنهد و

میان زنگ نهد و چهار بدهنی اب انداز بجوشانند تا یک نیم بدهنی 178

بماند فرود ان و ان کره استخار بیرون انداز و ابدر خشک باید

و این یک نیم بدهنی ابدر دو من نمکدان نهد و اندازد و انگاه این نمکرا

در سبو کنند و در دیکدان بر زرک نهد و در بجوشانند یکشبانه روز

اتشکده کنند چندانکه نمک بگدازد فرود ارد تا بسته گردد بعد

بفروشد بسکند کار بند و که هر دو هلی این عمل بسیار مکنند

تالی سیاه و گل سیاه در حوض کلیان هست و دیگ چهار سیر قلعی

بیارد

بارد و گداز نموده بعده یک درم تالی سیاه بپاشد از دو نقره گردد
رو و هو ماهی اگر دو سیر باشد نه درم سیماب اگر چهار سیر باشد
ربع سیر بدین وزن ماهی زنده باشد سیماب در دهن او بریزد
با نکی جولاهگان دهن ماهی و دم او محکم بسته از جامه به پیچد
و گل حکمت فرموده سه بار چهار بار پس آتش کند یک درم ازین
بر چهار سیر مشتری گداخته اندازد نقره پاک اعلا گردد 179
یکتوله سیماب عنبر ابیض یکتوله یک سیر شیره صبر دو پهر در صلایه کند
در آفتاب تمام را خشک نماید غلوله بسته در دیگی خالی به نهد
بالا سر اول بهم در دیگ مهر کند با چونه و رنگ هلیله سر اوله را مهر کند
بعده گل دیگ غدکو در ابر یک کند بیجه پا حک و نشتی بسوزد درم
نرم آتش نماید دو نیم ساعت بعده یکچه بر یکتوله مشتری بدهد
قمر خالص پاک اعلا گردد بکرم الله ما بروح حضرت قطب مولانا

عبدالرحیم سویم بجزء برآورده فاتحه خوانده بفقرا نان بدهد
بیار و یک سیر کبریت لونیه صلایه نموده ته و بالای سرب بدهد بیارد
و یک و نمک خوردنی در اندک انداز و سرب را با کبریت کرفته
ته و بالای نمک آتش با چک و شتی بسیار نماید چون سرد شود سرب کشته برون
آید بعد از سرب معمول یک سیر باشد نه درم کبریت در روی اندازد
۱۸۵ و ما آب خر الطین صلایه کند در دو شرابه مهر کرده آتش یک سیر با چک
نموده بر این وجه صد و بیست بهاو نرد هر بیست نماید یکی بر صد
بیست و نقره طرح کند زر پاک خالص بر آید تا چه داند
زاغکان سیاه بیار و بچه در خانه بدارد تا حد یک شش ماه هر روز
یک درم سیماب و مقدار یک برنج پر شود آتش نموده بخوراند
همین نمط تا شش ماه بنجاه و جمع کند و به برد نکاه دارد یک درم
از این بر مکس قلعی اندازد فضه پاک خالص کردد هر چه داند
صفره

صفت سنگ آهن ربا و این ترکیب حکمای هند اسکرانست کو نباید بر مثال

رنگ گل بود چون بشکند برنگ خون حیض عورت نماید بیارد

اسکرانت لعل برابر او سیماب با خون غوچه در کهرل اسکند پس در

بوته سر بسته بگذارد و بدمد یکدرم ازین بر صد درم نقره

طرح کند زر گردد و اگر ازین گنگه را دهن دارد هزار سال عمر او

کردد و اگر براه برود ماندہ نگردد هرچه داند عمل نماید ۱۸۱

صفت عمل سیماب را اسکرده شانزده درم و گوگرد اسکرده برابر

یکجا بشرده و هستوره سیاه اس کرده تا آنزمانکه سیاه شود

پس انرا در جگر جنز بکشد و در بوته سر بسته بدمد گنگه گردد یکدرم ازین

بر صد درم زر هشت بنی طرح نماید چهارده عیار گردد

و اگر زهره و نقره برابر صد درم بیا فرد یکدرم ازین بدمد ۸

بنی گردد و جگر جنز در روغن بجنبد و میانه خشت بکار و چهار انگشت

در چهار انگشت دور و دو انگشت عمیق و در میان ان درون کوزک
کوزه خرد بکنند بقیاس کوزهٔ بزرگ سرپوشی از مس کنند که درون
برود بر انکوزه خرد خوب بنشیند پس انگشت را گرم کنند نحاس سیماب
و کوکرد را سکرده با کفچه درون الکوزه کوزه اندازند و در انحال
سرپوش زهره در کوزه کنند و بران سرپوش خاکستر اندازند محکم کنند
و بگذارند تا سرد کردد بر حالی بیفشانند بستانند و هرچه واند 182
نمک سنگ بصری زاجه بلور و زرنیخ و سیماب مشتری و مورد کرده و
فضه حلال از این ادویه زنجبیل خالص عمل و ادویه بوکی مجازی
سماجی بهاجی مهرکود تناهر تال تا نبا هوسی جلا جیلا یهو کنماد
سیماب را سکرده وکوکرد را سکنموده برابر و بی نهد آتش فرموده
و در و یکی کرده در زیر زمین فرو برد بعد ده شش ماه برون ارد
بجرد طلا شده و در ذات هر دو کون بستی و فعلنه اکر بکسیال بخورد.

نافع ابد

نافع اید و دیر بزید هرچه خواهد عمل کند وان الینت
را سکرده زر پنج شانزده درم و سیماب ثابت شانزده درم و
با شیره و هالوتره سیاه اسکند با چاپ جنر نموده و در بوته سر بسته
بدمد کست که گرد از زیر نقره و زهره را رنگ زرد دهد
عمل قلعی بند سوهان پولاد یکی و نوشادر برابر نیده و این نوشادر
هفت قسم نموده هر روز یکقسم انداخته با آب املی که او یکی بود 183
و سرکه منقطر یکی بود در کهرل نموده صلایه نماید هفت روز تحقیق
نماید و هر بت رایکبار آتش کند بعده در کمزاده کاو و سربسته بیارد
و رابکرم در میان طغار نماید تا حریره گردد بعده در شیشه انداخته
سر او بسته در چاه چلیات نهد و زبل تازه انداخته باشد تا هفته
با چهل روز تا آب گردد بعده سیماب خام آورده در کفگیر انداخته
بر آتش بدارد چو گرم شود وازان آب حل گشته قدری

ببندازو سه کرت بران طریق سیماب بسته کردد بر دست بمالد
چون قطرها کردد چون خاکستر یکتوله ازان بر مس قلعی اندازد
سرب را آب کرده شانزده درم و سیماب را آب کرده شانزده درم
و منسل سی و دو درم در یکجا کرده با شیره هتوز سیاه
صلایه نموده تا یالخر نکند و در بوته سر بسته نهد بدمد کلکه کردد
184 زرنیخ شانزده درم و کوکرد شانزده درم و در کهرلا باشیره
و ناتوره سیاه اس کرده تا یالخر نکند پس در بوته سر بسته نهد
و بدمد کلکه کردد هر چه واند عمل نماید دان
جیدا برک سیاه و آهن ربا یکدرم و آهن و بولاد و زر نقره
و سوهاکی هر همه را در بوته سر بسته بنهد بدمد کلکه کردد پس این
کلکه شانزده درم و سیماب را آب کرده شانزده درم و منسل سی و دو
درم یکجا آس نموده در شیالخر حیله نکند پس در بوته سر بسته نهد

بدمد گمگه گردد هرچه واند عمل کند وان را بکار برد

پارد ابرک شانزده درم وسنگ بصری شانزده درم یکجا اسکند

وقدری سهاکه اندازد وبر بها بندد ودر سایه خشک آرد

ودر بوته سربسته در آتش بدمد گمگه گردد پس شیشه ابیض تر بالا

نهند ودر بوته سربسته بدمد تا از هانک ماکه وصاف شود پس بر

او زر یکجا اسکرده در بوته سربسته نهد بدمد تا گمگه گردد بر این 185

سه بار کنند برابر درم زهره یکدرم از او اندازد زر گردد

پارد بچه که از عورت افتاده بود در او بندی نهند با بنجر نمک

ته بالا داده دفن کنند تا ششماه برآرد یکی از این بر چهل درم

قلعی طرح کنند عمل کرده هرچه داند بازد مجرب

زر یکانت زهره سه ماشه نقره پنجاشه بصری دو ماشه

در بوته معا کرده تمام را بدمد فرود آرد ۸ بنی کرده

بارو سیماب بمقداری که خواهد در خون غوک بیست یکروز بهاوند
دهد و یا نه در دیک بخته آن سیماب را به بزو قایم کردد
کبریت ۲ درم نوشادر چهار درم شب یمانی چهار درم نمک سیاه
چهار درم سهاکه چهار درم درم بیضه مرغ چهار درم که زرده باشد
تمام یکجا سکرده در قرعه انبیق مقطر نموده روغن برارد این
روغن در بیر قمر بمالد در آفتاب یک لحظه بدارد تا که خشک شود 186
بعده در بوته انداخته سربسته یکبار ده ۱۲ بنی شمس کردد
اگر صحیفه نقره را در آب صابون مصری با نوشادر بیکامی سرد
نماید زر پاک خالص دوازده مهی نمود دراید
بیضه مرغ یکصد و شصت عدد سنگرف بمقدار که تواند و در یک
بیضه سوراخ کرده اندازد و مهرها ر و ماش کند و صورت تراز
سازد و در دیک آن تراز و بیضه بدارد در و معلق نیمی در آب

دیک

یعنی بیرون آب باد ببرد و فرود دیگ آتش کند برین ترکیب دو درم

بیضه همان شنگرف برو چون پخته گردد در توله پخته طرح کند زرد

خوب تابناک اعلا خواهد گشت بهر چه سازد درست آید

زنبق پرانده و زعفران برابر وزن کند که درست نمود

وخون آدمی هر چهار را یکجا صلایه کرده با مغز استخوان گاو

میش بسرشند و در خمره اندازد تا چند روز که تمام کرم گردد

بعده آن کرمها را این اخلاط را بخوراند دیگر باره همین زیل اخلاط 187

بر در خمره کند تا چند روز که مان اخلاط تمام بخورند سه کرت

بکند تا کرم بزرگ شود هر یک را طوق زرد در گردن پیدا گردد

بعد از آن سر خمره محکم کند تا کرمان تمام خشک شوند یکدرم ازین

برود و بیست درم زهره طرح نماید شمش اعلا گردد

سه درم شنگرف رومی و در کوزه آهن زردی بیضه تا دو درم

کبوتر سے و یکجه بوته و در بالای شنگرف مذکور نهد باز بالای این یکجه
بوته و در یکجه را زردی انار زده و نیم کبوتره بالای آن نهد
مهر نماید و در گل ملک لشکر گوسپند نهد بالای آتش نماید بهمین
طریق هزار بیضه زردی بدهد هر بار سرد نماید باز سیر کرد
تا بهزار بیضه یکی بر نصفت قمر طرح نماید هر چه داند
مار قشنی ۸ لبطری ۸ تهو تهه ۸ را یکجا یکجا باریک سحق اول با شیر
188 لیمون بیست بهاونه و در بول صبیان بیست و در صبر بیست
بهاونه بدهد هر بهاونه در آتش گرمان بر بدارد چون خشک شود
باز دیگر بهاونه بدهد تا که تمام شود یکدرم از این بر یکتوله نقره
طلا نماید و در بوته معالجیت دهد اگر زر کامل است از دو بر توله
که نقره طرح نماید درست آید و آن را هر چه داند بکند
سرب خانگی سیر یکدا زده نیم سیر سیماب در و ریزد بعده در گهر گل کند
دیم زن

ونیم سیر کبریت و نه درم نوشادر با سیماب مذکور سحق کنند بگذارند تا گردد

بعده سه بار دو ابصر اشیاء مذکور با ابصر سحق نماید و در آفتاب بدارد تا خشک کند

و شیشه گل حکمت کرفته اندازد بعده دیگی که ته آن سوراخ بود شیشه گل

کرده بمالد و دیگی که ته آن سوراخ بود شیشه بالای سوراخ بنهد و گرد او بگل

بمالد و دیگ را تر نماید و آتش کند همچنین ادویه مذکور در هفت شیشه بکرده اند

و در شیشه اول شش پهر آتش نماید و در دویم هشت پاس و در سیوم ده

پاس و در چهارم شانزده پاس و در پنجم بیست پاس و در ششم بیست چهار پهر 189

در هفتم بیست و هشت پهر آتش نماید و چوب هر چوب که باشد متصل شبانه

روز هر شیشه که می شکنند ادویه مذکور وزن کنند اگر مقدار کم گردد دیگر

بار کنند و با ابصر تمام ادویه را سحق کنند و در آفتاب خشک کنند در شیشه دیگر اندازد

و آتش که گفته شده است بکنند تا هفت شیشه تمام آتش بکشد و دوازده پهر است

دو و نیم حبه از این تا صد حبه قمرطر حکند اگر بار ده شیشه بگردانند هم بار ده هم

دوازده هم باید پس آتش نماید و هرچه واند عمل کنند وان اینست

بار و زیبق برابر در رو یکی جلجل مهر کنند انگشت بالاتر شده دوازده

باید پس آتش نماید اگر بالا شود زرد وام گرت دیگر کند بر شاند نشیب سرخ

خواهد شد طرح او بر شصت و چهار نقره است هرچه واند

مخزن الحکمه   بود نزد حکیمان خردمند   کلید گنج دل نام خداوند

سزاوار الهی ان گروه کار بی   که بید اگر و سیماب از بخار بی

۱۹۵ بهر کوهی دگرگون خاصیت داد   که از هر کوه جزی مختلف داد

ز معدن گرد هر جزی هویدا   همه اجساد از سیماب پیدا

تعالی صانعی کاندر عقاقیر   در امیزش بهر یک داد تاثیر

چو شد سیماب ورکه یار هر جز   بجای نقره شد جای شد از زر

یکی امیخت با مس گرد چون زرد   دیگر رنگ سپیدی در مس آورد

بیاض مس هم از صنع خدا بس   نه از زر نی از توتیا بس

دهد سیماب زر را آشنائی   کند در نقره و آهن جدائی

پدیدارنده رنگ دل افروز   ز سیم خام و زر گوگرد پر سوز

جمال آرای زر و نقره و سیم   منافع بخش آهن گرچه شد ریم

زحل را داد از نقره فضائی   از انداره و سیم آشنائی

در نعت سید المرسلین

بجنبش آرد اجساد اندر آتش   در و سیماب چون باد اندر آتش

دلیلی فکر این عالم نهان اوست   هدایت بخش کار امتحان اوست 191

رسول برحق آن تاج رسالت   که کرد این کارخانه استمالت

محمد کاشرف خلق جهانست   حکیمان را ز علمش قوت جانست

شرف افزود بر اجساد از زر   کرم بد اندر لبشر ذات پیغمبر

جنان ارکان دین را کرد بنیاد   که او را ضبط گشت ارواح اجساد

بکام دهر ملح شرع بسپرد   سواد کفر از کبریت دل برد

مصفا کرد مر سیماب جان را / بحق بنموده خلق جان برآرا

شکست آمد ز دونش قدر زر را / دو نیمه کرد او قرص قمر را

بدو گر لعل خود جوهر همی سفت / نبات معدن و حیوان بحق گفت

علمهای هدایت را برافراشت / ضلالت از نهاد خلق برداشت

ز الائی که با هم گشت از دین / جدا هر یک بکاری کرد بتعیین

نحاس عقل کرد از خل دین پاک / رصاص جهل گشت از قبض او خاک

192 مبیض قشر را حکمت بیکون کرد / عقاب معرفت ثابت بدو کرد

مرا او را چون با مر حضرت رب / شد اسباب مسلمانی مرتب

عقاقیر شریعت را بتدبیر / فراهم کرد تا زو گشت اکسیر

ازو یک ذره بر هر که افتاد / چو زر از جوهر آتش گشت آزاد

درود ما بپایی باد بر وی / عنایت سوی ما از وی بیابی

در حسب حال خود گوید

سحرگه چون بتقدیر الهی سپیدی گشت پیدا از سیاهی
بر آمد روشنائی آسمان را ز تاریکی رهائی شد جهان را
فلک قاروره در رحل نهاد چو وقت آمد بگرداندش گشاد
پراکنده شده بر پوست زیبق بهم آورد پس گردونش محقق
بنجم از شفق آتش برافروخت چو دیدم نیکوان گوگرد می سوخت
ز آهن کرد اول سیم سازی پس آنگه آمد اندر زرگدازی
ز تبدیل زمان برخاستم شاد خدا را کردم اول هم زبان یاد 193
چنان کان شد ز تعدیت و تطهیر در این معنی نکردم هیچ تقصیر
دل و جانم بپاکی گشت شادان بکردم پس نماز بامدادان
پس از تسبیح و از اوراد هر روز ببردم دل بفکرت های پرسوز
در این اندیشها چون برگشادم ز دل از بهر غم را آهی گشادم
چو در هر گرد گشته دل بپرگار بهر جانب رونده دایره وار

سر و پایم چو چیزی باز پیوست   دو زانو را حمایل دارم از دست

بشد زانو به تنگ جا آوریدن   دلم مشغول در آیینه دیدن

ز پای مرکب دل ریخت چون سم   دراندم تک نفس یکبارگی کم

شدم از بیخودی خود نهانی   مرا از خود نشد پیدا نشانی

شنیدم ناله آوازی ز هر چیز   چو در زنجیر مانده در رشته آویز

ز وحشت من چنان برخواستم زود   بسان مرغکان از خواب آلود

194

برون رفتم ز جایی تا بجای   که پیدا کرد ایزد در نهان کسی

بر سم خادمانش پیش رفتم   سلامی کرده بازانو نشستم

بیان کردم که او پرسید حالم   گهی از شادمانی گاه از غم

مرا گفت ای ترا آتش دل داد یار   دلت بشکستم از غم گرفتار

تو با چندین هنرهایی که دانی   عجب دارم که در غم از چه مانی

تمت تمام شده

195

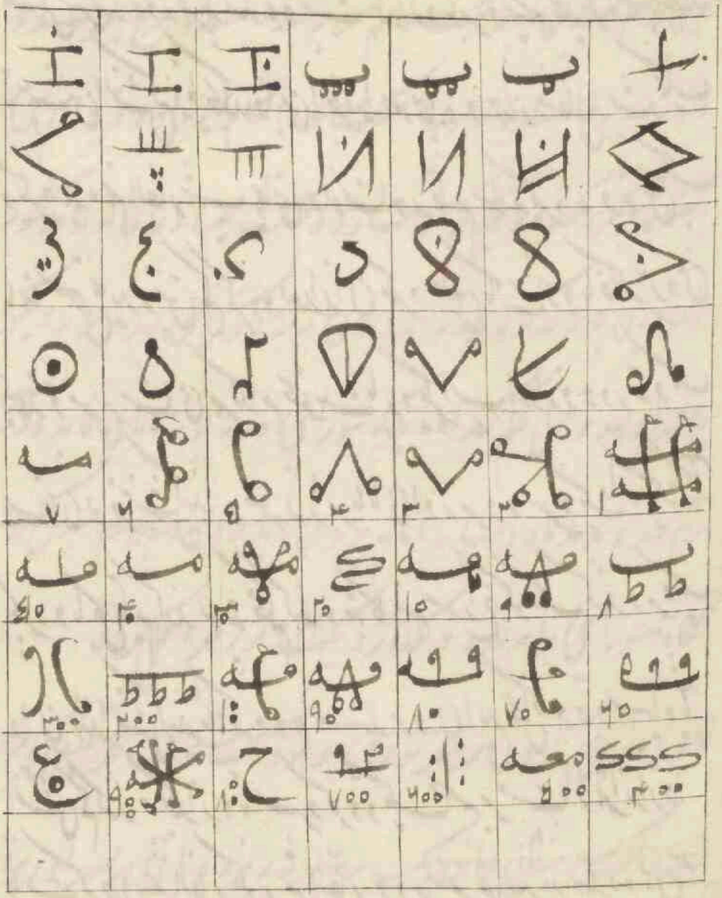

در ساختن تیزاب بگیرد شوره دو بار و دو برابر زاج سیاه

و زاج سفید و نوشادر و دار و شکن و نمک قلیه این اجزاها را

با هم صلایه کنند سوده و این اجزا را با آب تیزاب جمع کنند و شوره را با

صبح

شکن تر کنند و در قرعه کنند و دست بگذارند تا بر وی یکدیگر بنشیند و از
تا بیش آتش کنند تا بچکد و این اجزا را هم پنجاه و چهار مثقال باشد نمک
دیگر فایده تم الغار شب یمانی و نوشادر قایم سلایه کرده و زیبق پاک
با نها سحق نماید زیبق گم گردد و بعد از آن بگیرد قلعی پاک شده با خاکستر روغن
کنجد و موی زر شامی هر کدام بخوست بار دیگر آب اندازد و در ته دیگ
سفال نو خرشیش کنند و معموله را بر بالای او ریزد و سر دیگ را و دیگ با گل
بگیرد و با گل حایم کنند بو نه محکم کنند و ته کاسه سوراخ کوچک کنند و بر دیگ
دان نهند آتش کنند تا آنکه دود سفید بیرون آید محل که دود سیاه باشد
آتش کم کنند و بگذارد تا سرد گردد و یک حصه بر بیست زهره اندازد
ثابت کردن تم الغار مکرر تم الغار و در متفرقه جاربد نهد و همین سه
بار بیت یا و همین عقاب هر کدام که باشد در وی بریزد چنانکه بر بالای
او بر آید و طبخ کند چندانکه در آن و همین گداخته شود جا مستعد گردد و الکار
بیرون آورد و در بطن مشتری فرو ریزد سه نوبت تا ثابت گردد بگیرد

دیگر

ویکی از نرم القار یکی از زرنیخ با هم صلایه کند با سفیده مرغ بسرشند و
واز وی بوته بسازد و بنهد تا خشک شود انگاه از براده قمر وار زیبق
کشته پاک کرده کند و با بلید طلا ملغمه سازد و خشک باید و دران بوته مذکور
نهد و این بوته مذکور را در اندرون بوته بزرگتر ان نهد و بوته دیگر
بر سر او نهد و وصل محکم کند اما باید که سوراخی در ته بوته بالای نماید و در آتش
نرم نهد و بدمد تا دود سیاه تا تمام بیرون اید و به سپیدی مبدل گردد
انگاه سوراخی را به بندد و یکبار دیگر اره و بر زهره عمل گردد 197
فایده در قایم کردن زرنیخ بروغن موعود یک شنجرف حجر یک مثقال براده
زهره پاک سه مثقال و از هر یک برته بوته ریزد و باقی بر سر او ریزد
و سر او را اشتعال بپوشد و بگل حکمت بگیرد و تا جات خشک نماید انکه بوته
در زیر زمین دفن نماید چهار انگشت خاکستر بپخته بر سر او کند و آتش سرگین
بر بالای او نماید و اندک اندک آتش کند زیاده نماید تا آنک دوا تکشت

خاک گم شود و باز یک شب دیگر آتش نماید و در روز سیوم آتش سخت کند بعد از آن
یکبار دیگر بگذارد تا سرد گردد و بردارد که ثابت است اگر در آتش هموار بوده باشد
چهار مثقال زر لعلم باشد و الا سی نیم مثقال خواهد بود و نوشادر سحق کند سه بوت
هر بار مثل زیبق برد و بنهد که خمیر گردد سرخ شود پس بستانند از آن شنجرف مدبر
سی و دو مثقال و با یکمثقال براده سم گاو سحق نماید و نفط نفط روغن
موعود بخور داده و باز و سحق کرده تشمیع کند در میان قدحی کفچه و چون
ببیند که بخار از و برخاست زیر آرد تا آنکه برگردد مثل روغن بجوشد 198
در بوته آنکه بستانند از و بر صحیفه قمر گرم کرده نهند اگر جاری شود سود اخ
کند و زر گرداند تمام باشد آنگاه بستانند یکمثقال از آن برده قمر ثابت
طرح کنند قمر کامل عیار باشد که از عیار بیرون آرد و عیب نداشته بود
صنعت روغن موعود بستانند سرگین کبوتر آنچه زرد بود سحق نماید
و چهار برابر او بول اطفال حل نماید و بظرفی کرده گاه گاه بر هم زند

بعد از آن

بعد از ان بحجر بر محکم صاف نماید بپستاند از ضیه او را با بول بر و ریزد و چند

روز بگذارد و باز بحجر بر صاف نماید و بهرد و اب باران درهم ریزد یعنی حجر الطین

و انگاه بر اتش نرم عقد کنند که ملحی شریف است و بدینگ محکم مسین و

با سفال یا قرح و بوزن ملح عقاب بودن اضافه نماید و صلایه نماید

و تصعید نماید بین القدحین با شنبه ده نوبت تا در سیم بونشادر زرد و

و سرخی زند از تلخ بالای رود و انگاه بستاند صفرت بیضه بجته و درهم نمک

ازده و درم ازین عقاب مصعد نهد و صلایه نماید و در شیشه مطین 199

کند و مالش و چدار زیر کین شکیس کنند تا روغن از و بیرون اید که روغن

موعود اینست و لغزانکه شبت بهر طابر و محال بهر جا بدانست

عمل سحق زنجفر بو چند وزن ماید درهم ریختن وزن ماید و تلغیس وزن درهما

کبریت اصفر وزن خمسین درهما زرنیخ احمر وزن عشرین درهما زرنیخ

اصفر جمع هذا الکله و یسحق سحقا بلیغا و ینخل الجمیع فی کوزه لطاس الحکمه

وتوضع في الاتون اد في تون ليلة ثم تسحقاً بكند هرچه كند
محلول زكبرياي را زيت بستاند تو تيا و كبرياي صاد و نيار كبريت اصفر نجا ٥
و نيار زرانيخ احمر هيت و پنج نيار اقليميا ذهبي و ده و نيار مصنت ذهبي
پنج نيار سياه و انه عدسي پنج نيار شب يماني هيت و نيار زاج احمر
هيت و نيار شنجرف هيت و نيار اسفيداج هيت اين تمام بستاند باز
زرده تخم مرغ و قرعه كند و تقطير نمايد تا آبي از ان بيرون ايد و پس
٢٠٥ الحل در دوم كه بيرون ايد به بنبند و در شكل سكي پس بگيرد نوشادر
و سحق نمايد و در قاروره كند و در سركين اسب كدازد تا هشتاد روز
بگذرد و تمام حل شده مثل خون بعد از ان در دو قدح مطين كند و ان
يكشب ان زرنيخ در اتش نهد تا منعقد گردد و هر مثقال ازين هر مثقال
الاه ب ///را عقد كند و اگر يكمثقال ازين الاه ب ٤ طرح كند بر يكمن
قلعي كداخته مراد حاصل كند هرچه داند عمل كرده وان اينست

در عمل

در عمل ااا ▽ [illegible] رومی بستاند کبریت زرد دوازده
مثقال و در مغرفهٔ آهنی بکن بگذار چون تمام گداخته شود چهار مثقال زیبق
در آنجا اندازد و از سر آتش فرو گیرد و بنه تا سرد گردد بعد از آن بستاند
سحق تمام سیاه شود عبد گم گردد در و آنگاه شش جزو زرنیخ زرد
بر سر آن اندازد و هر سه را با هم صلایه کنند تا تمام یکی گردد آنگاه شش
جزو سرب سوخته بر سر او اندازد و سحق تمام نماید و جمله را یکجا شود
بعد از آن در شیشهٔ مطین و سر شیشه را محکم کنند و سوراخی بقدر جوال 205
دوز در سر شیشه کن و آن شیشه را بر مکبه گذارد و بر سر آتش نرم.
بنه به هیزم چنانکه هیزم سوخته شود و هیزم بدست باید همه
یکسان چون هشت روز و یا هشت ساعت روز بگذرد تمام کنند و بگذارد
تا سرد گردد روز دیگر آنگاه شیشه را بشکنند و برون آرد

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام مَنْ حَلَّ الطَّلْقَ اسْتَغْنَى عَنِ الْخَلْقِ طلق معقود

جز دو جز دیے و اب بازو عسل کوهی جزو نطرون جزو بوره ارمنی دو جز
قمر خالص دو بهره بنگار جزو و بوره زرگران نیم بهره سیغ سفیدا نیم
ان تمام را بجل بر ریکِ ابعض و بعد از ان عقد کند و ب ۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱ در بوته با اب شود و بگذارد تا سرد گردد مانند شیشه یک
شیشه طرحمایند ۵ دا ۱۱ ۲ چار بر شصت ازین ۷ ۲ ۲ ۹
قمر گردد اعلا تر از معدنی و این عمل مغربیان است مجرب ۱۱ ۲ ۷
۵ د را جهل یکبار باید کداخت تا بر شود و بعد از ان عمل کند

202

قمر معقود جزو سرب جزوی جوهر علم جزوی کندک زرد جزوی
یکجا کرده در شیشه کرد کل حکمت گرفته در اتش هشت پهر بدارد که بعد از
بقدرت خدا تعالی مدعا حاصل گردد هر چه داند عمل کرده دیگر تی ازین
بر یک بهلولی طرحمایند زر پاک اعلا اید انچه داند بکار برد
فایده پارد ابق را و هفت شبانه روز در میان تیزاب صابون نهد

بعده در صلایه اندازد با خشت پخته و شیر گاو آنچه بگیرد و نیز سحق کنند گل تا سیاهی
او تمام برود پس آنچه بماند مانند ستاره روشن لطیف باشد بعده
بیارد شیر دودی خورد جزوی و دو نوره سیاه جزوی در صلایه
اندازد و از سیماب اندک اندک مجنبانیده باشد تا آنکه فراز سنگ
جلاب شود پس بیارد ارد ماش و از آنیک بکوبند و خمیر نمایند بسایند
بکوبند تا چون سریشم چسبنده گردد خمیری سخت و او را مثل گوی
گرد کنند و میان او گوی بگذارد مقدار عبد و شیر نماید و بپیچد بعده 203
سریشم هم از آن ارد مهر نماید و محکم کنند و بگیرد و نیز بگیرد برهم از آن
ارد بمالد و بگذارد تا نیک خشک شود مانند سنگ بعد از آن باید که
ارد ماش سطبر خشک شده باشد و در گل حکمت گیرد هم باو نیکو خشک کنند
کوره را پاک کند خوب آتش نهد و بدمد و آن غلوله نه کوره در میان
آتش نهد و بدمد تا غلوله گردد نه کوره سرخ گردد چنانچه ارد ماش

در میان سوخته کرده انکه با ابزار بر گیرد و زود در آب اندازد کل زر قلبه شود

قرار عقد شده بر آید و عمل درست است هر چه اندک آب بر برد

از امام معزی بیارید که قبض سفیدی انفار که باشد و هموزن او عقاب

پرانیده و هموزن او موی سر آدمی نابالغ مقراض نماید و این همه

با هم دیگر صلایه نماید و در قاروره اندازد و دهن او به بند محکم در چاه

زبل نهد بعد از چهل روز بر آرد حل گشته ابی لعل چون خون بعد

۲۵۴ از اجرعه انبیق بر آورده در شیشه بدرستی که متحد آبی سرخ انگاه

بر دارد و در ظرف اهنی کرده و بر بالای اتش نهد تا زمانی که گرم

گردد انگاه بچکاند بوی ازین اب سرخ چندانی که بالای سیماب

بر آمد پس عقد گردد چون جوهر سرخ غواص و صباغ بر گیر

یکی ازین طرح کند بر هر جسدی که خواهی طرح بپذیرد و اگر حل کنی

وعقد نمائی یکی به هزار و هفتصد جسم رود و اگر دیگر بار حل کنی و عقد

یکی

بر این طریق هفت بار نهاده ان اکثیر حجر دیگر نخواهد بود

عمل آزموده مجرب پس بارد مشتری یکمثقال زحل یکمثقال زعفران حدید

یکنیم مثقال زنجار زهره هیجمثقال زیبق و قمر یکمثقال شمس نیم مثقال این

تمام دوازده و نیم مثقال است همه را ممزوج نماید بعده براده کند

و با نوشادر رویرا بند تا اجساد از نوشادر تمام کلس گردند بعده بحل

برد و محلول سازد عیار طرح نماید والله اعلم بالصواب اول قلعی را در

باهم گداخته فرو زیرد دران عیار را عقد کرده بعده قمر را که دار 205

و شمس را طرح نماید و زعفران حدید و زنجار زهره بارد و مثقال عقاب

بتراب حار حل سازد و براده ها را تمام در تراب بحیثیه تا تمام رساند

تا حل گردد و هیچ رسوب نماند و صاف شوند بعده مثقال ازین

محلول بر سی مثقال قلعی پاک اندازد غرض حاصل آید و اگر محلول را

عقد کنند حجر باشد یکی از و بر سی میرود هرچه بود و تراب حار انست که

یکرو سه نیم جزو قلیه سفید نرم سحق کند بهفت قسم کند بر یکقسم شانزده جزو اب اندازد

طبخ نماید تا یکجزو اید پس صاف نماید یکقسمت دیگر در ان کند و طبخ دهد مثل اول

تا هر هفت قسمت را چنین اب نماید تا از همه و هفت اب باقی ماند صاف کند یکجزو

عقاب محلول کرده در ان ریزد و چند روز بگذارد البته بآب حل نیامیزد

کبریت فارسی انچه خواهد درنشاکر سحق بسیار کند با دوای که کنند کت در سحق سرخ کرد

بعده دو شیشه بیاورد و در شیشه بالا کبریت را بکند سر ان شیشه را در زیر 206

شیشه پایین موداده وصل کند بموم با پنبه و در چاه حل بگذارد تا مدت بیست

یکروز بعد کبریت انکه کت حل کرده و در شیشه زیرین می اید این محلول را

بر قرار معهود در تکیدار اندک اندک بچکاند تا رنگ قرار نغش کرده بعد ده

یکماشه ازین را بر یازده ماشه قمر طرح کند تا زمانی که استادکی نماید پس شش نخود

الوقت مطلب حاصل است خواه بر زهره و یا قمر و یا قلعی طرح کند

فایده در صنعت اکثر ابیض بسانند نقره مکلس یکجزو انا انا ▽ ○ ...

محلل

مکلس هفت جزو و سی سه جزو نوشادر برانیده تمام یکی کرده صلایه نماید
و در شیشه اندازد و بگل حکمت برد و رها نماید تا خشک شود انگاه باتش
عقد نماید برین طریق تا هفت بار بر باند و غایت ان باشد اگر کسی
در سرما وارد آب شود و اگر کسی در حل گرما دارد و عقد کرده یکی بر سیصد
زیبق طرح نماید و ازان زیبق یکی بر سیصد زهره طرح کند و ازان زهره
بر پانصد و پنجاه مشتری طرح کند نقره روباسی شود و اگر مثقال و نیم
ازان بر چهار صد مثقال مس بگدازد اکسیر مشتری کرده یکی ازین بر شصت 207
و چهار مشتری طرح نماید نقره روباسی کرده و از معدنیات بهتر گردد
اکثر باحض بهتر ازین نباشد و سعی بیشتر ازین نبرد و هرچه ازین زیاده
خواهد سعی بر نباتات و حیوان برد و هرچه داند عمل کند

فایده در سفید کردن زرنیخ بدین نوع است بگیر علم را و صلایه کند و
بعد ازان خشک کن و بعد ازان خشک کن و سرکه بر اکرده علم را در ان کن

تا باهم مخلوط گردند و در آفتاب حک کن و سرکه را بگیر علم را در آن کن تا باهم مخلوط گردند

و در آفتاب حک کن و بعد از آن بگیر مغز زند و الود تلخه را بکوب و با علم داخل کن

و نمک طعام نیز نرم روی کن و برادهٔ مریخ نیز نرم روی کن و بر هم زن و در

قدح مطین کن و سفیده تخم مرغ نیز در روی کن آهن وصل قدحین زجاج

و سفیده تخم کن و تشویه کن و روغن کنجد بقدر ده انگشت بر بالای باشد

و صلایه کن و در آفتاب حک نماید و با روغن در روکن تا سه مرتبه اول

208 روغن بقدر ده انگشت مرتبه ثانی بقدر یک انگشت و مرتبه ثالث او را

با روغن خمیر نماید و هر مرتبه سفیده تخم مرغ داخل کن و بگیر روغن در روکن

و هفت مرتبه تشویه کن تا جوهر بیرون آید بعده تصعید کن

بیارد هرتال طبقی نیم سیر اول با بول آدمی بساید بعده برآید و هم بر این

طریق هفت بار برآید بعده بیارد نوشادر نیم سیر اول با بول مذکور

برآید دویم بار با آب زاج مذکور برآید چهار بار همین طور بکند بعده در یکجا کند

دردِ فی

در دفن گذارد تا هفت روز بکشند و عقد نماید باز در چره چره پوتلی و آب
بکشند و عقد مذکور بمالد و در شیشه اندازد و بر دیگدان نهد و چهار پاس
آتش نماید و بعده سرد کند هرچه در شیشه باشد بگیرد ازان تکلنگ
مذکور به تولہ و یکرطرح هار هرچه باشد ظاهر کرده
تیزاب زاج سیاه را مادتی بحوث ندبس بگدازد و تا منعقد کرده قرصی که
دوازده درم ازین بستانند شب بصفق او شوره شب درم در زهره 209
انبیق بچکانند و اندکی در رو سیماب و در نقره ریزند و خوب آید
تیزاب بهار برای طلا شوره براق دو سیر زنجبیل بلور دو سیر زاک زرد
یک سیر نوشادر کرده همه را آس کنند و در قرعه انبیق بچکانند تیزاب کامل
کرده چنانک بخواهی از فولاد که در روی ریزند و در لحظه کف کرده
و حل کرده و هرچه دانند عمل کنند و آن را تیزاب خوب
تیزاب فاروقی از جهت آن گویند که نقره طلا را از هم جدا کنند بگیرد زاج

سیاه انرا بدینی بجوشانند و در مقدار ریک آب بس نهند عقاد گردد همچون قرص
ازین دوازده درم بست درم دو درم قدر عه ابیض بگدازند بدستوری
که خواهی ازین نقره را نصفه کنی و غذای او قدری سیماب با نقره پرورد
و این تیزاب را فاروقی گویند مرحه داند عمل کند بهتر اعلا
تیزاب مشتری نمک قلیا دو سیر نیم الفار دو ماشه شوره یک سیر نوشادر
نیم آن همه در یکجا کرده سحق نماید شخصی بیاید پس در شیشه آبگینه کنند و سر شیشه
با کاه و خاکستر و سوای مرجو کرده بگیرد و شیشه را در بند محکم سجاد و در میان
کوره نهد و کوره او را از خاکستر گرم کند چنانچه شیشه در خاکستر پنهان باشد
و سر کوره بگل بوشد محکم کند و ده روز در تون حمام نهد همچون آب
گردد و زهره گداخته بگدازند مکرر در روز ریزد ابیض اعلا گردد
عمل نرم کردن هر اجساد که خواهد چون موم نرم سازد بیارد قشر بیضه
دو سیر نمک سنبدها با کهار یک سیر در آب حل کرده بر قشر بیضه کوزه اندازد

ددولم

دو سه روز بدارد گاهی لحگاند بعده پوست نارنگ تمام دور کند که هیچ
زرده نماند بعده در کوزه نهد سر کوزه محکم سازد که خاک در درون نرود
در کوزه شیشه گران گدازد و سوخته کرده سه کرت چنین نماید مثل چوبه
خواهد شد بعده بوزن گل قشر نوشادر خشک نا سم بساید دو ساعت
تا یکجا گردد بعده در تنور گرم بدارد و بالای خشت تمام شب و دوم
روز نگذارد وزن نماید آن قدر که از مثل او کم گردد باز اندازد و همچنین کند ادج
مثل او در زنبادر بدارد تا آن چنین کند نوشادر بوزن قشر بیضه ماند
بعده در شیشه کند و در جای نم نماید تمام روغن خواهد شد بعده
آنچه سخت بود آنرا گرم کرده با گداخته اندازد مثل موم نرم گردد
استخراج جوهر زرنیخ بگیرد زرنیخ تبکی و چوکهار و تنکار و کف دریا یکتوله
زنگار چهار توله همه را زرنیخ در سایه خشک سازد و بساید گلوله سحق بسار
روز در آفتاب بدارند خشک سازد لیمو بگیرد بلند و هشت توله بخم

پیدا کرد با آب کرده بدچند سحق کرده تکلاث نموده چهار جزو جوهرا بلبند

و سه روز در سایه خشک سازد و در شیشه مطین کرده آتش کند و رهن

قرابه کشاده وده و بالش آتش نرم کنند تا زود تا و سیار سپید برون

آید بعده جوی تراشیده مقدار ربع و هم او با موی آدمی مهر نماید

و بگل حکمت استوار کنند چهار روز به پاس آتش و دیگر کنند بعده بگذارند تا سرد

212 شود و قرابه بشکنند جوهر او که در حلق جمع شده باشد نگاه دارند بوقت

حاجت بکار آید هر چه داند عمل کند تا داند و ان اینست.

استخراج سنگرف سیماب را بمقدار ربع که خواهد بگیرد و در سنگ سلایه اندازد

با لیمو یا چهولنگ و بر بر که باشد بگیرد و خشک سازد و در دیگ اندازد

و یک دیگر سفالی لب بلب هم دیگر ببندد و گلهای از سر کین با گل

ابیض لب نماید و در ته دیگ آتش کند آهسته آهسته و چون آب بالا گرم

شود چیانک دست بگذارد آن ابرالحیه ریزد تا بارها سیماب از سنگ

بضعه

تصعید کرده و ورقه و نمک بالنیه دیگر و یک سکرف در اندو می کند

و سر که هندی در ان انداز و بدست بمالد و بتدریج بشوید سیماب

فرو افتد خشک نماید قدری بر سبعی بدمد جمع اید سیماب پاک

و صاف و رنگین و آتش خواره باشد و رسا بن و عملهای ازاک

بکار اید و موید این لب راست اید هرچه داند میکند و انچه خواهد

بکند و این عجایب است اگر کسی دانسته هنر نماید خوب 213

عمل شنگرف از استادان روم که تمام اشبار که طاهر اند ثابت کرداند صحبت نگرد

مورتوتیه زعبیر هر کشیش شانزده درم نوشادر زعبیر سا حی کعار صابون

زعبیر دارو کبریت هندی ۸ درم اول باهر زده مرغ قدری سحق کرده

داخل نماید و نمک ۸ درم تمام را یکجا کرده در شیره پنجاه بها و نه از لیمون

خوب آتش بدهد بعده بول طفلان داده آتش داده خشک نماید و در قرعه

انداخته شنگرف بعمل کار اید هرچه داند اعلا امنیت

اما بعد چنین گوید سلطان المشایخ ابو سفیان الثوری که مدرستی و راستی که

من این علم را از اسرار الله تعالی بیرون آوردم از این آیت قرآن

که سوره رعد است قوله تعالی انزل من السماء ماء فسالت اودیة

بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا و مما توقدون علیه فی النار تا اینجا که جهنم

و بئس المهاد و آیت دیگر از سوره نحل قوله تعالی تبیانا لکل شیء وهدی

ورحمة وبشری للمومنین و شرح این در یک بیت عربی و آنچه مدین 214

صفت بکار می آید بها و بی درم و در کوچها و منزلها بی شبهه بدست

می آید و اگر کسی درم و کاهلی نکند بیکچه جمله بدست می آید اما این چیزست

از اسرار الهی که بجز بدین نسبت ندارد و این را حکما توانند یافت این بیت

دو کلمه است از ضرب باید کرد بعضها ببعض و آنچه حاصل آید بگاهدارد

حروف به بیند و حساب جمل و در زیر این دو بیت نوشته شده است

اب ب اح د ع ب ال ور ب   ان بدین مانند حکیمان دانند

در قول

در قول ساخت رفت انشاء الله تعالی فهم تواند کرد والله نعطیم من تشاء

ق و ص ح رصرو سکایه م ذس ح ط ب عص ن

علی الاقطاب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ص طط

ع غ ف ق ک ل م ن وه لا ی ابجد هوز حطی کلمن سعفص

قرشت ثخذ ضظغ ق ی ح واط هـ د وک زی طی و

کل پس بزن ضرب عمل مذکره الله وعونه شش در یک ونه در دو ۴۱۶

سه در دو نگاهدارد باز دیگر بزن چهار در چهار یک در یک و سه در

چهار در چهار و هفت در سه نگاهدارد جمله عقاقیرها تمام شد فافهم

بتوفیق الله چون در باقی جمله عقاقیرها پس بگیر یک اول بگیر طلق و دو یک کن

که متحمل آتش تواند شد پس با آتش بهم هر دو را در درون تون گرمابه نهد

و سرش مهر محکم کند یک شب در آتش بدارد بعده بیرون آرد و شقه

با آتش گرمابه روز سحق کند و شب تشویه تا ده روز تمام کرده ماند آرد

واگر ورشانه غنم مرتب نکند پس سه شبانروز تشقیه کند بعده بیرون

ارد واین اکثر برای است پس مقدار یک مگس در موم پیچیده در یکمن

مهر حسد که طمع حلقی شمس خالص بیرون اید هرچه داند بکند

نوع دیگر سیماب از شنگرف که کشیده باشند نیم سیر حکما دو روز در خشت

پخته صلایه کرده بعد ازان دو توله کبریت داده دو روز سنحق نماید

216 بعده چهار توله هرتال طبقی داده دو روز صلایه کنند که تمام شش روز

باشد بعد ازان با این گیاه ها که گفته میشود صلایه کنند وان اینست

لیمو اکیا غاری دهتوره سیاه مرهتی کتابی خورد یعنی بادانجان خورد

بندال رند سکها هولی اصل بیدچکلی اصل کیله کو بهه انسر کنکی نائی

کبهو کنوار ازینجمله شیره هفت بت داده در افتاب بدارد بعده

در شیشه انداخته در بالوجنتر اتش و بعد خبانچه سر شیشه در ته ریگ باشد

چهار باس اتش نماید نرم مرتبه دویم خبانچه اول کند نمک و تیل هرتال

داده

داده بود ما را عادت کند و در آب بهر گیاهی دو دو بت بدهد که
تمام سی دو دو روز تمام شود ما بر در شیشه انداخته مهر کرده
هشت پهر آتش بنهد و چهار بار برآورده بطریقی که گفته شده است بدارند و
سحق نموده در شیشه بطریق اول دوازده پهر آتش سخت و چهار
پهر نشین کرده اگر آتش موافق داده باشند تمام مشعل شود والا
سیماب غلیظ و این سیما را رجرا چکونیدا ما قایم و سیماب خاکستر سنعی 217
بواسطه خوردن بسیار نافعست و آنچه درین غلیظ است سیماب اکی
قلعی بکمن و قلعی از برای خوردن هم اولیست و آن سیماب مکلس را
بلکه را چهار بجزه کرده اول قلیه مرغ و نان بسیار بخورد و موجود
داشته بود و بعد از ان موافق نرخ بخورد سه روز همین وزن
بخورد و در این سه روز جماع و ترشی و بادی نخورد بتقدیر الهی
در قوت چالاکی خوبی چون هجده سالگی پیدا کند غرض با برگ

تمبول خائید . بخورند در تمام عمر سه مرتبه ازین سیماب کاجنبت و سیماب غلط
و الشکه بسته در اندک مدت چهلم روز سوخته گردد که القلعی را بجوهره امساک
بهم رساند و اگر برابر نقره مثل چونه گردد و از آن یک بر صد قلعی طرح
نماید سیماب محلول را با سرب باگداخته چهل بار نموده بکتوله برسد آن
سرب را در آب حل یعنی صلایه کرده تا دوازده بهر تا گرو ز چهارم
حصه سیماب سم الفار را در میه اندازند و در روز دویم چهارم حصه سیماب 218
منسل اندازند بعده سائیده و در شیشه کرده مهر نموده دوازده بهر
آتش دهد و روز دویم شیشه دویم از زهره و باهر کدام که خواهد باگوگرد
و منسل با زرنیخ انداخته صلایه نموده و در شیشه کرده دوازده بهر
آتش نماید یک از آن بر صد زهره طرح نماید و در سرب و نقره نیز دهد
ده بنی طلای خالص گردد مجرب آزموده است
حل کردن سیماب تیزاب شاره و زاج نوشادر نمک سیاه و نمک کیا تارا

بجوهره

چرچره و مرداسنگ خورد و کلان کرده بوره تمام را سوخته نمک بگیرد
و هم شوره یکجا کرده تیزاب بکشد و سیماب در ین تیزاب بگذارد
در شیشه کرده و در میان زبل دو سه هفته بگذارد حل گردد
حل طلق بارد طلق را میده کرده و در دیگ نوا ندازد بعده باکره موته
که در غرغره شود داخل نمایند سیماب پنج کاه است بارد و نیم من کوفته نشیره
بگیرد و در طلق بگذارد تر کرده آتش کنند تمام حل گردد 219
طریق درست کردن احمر بارد یکبادیه از آهن ربا بارزد یکپیاله
کوچک از روح توتیا بارزد بادیه آهن ربا را در ته او اندک
گود ال بکنند بگیر زیبق بکنند بعده چلپوان به بندند و از گل حکمت
و بادیه آهن ربا بگل گرفته تمام از پایین لب خوب بکنند و در گل گرد
و پیاله روح توتیا را در سر سیماب و از کوزه نماید و گرد اگرد او تمام
گل حکمت بگیرد و بالای پیاله اندک نمایان بگذارد و گرد اگرد پیاله گل گرفته

دیوار سر نباید اندک و تا سه شبانروز متصل بلیمو داده باشند و آتش
درشت کرده باشند تا اعتدال بعد از سه روز پیاله را کل دور کرده
نگاه کنند که زنبق هست یا رفته است و یا نه اگر هست باز همان پیاله را
بر سر او بگذارد و بگل گرفته تمام کرد اگر دخرب بگل بگیرد و تا سه چهار
روز نگاه کنند اگر جای طرنقله باشد باز بگل بمالد تا قریب یک گز چبوتره
220 بر سر چوله وان بکنند و در بالای چبوتره مقدار نیم وجب بلند کرد اگرد
او بکنند که در بالا آتش میتوان کرد هم از بالا و هم از پایین آتش بکنند اما آتش
پایین به اعتدال بکنند و آتش بالا اگر زیاد شود هیچ باکی نیست اما به اعتدال
باشد تا سه روز اول که در آب لیمون آتش داده اند و هجده روز
دیگر آتش بکنند که بیست یک روز باشد اما چوب کنار می باید که آتش خوب
چوب دیگر نباید کرد مجرب است از مود هر چه داند بکنند
بیارد مثل نیم سیر چوب سابیده و نیم زنقوم نیم سیر هرد و را یکجا کرده سابید

و بام

و پاره در میان پیاله گلی انداخته و پیاله دیگر بالا گذاشته ۷ الیت ایضا پارچه
و گل داده خشک نماید بعده در بالوجه آتش دو پهر نگاه کنند بعده
برآورده باز بساید و باز در شیر زقوم داخل کرده از گل حکمت
کرده پیالها را آتش گجپر نماید باز چون خشک شود باز دارو برآورد
بساید باز در شیر زقوم داخل کرده در پیالها انداخته با گل حکمت
کرده آتش تند کند باز چون خشک شود باز برآورده بساید 221
و در پیالها انداخته با گل حکمت کرده در آتش تند آتش دهد و
چون خشک شود برآورده ببیند هرچه پریده است هر دو را بساید
عرض ۷ بار آتش دهد تا بیض رنگ برون آید ها و اندکه لجه است
پس بوزن برنج با قربعنور و عاقرقرحه و جوتری داده سائیده
بخورد اشتها پاک و صاف گردد و شهوت زیاده گردد و اگر
و هم طرح نماید زرده ابیض گردد اما شکما خواهد شد اگر بخورد گوشت

و نان بسیار بجوزد و روغن بسیار بجوزد هرچه خواهد بکند

سیماب یکتوله و قرص بیض یکتوله و بادو توله وزن او بشره ملاس

در پیاله اهن بچوب نیم صلابه نماید و الیمون چک چک بدهد پاک گشته بعده

مره و اورده بر زهره طرح نماید اسفید اعلا گردد

پارد دو توله زیبق و دو توله نیم الفار دو توله شنکار و چهار توله

222 زهره را در کوتوره ساخته با شیره مدار سائیده در کوتره طلا نموده

آتش انگشت دهد بعده زیر اورده باز اورده سائیده در موس

آتش داده هر روز را رو عمل کرده و هرچه داند بکند

از هر ارد و ارد با صلاحیت درهم کرده روغن کشیده اندک بر فضه

طلا کرده آتش دهد کوکب شمس بیرون آرد هرچه داند بکند چهار بار ثانی

کرده و اعلا اید و آن اینست تا داند عمل کرده

از حکیم جابر است پارد زیبق خالص ظرف چندانکه خواهی در صلابه اکی

و مثال و در ملح که از وی نمکی تر ثابت بکرد و او را صلایه نماید یک روز تمام
چون شب گردد انصاف در وی ریزد تا نمک از وی شسته گردد و شب
بگدازد تا صاف شود پس بامداد خشک نماید و باز نمک تازه بیندازد
و صلایه کند بر این مثال هفت شبانه روز عمل کند همچون خاک شود
حمره رنگ قایم بر آتش گداز آن بود بدین درجه که رسید با نقره یا مس زر
چندان که خواهی تا آمیخته گردد بر قلعی عمل کند و در آتش قیام نماید و هر چند 223
که صلایه زیاده کنی اقامت او در آتش زیاده گردد اکسیر اعظم است
و جابر گفت در کتاب سبعین و در مصطلحات افلاطون آمده است
اگر صد و بیست روز متواتر کند و در هر بیست روز بشوید بهتر اگر اندکی
از وی بسیاری زهره طرح کند نقره گردد که بر آتش قایم باشد و این عمل
که با نمک ثابت شده باشد یک روزه تشعیه کرده بکبریت محلول تشویه کرده
تا در سحق تشویه تشمیع شد بعده یک درم از وی بر شصت درم قلعی

طرح کند که بی مشکل گردد و پاک صاف آید تا واید علا آید هر علمی که در این کتاب
نوشته شده است اگر کسی نادانسته کند غلط خواهد کرد باید که بداند

تمت تمام شد

224

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد موافر و ثنای متکاثر مران قیومی را که عجز عقول ذریات آدم
از ادراک کنه ذات بیچون اوست چون آیات صنعتش در ایجاد عالم
ظاهر است آن خالقی که از برای ارشاد و اصلاح خلق انبیا مرسل
فرستاد که دلهای عالمیان را بصیقل نصیح از زنگ شبهت و کدورت 225
مصفا و منور گردانید صلوات و تسلیمات بروح مطهر و اولاد او
واصحاب کبار او باد بحق محمد واله الامجاد

امابعد از باب بصیرت مخفی نماند که باتفاق بعضی یاران که از جمیع
روی طی کرده مرکب همت براه حق نموده‌اند و از مصالح دنیوی
سر گشته دلیر قدم در طلب مطلوب حقیقت نهاده‌اند اگرچه بفضل هدایت

بواسطه غیبت عشرت خود این سهل متاع معطل استغنا و بود لیکن از فکر
جمیع کیفر که باین وابسته اند و از قناعت واسطه علاج آن رنجورات
توکل و مهجورات صبر عنبر از نسیم و زر شوان کرد غرض که جمیع احباب
بندرگه شیخ سلیمان هندی و سید محمد هاشم بخاری و میران سید طیب
اودهی و شیخ نصر الدین بار نولی و محمد صادق ملتانی و خادم
الفقرای حمید الدین ناگوری متوجه یکصحرای بودیم که کیان نام جو
226 پیدا کرده بود که به نسبت این فن که ذکر این کرده می آید باری سلام
و کلام دوستانه بجا آورده اشتیاق و فراق اظهار نموده یاران
پرسیدند که درین مدت چهل سال کجا بودی و چه حاصل کردی
گفت اکسیر اعظم یاران گفتند که حاصل آن اکسیر آورده چه باشد گفت
حاصل و ثمره بیشتر اینقدر دارم که اگر چهل سال تا دنیا باشی مشرق و
مغرب کنم خرج از کسی نستانم و احتیاج نشود فی الحال طرف اکسیر آورد

دید

و پیش یاران نهاد و گفت آنچه در چهل سال جمع کرده ام این است یاران آن را
جباره کردند و گفتند حیف است که زیان خود نفهمیده چرا چهل سال
روبان ناوردی که اسم مسمی اعظم است و ازین طرف حکیم قبول
نکردند حیران شد و گفت عجب است که چرا چهل سال عمر بی صرف
نموده بهم برسانده باشد این نوعی بود که منت قبول ندارند
یاران فرمودند که بیا این تمام فروخته چهل بروزه عمر طلب کنی میسر
میشود گفت نه پس بجا آید که گریه کرد و فی الحال مسلمان شد و 227
سعادتمند گشت و در آن میان بخاطر فقیر حقیر گذشت که ازین یاران
که در این فن صاحب کمال اند بهتر است که اصلاحات این فن
و تجارب این علوم موافق تقریر و انفاس متبرک ایشان بر صحیفه
اوراق رقم سازم که طالب را به تقریب در آن اندر و عمر صرف
نکردد هر هفت تن باتفاق این نسخه بهفت باب اختصار نمودند و هر

چهار فصل قرار داده‌ام باید که هرگاه طالبی را این نسخه حاصل گردد حرص را
کوتاه سازد اگر بطالع اوست از همین نسخه حاصل گردد
باب اول از فقیر حقیر حمید الدین ناگوری در بیان احباد که در هر
جسدی چند ذوات و چند صفات دارد اگرچه دانای وجاهت
انها بغیر ذات رب العزت کسی را مجال نباشد تا تشش انچه اگاه بدین
228 غریب ثبات است تحریر نموده ام و تقصیر در این عمل نکردم
باب اول از فقیر حمید الدین ناگوری چهار فصل است
باب دویم از کیان جوگی که در دین امده بود و ان چهار فصل است
باب سوم از شیخ سلیمان هندی و ان چهار فصل است
باب چهارم از میران سید حاتم بخاری چهار فصل است
باب پنجم از میران طبیب اوده‌ی چهار فصل است
باب ششم از شیخ نصر الدین بابر نوی چهار فصل است
باب هفتم

باب هفتم از مولانا محمد صادق ملتانی چهار فصل است

و این نسخه را هفت قسم شده مخصص دوستان حق حمید الدین ناگوری

هفت باب نام کرده و مولانا کیان جوگی هفت سالکین نام نموده

و شیخ سلیمان هندی هفت ستاره نام کرده چراکه هفت ستاره به هفت کان

تعلق دارد و هفت سیاره نیز دارد و میران سید جانشین هفت طبقه

نام نهاده اند و میران سید طیب اوچی هم هفت جوهر نام نهاده اند چراکه

در سیماب هفت تجلی است و شیخ نصر الدین ناگوری هفت ایام نهاده اند 229

و مولانا محمد صادق ملتانی گفت این نسخه را من خوب یافتم یاران

فرموده اند که هفت نام این هفت دو رخت مجرب آزموده

باب اول از فقیر حقیر حمید الدین ناگوری چهار فصل است اول عدد آنکه

سیماب روح است با ۷ جسد و ۷ جسد این است باید که یاد دارد و آن این است

طلا نقره آهن بصری مشتری مس سرب

سیماب است طلا آفتاب است نقره قمر است حدید مریخ است بصریست
عطارد است قلعی مشتری است مس زهره است سرب زحل است اگرچه بعضی
در چند اختلاف میکنند و گویند که عطارد و سیماب بصری نیست
بصری موافق مس و ذنب بود اما صحیح آنست که سیماب و ستاره
مناسب دارد یکی سرب و سرب زحل است و در شمار ۷ است
و سیماب نیز هفت رنگ دارد که وگرنه این بیش کلمه خواهد شد و یکی
نسبت سیماب بصریست که بعطارد تعلق دارد او در شمار چهار است
و سیماب نیز چهار رنگ دارد و یکی نسبت سیماب مشتری دارد
که قلعی موافق مشتری است و مشتری از ارواح ستارها است او در شمار
هفت است و سیماب پنج جوهر دارد اگرچه هفت جوهر در سیماب ثابت
دو جوهر متصل است با کلی و پنج جوهر منحرف است و مکر هفت مصالح است
که از زبان هندی با کهرا خوانند و آن اسم را اشارت نموده شود و اینست

گوگرد هرتال منسل سم الفار عقاب سهاگه سوهگی
ابرک و این هر کدام چند نوع است که گفته خواهد شد و ۸ اجساد و کل معمول
که انرا دهات گویند مثل سکرف روی توتیای سبز سنگ بصری
مرداسنگ زعفران حدید برنج روبین دیگر آنکه سیماب جهار است
اول سیماب عرفیا دوم سیماب طلقی سیوم سیماب طلق ابیض و
جهارم سیماب قشر البیضی و در این جهار دو بابه دارند یعنی قایم 231
و ثابت اند یکی سیماب طلق ابیض دوم سیماب قشر البیض اما که میرند
بر آتش یکی سیماب مارزرب و دیگری سیماب طلق سیاه و دیگر سیماب
عرشه جهار رنگ است و آن دو و مخفی دو و ظاهر سپیدی و سیاهی ظاهرا
زرد و سرخ مخفی است که بعد از عمل اظهار کردد و دیگر سیماب ٧ ب مرداد
از حکمای هند کلی گویند و او یکه نیز خوانند و ٧ هرست که از کلی
گویند و ان ٧ کلی ٧ علت است که تا همه دور نکند عمل درست نیاید

ق نه

وهشت تجلی اعضای اوست که بعضی را دور باید کرد و بعضی را نگاه

باید داشت و آن هشت علت که همه دور باید کرد این است

ماک نیک الن جنجلتا اسبه بل مل و دور کردن

این هر هشت در گندک و خشت یعنی اول در خشت سحق کند دو

روز بعده برآورده همه وزن با گندک سحق کرده در آورده

232 باتش جوهر بپزاند بر روی آتش تا دوارده با بس آتش کند بعده

باز در هم وزن گندک سحق کرده باز در دول جوهر به پزاند بر این

طریق در آورده باتش مذکور باز در گندک سحق کرده دو بار در

آرد و هوا باتش مذکور سحق کند باز گندک و بپزاند هر بار که گندک

همون وزن دهد و آرد و هوا باتش این است بعده باز دو بار هر بار

گندک همون وزن داده در تر حکب باتش به پرد و تر حکب باین بار

حک
گندک هم دو بار به بپزاند هر بار که به بپزاند همون وزن گندک دهد بر

باتش

پانی اینست بعده سیماب را کرسنه سازد انرکه حکمای هند مکه کرن
گویند آن اینست چیدن دیوار کاک تهوتی شیره کل و دهل
و شیره لکوره و موسلی و کنوار سه روز جلا به کنند و آنقدر که
زهر طاوس بهم برسد سیماب را آنچه کهات کنند و بحق کهات این
معنی دارد که همو زن سیماب ابرک اشتها بسحق کردن دارد و
دیگر نیست بعده سیماب ابرک دهماب و اوده با کانجی سحق کنند 233
چون خشک شود فف زنند تا ابرک بپرد و دور کنند بدین قیاس
هفت مرتبه سیماب را کهات شود یعنی از پریدن بماند لیکن لازم نیست
که آن هفت علت دور کنند و آن را کلی گفته شده است بعده در
سیماب آنچه لا چیت آن را کلی گویند اینست باید که خاطر شریف و از
دهوم کنب جرا اجرا اوب کوب سنجار اگر خواهد
که کنگ زد باید که همو زنی دهوم و سنجار و جر کنب برا دور سازد

باید که برین طریق کنند و اگر نسازد بر علت بود و سه تحلیل نگاه دارد
زیرا که بی آن ناقص بود و صورت پیدا کنند و اگر نگاه بر شمس خواهد
زیبق را ثابت کنند و بهوم کتب جر و کوب را دور کنند و
اجزاو ب و شخار را نگاه دارد و اگر در عمل فضه یعنی چون قمریه
خواهد کوب و شخار او ب و اجز را نگاه دارد باقی و بهوم کتب
و اجزاو ب دور کنند که بر آب خوردن و قوت بدان کنند 234
و بهوم و جر و او ب شخار را نگاه دارد و کتب اجر و کوب را
دور کنند اگر بر این چیزها نافهمیده عمل کنند مگر سند بر راست آید و الا
عمل باطل گردد و نگاه داشتن بعضی را و دور کردن آنها بتفصیل خواهد
بیان کرد و اگر نادانسته عمل کند شاید که بعد از ابرام رسیدن بکلیه
یا اکثر هر چه کرده باشد البته ازین چهار یکی خواهد بود و اگر راست آید
غواص بود و رنگ بخشنده و اگر اجزا ربوی داشته باشد سکننده
وخاک

وخاک کننده اجساد بود و اگر غواص بشود یعنی در اجساد در نیاید
دو قسم است و یا خود آب می گردد یا چنانچه که داخته همان طور بود
و اگر آب گردد و در نیاید علاجش نیست که بر آتش دهند یعنی
سیماب و نهند و این همه هنر است چرا که طرح کردن در سیماب
کشته خواهد شد و اگر آب گردد گاهی خود برنگ خود ماند آن
اکثر غش است یعنی بنشیند او هم بد بشواری کار کند این نیز کشته خواهد شد 235
اما اگر در اجساد در آید و لیکن رنگ ندهد و نشکنند و خاک
کننده بود این را هیچ گویند این نیز و نیست فقیر و اکثر حکما لا علاج است
مگر حکمای کامل اندیشش بر راه آرند چرا که اندر هر صنعت بجلی درو
یکی احمر و دوم ابیض و سیماب ابیض را هیچ علاج نیست چونکه
بجلی در او نیست و علاج آن سیماب که بشود و در اجساد در آید
روش طرح کردن او که سیماب است یکتوله آن سیماب و یکتوله

سرب چهل بند کنند با شیره لیمون چون آمیخته کرده اندک نوشادر
معادل دو حبه نیز انداخته سحق کنند و در بوته انداخته چهار پاس
بگذارند بعده برآورده و دو پاس نهند سرب سوخته گردد
و اگر اکثر فضه کرده منسل زکیه و سنبل وارمیه کبریت انولسار و
هرتال کوه نبا و سنبل بهکبا و نوشادر پنج قسم است نوشادر عرف
236 که مشهور است برای قلعی کردن از آنجا و که از خشت حاصل کرده
دوم کانیست که ابیض بود و بوی ندارد و دیگر بکاهی اندک
زردی و سرخی و اندک سیاهی داشته بود چهارم عملی است
که طفل را چیزی بجوشانند و بول آن غایت نگاه دارد و بجا نند
و این از همه اولا بود و پنجم بهینه و دو راحبا و بدانکه طلا پنج نوع است
یکی آبی که از دریا بر آید دیگر کانیست و سیوم خاکی چهارم کیمیا
که در بعضی کوهها درخت اند که صمغ آن طلا باشد پنجم عملی است

که در کیمیا

که اگر کیمیا حاصل کرده وان در بازار نه به فاضل تر است و نقره
شش قسم است اول کانی است دوم از جسد سوم از شبه
چهارم از قلعی پنجم از زهره و ششم از قلعی و قلعی چهار نوع است
یکی کانی دوم از ارزیز سوم از خدف چهارم از آهن است
و شبه یکیست و جسد دو قسم است یکی از سنگ بر آید و دیگر
دویم از آهن و آهن هشت قسم است آهن کهره و دانه و فولاد و 237
فولاد شیرین و نرمهره و مس هفت است مس سنگ مس کل مس کین
مس منقل مس کمند مس جوک مس توتیا مس آهن مس اهلیله مس
خراطین مس طاوس مس مارقشیشی مس راسخت مس کانسی
مس نقل مس برکس مس زرنیخ مس سهاکه مس مارا و در این چهار
یکی است چرا که مس توتیا و راسخت و کانسی و منقل اینها را از کل
و با سنگ واصل کرده اند و مس طاوس و مس و خراطین با سهاکه

فاضل ترا است از سنها اما بمراوردن او اشکال است
و دیگر دور نمودن کجلی سیماب و کلکه و ماستمش با قمر کردن اول
کجلی سیماب که در عمل موافق نباشد اگر خواهد که کلکه نباید اول از خشت
پخته صلایه کرده بعده با کاهی و برگ تنبول و اگر با چوب سیم کند
بهتر شود و گیاه و دیگر سحق نکند چرا که شاید راست نیاید و بعضی کجلی است
که از آنگاه میدارند و مبادا اثر او دور کنند و اگر خواهد بعمل زر و ترکیب نماید 238
اول خشت و اضرد در شیره جولائی بعده نمک آب یا آچوه یا سیاهی
و یا کواچه و یا کوبی و هو بره سیاه و مراهنی و تپال کرده بوکسی و اگر
خواهد که بعمل نقره باب اجی داب نیم و نراج و کاهی و سرکه برآ
مالد و یا برگ تنبول اول در میان خشت پخته بمالد و این عمل تمامت
و هم عمل را کوره موافق بود برای خوردن با خشت و رائی و زهره
طاوس و زهره بکری و شیره درخت آکه و اگر خواهد که کلکه نبندد
بپهد

سیماب پاک کرده در شیره ملوئی براو برده تا یکهفته سحق کند و در کوزه
مولی بخته یکهفته سحق نموده تا غلیظ گردد و بعد در برج کند و دوم
پت شد و در بحونه سخت گردد و اگر صاف کند و در شیره کنوار
بریزد و در یکسال تا بقوام رسد و اگر در بیضه علیوا زیر دل بسته گردد
از نسخه معتبر رسیده لیکن در عمل نیامده است هیئت یکروز انداخ
در آتش انه وارد اما خورد خواهد شد و حکما فرموده اند که کنکه 230
اندکیوله خورده باشد و برابر باشد یقین است که بی خاصیت
بود و اگر بعد از پاک نمودن سیماب در شیره جولائی پاره
پاره صلایه کرده و آتش کرسی نهد بسته گردد و اگر در شکم ماهی
بدو هوا انداخته و بالای او قدری فلفل گرد مالیده کجب و بد
در پاره چهار پار عمل کند بخواهد و اگر پاک نموده در شیره
کجالوی زرکی و کوبهی و تانئی صلایه کرده حلک از و آله بسته گردد

واگر سه روز در کهار ملویی بر آتش جوشد و بدان طریق رسیتی گوشت و آب

بگردانند البته بسته گردد اگر سیماب پاک کرده با تخم و ماء لوزه لوبیه خورد

جوشیتی آبی نیز بسته گردد و در سه روز دیگر گفته آمد که سیماب از تیل

و بیضه و خون بسته گردد اندرا ناقص گفته اند اما قول درست

آنکه درست نخواهد آمد و بعضی گویند راست آید اگر بعد از پاک کردن

248 سیماب با ماء جل یعنی سحق کنند چهار پاس و بوته از گچ حدید

ساخته در گل گیرند و در شیشه او قدری بالا زیر و اول سرگین

گرمی کرده آتش دهد و در بوته دوم همون طریق سرگین

با گرمی کرده آتش دهد و در هر پاس سرگین زیاده سازد

تا سی پاس و هر سرگین بوزن پنج پهلوی باشد البته عقد گردد

واگر خواهد که سیماب را قایم گرداند و هم پاک گردد جواهر در عمل

برند و یا ابیض اما اگر خواهد که عمل ابیض کند بصد پاس اندر شیره

نانی

نانخواه صلایه کنند و خشک سازد بعده هشت بهر چوبه زیره رام هیل
بلد بهد و هشت بهر چوبه کوه بلد بهد و هشت بهر چوبه اک فوم بلد بهد
اما در هضم تازه کنند قایم النار کرده و مصفا کردن کبریت که در
عمل بکار آید اگر به برزد کنند در ره بیخ کنوار و آب بار کنند و
اگر برای خوردن کنند در شیر گاو میش یا برگ سیاه تمام کنند و اگر
منسل کنند در عمل مع باور جرنی و بعمل شمسی سازند کل سرخ برنس 241
و یا سیاه تمام کنند و بعمل فضه سازند و در کل ابیض برس تمام کنند
و مصفا کردن هرتال در عمل سرخ یا ابیض لبعمل برند تمام و همچنین
هرتال و بیخ زیره که بی آب انداخته و ساجی بیخ زیره انداخته جدا
جدا و لبخر کنند با آتش چوب کهیر تا دوازده پهر بسته باید عمل کند
پاکگردد و اگر برای نقره کند چهار پاس در آب کله و دو لبخر کنند
و سه پهر در روغن بجند و بدینه عمل پاکگردد اگر نوشادر پاک سازد

در کابجی قدری نمک ریخته صلایه نماید و آتش کند آنچه بالای کلو آید
مصفا است و اگر سهاگه و نوشادر حل کند جمیع اعمال را بثبوت نماید
اگرچه جمیع محلولات و جمیع اعمال را نیکوست و این محلولات در باب
بهتر فرموده خواهد شد چراکه قلعی را دیگر باره زین جهت در این عمل
درشت چه شد مصفا کردن قلعی چهار بهر نیز کرده و در تیل پهلاوه
242 به برد و شراب شوره و ساجی و نمک سنگ گداخته اندازد و پاک گردد
و اگر در آب سنبهالو و در آب لیمون و نوشادر انداخته سرد
نماید اعلاست و اگر در آب انبلی گداخته اندازد و پاک شود و پاک
نمودن قلعی و جسته بهت یکگرت و در شیره هنبیلاسی ١ یکگرت
در شیره انبلی انداخته سرد کند مصفا گردد اگر نقره را پاک کند
یکبار شمسی کند در آب کیله بهت و یکبار انداز دو اگر برای
فصه کند در آب سیاه بهت یکبار سرد کند بعد از آن شمسی

باقی

با قیمه بهر که بری می آید اما در روغن کنجد هشت ماه و کرت اندازد و یا دیگر
مصفا کردن طریقه ورق کنند با پنبه تر قلعی سفیده اندک بدهد تا حرارت
که گداخته گردد بعده در پوست جاموی و با آب ترشیده سرد کنند
مصفا گردد اگر خواهد زهره را آب سازد اگر برای خوردن کنند
روغن الصلی و تخم ده و ده بوته دو دم همون طور سیر گیر یا کرسی
آتش دهد ده هر بار یکبر گیر زیاده نماید تا سی بار دهد و هر گیر 243
دوغ ترش و بول گاو و نمک آب اشخار خوب است که برای عمل زرد
کنند مس را گداخته کرده ورق نموده با وجه نگاه دارد و قدری
قدری نوبت بنوبت بدهد و جدا جدا تا یکان سیر بود و دارد را
اندازد تا تمام سوخته گردد و مس بیچون یاقوت رمانی گردد و
بعمل قمر مس را ورق کرده در سرابست یکبار سرب موده بعده
سرب را گداخته اندازد بوزن چهار سیر زهره را نیم سیر بعد

مصفا اندازد و تنک سازد بعده در سر آب براورده بیارد
پوست بیضه مرغ و نمک ساجی و شهد انداخته و بهم بسایند
بسایند و در بوته انداخته بپزد و چند در هم شعب ابیض کردد
براوردن بعضی جبا و از بعضی چیزها براوردن مس از برنج اگر
خواهد برارد و در موسی تعبیه کند از بسیار زر براید براوردن مس
244 برنج اول لاله بودن بدهد و در گدازد چنانچه بالا ذکر نمودیم بعده
در آب شوره و ساجی یکمرتبه گداخته سرد کنند چند سوخته گردد
براوردن مس کالبنجی و در گدازد و شوره میداده باشند تا که
تمام قلعی سوخته گردد و سه مرتبه گدازد و در آب ازملی سرد کنند و آب
کاناکوا سرد کنند مس براید براوردن مس توتیا شب و روغن
کنجد بجوشاند بالا موی بجاد و در آتش بدهد زهره براید براوردن
مس از قلعی و در شیر کدو آب به برو چند مرتبه بعده در موسی
بجاده

هجده بدهد با مادة الحیات مس بر آید و مرا ورون مس کل او دوها و مس
خوک و مس بلبله و مس خراطین و مس پرطس و مس طاوس و مس مار
برین طریق کند اول شیره بپزد بعده هفت بته کالی موسلی کاجی
و کاما کوا داده نصف از جال موی داده بکدازد و تا خاک کرود بعده
سه بته شیر و کیله و سه بته سورن کنده و هر خشک سازد و بعده چهارم
حصه ان خاک سه ماه و شانزده هم حصه ان جوکهار و شانزده حصه ان بکسبز 240
و قند سیاه و شهد و روغن انقدر که خواهد اندازد و موافق حمیر کم
و بیش را هم زمنت و چهارم حصه تخم بجر اندازد و بکوبد بعده نرم کرده
همچون جلاب بعد از ان کتمارة الصلی سا و بده انقدر که داند تواند
غلوله کرده و غلوله را بطریق بندالو بکنند بعد از ان خشک نموده و در بکسال
و هر مس اعلا و خوب بسر حد بر آید و مس سل و هر سال و کندک و در عمل
می اید اما کم اید و فایده جروب دارد بنا بر ان تحریر نا ورده شده است

اما باید که طالب را و کار شود ساختن اینست مس اهن هم اگرچه سهل است

اما بکار نمی آید مس سهاکه بطریق مس ببر طاوس برارند پس از حک

کردن در شیره باید انداخت اول در سرکهٔ کهن پخته بگرد سه نوبت

بعده سهاکه خام داده برارد و بگر صاف نمودن شنجرف تا چهار

بهر در شیره لیمون صلایه نموده چهار بهر دو لنجر در شیره کتائی خورد

240 واگر در یکمن شیره کتائی خورد برچه بسته دو لنجر باید تا بگیرد دو

فصل دویم در بیان شش بار و شنجرف در شیره کتائی دو لنجر نموده

در صد و بیست پنجن انداخته بهرت کند بعد از ان بار اسفن انداخته

به برد بعد از ان در ورق طلا پیچاره و در قبضه طرح باید در توله پچه

زر و کرده اگر در برنج ذهبی طرح کند نه بنی شود اعلا تا دو اند

دیگر زر مهره را اول در طریق که گفته شده بود بعمل بر زر و بایکان سیر

بوده بهلوی کرده دو لنجر باید بعده دو شیر ماش داده و نان سازد

ددا

و دو سیر لیمون کوفته بالای او پهن کنند و باید همون قدر لیمون پاک کرده
کنارها چسبانیده و در کرسی بپزند و تا بیست بار این عمل کنند بعده در بیست
سنجی بهرته نموده اما در هر سنجی دو بار و در طبق طلا پیچیده و وجه
در بلبوله نقره طرح کنند ده بنی گرد و هر چه خواهند بکار برد
دیگر سیماب را صاف نموده در رس سپید ور کنند بعده باید دو شیشه
پاک کرده بیست و یکمرتبه در آب سپیدی انداخته و همان مدور در شیره
انبلی سرد کنند بعده بپزانید و استخوان سر ماهی سائیده در شیشه ها 247
آتش کنند اگر در بلعمال کشته گردد بپزد و رنه سه بار و یکمرتبه و هر بعده
ملصید و بیست پنه در شیره آلک سحق نموده و در آفتاب خشک نماید بعده
رس سپید و در او در لگن شیره کتانی و دو لیحه نموده با این شیشه صلایه
کنند و در آفتاب دارد و بعد از آن ملصیدها و در سنجی بهرته کنند و بلحیه در
بلبوله نقره طرح نماید ده بنی زر را طلا کرده هر چه خواهند عمل کنند

دیگر سیماب دشته با گوگرد زرنیخ و سیماب صاف نموده زرنیخ هر دو را حل بند

نموده بعده زرنیخ کبریت با گوگرد و نه درم مثل زرکینی و نه درم

زاک زرد و جمله را پشیده اکاس بل صلابه و لیمون در شیشه ساز ده

بهر آتش نموده سه شیشه بکر داند بعده زرنیخ کبریت سجده رم مثل زرکینی

و سجده رم زاک زرد و با شیره مذکور سحق نموده در دو یک گل انداخته

248 لحیت دهد و یا نه گهی حجر کرده شاد زده بهر آتش و بد یکی از بن اکنند

بر سی حصه نقره طرح کنند و با مریخ ذهبی انداز در رد کرده

فصل سوم در عمل نقره یعنی اکسیر القمر بار دو سیم الفار سه مرتبه در شیر گاومیش

دو لبخر نموده هر دو لبخر چهار پهر بعده در گوشت گاومیش انداخته

و با انزاد در جهلی بعده در آب کانجی سرنگون کرده هشت عمل کند

بعده در گوبهی دو لبخر کند بعده با دو لبخر در آب پان رسیده دهد

بعده بار دو سیماب صاف نموده ملبا و جسد مرتال ملبا و شیشه و با قلعی

بمجا گرده ظرف نماید و سیماب را در آن ظرف کند آتش نرم نرم دهد

تا که سیماب عقد کرده و اشمایر آید و بعده از هرتال حبله مراد بود و دبیرن طریق

که سیمبر هرتال و نیم سیر بباجی ملیا و زاج یکیا و سهاکه انداخته ما بشیره کبریخ و

سحق نموده چهار پهر در شیشه نموده تا به پهر مهر کنند بعده نه پهر کند آتش

دهد و پهر بالای حلوی بنده و الحبله را قادر بعمکنگ هی تخم ارندی واده

سحق نماید بار روغن ارندی واده با شیر کری تا سحق کرده بعده در شیشه

کرده چهار پهر آتش کنند و در سیوم شیشه تنبش شده مانند بعده تم القادر

و حبله هرتال و سیماب که بسته شده است انرا با پوست دروهگنگ و تخم

ارندی واده با بپوست بیخ تم چهار پهر سحق نموده در شیشه کرده

چهار پهر آتش نرم نرم دهد دردو شیشه ته ماند سبز و اگر نه ماند العدر کم

سیماب وغیره باشد و لیکن این وارد بر وزن داخل کرده و طبق فصه

یا کل قلعی یا شیره یا نمکسار سحق نموده در بوته کنند و دیگر بحب ته بالا

او آتش دهد و اگر سستی کرده آتش دهد و همین طریق ورد و کجیت تمام گردد

بعد از آن ورد و بتولچه قلعی با نه بهره داده بعزو شد نقره اعلا

دیگر پاره سیماب دوازده بهره جوه شیره لکاین دوازده بهره شیره

بید انه تا سه روز شیره کوبی صلایه کرده با طبق نقره برابر سحق کرده

در شیره هلهل رز و بدهد و چهار بهر ظرف نموده در میان نمک داشته

250 تا ل جذر کند و در فصلهای سلیمانی هندسی مذکور خواهد شد که ورد یکجا

نگهدای نهاده بالو جبر فرماید و جوه ده و لیموی کاغذی آورده و شیره

برآورده چهار بهر و جوه هلهل رز ده و چون رنگ خاکستر شود مثال او بعد

بیست یکجا در شیره با نمک سحق کرده در آفتاب نهد و طبق فضه

برابر بگذارد و دوازده بهر جوه شیره لیمون داده یکتوچه بر صد توله

قلعی اندازد قمر پاک شود بهر جه داند عمل آرد تا داند

فصل چهارم سیماب های خوردن که صحت کامل و قوت بدن حاصل گردد

اول

اول سیماب را در خشت پخته صلایه نموده بعده با رائی سحق کرده بعده کبریت یا زرد
اما آن کبریت در شیر گاو دوشیده یکمرتبه گداز نموده باشد و یک پارچه
دبند و اندرون وی شیر باشد و کبریت ریزه ریزه کرده در ظرف
یا در ظرف آهنی انداخته بر آتش گداز و در شیر انداز تو هفت
مرتبه این کبریت و سیماب و چهارم سم سیاه انداخته تا بیت یکیت
هر یکیت مثقال صلایه باید و در آفتاب باز چهار پهر با شیره بیخ گلگوره و 281
بعضی از اکثر گویند چهار پهر سحق نموده و با برگ تنبول بعد از چهار پهر
سائیده در شیشه نموده دوازده پهر تمام آتش دهد و در شیشه
انار تر سحق نموده دوازده پهر آتش دهد باز در شیره گل گیاهی
خورد بلند در گل و ریخته بطریق سوسنی صلایه کنند با یکس سی پهر
با شیره کنوار صلایه کنند بر این طریق چهار شیشه هر یک دوازده پهر
آتش دهد و هفتم با شیر اک سحق کرده دوازده پهر آتش دهد هفتم شنفه

نخواهد ماند اگر به تشنج نگردد باز ور کار برود و اگر نه بری احتیاج ندارد بلکه
چهار حصه کرده بخورد و این واده و هم باید کند تا سکت ترکیب شود زعفران
و عاقرقرحه و قرنفل را انداخته غلوله بندد و هر چند طعام بخورند و خورده
باشد جمله هضم گردد و اگر طعام بهم برسد تمام روز بر بود و حاجت آن
سیماب نیست تا که لقمه طعام بخورد اشتها غالب نشود و انجمان قوت
و امساک شود که دو حرم بالفعل طلب باشد و در هنگام زمستان ٢٥٢
تا باسره غسل نکند قرار باشد و در تابستان البته قبا نوشیده بود و دو
بعده بخورد تا دو سال فاید دهد اگر تشنه شود بخورد لیکن طلب شود
دیگر بیارد و بر جمله مقدار بیکر کهنه مست یکپنه نیره بهنکره باید حک شود
بعده بیارد تا رقیق شنبه دو نیم درم رز نیخ زرد دو نیم درم کندک
و سم سیاه دو نیم درم جونه دو نیم درم لساپین دو نیم درم
طرفل دو نیم درم لساه نیم سیر روغن ماده گاو و در آن بر جمله برکند

نمی

یعنی طلا کند و دارو تمام سابیده بر طلا کند و طریق علیحده یکی اگر آهنی را بطلا کند
و اگر آهنی برین طریق بود و میخ بالای او سوار کند و این چوب بدارد
هر دو جانب آتش و هر آنچه روغن چکیده باشد بر طشت افتد نگاه دارد

و طریق دو میخ اینست آن روغن و در شیشه نگاه دارد
هر روز زرنیخ سیماب و درین انداز و یا یک هفته زیاده کند برین قیاس
تا هفت زرنیخ و طریق خوردن او اینست یک حبه ازین تیل و یک حبه سیماب در کفن
وصف کرده با برگ تنبول بمالد تا برگ ریزه ریزه گردد و سیماب
غایب گردد و تیل سیماب تمام نگاه شده باشد برگ را باید طلا کرد و دیگر برگ را
دو کس بخورند فایده بسیار و هر آنچه غالب آید چون لقوه و مزاج رنگ
و تمام علت بدن و غیره همه دور گردد بسیار خوب است
باب دوم در بیان اکثر اشیای و نجم سیماب و خوردن را موافق باشد
بتقریر پرکاشان نام جوگی که در دیه آمده باسم مولانا سعد و بمشد گشت

وآن چهار فصل است فصل اول در بیان سیماب خوردن و یکبار روز مشق را
یکسیر سیماب پاک نموده و تخم الغار سپید زنبق را از آن صلایه نماید اول یک
سیر اندازد و صلایه کند تا سه روز همین طریق سه روز سحق کند بعده
یکسیر تیزاب سیماب روز روز صلایه نماید و در شیشه انداخته ۸ پهر آتش کند
اما آتش اول از روغنی شمع بود بعده از آن اگر تیزاب روز روز سحق کند
در شیشه انداخته ۸ پهر آتش کهرے دهد بعد از آن نوبت سیوم باز
تیزاب طریق اول صلایه کرده آتش کهرے ۸ پهر آتش دهد همین
طریق با تیزاب تمام ۷ شیشه پر و انداخته آتش زیاده کرده باشند تا ماند
او را خوردن فایده بسیار دارد پس برگ تنبول بخیسانده بخورد و
طعام های خوب بسیار نزدیک وا دو نه که معطل به پختن کند بلکه ادویه
بر آوردن و سرد شدن شد و اگر طرح دهد ده توله زهره را
ورق نموده چه در آن اندازد اگر خوردن خواسته باشند پس سه روز
زیاده

زیاده ازین نخورد و اگر خورد از ارست هر چه داند عمل کند

بارد مصالح اگر تمام تمه ان و سیماب کلانی و برامده است بکار برد اول

السیماب غلیظ برامده در نقره دهد در توله یک ماشه ان نقره بشکنند

گردد و ان نقره در سه حصه قلعی و یا زهره داده بگدازند فضه گردد

دیگر از سیماب محلول را در شیشه کرده طرح کنند و ان شیشه را در گل کهنی

و با حل عسل صلابه نماید و روز دیگر چهارم حصه سیماب منحل از همه زرد 263

شیشه در واندازد و زور دودیم و چهارم حصه منحل بندازد و دود دویم

اگر از دوازده بهر آتش داده قرص کند بعده حبه از ان در زر بهره

و یا فضه طرح کنند و یا در ب طرح نماید و بینی بالگیرد ولیکن از گل بابینی

باز موی ادمی ولوه سکبا و شوره و بخار خشت انداخته بوته نیز

بسازند و با لیک حک کرده اما بوته معما بود پس ورق زهره را ده توله

ده حبه طرح کنند مذکور کرده حک سازد بعده در انگشت کنید دوازده پهر

بدهد همه عمل کرده و اگر در بوته و بگیرد بعد از تیزی زیبق مانده و
در یکبار بدهد که چون این سیماب مس یکجا کرده و سیماب مس شوار بری آب
خواهد گشت مگر ماجانی آنست که دران بوته ده توله زهره را ده
مانند جو کهار اعلی در بوته کنند آب گشتن مس در بوته عمیا دزد و میدان
عمل کرده اما خوردن ان زیبق کسی را نشاید که اشتهای مصالحه قوا شنه
256 باشد چرا که این زیبق را سپودن رس گویند هر چه واند بکند
نوع دیگر ترکیب تیزاب ساختن که برای صلایه کردن بکار آید بس بیارد
کوزه ارگچ کرده درون و برون بیست سیر نشادر و بیست سیر چونه نو
اول پنجن آب آورده بعده روز اول یک سیر سباجی و چونه نمائیده
اندازد و بچوب حرکه دهد بعده ازید خاف ساخته تا ده سیر چونه
و نشادر بر این طریق کنند بعد از ده سیر چونه و سباجی تمام شدن
ده روز گذشتن دهد بعد از ان دو سیر چونه و نشادر اندازد و تا ۷
روز

روز همون بجباند و باشد تا قف وان آب ویرا بکشد چه قدر بماند است

سیوم حصان آب نوشادر بگیرد وازان بنصف او حصه نوشادر چونه

اما هر دو یکجا سائیده نگاهدارد اول نوشادر و چونه اندک اندک انداخته

خوب سائیده سرمه کند بعده در شیشه بدارد و سه شب آب کرد و بعده

سفیدی بیضه مرغ نصف حصه از چونه در آب شده نوشادر امیزد و بر آتش

بجوشانید و آنرا جام بیخته بعد از آن چونه و ساجی انداز و سه روز در آفتاب ٤٥٦

برآمد و همین آب سیاه را همون آبکافیست لیکن بخار او کشنده است آدمی را

وچشم را ضایع کند و این تیزاب را بحکمت بیرون آورده اند

دیگر بیارد شب یا گرده و سه آب یا گرده و چهل بند کند تا تیزاب های

داده باشد و اگر بدارد اول در نمک و ابلی بکشد و با منقل چوبی خاک

کرد و ازان شرب در ظرف مس کرده انداخته تا نیره کلا و دهل

مرغ سائیده انشنا بعد از چهل روز بار وغن ملا در سحق کنند و در شیشه

کل انداخته حکمت کرده و وانزوده تهر آتش کنند و برآورده باشیر و
کنواند سحق کنند تا کاشته و در بیل هم کور اندازد تا چهل روز در تیل بخوبد و
برریش مالند و هم خوردنی و هر کاری که بکار رسد بر همان بیل کنجد اند
از ترشی و بعضی جزها دوی بر رسد کما کلست شود تا بندد و با نند رو ترشی
خشم و شهوت و سیاهی دندان و موی بر طرف کند این را تاک ترنجک
رس کویند و این سیماب کشته از همه بالاتر است تا داند 258
فصل اول ترکیبات اکسیرهای و اصطلاحات اکسیرها سیماب های که کشته شد
مشترک بود هم برای خوردن و هم برای اکسیر الکحال که جزها می که کشته
می آید مجرد و اکسیری بود اول ترکیبات زرد و سایر و شیشه بهت بکریت
در شیر هشنید بیت بکریت و در شیره هیچ کهجو بیت بکریت و در
شیره بار و برگ انبلی سرد نماید بعده و در کراهی آهن انداخته آتش
ابتدا کند تا آب شود و از پوست انبلی و از درخت بیل نمک آب اچ برده

ابرک

اندک اندک اندازند و با هم بجنبانند یعنی سحق کنند خاک شود بعده چهارم حصه او
شنجرف که با دوازده بهر ورشیره رنگینی دو بلجنر کرده باشند داخل نموده
با شیره زقوم چهار بهر سحق کنند و شب در کراهی انداخته گلحکمت کرده آتش دهد
روازنه تا مدت شش ماه جا گرد بعد از آن بطبیه برده بتوله نقره با زهره و
طرح کنند زر و مالک و اعلا بر میاید و شمس کواکب کرده
دیگر اگر شماب سیر و منسل کبریت نیم سیر گیرند که یک نیم سیر سنبل داده میده دو سیر اول ۲۶۹
روز منسل انداخته با شیره لجالبو صلایه کنند که گل و سرخ باشند تا چهار گهری در
سرگین آتش دهد اما گهرسی نیم سیر کم زیاده نباشد روز دیگر لمنند که انداخته
با دوازده بهر آتش دهد و در شیره دواس سائیده آتش همون قسم داده
با دو سه گهری آتش دهد با دیگر سنبل بورد انداخته با شیره روغن بکبهیه سحق
نماید و همون طور آتش دست روغن نام گیاه است بصورت منبدی
درخت او نیم قد آدم است و برگ او سوب نخت بود او جرک شبنم فراشته

۴۹۵

باشد بوی او چون بوی سیر است و در جنگل میان حوض‌ها می‌باشد
یا کنار آب و یا دجله بود و این اگر بخیر بوزن و درست آید که از این بر توله
سرب طرح نماید رنگ شمس گردد اما سیکنا و از این سرب طرح هد بر توله
زهره طرح کند کواکب شاه و شاه بزرگ و خورد گردد

فصل سیوم در ترکیبات قمر بار و سیماب سیر از اشانزده بهر جوه کوم

260 و چهار و چوه شیره لیمون و چهار و چوه شیره مولی و دو بهر چوه حل کوهی
دهند یکبهر چوه سورن کنده بعده طبق نقره بر آتش چرانیده وزن
کند اگر یکباو و باشد برابر او نقره نصف او و نیم ابیض و اگر قلعی سیماب
هم مثال نوشته و در روغن ارند سحق نموده در آفتاب تا چهار پهر
و در شیشه دارد و در زمین نگاه دارد و بالای او آتش کند تا چهار پهر
چنین سحق کرده و در آتش نهد بعده از شیره کوبی شیره او برده چهار پهر
صلایه کند و در بوته مهیا کرده چهار شبانروز کجت و هد عقد گردد و حبه بر توله

زهره

زهره و با قلعی طرح کنند قمر پاک شود و مجرب است باز نماید

دیگر سیار و شم الفار در چهار صنعت تصحیح بجته باشد و با شیره کنار کاری و چوبی

سحق نموده بریزد و قایم النار کرده و بعده سیماب دو توله قلعی حل شده

کرده بکجه انداختن انداخته صلایه نمایند با شیره مذکور بعده در بوته کرده

بدمد بسته تمام بریده خالص شود و مشتری ابیض چون قمر شده نقره ماند

دیگر در عمل گیاه و سحق گیاه اگرچه بوا کسیار قرار داده اند برای شمس بعضی 261

بجهت نقره اینها کعمه شود و لیکن محفظ الفت این شش جزا این گیاه را سمس گیهی با

خوانند یکی کوه دوم جفت و گیاهی یعنی بر تمام اقسام ساسیدن امده است

و لهس و بر طاوس است بنجم این ها مشترک بر تمام عمل اند لیکن این گیاه ها بعضی

خاصه زر و در را قرار داده اند و بعضی را به فضه از انجمله شش گیاه است و ان

گیاه اینست اگر بدست راست سائیده رو بطرف جنوب امد و زر نشینه

و اگر شمس موافق بدست چپ روی بطرف شمال اورده بساید قمر موافق اید

ان گیاهای عملی است سهدیوی موره سکهالیو و بته هسپندی کوار ررود نی
رام بیل دیگر گیاه که قایم کننده اند که این فقره داشته شد برین موجب الا بعضی
برور بعض کمانند تحمیل برین تفضیل روشنی جته اسود و سرخ کور کم مولی
سه خار وارد و سبز و یک نیخ الکله هسپند که دو و دهی بیل دارد و برور درخت
رود شاخ او درخت تحمیل سماب سته کرد ددو و و هی مندک مولی سنکه
262 لوبهی که موبی تلخ دارد و تلخی کوانچه لجالوبیایی سرخ کل تحمیل ساهرا اکثر کرده اند
چولاهی لنکر بنده کوه بکار اندها هولی ده بوده اکثر قوم تخصیص ملت
سنکدانه بنده ری مور سکها نار بی رزرد چوبه کنوار کهر وی مولی
ریکنی اکنا نور سبی دیگر گیاها که بتحمیل عقد کرده اند انبلی ناربی کهر دوب
کهر مندوه ناتی کناس برهمند اد هاجب و کلهار بی این ها را بنه اخته
صلایه نماید سوررج مکهی اکی و کنیار و برکهه استهل کنول بنبه ریکنی روان
کتائی دودنم برکه تلیه کند و غیر ازین نزدیک در سماب بعضی اجزای

و در حکمت قایم نگردد و اگر تیغ بیرشتابرا بر روی آتش و هم عرضه گردد
اگر از شیره او انداز و اکثر نشود و بر زهره طرح بدهد اگر از بن بسق را
در آفتاب سحق نموده حکت از دو آتش ندهد عقد پاکگردد و در وقت
حل نبد پاره پاره مانده وزن نماید در امیه و اخل کنند و بالیمون
بسایند بعده مثل معمول انداخته صلایه نماید بعده کبریت انداخته
بعده سنگ بصری معمول انداخته صلایه نمود تا یکهفته بعد از جمع شدن 203
با شیره کتنوار صلایه کرده در شیشه انداخته سی روز بهر آتش دهد تا بخته
بالا رود جز کثیف مثل کندک باشد تا قص است انرا بگیرد و آنچه قرص است
در سه چهار شیشه بریزد و با کتنوار صلایه نماید سرخ گردد و آنچه از و بر بوته
نقره یا سیماب سرب طرح کند زر شود لیکن خاصیت این زر آن باشد اگر صد بار
زر در بوته نمایند و بگدازند از اول هم عیار زیاده گردد و اگر این زر را
بزر کم عیار طرح کنند کندن گردد و این دارو بخورانند در هفته کیاکب

کرده و شکستگی‌های بدن و سر تمام درست کرده‌اند و جمیع شکستگی بدن را

جابجا کرده‌اند تا زنده باشد قوه کم نکرده‌اند تجربه شده است

فصل دویم در اکسیر القمر باید گرفت طلق از سفیدی نرم و باید گرفت قشر البیض

و صدف ریزه ریزه کرده این هر دو را یکبهر وزن کرده صلایه کند

بعده الطلق بگدازد و این را آرد میده داده باشد تا که یک وزن

264 بجوی هست وزن این جمیع قشر البیض و صدف تمام سوخته زود بعده بجزیرا

وزن کند که چند زیاده کند اگر ده هست زیاده شده بود از این کشتوره

بازده و حصه سیماب در این اندازد و در آفتاب نگاه دارد و با هم فضه

قراری نمود ابر گردد و اگر آنچه در مس ترک اندازد نقره شود و اگر

جلد و شیشه و اگر سیماب جسد و سرب چهل بند باید اکثر الذهب کرده که در

زهره طرح کنند لیکن در تمام روز بر آتش گرمی و در همین جام آب گیند

انجام در گرمی نهاده بود در تمام روز خاک شود و اگر طلق نقره

دیگر

سیماب را خورانیده جمع کرده یکی ازین برده قلعی طرح کنند و اقلعی نخت کرده و
یلمجه از ان برده حصه زهره نقره کرده و اگر با قلعی حل بند کنند عکس کرده
و خود اگر خوب بدست اید فصل سیوم در بیان کیمیا که مادر و سرب سعید درم
و شمس یکدرم و فضه دو درم و اهن سه درم و بصریت چهار درم قلعی
پنجدرم زهره ششدرم و سیماب هزده درم اما سرب کی هزده است
یا آب برابر کنند و طلا که از لاجورد و فضه از زهر تال گرده و اهن از سنگ 265
و قلعی از صدف و زهره از خراطین و سیماب از شنجرف با گوگرد و درخت
دو شعه صلایه کنند و در بوته کرده لب بساز و دو آتش کنند و با سرب حل بند
کنند و از سرب جهل بند قلعی امیزد و ان همه را طبق قمر و طلا چراند و طبق
نقره چراند زهره با مرد و چند نیز با مرد و سوهن اهن بدین
طریق تا اخر سازد و اگر بوته سازد با سیماب در کهرل انداخته صلایه کنند
بعده تمام را در بیضه مرغ و یا در بیضه غلیواز و یا زاغ سیاه اندازد

در هفته بسته گردد لیکن بوزن درست بماند و هیچ اجبا و درین نخواهد
بعده ان کنکه را در میان دهان نور سیاه هفت برطه نموده باشد آتش
دهد هفت بار هفت هفت مرتبه بعده در شکم مار چه چاک کرده در
میان هفت بار هفت مرتبه آتش دهد اگر وزن کنکه مس را آب سازد
کنکه برو نهد طلا آید اگر یکوزن برنجاه در قلعی بکرده و دهد نقره گردد
265 اگر در گلوی بندد هیچ علت غالب نشود و در آتش نسوزد و در آب غرق
اگر دست راست بندد دیگر خطا نکند اگر در سر بندد و درکور زیر من کند باید که
درد هیچ دارد صد زن خاطر تیلی خواهد شد اگر در پیشانی بندد جمیع
وقتی در نظر آید و اگر آن هفت اجبا دکه و حل کرده اند اگر کهل نسازد
از الکحل کند سه هفته در شکم مار سیاه چاک کرده در ان اندازد در زمین
گور کهنه دفن کند سیوم انست مار سیاه بکمال رسد اگر مار دو سه باید
در عمل بچه اگر صد وزن انمس کلا زد و این حاجه مکرر اند بشود
اگر فط

اگر قلعی با سیماب باشد بگوزن خنجه بر جراحت نهاد نهادن شود قصه گرد و درست

بر آوردن زهره خراطین و مس سوخته اخوی حمید الدین ماکوری

نموده و قلعی و طلا و لاجورد و سرب بصری و آهن مقناطیس یک دو گیاه

بتوان آوردن گیاها را اسپندی خورد و کالی موصلی با شیره هردو

گیاه صلایه و سوخته ته و بالا انداخته بگردانند همه در کمر دنش در آید

تجربه نموده شده است فصل چهارم جذام و برص و علت تمام اعضا را

اول برص دوم بهق و جهت برن بارد سیماب در خشت ساید 267

ورز و جو به انداخته چهار پهر صلایه کند بعده پنج وزن سیماب کبریت گندم را

در روغن داغ داده آن گندک را گلی کند بعده ته پهله هلیله پهکره

و تخم نیل هم وزن سیماب و کبریت یکجا کرده از آن پهکره دیگر بیارد

که آن پهکره داخل آن وارد است تا ده روز در شیره آن پهکره

سحق نموده بعده بروغن شهد انداخته برابر دو چهار ماه غلوله نماید قدر

دو ماه بخورد و فایده بسیار دارد و قوت فراوان ظاهر کرد و تجربه نموده

و آزموده شده اند و کار کننده اعمال است هر که درین عمل انجه لازم است

با تمام برساند تقصیر نکند

بتوجه مسرکانی نوشتم

شاه صفی کاتبه

268

209

۲۷۵

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] 271
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

272

این ابیات در کیمیا است

چهارم باب از تعلیم استاد کنم من صنعت تکلیس را یاد مراد از بر خود

این نکته یاد است که از تکلیس کردن این مراد است که با اجزا

همه یکجز باید مهیا کرد و از هم بر نشاید چو گردد باطن او ظاهر آنگاه

شود وش بیان امیزش و زین کار برای کلس کردن مرد دانا 273

بود محتاج اندر چند اشیا چو اجساد و دیگر املاح احجار دگر

انتقال اصدافست در کار دگر زین شان که قشر اندر شمار است

که بهر کلس کردن این مراد است ز آتش دود میگردد از اشیا ان

که باز آنجا که مضمر است زاد بان سه نوع از خود در کلس اجساد

شنی کنم میکنیم پیش تو من یاد

یکی در سوختن دیگر بتلغیم سیوم در تصدیه کرد است تعلیم

چه از اجساد و دیگر جسدها را در آتش تکلیس کردن گفت ما را

چو در تکلیس سیوم کرد استاد بگویم اول از تصعید اجساد

براده کرده زر را تو باور یکی ربع او زرنیخ احمر میان

بوته کن مهر برنه در آتش بکتب او را تشویه ده برون آر ٢٧٧

بسایا ملح کن یار بشو او را چو باشی سوده بسیار چو گردد خشک

سحق بار دیگر بکن تکار هم او را برابر میان کوزه مهر از گل

برپرداز دهان کوزه مهر از گل برانداز بدین سان بحکمت

این عمل کن چو زر گردد مکلس تو حل کن

بار زر را براده کرده و بینداز در آن زر مذکور یکربع زرنیخ

احمر و هر دو را در کهرل انداخته بساید بعد از آن در بوته و باز

کوزه

کوزه انداخته بگذار آتش دهد او را و بیرون آرد و بساید از آب نمک

و بشوید و خشک کند و باز بساید و سوهاکه برابر او انداخته بعد

از آن در میان کوزه انداخته دهن مهر کرده و کوزه را لیب

گل سرخ کرده در آتش انداز و همین طریق بخار کند که زر

مکلس گرد دبس حل کن و نگهدار و با تمام رسیده

بیار از عون ابزد و سونش زر — بکن نوشادر کانی برابر ۲۷۳

نگاه سحق از سرکه بزن رش — بنه در شیشه زیرش کن تو آتش

مصعد زو شود شادر شود زیر — بیا مزانچه باشد رفت بازیر

زبالا انچه کم شد کن زیاده — همان تدبیر اول کن اعاده

مهیا چو شود آنرا نگهدار — جدا بس سحق کن با زاک زنگار

بیار از عدد خدا برادر زر بکن برابر او نوشادر کانی در گل

انداخته از صبح تا شام از سرکه سحق کن و بشب بشو به انداخته بالو حجر

نموده زیر او آتش کند تا که هر دو تصعید شده باشد بار در شیشه
او برار دو در کهرل انداز دو بسایند و آنچه کم شده است
باز بیندازد و همین طریق در شیشه انداخته آتش دهد بعد از سه بار
تمام تکلیس شده باشد و آنرا نگهدارد و بعد از آن زاک و زنگار جدا
سحق کند و بکار برد تا داند که کمال اعمال است
ذکر شنجرف رومی و نوشادر یک جا سحق کن هر یک برابر آب 276
معطر کرده خل در شیشه با زر سه حصه خل انداز و یکحصه انداز
سه هفته دفن کن در زیر سرگین تو ذبل باز کن هر هفته می‌بین
از آن محلول ده مرکس زر را بکن پس تشویه بکن هفته زر را
یکی برده زر سیم اگر انداخته شد برابر با ذهب حملان نیکو سازد
شنجرف رومی و نوشادر هر دو را برابر در سرکه معطر سه حصه را
یکحصه شنجرف و نوشادر بیندازد و سه هفته در ذبل اسب انداخته

دفن کند و هر هفته دو بار تازه کند همچنین سه هفته کند بعده براورد
ازان اب کلس زر را التسقیه تشویه کرده یکحصه ازو برده حصه
قمر افکند برنگ زر گردد بعده او را با زر خالص حملان کند
و بکار دارد تا که داند مجربست ازموده

مصعد کرده گر سیماب زیبق   با مزی هم اول ابار با این
دراهن زعفران اهن تو افکن   بکش انگاه از گوگرد روغن 277
بکن از تسقیه از تشویه باز   یکی بر شصت نقره طرح انداز

اگر کسی سیماب را تصعید کرده زیبق بکند پس با مزد دران سیماب
زعفران حدید بعد ازان از گوگرد روغن کشیده تشویه تسقیه
کرده یکحصه ازو بر شصت حصه نقره طرح کند تا داند

براده ارزیز باگیر دستان   سه چند انگاه زیبق کن تو با ان
به بینی ملغمه چون مسکه نیکو   تو پس گوگرد زرد آمیز با او

در آتش شویه کن بهفت بارش   شود چون خاک سرخ آنگه بدارش

مرا بر اینچنین گفت اندرین باب   که یک از سرب کن از شش ز سیماب

پس از سحق میان جامه افشار   هر آنچه ماند در جامه نگهدار

در آن پالوده زیبق سونش زر   کنی گر ملغمه آید نکوتر

بار براده زر یکحصه سه حصه سیماب ملغمه کن بعد از آن گوگرد و زر آن

با او امیز و در آتش شویه کن بهفت بار تا مثل گل سرخ شده 278

باشد و بگذارد و اگر کسی یکحصه سرب شش حصه سیماب داخل کرده

در میان کرباس انداخته بیرون کند و در آن پالوده براده

زر بیامیزد و ملغمه کند از همه خوبتر اعلا آید

بیاور نقره پاکیزه بگداز   دهم حصه در و گوگرد انداز

بکن آنگاه او را سحق نیکو   پس آنگاه آب جرامیز با او

میان کوزه گل کرده کن آن   بکن در آتش شوره پنهان

برون آر و بشو آنرا دگر بار همان تدبیر اول کن تو تکرار

بار نقره و بگدازد دو هم حصه آن نقره گوگرد اندازد و تکلیس کرده

و سحق کند آنرا با آب ملح و در میان کوزه انداخته لیپ نمود

بعده در بالوجه تر کرده آتش ده و یا نه در تنور گرم پنهان کند

و باز برآرد و از آن نمک پاک گرده همان تدبیر اول کند چند باید

تا که تمام تکلیس گردد آنرا بکار دارد تا داند 279

دیگر از حل نقره میشود خاک از آن پس زآب ملح او را بکن پاک

همین حکمت آن شب را شب نیز مکلس میشود آنرا از دگر چیز

دیگر تشمیع کرده مر تو شتا بکن تشمیع از نوشادر او را

پس از تشمیع در تصعید او کوش ز نقره پس صفایح آید و پوش

میان دو قدح پس تشویه ساز بسا تو غسل کن تکلیس پرداز

بیارد سرمه که در چشم می کشند برابر او نقره داخل کرده بساید

آتش و هر دو بیرون آرد و پاک کند از آن نمک بهمین طریق چند بار
تا که کلس شود و بگذارد و بیارد مارقشیثا او را با نوشادر برابر
سائیده تصعید کند تا که سفید گردد پس در میان دو قدح
تشویه سازد و این تکلیس هر دو گرفته آب کرده از این
آب کلس نقره را تشویه تشقیه کند تا که جلا گیرد
و دیگر قلعی گدازی بیست و یکبار در آبی ریزی بار آتش نگهدار 280
در وی تو قوب کرده نقره را زر مکلس چون شود با ملحش آمیز
شود و از تشویه اسپید نیکو بسازی تو مصعد کردن با او
پس تشمیع حل و عقد کردن یکی از وی برسی مس برافکن
برای این عمل از مس استاد بر زرنیخ و راهن تشقیه داد
بار دو قلعی را بیست و یکبار گداخته در آب بریز و بعد از آن نقره
انداخته یکدار دو کلس شود آنرا با نمک آمیخته صلایه کرده تشویه باید

اسپید

سپید کرده بعد از ان تصعید کند سه بار بعد از ان حل کن و عقد کن
یکی از وی بر سی حصه زهره که اخته اندازد سپید کرده دیگر این عمل
کسی با زرنیخ و اهن صلایه کرده تصعید کند و از اب نوشادر تشقیه
و تشویه کند این هم زهره را ابیض خواهد کرد

برادۀ نقره کرده باید اورد   بمثل او نوشادر را در وی کرد
بکن اندر قدح از بهر سودن   سفالیش قدح باید منطین 281
پس از مهرش بنه بر اتش نرم   ز انگشت اتشی کو را کند گرم
چو دود از وی براید تو فرو گیر   بسایی و باز کن تکرار تدبیر
چنانکه قطع گردد ان ملح منوال   بکن تصعید او را بس در اثال
رود بالا نوشادر قبضه در ته   بماند باز کن هر دو توامگاه
سه کرت اینچنین تدبیر کن شان   مکلس چون نشود پاکیزه بستان

بیارد نقره برادۀ کرده و مثل او نوشادر در کهل انداخته صلایه

کرده در قدح انداخته لیت نماید و بر آتش انگشت بگدازد تا که دود
از وی برود باز براورده همین طریق بکند بعد ازان اورا
تصعید کند در دیگ نو نقره در بزد و نوشادر بالا رود بسه بار
اینچنین کند کلس کرده وقت حاجت کار آید

بسا تو سونس فضه برابر نشادر سای کرحل متقطر
پس از ده روز کش دایم لسای به آتش ده زنوشادر ده جدای
ازان پس آب مع ان تشویه ده بدین هنجار در تکلیس ول ده
مصعد کرده زر زنیخ سه بار سپید خوب چون الماس پاره
ازان چندانکه تو خواهی بیاور بر واین کلس را او کن برابر
زنوشادر بکن تشمیع اسان چنان کن تا بگدازاید نمک سان
پس حل کردن او را گن تو تقطیر بکن پس عقد او در لطف تدبیر
یکی را وار نحاس چون بهشاد شود زراسان که گوئی افرین باد

دیگر

بیار و نقره برابر او نوشادر از سرکه مقطر ده روز بساید و ده بار
تصعید کند کلس کرده و بعد از ان زرنیخ مصعد کرده سپید کند و ان
کلس نقره و زرنیخ برابر گرفته با نوشادر در محلول صلایه کند تا که هر دو
در این آب کلس شوند پس حل کن و عقد کن یکحصه از و بر هفتاد حصه
زهره طرح کند ابیض پاک آنست هرچه داند بکند

مصعد کرده سیماب اگر تو با او | بیامیزی شود در طرح نیکو
سه چند از سونش نقره تو سیماب | بکن آنگه بسا با ملح با آب 283
چنان کان ملغمه گردد چو خبرات | دگر آن کن تو در سودن مراعات
سه بار او را مصعد کن تو نیکو | بکن هر بار ملحی تازه با او
بکن با ثلث او با او نمک تار | بباید کرد سحق آنگاه بسیار
شود کلس سپید اندر ته دیگ | چو کافور او و رنگ اوست چون زنگ
بیار آنکه مصعد کرده فراز | که در تصعید نوشادر ربوده یار

مر او را حل باید کردن اول بدان نوعی که گفتم صنعت حل

بکن الکلس با کبریت مغسول برابر پس بده سیماب محلول

بهر یک تشمیع یک شو به بساز چنان کافوری شود همچند او باز

یکی زو چند از مس گداز د به بیند سر ز شادی بر فرازد

یار و نقره یک حصه و سیماب سه حصه ملغمه کنند و از آن نمک بساید سه بار

و تصعید کنند هر بار نمک تازه و هر سه حصه از یک حصه کلس شود مثل

284 کافور بعد از آن گوگرد پاک کرده برابر او و سیماب محلول داده

از آن نوبت در تشقیه تشویه نماید هر دو حل شوند و عقد کند او را

بعد از آن هر چه دانی عمل کن تا داند مجرب آزموده

براده کرده مس را ای برادر بسا با ربع او زرنیخ احمر

بکن در کوزه انزا نه در آتش تمامی شب بگیر روزش برو بکش

بشو از آب ملحش بار دیگر خمیرش کن تو از ملح مقطر

دو سه کرت همین تدبیر را کن   مکلس تشنه در ماکبره جا کن

یار و زهره را براده کرده و ربع او زرنیخ احمر صلایه کرده
در کوزه انداخته آتش دهد یک شب صبح او را برآورد و از آب
شسته باز خمیر کرده از ملح مقطره همچنین دو سه بار کند تمام تکلیس
کرده هرچه داند عمل نماید مجرب از بوده

مس ماکبره چون در ذوب آید   درو گوگرد زرد افکنده باید

پس او را شستن سودن صوابست   ز ملح شور کو حل گشته زآبست 285

پس از حل مقطر کن تو معجون   بنه شب تشنه تا زوار بیرون

چو کلس اسپید کرده دست از و دار   بکن زو صنعتی کز وی شود زر

مصعد کرده سیماب مجمر   یار و حل کن او را از نشادر

بده این کلس را در وزن همچند   پس آنکه حل کن او را باز در بند

یکی برده از و بر نقره افکن   بکن زیرا که کفش به ز کردن

بیار و زهره را و یکدانگ و دو هم حصه او گوگرد بینداز و پس او برا که در گل
انداخته صلایه از آب نمک شوره، پس از حل مقطره معجون کرده تشویه کنند
تا که سفید گردد و بعد از آن سیماب سرخ کرده از آب حل نوشادر بهر دوا
یکجا گردد صلایه نماید و تنقیه و تشویه کند یکحصه از و بر ده حصه نقره انداز
زر خالص حاصل کند بکرم اله تا داند مجربات آزموده

مراد از تصدیه و مس درین کار همان آمد که روسازند زر کار
386 یکی از مس صفایح باید آورد پس آنگه پس ز سرکه جمله پر کرد
بباید و یکی دیگ از سرکه کردن فیاس آنگاه ز آتش تا بکردن
بروی دیگ چوبی چند کن باز بر آن بالا صفایح تو بینداز
نهش نه بکن مهر شش تو آنگاه بنه جایی که نبود باد را راه
پس از تنقیه صفایح را برون آر تراش از روی بر آنجا گشت زنگار
صفایح را بالا باز در خل بکن بار دیگر تدبیر اول

بجان

چنان کان جملگی زنگار گردد   در این صنعت سزای کار گردد

بارد زهره را ورق کرده در قدح کند و انرا از سرکه پر کند و هر

روز از چوب بجنباند و مهر کند و باد برود تا که ورقهای برآید

زنگار گردد و به تراشد بگیرد و باز همین طریق کند که جمله ورقهای

زنگار بشوند وقت حاجت کار کند از موده

یکی از مس سر زیبق باید آورد   بسحق این هر دو یکجا ملغمه کرد

وزان پس هشت با مس برابر   بکن در وزن نصف نشادر 285

بیاض البیض باید تسقیه داد   شب انرا تشویه فرموده استاد

بدین سان چند کرت کن مکرر   که کلس اسپید گردد دیده برگ

مصعد کرده نشادر بکن حل   مجمر باید اورا کردن اول

پس از حل تسقیه این کلس را ده   چو شد تشمیع او را حل نیز نه

بکبریت مبیض ده تو انرا   بیارا که زاهن زعفران را

بمثلش زاک صافی کرده امیز / ز روهن شاخ حمره هم درو ریز

مخنف کرده سیماب ای برادر / بر و امیز و ز میزان بر آ بر

ز روهن شعر حمرت کرده برون / هم ابذرات در رنگ چون خون

بدوده انجان کان هست نذیر / یکی بر نقره ده سپید جمله زر گیر

بارد یکحصه زهره و سه حصه سیماب تمام را ملغم کند بعد ازان برابر زهره زرنیخ
نیم حصه و نوشادر ربع حصه با بیاض البیض باید سقیه داده تشویه کند
288 بدین طریق تمام کلس سفید شده ماند پس بارد و نوشادر تصعید کرده
سرخ کند وازان آب نوشادر مس کلس شده را صلایه نموده بگدازد
بگرد کبریت را سفید کرده و اهن را زعفران کرده بمثل زاک صاف
و روغن موی سر ادمی و سیماب را سرخ نموده از روغن موی
که رنگ سرخ داشته باشد تسقیه تشویه کند یکحصه ازو بر سیصد حصه نقره
طرح کند زر خوب پاک پاکیزه بیرون می اید مجرب

مرده

براده از هفت و زرنیخ اصفر | بباید سود ایشان را برابر
مر او را تشویه دادن به هنجار | وزان پس در سرش افکن تو زنگار
پس از سحق اندرون کن شهد روغن | خمیرش میان بوته افکن
بدم کوره را در وی او را نهاده | چو بینی زود گشت او را گشاده
بزیرش برزمین کرده هموار | چو گردد سرد سحقش کن دیگر بار
برابر ملح سنگ آمیز در وی | دیگر بند بر کلس آن کن تو در وی 289
بکن تشمیع او را از نوشادر | چو گردد حل از و کن کلس را تر
بهر یک سقیه تشویه بنه | از آن پس رو یکی بر صد زن مس دود

براده آهن را بیارد و مثل او زرنیخ زرد با او بیامیزد و گل کند و در آتش سخت انداخته برآرد و ششم حصه او زنگار داده صلایه از عسل پاک کنند و در بوته انداخته بدمد آهن گرد بیده میگدازد و برزمین اندازد و برابر او نمک سنگ صلایه کرده از نوشادر حل شده

اب داده چند بار بکهه ازو بر صد حصه زهره انداز و سپید کردد

هرچه داند عمل نماید بغایت خولبست مجرب ازموده

براده زاهن و زرنیخ هم چند ولی زرنیخ سرخت باید افکند

میان کوزه مهر کرده انداز بنه در شیشه در آتش بکن باز

همان سنجار اول کن تو تکرار مکلس چون شود ازانگاه دار

و کبریت از کدازی بعد ازانش بسازی از نوشادر زعفرانش

بجو باشی کرده تشمیع وی اول دهی شنجرف وی را ازان حل

290 ازو بر نقره اندازی و چار رنک چنان کاندر زر کانی ازدا رنک

بار و براده اهن و زرنیخ زنک زرد است یعنی سرخ در کهرل انداخته

و در کوزه پر کرده آتش سخت بدهد و بکشد و ازان تکلس او را

شعسته باکه کرده باز ربع زرنیخ احمر داده آتش دهد تا که اهن

کلس شود بعد ازان کبریت کداخته از نوشادر زعفران بسازد

وازان آب کلس آهن و شنجرف رومی را تسقیه تشویه نماید طلا حکیند

ازو بر نقره زنگ یابد طلای احمر تا داند

میان جام از آهن براده | زخل تر کرده طایف یک نهاده
بهم می ساز ایشان زعفرانش | بهم جنبان بچوب تر زمانش
کرا زرنیخ گوگردش گدازی | وزان پس تو بهم تدبیر سازی
وزین صنعت همون در کار آید | مهوش روز و شب در کار آید 292
بود در خل مقطر زاک را یار | در و افکن بمثل زاک زنگار
ازو مر زعفران استیقه کن | شب اندر زرم زیرش تشویه کن
یکی برده ازو بر نقره انداز | برابر با ذهب حلان ازو ساز

بیار و براده آهن در خل مقطر انداز و وازچوب هر روز بجنباند
تا که آهن زعفران گردد پس گوگرد یا زرنیخ گداخته کلس آهن
بیامزد و از آب خل مقطر که زاک و زنجار را داخل نموده باشد

ازان اب این هر دو را تسقیه و نشو به دهد یکحصه ازو بر ده حصه نقره

اندازد برابر طلای دوازده عیار شود طلای خالص بیرون

می اید اینست عمل جدید مجربست ازموده

یکی زاهن براده سه سیماب   بسا هر دو را با ملح و با اب

برو سرکه بنگش که تو بر وی   سوادش برد نیز شوی و زیبایی

292 درو قلقند زاک انداز هر بار   که انشا نرا بسودن او کند کار

ازو تصعید کن سیماب را بس   مکلس کردن چنین است

بیار و براده اهن یکحصه سه حصه سیماب بس هر دو را با اب نمک بساید

و بیکش در و سرکه بشوید که سیاهی نداشته باشد بعد ازان زاک

و قلقند انداز و بساید و تصعید کند تا نداز و سیماب که کلس

شده باشد و کلس کردن اهن چنین است کار اید

تو خواه از سرب خواه از زر بز   باو را نچه خواهی زین دو بگیر

برجز

سه چندان و بکن زیبق تو یکجا   ز آب ملح و همی شوی همی بس

هر آنچه از وی سواد آید بدر شو   نگهدارش نگردد خاک نیکو

چو گردد خشک او را سحق کن باز   میان آتشی با شعله آنگه انداز

مکلس گردد او با رونقی بور   سفید خوب گوئی چون که کافور

بیارد قلعی با سرب او را برابر گردد و در سرکه انداخته آنرا مهر کرده بنهد

بعد از آن هرچه خاک شود آنرا در خل مقطره که اگر خشک نمود و در شعله 293

اندازد تا که مثل کافور گردد این است عمل کلس او

بکن از سرب برگ و پاره ریز   بکن تو سرکه دیگی نی دگر چیز

بروی دیگ بر جای نهیش   بنه از برگ او را مهر در زن

پس آنگه هرچه از وی میشود خاک   برو تو نیک کن اندر کاردی پاک

گر انداز بر تو در خل مقطر   چهارم حصه زر شود و نوشادر

بیارد قلعی و سرب از این هر دو یک یک سه چندان و یک زیبق از آنکه

بشوید و بپالاید تا که سیاهی و زنگ او از وی دور گردد و او را تمام
خشک نماید و در آتش سخت انداخته برآرد و کلس گردد چون رنگ ابیض
پس هرچه داند کار فرماید عمل نماید تا آن داند

ز قلعی بار ز سرب آنگاه بنهاده   همین چنبان و در جای نهاده
چو گردد خاک خویش غسل کن باز   هر آنچه ز نوشادر بعد از آن ساز
اگر این ملغمه کان کردی اول   بده نوشادر و با شب شده حل
بباید تصعیه بار فوق هنجار   بکن تیز از آب نوشادر تو هر بار 294
پس آنگه مثل نوشادر بیابی   مصعد کردنش رغبت نمایی
تا مر سوی تو اعلا را با سفل   کن از نفث آتشی زیرش شود حل
سه بار او را مصعد کرده باید : چنان گردد که زو کار برگشاید
زجاج کلس کرده باز بستان   بکن این کلس را تو سحق با آن
باید برد و از گوگرد بو را   نخستین غسل باید کرد او را

صدا از مس کن یکی زان عقد سیماب   شود نقره دگر دود و ذوب دریاب

بیار و قلعی و با سرب حک کرده که بالا کیعه شد بعد از آن چه خواهی بکن

و اگر این با سیماب صلایه نموده نوشادر و با ساجی داخل کرده حل کنی

تمام کلس شود و از آب نوشادر داده تشقیه و تشویه کنی و با برابر آن

نوشادر بسائی و تصعید فرمائی و آنچه بالا ماند باز داخل کرده

حل کنی بهمین طریق سه بار بعد از آن شیشه را کلس کرده این را 295

با او کلس قلعی و با سرب که کرده صلایه نموده و کبریت غسل کرده

و هر دو کلس این کبریت را داده صلایه از آب نوشادر نمائی

کار با تمام میرسد یکی از و بر صد حصه زهره انداز و اسفید کرده

تا و اندامنت عمل تکلیسات الحال کلس سکهات

بسا پیروزه را زان ساکه دانی   بده آتش ملحی اندر رای فی

بنه و در تشویه انگاه برون ار   بشوی باز کن و نند چیز بگذار

سه کرت کن چو کرد داو مگلس — ازین آتش بباید داوران بس

بیفکن زاگ با گبریت در خل — بده شان هر دو کرده باشی حل

از آتش سرخ او را چون کنی باز — میان کنجه آهن ببندا ز

بنه او را به بادران گشاده — چو سرخ از شعله شد آنجا نهاده

میان ملح اگر کن بس بکن سرد — سه کرت همچنین می بایدت کرد

296 میان ملح را با او بکن یار — پس آنگه اندر آتش در دیگر بار

برون گیر و بیا بو غسل کن باز — ز ملح تازه صنعت کن تو آغاز

مگلس چو نشود علتش کن به — ز ماء الرغوه آنگه نشویه ده

پس آنگه نشویه در شب و در آتش — همین تدبیر کن در هفت بارش

سه بار و همین سفنه داده باید — برو قلقند سوده نیز شاید

و را سه بار باید نشویه کرد — مصعد زیبق را باید آورد

با هر بزوزه را و باریک کن و آن نمک داده سحق کن و نشویه کن

بیوی

وبرون آرو بشوی و باز از اول طریق که گفتم بکن تا که کلس تمام کرد و عکس

در سرکو کبریت فرک و از آن آنگه کلس برو و زد را سحق کن از آتش

سرخ کن او را و در میان کنجۀ آهن بینداز و نگهدار جای گشاده تا که در

شعله سرخ شود و در میان آتش سر و بکن سه بار پس نمک بباید و

با او بار کند و از آتش انداخته برآرد و پاک گرداند و بار نمک تازه کند و

مثل اول بار کلس شود و بعد از آن آب بس آورد و تشویه دهد تا تمام 257

بر این طریق هفت بار کند و سه بار روغن بیضه داده و قلقطار سوده

نیز باید داد او را سه بار تشویه کرده مصعد زیبق باید آورد و وقت

حاجت کار فرماید تا که بعد از تمام عمل کلس شود

بیاور سنگ ماهی محکم یار — برابر وزن باید سحق بسیار

بکن در وقت سودن هر زمان تر — ز بول گو و کان باید معطر

در او بندی بخاک تر نهان کن — پس آنگه کوفه سرگین بدان کن

تمامی شب برابر آتشش دار بسایو غسل ده آنگه دیگر بار

بیفکن ملح بوره در میانش بکن صنعت دیگر باره بجالش

چنان کان سپید گردد مثل کافور سیاهی جملگی گردد ازو دور

مبیض کرده پس زرنیخ آور بوزن او بکن آنگه نوشادر

پس از حل تشمیع کن آنگه از آب بده چون از مصعد کرده سیماب

زبعد تشقیه کن تشویه نرم بکن آتش مگر خاکستر گرم 298

همین هنجار کن در روی اعاده رزون وی شود او را زیاده

باید طرح کرد آنگاه او را یکی بر شصت چاره و مس منقا

یاره و سنگرا باریک گردد و برابر او نمک را بار کرده بساید و از آن آب
هر زمان تر کند و باز بول کودکان باید مقطر و در دیگ خاکستر کرده
واین را او ران و یک نهان کرده لب بالای او واده آتش سرگین بدهد
تمام شب و برآرد و غسل کند و دیگر باره نمک انداخته اول طریقی که مرموده

بووم بکوبند تا که سپید گردد و سیاهی او دور گردد پس از ان زرنیخ را
ابیض کرده وزن او نوشادر داده اب کنند و از ان اب سیماب
مصعد را داده بشیعه تشویه نرم داده تا تمام برساید بعده از ان اب
شده را با و کلس پلچ چند بار طرح کنند مکعبه او و شصت چار حصه زهره باکی
واین را با تمام چاربج نماید عمل است وگرنه این

قشتاکس به ملحش خوب یکجا | برابر هر دو را ده وزن آن می 299
بباید آتش سختش نهادن | تمامی شب دیگر روز تش کشادن
ز بعد سودن شستن دیگر بار | برابر ملح ابا او بکش تا ر
میان کوزه گل کرده کن ان | تمامی شب مراو را تشویه زان
همین می بایدت تدبیر را کرد | که گردد کلس وی اسپید چون ورد
بیامیزش تو با زرنیخ از تو باد | ببا انکه بده سماب محلول
کنی در جای زرنیخ از تو تدبیر | ز گوگرد ان بپندید اب چون نیز

بباید تسقیه پس تشویه کرد بنوش آب جز نو می باید آورد
ازان پس حل کن چون عقد عما بکن نیکو چو سیم اسپید او را
یکی زین عقد سیصد کن زازبر همین حکمت مر سیماب را نیز

بیار و مارقشیثا و مثل او نمک هر دو را در کهول انداخته بسابید و در
آتش سخت بدهد یکشب بیرون آرد و پاک کند و نمک باز دهد
و دیگر شب آتش بدهد تا که سفید گردد و زرنیخ مبیض و سیماب 300
محلول ازان آب که مارقشیثا حل شده است تسقیه و تشویه نموده طرح
می کند یکحصه این بر سیصد حصه سیماب نداز و ابیض گردد

بباید سنگ سرمه کرد بریان عمل او را بود از اسکودان
شبانروز آتش افکن اندر او را چو گردد سرد بیرون کش او را
همین سان بود در آتش باز می بر چو شد اسپید زو کن کار دیگر
رصاص قشر آهن هر سه زان پس جدا کن هر یکی را زو مکلس

برابر زیبق محلول شان ده | سه سعه در میان ذبل این نه
سه سعه جو بر فزودنش او ر | بیار آنگاه تو کبریت اصفر
مصعد باید آن کبریت را کرد | ازین آتش بباید داد در خورد
به تف آتش او را تشویه وار | وزان پس حوده مر از آب بگذار
بس او را سحق کن با عقد کن باز | میان شیشه گل کرده انداز
بدان وقتی که از شیشه برون بود | بیاض البیض شب مبا بدیت مسقود 301
بباید شیشه را سر مهر دادن | پس آنگاه آتش سرگین نهادن
برون کرد و به من توز انچه کارست | یکی زو طرح بر مس بکمارست

بیار و سنگ سرمه بریان کند هر شب و روز تا که ابیض گردد و بعد
قلعی بوتیه بیضه اهن و هر سه را کلس کرده جدا جدا و برابر او
سیماب محلول داده و در سرگین اسب پنهان کرده آب کنند سه سعه
و کبریت را تصعید کرده و آن آب که تمام شده است کبریت را

داده وبا تیغه و تنشوره بباید بعد از ان بید هداب سوهاکه بس حل کن

وعقد کن وباز اورا اب باض بیضه داده بساید وشب شیشه را مهر حوب

داده ودر اتش سرگین به بهند برون اورده وطرح باید از و یکحصه

بر هزار حصه زهره ابیض خوب اید تا داند

بیاور روس در اتش شتاب ش   چو گردد سرخ انگاه زن در اتش

بجای اب شل ملح بعشر   بکن اورا میان هاون اندر

چو گردد خوزد و گرمی سا بو نیکو   بکن رزنیخ سرخ انگاه با او

میان اتش شور بر سو زر   به تنکب برون ار ش دیگر روز

بسا بو غسل کن زان خشک شد چون   ششم حصه در وا مز نظر دون

302 بروغن خمر اندر ا اتش   بکن مشترل انچه اید برون بکش

بسا با ملح شور اورا برا بر   میان اتش بشور در بر

همین صنعت بباید کرد با او   که تا ملک شود ان جمله نیکو

همه را در میان شیشه کن جای   بنه در زبل که باشد هیچ مگشای

پس آنگاه عقد کن بر نقره افکن   یکی بر شصت افکن چشم روشن

باز روسختج و در آتش گرم کرده در آب و باو رانمک انداز و

بعد از آن در صلایه انداخته بساید و برابر او زرنیخ احمر داده در آتش

شور بر شور نگشته چار بعده بیرون آرد و بشوید پاک کند و خشک کند

و ششم حصه او را انگبه سنگار داده بروغن خمیر کند و بوته بر بوته کرده

مشترل فرماید بعده برابر او نمک شوره داده بساید و در آتش شور 303

باز بر و همین صنعت باید کرد که تا تمام کلس شود و پاک بعده او را در میان

قاروره انداخته در سرگین اسب بنه بنزد بعد از یکماه برآورده او را

عقد کند پس از آن طرح نماید یکحصه او بر شصت حصه نقره خالص شمس پاک کرده

برون آید اینست اشتعال کمال کم تکلیسات بدر

اگر خواهی تو کلس طلق را خوب   بباید کرد اول طلق محلوب

بکن آب شنجار و طلق را تر — میان کوزه و در آتش فرو بر

همین شنجار او را آب می ده — ورا هم تو شوره زیر بر می نه

بدین سان کجه همه گردد مکلس — بکن کار یک می باید ازان بس

مصعد پر سپیدی کرده زیبق — بر و میده و این آب بود رق

ورا وندی و نطرون مثل او بار — بباید هر دو حل کردن بیکبار

304 میان شیشه گل کرده کن آن — بنه در آتش و بیرون بکش زان

بباید چند طرز این باز کردن — یکی بر بیست قلعی زهره افکن

بیار و طلق را باریک نموده با نمک آبی تر نماید و در کوزه انداخته آتش دهد بار نرار و دیگر آبی داده باز آتش دهد تا که تمام کلس گردد بعده سیماب تا کی نموده تصعید کند ابیض گردد و آدر آن شنجار بدهد و در دیگ انداخته مثل او نطرون بار کرده و هر دو را حل فرموده در شیشه انداخته آتش خوب می کند و بیرون آرد چند بار این

طریق

طریق باید کرد یکحصه ازو بر بیست حصه ارزیر یا زهره طرح کند ابیض اعلا
گردد باید که این استعمال کند تا داند اله

ز سحق تشویه و زر محکن باید — همین صنعت اعاده کن تو هر بار
ازو پس سحق آبش وانگه گیرد — در آتش تا که او نقصان پذیرد
چو در رنگ و وزن چند چند بار او — محک گشت شایان کار با او
در او زیبق تو مصعد افکنی به — مر او را حل کن کبریت راده
ز بعد تشویه بر قلعی انداز — یکی را بر هزار از مس فضه می ساز 305

بارد نمک و صلایه کند و تشویه فرماید برین طریق صلایه نموده در
آتش اندازد تا که تمام کلس شود در و سیماب تصعید کرده اندازد
وازو حل کرده گوگرد را د بعده ازان تشقیه تشویه داده یکی را
بر هزار حصه فضه نمودار آید که قلعی باشد

همین تشمیع ارواح از نمکهاست — بگویم وصف شان زانکه نیک است

مصعد کرده نوشادر بسا بتو | برابر کلس قشر انداز با او
بیفکن هر دو در خل مقطر | برفق از وی کند ور تهابد بر
برابر روح کان تشمیع باید | مراو را التسقیه زاین آب شاید
در آتش گرم کن تا آن کند خوی | گدازنده شود زو یافت حروی
از آن آتش بده چون بار دیگر | بهر بار بشو در آتش باز می بر
چنان کو ملح سان در ذوب آید | مراو را بعد از آن حل کرده باید 30.6
ز کلس مرجسد با سنگ ها نیز | بیفکن کو بساید در همه چیز
میان شیشه در دیگ بر از ریگ | که دایم گرم باید ماندن آن دیگ
نه از انگشت چون از سنگ سرگین | بباید کرد آتش سر در آوین
چو شد تشمیع او نرمی گدازد | بحل و عقد او تدبیر سازد
شود چون عقد از وی بر نیاید | یکی زو پنجاه از مس کرده نبازد

نوشادر بکچه پوست بیضه مرغ دو در شیشه انداخته آتش دهد چند بار

بعد از آن

بعد از آن در سرکه اندازد و آنچه کفهای بالای او آید دور کنند بعده

کلس را برابر زرنیخ با کبریت داده از آن آب نوشادر تشقیه تشویه

کند چند بار که تمام آب شده بگدازد و حل کند و عقد کند یک حصه از و

بر پنجاه حصه زهره طرح نماید ابیض اعلا گردد

کلس قشر از حکمت برو بکن   عقاب معنوی در روی در و بکن

کبوتر را در روش گشته کن پر   بعقد مشتری گردد فرو در 307

پس پاره پوست بیضه را باریک نموده برابر او نوشادر داده

تصعید کند هفت مرتبه بعده حل کند و از آن آب سیماب را عقد کرده

برابر زر بر اندازد و نقره پاک کرده اعلا برآید

پس پاره ارزیز بر چهل درم پس آن گداخته باشد ده درم توتیا بر آن افکن

و بجهة آهنی بشوران تا چون رنگ شود هم چند وی زرنیخ زرد و بوره

بکن و بصلایه بر آب نشادر کن و سحق کن بسیار پس از سحق با آب گرم

بشوئی سه بار این عمل بکنی که سپید گردد چون برف و بعد ازین همین
عمل کن که ابیض گردد ابنت مکلس ازین بود و درین معنی شعر گفته‌اند

از طلق مکلس درم و دار زیبر | مثل وی از شک درم می با وی بمز
پس بخور درم ز مس گداز آنها | مجموعه برآر و مکن که رازست عزیز

قمر یک برنج دو و سه اشنجار | سفید شیشه چهار و پنج جوکهار
بوته معا جمله را بگداز | تو مکن سر فاش این بت راز

بیار نقره یکحصه و برنج دو حصه اشنجار سه حصه شیشه ابیض چهار حصه و پنجحصه
308 جوکهار پس تمام را در یک بوته معا این دارد و را تخته و بالا داده نقره
پایین این دارد و گداخته آتش تمام برافروزد تا که هر چه بینی اظهار
این معنی بکسی نکنی که رازست بزرگ تا دانند
نوشادر و زراج و زنبق هر یکی پنج پنج و ده نمک طعام بساو بسنج

م

قمر خالص یکجزو و دو و نیم جزو قلعی در بوته فرو بر پس ما هی جاز صید گنج

بارو نوشادر نخچه و زاج نخچه و زیبق نخچه اما نمک ها را در هم کرده

یکجا صلایه نماید بعده قمر یکجزو و انزروت دو و نیم جز یکجا بگداز و

و با سیماب حب بسته کرده با نمکهای مذکور بساید بعد از آن در میان

قاروره انداخته آتش دهد یکروز و باز سرد کرده باز قاروره

بدهد همچنان هفت تمام را با تمام برساند جمله آن پاک اعلا گردد

بگویم هوش دار ای مرد فکرت کشایم با تو سری من ز حکمت 309

که اندر باب حکمت جهد کردم چو مردان روز و شب صد رنج بردم

بسی انواع دیدم پس شنیدم که زین بهتر بوی ندیدم

ولیکن باو کار است از بدر این که در گیتی نباشد به ز عمل زین

بارو قشر بیضه کن مکلس ازو تصعید کن سیماب را بس

برابر هر دو را کن ز نوشنگ جا آ به بیض بیضه میده سخت ماسیا

سوری را کن انداز سرکین   بزن آتش بوقت ظهر در این
نگاه شام کن تو شیشه دارو   ز بلخ و جو فرو کن مهر نیکو
چو خالی شد شور ار دود کلی   سه پایه زیر شیشه نه محلی
بکش بعد از نماز بامدادی   بکن سخت آتش بگرما گرم زودی
بده در زودی شیشه بار دیگر   بجا آتش سخت می کن چهار بهتر
ز سرکین پر کن ثلث تا شوری   بزن آتش بدار از باد دوری
بنه شیشه درو چون بار اول   بدین گونه شود مشکل بفضل حل
رها کن شیشه را تا سرد گردد   درو دارو شبانی گرد گردد
تو باری رنج بردی هم کشیدی   بحمد الله بمقصودی رسیدی
چو سنگی سرمه بینی گشته دارو   بدید و ساز کن تعویذ بازو
چهل توله بکن زیبق مصفا   ز سرمه یکدرم کن یک بیک رب
میان دو شراره بجست در رود   که تا یابی بفضل حق تو مقصود

بجان

چنان عقدے شود زیبا لطیف آن | که بر اکسیرها دارد شرف آن
منعاکن نحاس سخت بگداز | بکن زاین عقد بر صد بیت انداز
چنان خالص شود آن نمره خاص | زحل را نبدے زوا و نه اخلاص
سراسر ما کنیم اشکارا | بحمدالله چنین کن یاد ما را

شخصے حکیم بود در علم حکمت کیمیا انچه در علم بزرگان اهل کیمیا نسخه چند
فرموده‌اند بسیار نموده اثرے ندید بعده پدر خود را التماس کرد 311.
اخر الامر پدر او را اظهار نموده گفت که ای پسر یکی قشر بیضه و برابر او
سیماب را بشمار و بصلایه فرو ار یکبار بار بر زردی بیضه یکبار بار بسپیدے
بیضه همچنین تا سی و دو مرتبه و اتش باید که از تنوری دو دو گلی برون
کرده باشد بعده از اهن سه پایه فرموده بالای اتش نگاه داشته
قاروره بر او بجا دارد و بر این طریق تا یکشب و صبح بر اورده باز زردے

وسپیدی بیضه سحق نماید چونکه بالا مذکور است ان دارو زنگ سرمه را
گردد پس ان دارو را تعویذ بازوی نماید اگر طرح نماید پس ان دارو
برابر سیماب تازه داده چند وقت صلایه نموده در بوته انداخته
تشویه فرماید و یا نه دارو را چهل حصه سیماب تازه یکحصه ان دارو دوا
صلایه کرده اتش نماید اینسماب بسته گردد از ان سیماب بسته یکحصه بر چهل
حصه زهره طرح کند ابیض گردد که برابر نقره خالص هر که این عمل را بکند
312 مطلب تمام بدست ارد بدعای خیر استاد و این ترکیب را یاد کند انبست

اگر کسی شنگرف بابراده زهره و مارقشیشا و کبریت
اهن و کاج هر یک را با زرده بیضه مرغ یک یک هر یک را صلایه کرده
بالای یکدیگر لیپ فرماید اتش دهد مقدار یک ماچکه یا سی ماچکه
اتش دهد با تمام برساند در یکبیت قایم گردد و بعده عواضی کردن
از استاد معلوم نماید انبست عمل ارواح که بالا است

اگر کسی

اگر کسی موم و مسنکی بحجر را کبر وزن موم داده در میان آب انداخته
آتش و بهر وات آب مهر بار داده باشد براین طریق چهل روز انجان
بعد از ان از آب او را گرفته سیماب و زرنیخ و کبریت و شنجرف و سنبل
زرد و غیره را آنچه که بر آتش نهادن بمنی ماند انهه را یکجا کرده صلایه نموده
در میان کنوره انداخته جل جبر کند بگیر و زتمام نماید بر آنچه که انداز د
عمل با تمام رسیده خواهد شد مجرب راز بعوده تا داند

اگر کسی جسد بصر برا با سیماب داخل نموده بهر وجه که داند که کنوزه فرماید 313
بعده در میان سرکه نخود تازه مدت شش ماه بینداز د تا تمام برسد
مجرب است ارنموده بعد دان بصری مذکور را در میان زمره توتیه را
ماشه مینداز د رزد اعلا اید طریق ساختن جسد است

اگر کسی نوشادر را در میان شوره انداخته نخود بالا ایک یک کرده
آتش نماید شش هفت روز قایم کرده است تا داند هرچه خواهد

استعمال نماید مفید است انچه دانند مجرب آزموده

اگر کسی بصر برابر سه حصه را انچه قرار داده صلایه کند بعده بآرد و
نمک شور و بانه نمک لاهوری را با برگ درخت توهر سه پهلوی
صلایه نموده بباید طریق قرص بسته او را انچه و بالا انرا با نمک آن
که بالا مذکور است قرار نموده بنهد و بگذارند و سه ماه در میان دیک
دو هن له ور ا در سر بسته نگهدارد و بعده انرا برآورده اتش چهل
دوازده پاس بعد طرح حد چهار ماشه بر توله زهره پاک نموده
زرد خوب اعلا برآید که مقابل شمس خالص است

اگر کسی شوره و نوشادر با بول گوسفند کان صلایه هفت هشت روز
نماید بعده بار دو بصر پاک نموده توله را سه ماسه سیماب کند یه
ان نمک مذکور را او را انچه و بالا داده اتش چهل دوازده پاس
دو دو بند کرده که بر زهره کار کرده نیست تا داند

اگر کسی

اگر کسی سیماب در میان تاری به بزد چهل بار هر روز تاری تازه آورد
استعمال کنند بر این قیاس تا که سیماب غلیظ گردد اگر همین را استعمال بسیار کند عقد شود
هر چه داند بکار برد و بغایت کار را علا آید مجرب است ازموده

اگر کسی پاره هرتال را بیست و یک روز با شیره لیمون سائیده از کاغذی خوب
بشوید بعد از آن یکحصه سیکون مصری بشش حصه هرتال مصعد سائیده
در میان شیشه انداخته باز شیره لیمون انداخته از چوب اولی بجنبانند تا بیست 315
یکروز بشود آنچنان میشود ابیض علا گردد بعد از آن کوتره ساخته سیماب
در میان انداخته در میان گهی بخته بکنند آنچنان نقره میشود که برابر بشود که
باد کار میان شیخ برست بهتر از آن نیست تا داند

اگر کسی سیماب را در میان دیک حدید بخته قایم کرداند بعد از آن
بهر وجه که داند بران طریق اختیار کند تا دکار حضرت شیخ برست
مجرب است ازموده هرچه داند کار فرماید امنت

اگر کسی یکتوله نقره را توله زهره هر دو را یکجا سائیده بعده یکتوله شبنه و
یکتوله کبریت یکتوله شوره تمام را یکجا کرده چکنی داده باشد زهره را
هر بار دور کنند و هر بار بدهد و دور کنند بر این طریق سه بار دور کنند
نقره لعل گردد بعده با تار حدید برابر داده بگردانند بعد از آن او را
با طلا داده بگردانند مجرب است آزموده است

316 اگر کسی پارد نوشادر و شنگرف قشر البیض و موی سر آدمی را در یکدیگر
انداخته در زبل اسب تا چهل روز بعد از آن سیماب آورده در توله ماشه
حل را طرح کند سکنند تمام البته خواهد شد یکجا بر زهره مرتب نماید
ورنه کبریت مالیده روغن کشیده بر نحاس اندازد

اگر کسی پارد سیماب با گچه قلعی پنج حصه سیماب را با شیره لیمون تا چهل
روز مالیده بالای دیگدان نهاده سه روز آتش دهد سه روز
بعد از آن بریده سیماب را پنج حصه را گچه حبت داده تا چهل روز

بمالد

بمالد بعد از ان سه روز آتش چند و سیماب پرورده را باز بر پنج حصه را
یکحصه را سرب داده بمالد بعد از ان چهل روز با آتش چند تا سه روز
بعد از ان سیماب را باز پنج را یکحصه زهره داده بمالد بعد از چهل روز
باز سه روز آتش داده باز سیماب پرورده را با نقره بمالد تا چهل
روز تا چهل روز بعد از ان سه روز آتش داده با طلا بمالد پنجحصه را
یکحصه طلا داده باز سه روز آتش داده برارد بعد از ان یکحصه را 317
اکسیرے که مستعد شده است ورد و حصه باید انداخت و اندو
حصه الست یکی سرب دیگر طلاست هر دو را باد و برابر یکحصه اکسیر
مالیده نخه بالا کند که هموزن داده آتش نخه شش پاچکه داده
برارد بعد از ان هر جاکه برساند بر زر و نکبت باد که کار حضرت شیخ
سرے صاحبست باید که استعمال این عمل بکند

318

320

بسم الله الرحمن الرحیم وبه

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلواة و السلام علی رسوله

محمد و اله اجمعین   بدانکه ایزد تبارک و تعالی بقدرت القدیم و

و سابق علم عظیم خود قوت طبایع و خاصیتهاء موجودات او رو

بعاسط طبایع و اختلاف و احوال ایشان و اثرها و روحانیات از 321

عالم علوی در عالم سفلی ظاهر میگردد و از قوت بفعل اید چنانچه

خدای تعالی است و می باشد یکی را از حال بحال میگرداند و بعضی را

نقصان بکمال و بعضی را بکمال نقصان آرد و چندین لطایف و بدایع

و قدرت بتو بیوندسعی اند و بفعلی و عملی و بعضی از نهانها ببعضی

و تغیر احوال هریک و ملازمت ایام فعلی و عملی در وی پدید آید

بر اهل فضل پوشیده نماند که حکماء قدیم آن صناعت را از عقل کامل و خاطر
روشن و الهام ربانی بیرون آورده‌اند فی الجمله در این عالم نظر
کردن و آزموده‌اند از معدنیات و نباتات و حیوانات این صفت را در آن
حکماء کبار این سر را پوشیده‌اند مثل لقمان و فیثاغورس
و بقراط و افلاطون و ارسطالیس و اغاد و ارسطو و انا و بلیناس
و زسیموس و ذوامعطرات و استطفش و هرقل و هرمانس و هرمس 3.22
وهر که این کتاب داشته باشد و هر کس که از ما نباشد او را عاریت
دهند تا عامه مطلع گردانند بدانچه در کتاب است و نقش خود را بنام
موسوم کرده‌اند از جهت آنکه در این کتاب شرح نموده‌ایم جمیع
حکمای ماتقدم از او پوشیده‌اند بلکه در این مایه دلست که مثل این
دیده نشود و بعد از ایشان حرام است که این کتاب را دادن به آن
کس که فاش کند چنین گوید مولف مصنف این کتاب شهریار بن

هرمز

هنره ما بسی بفیض و فضل ربانی مرا در انواع علوم بهره داده است
از قول استادان معتبر لطایف و عجایب حاصل کرده ایم و از لفوظ
بزرگان زمانه و معانی غریب شنوده بودیم انرا جمع نموده ایم
چون التفات خاطر درین عالم بیش بود بند روانند شند راه
بجان و رنجه گشاده بند تا مفهوم مانند پس تالیف را مبین و مشرح
جمع کردیم تا عاقلان را واضح باشد ازین علم عازب نام که 322
و نیز ابتدا کنندگان اعمال را راه نزدیکتر بود و رنج ایشان
ضایع نشود و این مجموعه را تجارب شهریاری نام کردم بگیرد
خورد تر ازین صنعت را چون تمام کرده باشد او را قیمت
بنود در عالم پس پرهیزد و بترسد زنان و خود را نگاه دارد
و هرگاه که سر خود را فاش نمودی از شهرت انکه محروم ماند
و این سبب هلاک تن تو خواهد بود و حکما گفته اند صنعت تمام شود از نام

چیزها در عالم است از جهت آنکه همه موجودات داخل است در طبایع
و صفت از طبایع بود از حال بحال بگردانند پس بدانکه صفت تمام از
موجودات است چون موجودات از طبایع است حکما آن معنی مختصر بر نحی
بر معنی نموده اند و دلیل باز نمودن قول اشارت این باب است
چون زمین لطیف گردد آب شود و چون آب لطیف گردد باد شود
324 و باد لطیف گردد آتش شود چون آتش غلیظ گردد باد شود و باد
غلیظ گردد آب شود و آب غلیظ گردد خاک شود پس اختلاف حالات
ایشان معلوم گردید و مشهور و مفهوم گشت و در این مختصر اشعار کفایت است
بود بنای این صناعت که بر غیر حالت این چیزها را باز بسته بسیار
انواع گفته مرادات هست چون طالب این مقصود خواهد که طریق
حیله و ریافتن این راه روشن گردد باید دانست از هر چه بر وی
تواند بود و از کدام جوهر شایسته‌تر است از ایشان کدام باشد و دیگر را

بگرد

هر دو کدام باشد که دیگری را حل کند برین قبولست انجام یکدیگر را باید الخ
الوان ایشان و تلون رنگ خلقت و رنگ دادن معادن اصل
خویش اورا ضروری بوده باشد هر یکی را فرق توان کرد و
بعد از ان بطریق رفق مدارا در تحصیل ما یحتاج ان کوشش نماید
تا خدا تعالی اسان کند و ان اینست باید دانست ان صنعت را
از متغیر گردانیدن طبایع چاره نباشد چند فصل است صانعت 325
بران نهاده اند بعد از ان دیگری طریقهای از انجمله هر کس بنوعی
دانند و راهی پیش گرفته و هر منزلی چند قدر استعداد قطع کرده
از ایشان بسیار بود که بمقصود نرسیده اند و حقیقت آنرا نیافته اند
ندانند و دیگر آنکه این صناعت را وجود بست عمل موجوداتی که صناعت
بو نیست ان سه چیز است اول حیوان دویم معدن سیوم نباتات
اما نباتات و حیوانرا باید دانست که حکما در کتابهای خود یاد نموده اند

و دروی بسیار است و نیز بیشتر که حکیمان در بیان حیوانات دو رای است

یکی رای آنست که دفع کند از صنعت فعل بود از حیوان و نباتات

بلکه بر نیچه بسیار بود از حیوانی بی از جنس حجر بفعل می آید دویم رای

آنست که عمل حق بنود یکی از حجر دان گفته اند در حیوانات و نباتات

باطلست و بنود صنعت در حیوانات و نباتات هرگز بفعل نه قوت

و حجت آورده اند اندران و فرموده اند که ما را مطلوب حجر است

و حجر کردن از غیر جنس حجر کار دراز است در و بخیزے جای بیوند

خویش بیرون کند نوع خیز جنس عمل بیری از جنس خود نزدیک باشد

و ایشان نیز محکم تر بصواب قریب تر باشد و عمل حجر بود و دیدے

طبع و جنس خویش بود اما پس ما را اگر مراد است از حجری پس از حجر

از حجر کردن نزدیکتر است که از حیوانات و نبات و نشو کند بهر تو

و سر من به آن خجسته از نزدیکترین حجتهای ایشان است و آنچه من یاد

نموده ام

نموده ایم وی کم در این کتاب ار صنعت و در این عمل ها خاصه ان عمل خاصه
بدان انرا و عمل کن تا بر سی انچه طلب کنی یافته میشود اما بدین حجت
برهان روشن شود بهترین شایسته ترین این عمل بر صورتست هر چند
که اهنست انهم بر چند طریق بعضی انجای یافته شود و جای شود اما بهترین
ارواحات چهارست زیبق و نوشادر و کبریت و زرنیخ اما اجساد
هفتست ذهب و فضه و سرب و قلعی و رصاص و حدید و زهره
و هر یکی چهار خاصیت دارد ان در خاطر ها دارد اما اصل همه اکسیر های 327
احمرست و ابیض و اصل اکسیر احمر گرمست و خشک و اصل اکسیر ابیض سرد و
خشکست اما اعمال احمر از زیبق و کبریت و نوشادر و ذهب بر زهره
بکار اید اما اهل اعمال ابیض را از زیبق و نوشادر و زرنیخ و فضه است
و این کار در همه وقت بکار اید اما اعمال ناقص انست بجای ذهب و زهره
دارد و اصل عمل انست که هفته بر جای دارد و ناقص دیگر انست بمالی.

نقره رصاص دهد وانچه فرمودم حق در حق است و دیگر صفت احمر د
ابیض را گویم که حجر است فاضلترین دو طریق گفته اند انکس که بستانند
اما باید دانست که این مختلف در قوتهای و ذاتهای است از جهت انکه
بابی رزنیخ اقوی تر جسمی از کبریت و بسیاری در زرنیخ اندکی تر
در صبغ از کبریت و هرچه را صبغ بیشتر قوت او بیشتر است و در سوخش
328 از جهت انکه ان بدانستم که صبغ کبریت بیشتر قوت از صبغ و زرنیخ که در کبریت
حرارتست و احراق ان قوی تر از زرنیخست تا میبایم کبریت را که صبغ و
رنگ بسیار میدهد و به سبب است که کبریت از قسم شمس است و زرنیخ از قسم
قمر است پس چون ثابت بود صبغ ان شمس را وضع این قمر را نزدیک ایشان
قدیم است از قمر هیچ ترسی نیست که کبریت قدیم است از زرنیخ و زرنیخ
مثال فرزند است مر کبریت را و همچنین تمام ارواحات مگر زیبق و کبریت
قدیم است بر همه ارواح قایم مقام کبریت است و در بعضی احوال بمنابر که او

باشد

باشد در روحانیت و بعضی از علمای یاد کنند از جهت آنکه او بمنزل جزو است
ور بانهاء اکثر چون کبریت باشند استعمال کنند هیچ یکی را تا معلوم باشد که
کعبه اند اغاز کنیم اکنون نداپر ارواح از جهت این معنی که ارواح زنگ
نمودار کننده است واجساد او از انجمله چیزها که از زیبق است و نوشادر
و کبریت و زرنیخ اما زیبق و نوشادر بپرانند و بسوزانند و زرنیخ
و کبریت بپرانند و بسوزانند مراد از زیبق بردن تریست و مراد از 329
نوشادر در صنعت و مراد از کبریت و هرتال نمودن تری و دهنیت
سوزنده اما در علاج زیبق عقد و تصعید و حل کردنست و تقطیر کردنست
و علاج در کبریت و زرنیخ غسل و تشویه کردنست و معلوم باشد که
درین باب بدین ترتیب قدر اختصار نمودیم بعد ازین علم یاد
داریم و انرا بر بیست باب مرتب ساختیم تا طالب زود بمقصود رسد
انشاالله تعالی فهرست ابواب بدین تعزیر باشد باب اول در

تدابیر زیبق باب دوم در تدابیر نمک نوشادر باب سوم در تدابیر توتیای
باب چهارم در تدابیر کبریت باب پنجم در تدابیر موی باب ششم در
تدابیر کلس های باب هفتم در تدابیر تشمیع و باب هشتم در تدابیر علت
و باب نهم در تدابیر حل نمک هاست و زاجها و طلق باب دهم در تدابیر
عقد باب یازدهم در تدابیر ابهای حل کننده باب دوازدهم در تدابیر ابهای
رنگ دهنده باب سیزدهم در تدابیر صعود سفید است باب چهاردهم در تدابیر 330
ابهای ثابت کننده است باب پانزدهم در تدابیر تصعید هر چیزی باب
شانزدهم در تدابیر زاجهای باب هفدهم در تدابیر نمک های باب هجدهم
در تدابیر معرفت و قوتهای باب نوزدهم در تدابیر احوال حقیقت
باب بیستم در رمز از حجت باب اول در شیعه زیبق بشناسد که اینقدر که
خواهد با جز قول سحق کند تا باشد اگر دیده بس طبخ کند تا باب تابنده شود
بیاید او را ابیض مانند کوکی روشن اگر اعاده کند بارهای بهتر و چون با

مهر درخشان

مهره حشان کرده افلاطون او را طلجه نموده است با خل یا بول یا زیت

و مقدار پیدا کرده است هر بار که طلجه دهند بدان اندازه باید نه زیاده

و نه کم تا معلوم باشد حق این است که گفتم آنگاه طلجه دهد و این حوتست

و عجبست دیگر در صلایه و محل فا حره اندازد و بسا بداب دری و ریزد

بشوید صاف شود و همچون آینه صفت عقد زیبق بستانند آنمقدار که

خواهد پس خردل بساید چند ساعت تا سیاه گردد به برد او را احل

و نمکه تا رود بیرون آید آنکه در زمین حفره کند و خاکستر سپید نخته 331

بر روی تا باشد سهل آنگاه سرب را و مالد بر زیر حص را بگدازد و بر روی برزد

که آنقدر تا باشد بمقداری یک انگشت بسطری چون چنین کردی عقد

شود همچون سنگی تیره رنگی دیگر باره زیبق چند بگدازد و در وی

ریزد تا تمام گردد اگر سرب بر زد و در عمل سرخ و حمره را آید و اگر در

ارزیز بریزد عمل بیاض کار آید تا که یاد دارد قسم نهاد این است که بدل

خاکر مار قشنا پیدا شود بدر کند و اگر طلب باض باشد و اگر مراد احمر
باشد مار قشتای ذهبی پیدا کند و از جهت باض ارزیر بروی
بریزد و از جهت حمره سرب بریزد و دیگر از جهة باض شب مقلوب بروی
بپران کند و از جهة حمره زاج مقلوب برو بران کند و دیگر از قسم باض
نوشادر بر روی براند و از جهة حمره باشد زرد به براند و دیگر در
عقد زیبق بوی ارزیر قسم اول آنست کوی بسازد از موم بمقدار سازد
332
حاجت پس آنرا در گل حکمت کند و محکم بگذارد تا خشک گردد و چون گل
خشک شده باشد در روی جراحی کند باریک و بر سر آتش بنهد تا موم
گداخته شود و از وی بیرون آید آنگه بگیرد زیبق پاک کرده و در وی
کند و سوراخ استوار کند و دیگر مغرفه آهنی پاک و یکی در وی ار
رزیر بود یا سرب را بگدازد و این زیبق که در وی است با بوته گرفته
در ارزیر یا سرب گداخته غرق کند و بدارد در نه او قدر او دو ساعت

مستعد گردد همچون حجر اگر از سرب عقد نموده باشد در عمل حمره
در آید و اگر از زیبق عقد کرده باشد در عمل ماضی در آید و دیگر سرب
یا از زیبق هر کدامی که باشد در مغرفه بگدازد و چون گداخته گردد
آنکه مغرفه از سر آتش فرو آرد و چون بخواهد که فرود و نشسته آورد نه
در روی بنهد تا مغاکی شود میانه او و زیبق را در خرقه نموده باشد
و آن خرقه بروغن زیت تر کرده نموده باشد آنگاه این زیبق
با این مغاکه بنهد همچنین بکند بارها تا عقد گردد و در بیان آنگاه آتش
یعنی خاک باز گردد و بگدازد تا سرب سرد شود و روز دیگر پس سرش
بگشاید آنچه بالا شده باشد جمع کند و دیگر بگیرد تا وقت حاجت کار
فرماید و دیگر آن زیبق را بگیرد به همین خروعه جرب کند یعنی بیند آنچه
در شیشه کند و آن شیشه در گل حکمه گرفته و شیشه را در دیگ نهند
که خاکستر بپخته در آن ریزد پاره و همان دیگ شیشه در میان نهاده

آتش دهد و هر شیشه از موی سر آدمی مهر کند و اگر عرق کند دیگر دهد

تا رطوبت او تمام گرفته شود و در رطوبت دیگر بر شیشه گرفته نشود و آنکه

سر شیشه استوار نموده باشد و بالای آن شیشه از آن خاکستر داشته

ریزه در انگشت آتش دهد آتش یکسان باشد آنچه در شیشه باشد جمله

متصاعد گردد همچون سنگی چون برادهٔ آهن چنین متصاعد گشت و گرنه

ثلث

همچنین عمل اعاده کند متصاعد گشت چون رسید یکجزو وی از وی جز 334

جزو زهره طرح کنند غواص کند در وی و عمل پاک باشد

دیگر زیبق پاک نموده برابر او زاج مدبر و برابر آن تمام نمک مقلوب

با خل خمر صلایه نموده دیگر روز آتش دهد در شب آتشی بس در افکند

در دیگ آن پاک کند تا همه متصاعد شود و سه بار اعاده کند تا ابیض گردد

و بمیرد پس او را آب رصاص محلول بحیله با جوز داود هند مثل وی

در سحق تشویه کند و هفت بار صلایه نماید و هفت بار آتش کند و قوم

ازهو.

از هفت بار قوام گیرد بر صحیفه چاربی شود و دو مکند بگیرد و بگیرد و از زرنیخ
مصعد بگیرد و ماء و تشمیع کند بعد از آن حل کند پس عقد کند رنگ دهد و
یکدرم او بگیر طل زهره را صبغ دهد که از خلاص بیرون آید و اگر حل کند
هر یکی را جدا جدا کند آنگاه با هم آمیزد و سه هفته در شبنه میان نهاده
در زیر سرگین اسب دفن کند تمام آب شده باشد آنگاه عقد کند و ضع دهد
یکدرم از او دو رطل زهره را و اگر این را بعد از عقد صلابه و مثل او زیبق
محلول در سحق بجوزد و هد بار تشمیع کند پس حل کند او را عقد کند وضع 334
دهد یکجزو از و بر هزار و دو ویست جزو زهره را و اگر بدل زرنیخ
و کبریت ابیض بود که او را آب بیاض سفید مقطر که در وی شب حل کرده
باشد بدهد تا قیام گیرد و عقد شود و یکدرم از او بر هزار درم زیبق طرح کند
و اگر یکدرم از وی بر سیصد درم سیماب طرح کند و بر آتش عقد کند و
آن اکسیر گرداند جنبه و هدایه و هزار جزو هر چیز را که خواهد و تجربه

آمده است از این باب آنچه بداندش دیگر دو   در حمره بگیرد زیبق که
از جهة احمر مصعد میکنند مثل او زاج صلایه کند و آب گوگرد معروف بذات
الرغوه بدهد و بباید تا اثر وی نماند پس او را اخگر کند و در دیگ
اثال بدهد و بگیرد برود و وصل کند و سه بار تصعید کند و هر بار آنچه بالا باشد
باز صلایه نماید و او را آب غمران مبلد بدهد و تصعید کند تا سه روز پس
336 آب الرغوه مبلد بدهد تشویه کند با آتش سبک هفت بار در شیشه و در گل الحکمه
نموده باشد و آنچه در گلوی شیشه آید باز گرفته تجفیف نماید همچون نگاه
بار و صبغ دهد ان شاء الله تعالی اگر او را صلایه کند آب نحاس محلول بخورد
وی دهد تشویه کند اعاده تا تا باشد بر صحیفه فضه برود و صبغ دهد بگردد
او جمل جزء قمر را شمس گردانند و اگر دو جزو با سه جزو شمس بیامیزد برود
آرد   تحمیر قرار است بگیرد آنچه خواهد از زیبق باگرده مثل او براده
زهره مکلس دهد و بیرد و او را بمبالغه سحق کند و آب زاج دهد و این است که حکما
تمام

تمام صنعت دانسته اند و پوشیده اند جز مستحق اظهار نکرده اند و دو درهم
دو عقد نموده و در قاروره نهد و مطین کند و سر محکم داشته در
تنوری کند یکشب تا شب تسویه کند و یکروز بیرون کند باید مانند سرخ
ترازانار باشد پس سحق و بر صحیفه فضه طرح کند و بکار برد نادر اند
دیگر صفت زیبق احمر محلول و آب نوره تیزاب صاف کرده باشد 337
هشت جزو او را یکجزو کبریت زرد چند آنکه آب سرخ شود همچون
خون پس زیبق مصعد را بدان تسقیه میکند و تشویه کند یکروز هر چند
که آب بخورد بدهد و خشک کند و در شیشه کند و در گل حکمت گرفته باشد
و تصعید کند از بخار ذراک و نوشادر در محلول بخورد او دهد
و تشمیع کند نیکو در آلت حل کند تا حل گردد آب سرخ پس تقطیر کند نقل را
و تشمیع کند بزاج و زنجار و نوشادر در محلول حل کند و تقطیر کند تا تمام
بچکد پس در آفتاب نهد چهارده روز پس کار بندد این بود میان

در تجمیر زیبق و عقد

حل و میان مجمرات کرده خیال کفایت نماید

بگیرد و بگذار تنگ سفالین و در گل حکمت کند زیبق زنده را در قدحی کند

و قدح را در میانه دیگ اندازد و کبریت زرد و سوده کرده زیبق

بر ریزد بسیار تا بمقدار نیم قدح آنگاه سر دیگ استوار کند تا بخار بیرون

نرود و آتشی نرم در زیر دیگ کند نیم روز آنگاه بگذارد تا سرد

338 شود و بگشاید بیابد او را منعقد کرده چون زر جعفر

دیگر صفت زیبق محلول با جماع حکما بگیرد و زیبق مصعد بگیرد و نوشادر مصعد

بگیرد و بر اصلایه کند و با هم دیگر بساید و دو جزء نمک بر وی افکند بساید

چندانکه با هم آمیخته شود آنگه در دیگ اثال تصعید کند دیگر را بگذارد تا سرد

شود در روز دیگر بر گیرد و صلایه کند با هم بساید و دو جزء نمک بر وی

افکند و بساید چندانکه آمیخته شود آنگه در دیگ اثال تصعید کند دیگ دیگرا

بزرگ که بر پهلوی وی بازنه کرده باشد هم تا خواب بکم شود

در دیگ

در دیک دیگر آب گرم کرده و در این پاره اندازد و آنرا بجلاب را که
کند و سرپوش سازد که دسته او را باشد و آن شیشه را دار و
او بران کند و سرپوش بر سر دیگ نهد و چنان کند که سر شیشه
برابر آب باشد و سر دیگ چنان محکم کند که بخار بیرون نرود و آتش
کند یک روز تمام شب بگذارد تا سرد شود روز دیگر بیرون کند باید
او را حل شده و آن اینست که حکما جسدها را حل کنند و حکما گفته اند بگیرد 339
کلس جسد را و یا برادهٔ نرم و گرم کند اندکی و در و زیبق محلول
افکند و در آلت حل کند تا حل گردد و بدانکه این صحیحست و در این
هیچ شبهه نیست و آزموده است اگر تو گرم کنی سونس زر یا نقره
یا زهره یا قلعی کرم گردانی سهل است و در آن زیبق محلول افکنی و
در آلت حل کنی و همچنین طلق مکلس و جمله سنگهای سخت برین مجرب
حل گردد دیگر ملح قلعی صاف پاک و یا نقره بالغ سحق کند با زیبق مصعد

زاج و درشبنه کنند و در الت کنند تا حل گردد و آبی سرخ برگیرد بوقت
حاجت بکار برند و دیگر زیبق مصعد یکجزو و دو جزو نوشادر مصعد باهم
دیگر بسایند و در اثال کنند تصعید نماید روز دیگر بیرون آرد و بگیرد
نمک محلول مقطر و بروی ریزد و درشبنه کنند و در الت حل کنند تا حل
شود آبی صاف گردد که هیچ ثقل نماند او را بگیرد یکجزو زیبق یکجزو
340 قلعی پاک کرده ملغمه کنند نیکو آنگاه یکجزو زیبق مصعد بروی افکنند و
در صلایه نیکو بکوبند آنگاه در شبنه کنند و در الت حل کنند تا حل گردد
آنگاه بگیرد بوقت حاجت بکار برد باب دویم در تدابیر نمک نوشادر
اکنون آغاز کنیم بتصعید نوشادر و حل او و از جهة بیاض و از جهة
احمر اول بگیرد نوشادر و را صلایه نماید نرم همچندا و نمک طعام
با او بیامیزد و او را از ملح تصعید کند اول سه بار هر بار بملح تازه کند
تا سپید او را چون ملح پاکیزه و دیگر آب نوشادر و ملح اندر آنی متبل نمی

او بیامیزد و صلایه نیکو کند و در دیگ اثال تصعید کند سه بار تا ابیض گردد و نیکو
پاکیزه بیرون آید هر بار ملح اندرانی دیگر کند قسم دویم از برای حمره
نیکو نوشادر در صلایه کند با مثل او زاج و تصعید کند از زاج سه بار
و هر بار زاج تازه کند تا رنگ گیرد و غایت آن هفت بار باشد که
سرخ شود قسم سیوم نوشادر را صلایه کند او را با مثل وی زاج و
قلقنار آنکه انگبین کند او را با صفر بیضه آنگاه تصعید کند تا سرخ شود و 341
نیکو گردد دیگر حل نوشادر در سحق کند نیکو نیکو گردد و یک بندنی با انسی کی بگرد
او گشاده کند یکی بسته بگدازد و آن نوشادر در رود بندنی کند چنانکه
از نی دو قسم پر شود و یک قسم خالی ماند آنکه سر دن محکم بندد و در
دیگ آب اندازد و آن بر ریسمان بندد و در دیگ پایه ویزد و آتش در آن
زیر دیگ کند و بجوشاند بقدر سه ساعت باید که سر نی چنان او برد
که آب بالای او باید آنگاه بیرون آرد حل شده آبی صاف گشته برگیرد

وبکار بند و دیگر قسم نوشادر را و حفره کند و جای که نم شده باشد
حفره کند قدر یکگزه و در ان جای دفن کند تا حل شود ابی صاف
بیرون اید و دیگر قسم کدوی تر تازه انچه درون وی باشد جمله دور
بکند و زیر کند و سوزن زنند و ان نوشادر که حل خواهد کرد و کاسه
در زیر دارد تا تمام در میان کاسه بیرون اید و بوقت کار فرماید
در تدبیر کبریت و زرنیخ حکما گفته اند هر تدبیری که کبریت نافع بود
342 زرنیخ نیز نافع باشد و عمل کند انچه کار کبریت و زرنیخ است بر این
قیاس بکند اینست تشویه و غسل طبخ و تصعید جدا جدا و تشویه و غسل طبخ
بهم تصعید کند اما انچه کبریت و زرنیخ را بدان علاج کرده شود و
وان هجده است زنگار و نوره و کلسها، و ملح براده نحاس و
براده حدید و براده ارزیر و براده سرب و مرتک و زاج و
قلعی و طلق و زبده البحر و دار سنج و اجر ابیض و رماد عفص و زاد

بلوط

بلوط باشد بعضی ازین ادویها با بعضی ترکیب کرده اند و بدان علاج

کرده شود اما ابهاء در وقت صلایه کردن بجوزدا ایشان دهند

که آن شش است و آن اینست ماء حل و ماء ملح و ماء شب و ماء زاج

و ماء نوشادر و ماء نوره اکنون صفت تصعید و سرد و کبریت های

زرنیخهای است هرکدامی را که خواهد در صلایه کند با این ابها یکی

ازینها سحق کند با این ابهاء بجوزدا و مبلغ هر یکی وزن در صلایه بساید

و در آفتاب می نهد چندانکه الجوزدا آنکه روز دیگر در دیگه آثال کند

و جگه برکند و صل استوار کند و بر آن ملبه سوراخ کند یکبار زد تا دود

سیاه و زرد باز اید دود سفید بیرون آمدن گیرد و سوراخ

با نمک مدبر محکم ببندد آتشی نرم کند چندانی که داند تمام تصعید شده

باشد آنکه روز دیگر بگیرد سر دیگ باز کند و آنچه تصعید شده باشد

برگیرد باز سحق کند با همان آب و باز کند باز اعاده کند تا بالغ شدن

343

کیرد چون صحیفه فضه بر آتش نهد کرم کند از زیبق مصعد بر وی افکند
سیاه نکند وجه دیکر آنست که او را چاک کند اگر سیاه شود بداند که
پاک نشده است و کدورت تمام دور و صاف در وی باقیست
و اگر متغیر نشود بداند که تمام شده است و اگر تغیری باشد باز اعاده
کند تا تمام شود پس اگر چه چیزی چرک درو بوده باشد عمل ناقص
ابدا این سریست عظیم تا دانند دیگر قسم کبریت باز زرنیخ هر کدام خواهد 344
وصلایه کند با مثل او ملح اندرانی پس او را حل صاف دهد تشویه
کند و تصعید شده باشد بگیرد و صلایه باز برد هر دو بار ملح تازه
کند و سرکه مقطره میدهد هر باری تصعید میکند تا آنکه سپید شود و ملح
که نماند سیاه باشد پس تشمیع بنوشادر کند تا محلول هفت بار تا جان
شود که درو نوشادر بگدازد ولیکن سه بار تشمیع کند سپید بده باشد
بعده بگیرد زیبق مصعد که از جهة بیاض تصعید نموده باشد بعده

بگیرد

بگیرد مثل او مشمع کند بنوشد در محلول تا چنان شود که بیداوت بگدازد

آن هر دو را برابر بر صلایه جمع کند و آن ماء الطحال بخورد او بدهد بار و

صلایه کند و تشویه کند تا مثل نقره شود سفید بعد از آنکه بخار تشویه

نموده باشد غایه آن هفت بار باشد آنکه یک درم ازین یک درم رطل از

هر چیزی که باشد بدهد قمر کند و از خلاص بیرون بدر آید دیگر بگرد

گوگرد زرنیخ و مثل او طلق محلول صلایه کند و از آب قلعی بدهد تشویه

کند چون اینچنین کردی پس در دیگ آنرا تصعید کند و اخلاط همه بار 345

تازه کند تا سفید گردد که در وی سیاهی نماند پس چهار یک او ملحه

قلعی صاف در او کند تشمیع نماید بانوش در محلول تا چون کلی شود

که بیداوت بگدازد پس حل و عقد کند صبغ دهد یکجزو از دو بر صد جزو

زهره را و اگر گوگرد باشد این اعمال بر وی کرده باشد بیرون آید

از هر جسدی که خواهد چنانچه دولتی دارد قسم دیگر در حمره گوگرد

یا زرنیخ و خان و سواد بوی از وی بیرون کند یکرطل از وی با یک
رطل نمک کلس عظام صلایه کنند سه روز با ملح بدهد هر روز صلایه نماید شب
تشویه میکنند با آتشی آهسته تصعید کنند از اجزاء آثال بعد از گرفتن و نارت
بانسیاه کردد و هر بار نمک کلس عظام و ماء ملح تازه میکنند تا آنکه اورا سفید
که صحیفه را سیاه نکند آنگاه او را از شب با صابون سوده بدهد چون هر
346 دو حل کرده باشد تشویه میکنند و آب میدهد تا به مشابه سیاه نشود و دود
نکند اگر این تدبیر با کبریت کرده باشد یکدرم از وی سی درم
زهره را شمسی گرداند نیزه رنگ اثبت

دیگر قسم کبریت با زرنیخ هر کدامی که باشد سه بار غسل وی براده
وهد از اصلایه نماید و آب قلی بدهد و از آن شب تصعید کنند و نحاس
تازه میکنند و نحاسی که در اسفل آثال مینماید بر میدارد تا آنکه تصعید
شود سفید بر صحیفه افکند سیاهی نکند پس بدهد او را آب زاج و قلقند

نتوتم

وتشویه کند و سرخ شود پس بگیر زیبق که از جهت حمره تصعید کرده باشد مثل وی
ده بار و تشمیع کند بنوشادر محلول و نگاه دارد و بگیر دو مثل وی زیبق
و قلقند مثل او و نوشادر مصعد محلول بدهد که چهار را اگر از آن و قلقند در حل
کرده باشند و بدان تشمیع کند تا تمک گردد که و نداوت بگدازد و جای
کرده پس حل کند و نیم وزن همه دهن صفر بیضه در وی کند و دفن کند
تا آبی صاف گردد و انجمس در پنجاه روز شود پس عقد کند تا منعقد گردد
347
همچون یاقوت سرخ یک درم او رنگ دهد دو رطل از هر جسدی که خواهد
آنرا شمس گرداند و این عمل بغایت اعلاست تا داند

صفت غسل کبریت یا زرد و زرنیخ هر کدامی که خواهد بسحق و در حمره کند
و آب ملح بر وی ریزد و بگدازد و سه روز آنرا بجنبانند پس صاف کند
برادو ما آب خوش بشوید تا در وی هیچ شوری نماند پس از آن خشک
کند و بجزه باز برد و آب ملح بر وی ریزد و بر وزن دیگر کند بگدازد

وهمچنان بارها بجنبانند پس صاف کنند و بشویند و دیگر بار اعاده کنند تا سه بار
تمام شود آنگاه تجربه کنند تا اگر بر صحیفه تفزده گرم کرده افکنند برود و دود سیاه
نکند و سبز باشد آنگاه وارد و اگر سیاه کند باز اعاده کنند تا آنگاه بر صحیفه
سحق کنند و مثل وی اشنب محلول بجوزد و وی میل بهل در سحق تشویه کنند
باز سحق کنند و آب وی هم در سحق و تشویه کنند و باز سحق کنند و آب بدهد تا ده
348 بار مشعد کرده دیگر وا از وی بر پنجاه جزو بهره افکنند رنگ آید قمر عفرا و اگر کبریت
باشد هر جسدی که باشد قمر عفرا گردد
زرنیخ با آب نمک او را سحق کنند و در نسخه دیگر با آب قلی سحق تشویه کنند هر روز
سحق کنند بارها تا تکلیس شود که بنداوت بگذارد پس بگیرد زرنیخ که از جهت بیاض
تصعید کرده شد و تشمیع کنند بنوشادر محلول تا تکلیس شود که بنداوت بگذارد
پس بگیرد مکلس از زیر پس جمع کنند میانه هم حال برابر تشمیع کنند ده بار به
نوشادر محلول هر چه ثقل ماند سحق کنند و تشمیع کنند بارها حل کنند تا همه آب شود

بی قهر

پس عقد کند و بگذارد و بر سی جزو زهره طرح کند تمر گردد از خلاص
بیرون اید پاک اعلا اید اینست عمل پاکیزه

دیگر بهتر انست که بگیرد هر یکی ازین از کار جدا جدا حل کند انگاه با
همدیگر بیامیزد پس عقد کند بگذارد بر چهار صد جز از هر جسدی
که خواهد پنج و هر دیگر سحق کند ان عقد کرده را و چهار یک سحق
محلول ورا دهد و تشویه و سحق کند رنگ اید بگذارد و بر هزار جز 349
هر جسدی که خواهد تشویه کند تا بیرون اید غسل کند تا هر چند خواهد
بخار تشویه کند و تشقیه کند و تصعید کند همچنین میکند تا بوزه گردد
ابیض تا ان او و فعل او راضی کند و تشقیه نماید بنوشادر محلول
و تشویه کند تا که قایم گردد ماند اندر هر چه خواهد

کبریت با زرنیخ هر کدام که خواهد تا نشمع کند اخته بیامیزد در تنور
گرم نهد و غسل کند و تثبت تشویه کند بیرون ارد و سپید همچنین میکند

بارها تا فضه شود بگیرد و از وی بیست جزو زهره را قمر کند

کبریت یا زرنیخ بکوبد و بیزد و در قدحی کند و روغن شیرج یعنی

بیدانجیر بر وی ریزد و طبقی بر سر قدح کند و بر آتش انگشت نهد و برق

دم میکند آتش را تا بجوشد و روغن در خورد اگر روغن بسیار باشد

باقی روغن بسیار از وی بیرون آرد و او را با آب قلی بشوید باید

350 که آب سخت گرم باشد تا محلل بگردد و شوینده بشود پس از این تدبیر

اعاده کند هفت بار تمام گردد ابیض شود بگیرد و او بر بیست جزو

جسدی که افکند قمری صالح آید تا داند

دیگر زرنیخ را بکوبد و نیکو سحق کند و دخان از وی بیرون آرد

با آب نمک دائمی سحق کند تشویه کند پس بشوید و خشک کند باز تدبیر

اعاده کند تا ابیض گردد صحیفه فضه را اسود نکند پس بگیرد زیبق

که از جهة ابیض تصعید کرده باشد تشمیع کند جدا جدا حل کند پس جمع کند

جمله

میانه این ابها و در شیشه کند و در خم حل او بریزد که چون امیخته شود انکه بیرون
ارد و عقد کند منعقد گردد نقره مثل ارزیر برنگ ماند بکجز و دیگر طلل ارزهره
از خلاص بیرون اید امنیت تا که داند عمل کند

دیگر بگیرد بارزنیخ هرکدام که باشد بسابد و در حل حاذق تر نهند یکهفته
و حل چندان باید او را بسوید پس بشوید او را حل خمر کند و باجوشانند
باید که حل مثل ان کبریت باشد و ایم چنین تازه کند در هفته یکبار بجوشانند 381
اینچنین تا هشت بار پس او را در اب نهند و هفته هر هفته اتش کنند
باتشی نرم پس تشویه کند با اتش نرم بیرون ارد او را بعد از ان
غسل کند و در شیشه کند مطین و اتشی نرم بر افروزد تا بگیرد از و
جوهر ملین همچون فضه غواص کند استعمال در انچه خواهد این بغایت نیکست
و عجیبست تا معلوم باشد عمل کند امنیت تا داند

دیگر کبریت اسانست بیرون اوردن جوهر کبریت و زرنیخ هرکدام

که خواهد معرفه آهنی کند بر سر آتش نهد و روغن بیهه کرده صاف در وی
ریزد و چون سوخته گردد سیاهی از وی بشوید با نمک پس از این
عمل را باز اعاده کند تا راضی کند او و فعل تیر آنکه یک درم از وی بر سی
درم زهره طرح نماید قمری تیره رنگ سازد
اکنون صنعت طبخ و غسل کبریت و زرنیخ اما آنچه مخصوص است زرنیخ و دون
352 و کبریت طبخ است و زرنیخ را طبخ اینست بشیرجه تا مثل رصاص شود
در هاون تا قصه کرده سپید تر از فضه وقتی که چیزی عجبت و عمل کن
بوی تا بر سی بدانچه دوست نپنداری واجب کنید در همه طبخ نشوی
و واجب کند مهره و ساعت تا سه ساعت سوادی که بر سر وی می آید
بر گیرد و شیرجه تازه بر وی ریزد تا شیرجه سیاه بشود و همچنین تا نه
یا شش ساعت تا آب نمک جوش داده بشوید تا کلی دهن و سوادی
از وی بیرون آید آنکه دیگر بار شیرجه تازه بر وی افکند بر این طریق

طبخ

طبخ و بعد سه روز چندانکه ابیض کردد و کمال کردد پس عمل بر وی اعاده کند
تا تمام سود بر وی عمل کند اما آنچه مخصوص است بوی کبریت و دون زرد طبخ
طبخ است بعد از سحق با آب نمک بشوی یا با آب ملح قلی یا خل غیر است یا آب
صابون اما سحق کند بدانچه خواهی روا بود پس چون طبخ وی چنانچه
اول گفتیم یا طبخ آنچه خواهد با آب صابون پاک غسل کند و نیز بغسل علاجه نموده
عمل کرده شود بدان اگر طبخ کرده بود بدان اول هفت بار پس آب سفیده 353
سه بار طبخ کند اگر خواهی زرگشت و اگر خواهی اکسیر است تا دانند عمل نماید
که حکما عمل کرده اند و دانسته اند بکار دارد

دیگر در عمل کبریت از قول حکیم بقراط که سر گفت وی آزموده است
و حاجت داریم سخن نمانیم در اصلاح عمل کبریت تا وی اکسیر شود که
همچنانکه بقراط گفته از جهت آنکه بدانچه بقراط تدبیر نموده زیاده ممکن نبود
پس بگوئیم علاج وی انست که چون بیرون آید از طبخ با تصعید آن تیز

رنگ بود و چون موم نرم بود و گدازان باشد در آتش در این جزو
وان میجوییم که وی را بشوییم اول تا تیرگی از وی برود و ابیض گردد از جهة
آنکه تیره رنگی بیاض تمام ندهد و تیره گردد و هر چند که رنگ دهد که
باندازه قوت و هد باید که تمام گداخته شود و بر آتشی روان بود
و بر آتش چرخ نکند بعد از آن که بر آتش بگریخت پس چون در روی
354 ان چیز که گفتیم بتمام است موجود شود و اکسیر شود و از جهة آنکه چند اکسیر ثابت
در عمل احمر و ابیض گدازنده باشد آتش و جه و هد و دیگر در وی انست
بقراطیس ها دیگر دوده که یکجزو است عمل بیاض و عمل حمره در این عمل کبریت
بدانکه ایشت و بجای از تو در عمل وی بدانچه من عمل کبریت بر سر بدین
مرتبه از طبخ و تصعید محکم شود وزن وی آنگاه بگیر و از سپیدی بیضه
مرغ ده رطل از زرده مثل وی بهم بیامیزد و بیفکند درهم قدری
نوشادر بر وزن سخت بسیار آنکه بگدازد و آتش آهسته شود و کفهای

بالای او باید که دور کنند و او را در قرعه کنند و انبیق در وی بندند و آتش آهسته
کنند تقطیر کنند تا تمام بچکد پس آن ابریق را بقرعه باز برد و دوم بار آتش آهسته
کنند تا تمام بچکد روشن و صاف پاکیزه تمامت آن عمل در سه بار بود و در بار
دوم و بار سوم در وی چیزی از نوشادر نماند اکنون که نوشادر در
در بار اول بشد است چون مقطر شد صافی چنانکه گویی مروارید است
پس از آن آب کبریت را اندر بر نمود یکجا کنند چنانچه پیش از این یاد کردیم 355
بگیرد و پاک سحق بچربی کنند و به یزد پس سحق کنند و بر آورد و یک کیله و فرو
ریزد و بر وی از آن باقی بیض مقطره چند وزن وی در صلایه
زجاج با هم بساید و در وی یک شب نهد و سوده مند بود و پس نرم بر وی
آتش کنند نرم چنانچه در غایت نرمی بود و در حالت پختن خشک شود
بدان که زرانیخ حکماء در عدد او را بهاء در تطلیه وی خشک شود
و بر مختلف بعضی گفتند مدت طبخ وی ده روز بیست و هفت روز

نیکوترین قولها است عمل کن بهر کدام گفتار که خواهی خاصه بر آتش نرم
میباید پس چون در بیاض بکار اخت برانی وجه وصف کردم که
در وی سه فایده باشد یکی فایده وی ابیض و دوم تشمیع سوم
عقد بدان این را که تمام چون پخته کردد بر این وصف باشد شوید
بیاض بیضه و برآورد را بدو راه اجزاء وی پاک کرده کنده و نیکو کرده اند
عمل آن با آنچه یاد کردیم در عمل کبریت بدانند در طبخ هفت روز به آنکه 356
روز است و اگر سوم روز هم شکسته است از جهت علت در نیکویی وی
درازی روزها است و دوم بودن بر آتش بسیاری مقام بیاض
بیضه مر کبریت را بدین تقدیر هفت روز بود که آن معتدل است میان
زیادت و نقصان بدان این معنی را و اگر خواهی ده روز کن و اگر
ده روز نخواهی سه روز کن که کمتر است چون طبخ کامل یافت اول
بار چنانچه یاد کردیم و خشک شد نی شد کبریت تمام پس آنگاه و برآ

یکی

سحق کن و بر صلایه زجاج بالا هم زجاجه بود چندان بساید که چون مغز
نشود پس بازبرآرد و دور و یک کند و بیاض بیضه مقطره بر وی فرو ریزد
سه بار چندان کبریت بدان آمیخته شود و نیکوتر چون چنین شد دیگر
بار آتش اعاده بر وی کنند همچنان که بار اول کرده بود و آتشی خوب
آهسته و حکما در آتش نمودن بر دو قولست بعضی گفته‌اند که این ششم
اول باید کرد و بعضی گفته‌اند مثل اول بار باید کرد و تا هر دو آتش یکسان 357
باشد تا آتش کردن بسیار این کبریت و زرنیخ‌ها را هلاک کند باید
که روزها طبخ در بن وقعت بیشتر از روزها اول باشد چون خشک شده
بار دیگر وی را بر صلایه بساید تا مثل وی از بیاض مقطر شود و تا مبالغه
تمام چنانچه هر دو یکی گردد چون چنان شد بار دیگر وی را در دیگ کند
و برنهد از بیاض مقطره بر آن قدر که بار اول کرده باشد تا این بعضی
سحق کرده پس بازبر وی آتش اعاده کنند از بار دوم نیک سه بار

چندان چنانک آتشی اول بده رطل انگشت بود بار اول چون بیرون آید
از طبخه همچون تشبیه بیض تیره رنگ آتش دوم بیست رطل انگشت بود
آتش سوم سی رطل انگشت بود و در امیزی زردی باشد بیرون آید
طبخه دوم از طبخه سوم با سپیدی پاکیزه هیچ تیرگی نبود در پاکیزگی وی
چون بگیرے از وی حبه بر صحیفه آهنی بگدازد و روان گردد پس چون
358 برسد بدین حد بگیرے جزوے از بواق محلول تقطیر کرده باشد و تسحیق کند
با وی تشویه کند بعد از آن اندکی خشک کند پس دیگر از تشویه کند بعد از آن
بیرون آرد و عمل باز اعاده کند همچنین سه بار کند و در روزهای پس او را
بر صحیفه گرم کنی یا آهنی اگر دود کند عمل باز بر وی اعاده کند تا برسد
بدان مرتبه که دود نکند و این دارو وی است که بر القمر عمل کند که آن
بیاض بیض با کبریت تمام امیخته بشود دیگر الشمع کند تشویه دهد اسفی
کند نرم گردانید انگه بیض بکن اندکی رطوبتی از وی جذب کند تا آن

کردد

کرده واپس کرده پس انچه گفتیم در کبریت ان بود و اکنون حاجة داریم وجه

تفویض کردن وی بگویم تا رنک و هوا اگرچه در این وقت ظاهر رنک

و هوا اما این رنک و هوا که عوض نکرده بود و حکما را که بطریق تفویض

وی که چیزهای دیگر و وقت دیگر و قوتهای بعضی گفته اند که حل باید

کرد جسدها را این روحها را از وی اب باید داد و عوض کنند و این کار

درازست بعضی گفته اند شاید و رارد بدین روحها بر جسد کبریت

مدبر تا پاک کند و بر اعواض این دشوارست لیکن بگیرد از قلعی یکدرم 359

براده کند سنک برنیق زنده یکدرم با وی بیامیزد بعده بروی افکند

سه درم نوشادر بر صلایه بساید بشوید برات تا کل اسود تمام اردی

بیرون شود این نوشادر هم از وی بیرون اید اگر سیاهی باقی

بود دیگر نوشادر بروی افکند و بر سودن مداومت کند تا کلی اسود

از وی بیرون اید چون پاکیزه شد سواد در وی نماند انکه براند

براین زیبق ارزیز بگدازم ازین کبریت مدبر خوبان بید بهم تا چون عنبر زرد

شود پس او را در میان گل با قدحه پاک نهاده تا عرق کند باز سحق کند

و باز در میان آتش نهاده برین طریق که تا عرق نکند بگذارد و در چهار بار

صد جزو ابیض بکار برد و اگر بر زهره به برد قمر شود و این عجایب

و از جمله اسرار است اثر او عمل کن بوی برسد بدانچه دوست داری

این نوع تعفیص در عمل ابیض احمر است و یکسان پس جابر بن حیان

صوفی سوگند یاد میکند که عمل علم این یکباب از انفاس افلاطون است ٣٦٥

و از جمله آن انفاس است که بقراط بر سر آن اعتقاد این کبریت در باب

حمره و با بهاء ابیض در آتش کردن در دیگ علاجها تمام یکسانست بی

هیچ در زیادت نقصان پس بدان کبریت رنگین است از ارکان این

باب که یاد کردیم که معلوم باشد

بگیر و آنچه خواهد سحق کند در شیشه طین سر فراخ کند و همی جزو بر دو زیبق

بجزوی

چندانکه او را بپوشد بر بالای او مقدار چهار انگشت برآید آنکه او را بر آتش زبل

بر آتش نرم کنند و بگذارند در روغن در خورد و خشک شود چون سرد

شود بیرون آرد باز بکوبد باز در شیشه اندازد و عسل بر روی ریزد

و چندانکه بر زبر او برآید در آتش زبل بنهد تا عسل در خورد و خشک شود

تمام عسل از روی برود و باید که سرپوش شیشه سوراخ باشد تا دود بیرون

رود و پس بیرون آرد و صلایه کند ملح پاکیزه سحق آب دور کند بشوید 304

چندانی که آب صاف شیرین بشود و پس خشک کند و سحق آب محماة میدهد

تشویه میکند تا سرخ گردد مثل او زرنیخ مصعد را با مرده بدهند صبغه

با نوشادر محلول تشمیع نماید بر زهره قمر طرح کنند بر دو جزو زهره

یک جزو قمر باید بیرون آید شمس نیکو آید امنت

دیگر است توتیا را در جام یا در طشت اندازد و روغن تلخ بر وی

ریزد چندانکه او را بپوشد بالای او مقدار دو انگشت برآید

پس او را در دیگ نهد در آفتاب بیست و هشت روز چون شب شود
در خانه آرد چون روز گردد در آفتاب نهد چون این روزهای
تمام شود او را از طشت بیرون آرد مثل خاینده بار کند نرم سحق کند
آنگه با روغن زر خالص سحق کند نرم از بادام شیرین پس او را در
کوزه گلین کرده یا در شیشه یا در آبگینه مطین کند آنگه در اتون نهد
آتش هیمه تا روز دیگر آرد چهار یک او با او یا مرزنزاج یا سیوری
362
نیم او قند سیاه بار کند و همه را آب باید شور نمی در آن نهاده باشد
بگردد تا شب سحق کند پس تشویه نماید شصت ساعت در آتش زبل به نهد
بیرون آرد در بوته مصنوت بکند بگدازد استنزال نماید هرچه آرد
فرو آید انست که میخواهیم پس جزو از وی بر چهار صد جزو آمده است
قمر نماید نهد بگدازد بیرون آرد و صفایح کند تنگ تنگ چون صحیفه
نهد و را جزاد ملح بنهد طبخ کند آنگاه در بوته نهد در دیگ مکبه بر دیگ نهد
او

اجزا یکبا ملح بنهد یا از سوزن میبنهد یکبا از این پاک بار اجزا ملح بنهد و یا از
شوره می نهد یکبا از بن پاک همچنین تا زود زیر او اجزا ملح باشد
طبخ دهد نیم روز تا بر خلاص ثابت شود و حمره زیاده گردد و اگر
بدل قمر زهره پاکیزه بگیرد و از وی بر سیصد جز زهره و قمر نهد او را
سرخ کند و نیکو برون اید ابنت تا داند

دیگر توتیای زرد نیکو صلایه بساید چنانکه هبا گردد آنگه ببر بسایند بعسل و در
کاو و کانه تشویه کند چندانکه عسل تمام بسوزد در توتیای چشم تا بی 3 63
سفیدی روشن پیدا گردد و امدن گیرد می ستانند بر و آب گبریت
با بوزه بخورد او و مید چهل شب تشویه کند چندانکه این توتیای سرخ
شود آنگه تشمیع کند نوشت در محلول چنانکه بر صحیفه گرم بیفکند و در
وی نفوذ کند آنگه بگیرد از این توتیای برده جزو قمر افکند و ثلث
آن شمس تمام بباد و بیامزد برون اید شمس پاکیزه کردن

دیگر چار پاره توتیا را تشویه کند شب بتابد بر روز ده هر صبح نخسه بخورد

او میده چه شب بشب بدید چند انکه سرخ گردد بعد از انکه بگیرد و از و از ان

توتیا بر بیست جزو قمر افکند چنین این زرد چه تمام بار و بیامیزد نیکو

بیرون اید نیکو گردد امتحانست تا داند

دیگر نوره نقره بساید چند انکه از وی گردد این نقره چند بار دردو

کند نیکو اید امتحانست عمل کند هر چه داند چه کار اید 364

دیگر بگیرد توتیا تشویه کرده بگیرد زیبق مصعد با او بیامیزد در صلایه

نیکو بساید از بول صبیان میده چند انکه با هم امیخته گردد و بگیرد دو

بوته زرین کند و بوته بالانیه را تا نیزه باشد قدر یک گز و دارو

در بوته بالانیه بر وصل کند محکم و سر تا زه بسته باشد و بگدازد تا نیکو حل

شود انکه بگدازد تا سرد گردد انکه بیرون گیرد و بگشاید اصل باشد

در نا نیزه بالا رفته باشد جمع شده باشد انکه بگیرد قمر زهره پاک نموده

بر لیتی

برشتش جزو قمر زهره بگیرد از ان دارو بر افکند زرد رنگین شود رنگین نیکو

همه پنجه جزو را بگیرد و قمر باشد اگر در کار نهد سرب بگیرد او و ده زهره

بسوزد قمر ماند رنگین نیکو بیرون اید ان شاء الله تعالی

باب ششم در رنگ ابر موی سیاه تا بالغه باشد اگر موی را بشوید بگل سفید نیکو گرد

پاکیزه اگر با صابون بشوید خشک کند ببرد جزو کند اگر در قرعه ببرد و

انبیق بر او وصل کند از او همی چکد چهار آب اول سفید بعده سرخ و

زرد و در نسخه گفته اند که سیاه هم میچکد بدانکه در رو ماند به نسبت چون 366

وقت که بچکد رها کند چون تمام چکیده شد از آتش فرو دارد بعده نوشادر

در روی کی آثال تصعید نموده از ان آب زرد و سفید و سرخ صلایه نماید تشویه

نماید و تسقیه کند تا آخر آنها آب را بر او بخورد وی بعد در شیشه مطین کرده

آن نوشادر چون فضه گردد رنگ ده یکی و از او بر زهره بست جزو

و تخمیر نماید و تغییر نگرداند سفیدتر از فضه ان شاء الله تعالی داند

باب ششم در تدابیر تکلیسهای بدانکه تکلیس در اجساد و احجار و ملحات و ثقل قمرها

وصلایه بود تکلیس تدبیر اجساد است سوختن انچه در اجساد است که بدانند

که تمام است ان چیز که تکلیس میکنند چون بیرون می اید او را او کرد اندن

تا چون بوزه شود تجاوز ان باشد قدر فلوسی از وی برگیرد و بر سر

زبان نهد اگر بگدازد و در وی هیچ چیزی در زبان و کام ماند باز اعاده

کند تا تمام برسد بگرد و پاره در اب شوید تا سیاهی و کدورت

366 هرچه در وی باشد بیرون اید و صاف پاکیزه گردد بگرد و تکلیس دان

بر سه قسم است یکی در سوختن دوم تصعید است سوم ملغمه و در غیر جسدها

تکلیس زر و بگدازد و در بوته و در ان بوته سرب یا مرداسنج کداخته

باشد از انکه تجرد بی بوی اینها است منفعت کرده اگر بگدازد بعده

شمس را بساید با اب نمک خشک کنند و در اتون سوب کردن در ارد بارها

دیگر برادو زر و بر صحن محلول بصلایه باید انکه تشوبه کند بارها اب نمک

داود

داده تا ابیض آید اینست تکلیس زر تا داند

دیگر تکلیس قمر چندان که باشد براده کنند بوزن او نوشادر در هر دو را

با آب بدانند که چنانچه شود و در جرب بنهد هر روز او را بجنبانند هر گاه

خشک شد آب دیگر بدهد بدان آنگاه که بخار ابیض گردد پس شسته شوید

از آن تشویه کنند با آب ملح ابیض گردد اینست تا داند

دیگر براده قمر چندانکه باشد با نمک بساید آنگاه در کوزه مطین کنند تشویه

کنند و بیرون آرد از نمک شوید باز اعاده کنند باز با نمک بساید در کوزه 367

کنند تشویه کنند همچنین میکنند تا آنگاه مثل آرد گردد چنان شود با وی بپوشید

این تکلیس از همه بهتر است از حال خود نرفته است

دیگر براده قمر با مثل برابر او نوشادر در دو در کوزه مطین کنند تشویه نماید

تا آخر که بشکل آرد گردد و اینست تا بداند

دیگر براده هر دو بگدازد باز براده نموده با نمک محلول بساید تا مثل

خمیر شود پس قرص ها کنند و بگدازد که رنگ او با ابیض گردد و اصحاب حکمای

یاد کرده اند همه جزهای بدین تدبیر میگدازان غر السبت

دیگر براده قمر بگدازد و مثل وا ارزیز بجوز راند در زود پس باید تا حل گردد

پس آنگاه در کوزه کنند تشویه نماید بر این قسم تا آنگاه ارد گردد بعده

بگدازد جمله تکلیس شد هم قمر و هم ارزیز است

368 دیگر تکلیس زهره براده پس باید با آب زاج مقطر بجوزد او و میدهد تشویه

میکنند تا او مکلس شود چون یکجزو از و برده جزو قمر دهد رنگ اید

اگر ده با پنج زر با مزد یکو گردد و در این هیچ شکی نیست

دیگر براده زهره بسا باید با آب نوشادر و زاج محلول بجوزد او دهد

تشویه نماید تا مکلس شود مثل شنگرف رومی

دیگر زهره محرق تنگ تنگ کرده و جزو براده کنند یکی ود یکجزو او

زهره و مثل او کبریت اصفر سوده و در شور تشویه کنند یکشبانروز

باید

باید که زهره کبریت مثل یکدیگر باشد روز دیگر بیرون آرد و اگر چیزی

مانده باشد تا سوخته عمل کند اعاده تا تمام سوخته گردد و در عمل کار فرماید

و در نسخهٔ دیگر کبریت ربعی و زهره برابر او باید که کلکب سخت سحق

کند با مثل همه او نوشادر بلوری تا مقصد نیک سحق کند بر وی اکند

خل که ترش باشد بر صلایه با این همه بعد از یکروز زنجار شود بهتر از

زنجارها پس برگیرد استعمال در هرچه خواهد بکند 369

دیگر بهتر از این است بگیرد صحیفهٔ زهره که سوخته باشد براده کند

با مثل او نوشادر ربا و با مزو بارها بجنبانند تا زنجارهای خوب شود

شایسته بود مر حلانرا دیگر است تا داند

بگیرد زنجار با خل خمر مثل اربعه او زاج دران باشد صلایه کند انگبین

با او بکنند نه بار تا او سرخ گردد رنگ دهد بگیرد و از وی برود جز و

زهره و با قمر قطر کند چون با مثل او شمس بیامیزد سرخ گردد است

که استعمال نماید عجیبست تا داند بکار برد عمل کند و ازو به نیست

دیگر بهتر آنست بگیرد زنگار را که ذکر کردیم از آب و هم خل مصفا که

ربع حل زاج در وی و نیم زاج کبریت اصفر در وی بود مصفا کرده باشد

آنگاه آب بجوشد او و میده ها بصلایه تشویه میکند زعفر کرده بکرر داند و

ده جزو قمر را رنگ نماید چون مثل او شمس بیامیزد نیکو برون آید

و اعلا کرده و مرار جیت بپذیرد عمل خوبست تا داند 370

دیگر تکلیس آهن براده نمود بشوید تا سیاهی و ریم از وی برون

آید آب صاف گردد پس در پارچه قدح بند و در موضع نمدار سه

روز بدارد پس بیرون آرد و صلایه کند آب زاج بجوشد وی

میده ها تشویه کند همین تدبیر اعاده کند تا زعفران گردد

دیگر تکلیس مرتخ را بگیرد با آب زاج چاه تا پاک گردد پس او را در جام آبگینه

و خل خمر بر وی ریزد روزها بجنباند هر گاه که خشک شد حل باده کند

تا زعفران شود اینست عمل نماید که اعلا و خوبست

دیگر خوب ازین زعفران را آب دهد بصلایه از حل مصفا که چهار یک از
زاج مصفا که در و بود ده روز با این صلایه میکند در شب تشویه کند
تا مثل شنجرف گردد از وی یکجزو بر ده جزو قمر افکند مثل او زر یا مرد
نیکو گردد اینست استعمال کند تا داند خوبست بکار آید

دیگر بهتر ازین آنست که زعفران را آب سے دهد بصلایه بحلی که چهار یک او 371
قلقند در و بود و برابر او نوشادر و نیم نوشادر کبریت اصفر در و
بود سه شبانروز از انچنین حل آب دهد بروز تشویه و شب آتش کند که
تا این زعفران صاف شود یکجزو از وی بر بیست جزو قمر افکند رنگ نماید
ده با پنج شمس یا مرد خالص شمس بد اینست بکار آید

دیگر زعفران مثل او زیبق از جهت حمره تصعید کرده بود مثل زعفران
قلقند صلایه کند نرم آب سے دهد او را بحلی در وی زاج و کبریت

نوشادر خاکستر و تشویه کند چنانکه گرمی که به بیضه مرغ شود تا سه حکرد دو رنگ

دهد بگیر دارد و بر بسی جز قمر افکند اعلا کرد و مثل او شمس را با مزد زرد چون

بیرون آید اینست استعمال کلس ها در آنچه تدبیر کرده ایم

باب هفتم در صفت تشمیع و تشمیع انست که دو قدح زرینه بن مطین کند

و قدح بالا نه مطین تا کرده باشد که در قدح بالا سوراخ داشته باشد

هر دارویی که باشد تشمیع خواهد کرد و بهتر انست که زیبق محلول سحق 372

کند با نوشادر محلول آن دارو باشد بر صلایه جمع کند از زیبق محلول

نوشادر محلول بر رویی ریزد چندانکه او تر شود بمالد تا خشک شود

پس در قدح کند و قدحی دیگر بر او وصال کند سوراخ گشاده باشد

بر آن انگشت به نهد تا عرق کرده اگر روح باشد چون دود کردن

گیرد از آتش فرو دارد و چون انکلاس بوده باشد از دود کردن

فرو نبارد فرق میان تشمیع ارواح و اجساد اینست اما آبگیاری

از مردمان

از مردمان بلیسم غلط میکنند و نمیدانند که تشمیع نام چندست اول تقریر
یعنی قرار گردانیدن آنچیزهاست که بران عمل خواهد کرد و بر قرار داشتن
دیگر ذوبست که آنکه اخص بود در تشمیع ان چنان بود که چیزی از موم
الوده کنند تا هوا یا آب با اجزا ان در وی راه نیابد صفت ترخیم است
یعنی نشستشو کردن بود دیگر حل کردن باشد و جمع ان هردو ان
تدابیر میخوانند و چاره نیست از آنکه این در آید در این عملهای از جهة 373
آنکه تقریر از ذوب از تشمیع از ترخیم از حل و عقد این نهایة اعمال است
چون عملهای اکبر از پس دیگر از جهة آنکه نخست تقریر باید ذوب است
باز تشمیع باز ترخیم انگاه حل و عقد مرین که گفتم بسیاری مردمان درین
اقدام کنند و چون عمل کند این قسم تمام گشت قادر گردد بر تمام کردن
قسم دیگر بر تشمیع عملی است که از وی چاره نیست از جهة آنکه اصیل تشمیع
کمال عملهاست ثابت گردد هریکی ازین قسم لابداست در عمل اما بتقریر

بیشتر حاجت است برامدن وضم ازوی بر دیگری برد بهم جمع کنند بعد ازان
که متفرق نیست باشند تا عمل محکم امده تباه نکند چنین عمل را چون عمل حاصل نکند احتیاج
ذوب حاجتست که اگر این قرار بر سبیل تحم بود تا منتفع باشد فاسد نبود
وازجهة انکه هر روح بمنزل حجری صلب گشت که بگدازد در وی هیچ فایده
نباشد چون روح حجر گشت گداختن وی دشوارست مگر بود اجزار بسیار
374 نیکوئی وامتزاج این لابداست هر اینه روح با جسد گدازنده میزند شود
در تذویب حل تشمیع چاره نباشد تشمیع دو قسم است یکی فراهم شدن
دیگر پراکنده علامت رسیده شدن وی انست که چون تمک شود
قدری ازوی بزبان نهد بگدازد معنی تشمیع انست که حکما گفته اند که اصل
در تشمیع همه چیزها است معقد باشد خواه صلب خواه جزبر عمل مفردات
پاکردن بدر ازین مدت که جز پاک کردن فاسد نکند و برا واصل تشمیع است
که جدا تشمیع کنند که اگر بزم صلب را با هم تشمیع کنند یا روح جسد بهم تشمیع کنند

رطب

بعضی نرم باشد تشمیع گردد و زود نیز بعضی که صلب باشد هنوز نماند باشد
و بعضی که روح باشد تشمیع گردد که بعضی که جسد باشد هنوز نمانده تشمیع
نشود کفته اند که رسیدن تشمیع کامل است که دارو چون ملکی که بذاوت
بکدازد اگر بر صحیفه گرم کرده افکنی دود نکند و اکلاس در نشسته کند و
باید که صلابه از زجاجه باشد تا بهتر آید و عمل در تشمیع انبت خواه بشود در
محلول سحق کند رطوبت شش ساعة الکاد کلائی کند و در کل حکمت کرفته باشد
تشمیع کند تا دود او نیم برود پس بیرون آرد سحق کند و تدبیر اعاده کند
تا چون ملکی گردد بذاوت و هر نوبت در محلول سحق کند با وی شش ساعت
در کلا بدانی مطین کند تشمیع نماید تدبیر اعاده نماید تا چون نمک شود
که در و بذات بکدازد یکی ازین ابواب و هر کبریت محلول تشویه کند در
قاروره بدان وجه که دانند تا بگذارد و بر پنجاه جزو از زیر قمر سازد
و سی جزو زیبق را عقد کند گرزر شود بگذارد و بر بیست جزو زهره

را مرتب سازد تشمیع زهره را اگر وکس زهره را سه چندان زیبق ملغمه کند از یکجه
نوشادر محلول آب دهد بسایید و در قاروره مطین کند سر قاروره را
استوار کند تشویه کند در آتش ذبل یکشب بدارد بیرون آرد سحق کند
باز نوشادر محلول دهد همین عمل باز بروی اعاده کند تا آنکه بگدازد
و جاری شود صفایح دود نکند

376 دیگر صفایح زهره پاکیزه بگدازد و کبریت بیض قایم مثل وی بدهد در
هفت بار با بگدازد و در آن گردد ابیض شود چون رصاص دیگر یکی
از این بارها هر کدام خواهد آب دهد با مثل وی زیبق محلول در جابه
بار بار تشویه کند بارها از دویست صنع دهد بگدازد به شمس هشتاد جز

از هر جزدی باشند هست

انشاء الله تعالی

کتابه شاه صنوع

۴۴

378

379

380

381

382

384

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

از کتاب مقالید الکنوز فصل در بیان مصفا کردن و کشتن 385
هر چیز فصل مصفا کردن زر زیکر و زر و نمک تشرین و گل
سپید برابر صلایه نموده بزر کمعیار تا بر نشتی طلا کرده
بیست بزنم بلکه چند تا انرا تا که زر بعیار زر برسد اما آن رنگ کم آید
دیگر بار زر کمعیار برگ نموده بزرشتی بمالند و یا بجوشانند
بعده طریق ناخن او را بریده نمک برابر صلایه کرده ادویه
مذکور بر آن مالیده بیست بزنم و چند تا نیکو آید .

در بیان مصفا کردن نقره دو نوع است اول پاره نقره

بمعیار و سرگین گاو و نوره امیخته بوته نماید و نقره در ان
انداخته ساکن بدمد و اندک اندک سرب داون گیرد تا که
نقره بوزن درست اید و سفید گردد و اما کم اید الی سکنده
بود سرب بدمد تا برود و پاک اعلا گردد

در بیان مصفا کردن سرب مشتری برود و نوع ست یارد
ازین هر دو که خواهد برگ نماید و نیم سنبهالی و صندل 386
از و اورده بر برگ مذکور طلا کرده ابکند و در ان سنبهالی
اندازد مصفا گردد و سرب پاک گردد و اعلا اید

نوع دویم یارد و نیم سنبهالی اس کرده بسرگین گاو امیخته
۲۱ هر دو را بگیرد در وزن برد صاف گردد

در بیان مصفا کردن زهره یارد زهره را ۲۱ بار در زیره
زقوم و نمک و خرمای هندی در برد و پاکیزه گردد

نوع دویم زهره را ورق کرده باشیر زقوم و جبرات
۴۰ بار بریزد و ورا بسنبهالو سرد کند تا گرد دد
دربیان مصفا کردن کبریت دو نوعست اول بار پد سرگین
گاو قدری بدیک اندازد و جام سفت بدهن او ببندد
و کبریت کوفته بر جام نهد و یک دیگر بالای او نهاده
و دیوار انداخته وزان آتش باید انداخت کوگرد گداخته 387
بشیر می افتد برین مثال سه چهار بار کند لطیف شود
دیگر بار و پوست درخت کاره باریک به برد و با بول
حمار بجوشد و لکاییم ببول خر سبز نماید و کوگرد دهن نادی
او دران او پخته آتش کند و هر هر بار یک بول کم شود
دیگر اندازد تا که تمام پخته شود و بکار برد
دربیان مصفا کردن سیماب سه بار بر اندر بعده یکروز سرکه

خالص دیگر وزن باب شوره صلایه کند پاک گردد

نوع دویم بگیرد سیماب را بگیر وزن بیول خر جوشانیده بعد

تصعید نماید سه روز با لیمون بگیر وزن باب شیر بچه و شوره

صلایه نماید مصفا گردد و پاک گردد و اعلا اید این است

نوع دیگر سه روز با لیمون و بگیر وزن نارنج و بگیر وزن بیول

صلایه نماید و پاک گردد و صاف شود و اعلا اید

نوع دیگر بیول صبیان صلایه نماید و بگیر وزن باب حلمنده صلایه کند

بعده تصعید نماید تا که اعلا و خوب پاک گردد و تا داند

نوع دیگر زیبق را با آب خرمای هندی صلایه کرده بوته

ساخته بدیگ نهاده و دیگ را با صابون بر بسازد و دو روز

جوشانده تصعید نماید بعده بگیرد پس نخست بجه صلایه کند

در بیان مصفا کردن آهن و فولاد یک طرح بونت بگیرد هر که خواهد

388

براده نموده سه روز باب بزبهله جوشانده صاف شود

نوعی دیگر هر که خواهد برگ کند تربهله بران بمالد و گرم باب

صابون و تربهله صاف برد کنند ۵ عم باید اعلا اید

در بیان مصفا کردن برنج را گداخته باب چمپیر اندازد

صاف و پاک گردد و اعلا شود هرچه خواند بکند

نوعی دیگر برنج را گداخته به بول خر ریزد و پنجاه بار سرب 389

ازین طریق براده نموده در سرکه خالص بهر یک بار بکنان

باید سحق نماید دیگر روز باب لیمون و نمک اعلا اید

در بیان نقره کشتن اینا دیگر روز دیگر سرب دو جز یکجا ده بار

گداخته ده بار باب کله پله ریزد سرب نقره و زر کشته

شود و کشتن نقره آن بود که گفتیم هرچه خواند

دیگر نقره براده کند سه حصه آن مار قفشی بهم صلایه نموده

سه مرتبه بدمد نقره تمام کشته شود هرچه کند اعلا اید

دربیان کشتن زهره پاره ورق نموده برابر او کبریت

طلاکرده ۲۲ در بوته بدمد کشته کردد اعلا اید

دربیان زدن قلعی دو نوع است پس پاره قلعی ورق

نموده بعده هیچ بابنه اب طلاکرده بحبت دهد تمام

۳۹۵ قلعی کشته کردد باذن الله هرچه کند راست اید

نوع دیگر قلعی را ورق کرده و در کرماس تحیده مثل

فندق بعده مارکند سه بار تاکه تمام زده کردد

دربیان زدن مریخ و فولاد براده نا بد ولته و برابر

صلایه نموده یکروز باب صبر یکروز باب کرائی یکروز

باب ترتهله بهاوته دهد کشته کردد هرچه داند کند

دربیان زدن سرب پاره طلق را از شنرف نمالد و برابر کس

سرب سه بار طلا کند و در شیرابه کجت و هد کشته گردد

در بیان زدن مارقشیشی باید و گلبهی را محکم بجوشانند شوربای

او بنشانند مارقشیشی را سابیده بجاده صرعه بسته بجر و زروان

بجوشانند کشته شود هرچه دانند عمل آرد اینست

در بیان کشتن زرنیخ سرخ و زرد یکنوع است بگیرد یکی از ین

باب جوشانیده گلبهی بگیر و زر صلایه کرده و نمک را بدیک 391

فرش نموده زرنیخ بران نهد و بر زرنیخ قدری صابون

نهاده مهر نماید چهار پهر نار نماید بعده برارد بسرکه خالص

سه بهاونه و هد بار زبرین طریق نمک و صابون و نار چهار

پاس کیند زرنیخ جمله کشته گردد و ابیض شود

در بیان زدن سیماب باید قرار ده درم کبریت نصفه

بهم صلایه کرده در ظرف گل نهاده آتش چراغ دهد برک

و آب نمک سنگ و آب حلمنده از هر یکی بیمر وزن جوه و بعده
آب نشوید تا که تمام پاکه و صاف کرده و هر چه کنند
در بیان ثبوت نمودن بعضی اجزا و کشتن اجزا دو تا فصل
بود اول ثابت کردن هر چیزی نوشادر سه نوعست پس
بیارد نوشادر دو و چندان نوره تو بهم پاره جوشانده
392 تا سترده شود بعده پایای انداز دو چون نمک ببندد
نوع دوم آب نوره ۲۱ بار با هم روز صلایه کنند ثابت
کرده و بصر برا ۳ نوعست اول بصر بکی چوکوب کنند هر و
بگیر و صبان جوشانده چون کم شود نوانداز دو بعده خشک
نماید و صلایه کنند و بجاه دو سرعه ببندد و قدری گلنگ آب
حنا بود آمیخته سرعه را بگیرد و درین جوشانده بعده بگیرد و ز
آب حنا و زرد چوبه بگیرد و قدری کله بله ببول خر آمیخته
جوشانده.

جوشانند تا که تمام ثابت گردد و هرچه بگذارد

نوع دویم نقره را چوکوب نموده با تای ساخته بر ماهی آب

کنند و همین او و از کنند و طلا ان بول کنانند تا که نقره

عرق کرده تا چهل روز بعده بیرون آورده قدری

نقره را به بول صبیان تازه آمیخته یکروز جوشانند ثابت گردد

قدری برآتش نهد اگر دود شود باز عمل کنند و الا نه همچنان 393

کافیست بازسه روز جوه ببول خرده و بخور زاج جوشانند

جوه و نقره تمام قایم النار گردد بهر کاری که بیاید خوب آید

نوع سویم نقره را اسباب برابر داده صلایه کرده از شیر

گاو میش نهد و بالای ریسمان بندد و در دیگ کنان یکروز

بجوشانند با این نوع نه باره بیرون قایم گردد بهر چه بری آید

در بیان قایم کردن کبریت و قدری نوشادر کانی سرکه

مقطر سه بهاونه و نیم خشک سازد بعده ربع از دلو کرده اندازد

و آب صابون در دو کماجنر جوشانده نگار کبریت ساده

قایم النار گردد و هرچه واند عمل ازو اعلا اید

نوع دیگر کبریت صلایه کنند ۲ بهاونه و نیم آب محلول بعده

پانزده بار بوره یک انار و ساجی یک انار صلایه کرده

394 آب اندازد بعده یکروز نیک کنند و بد آهن دیگ جامه

بستر بنهد و کبریت برو نهد و دیگی دیگر عیان کرده لبها

مهر کنند و جوشانده چنانکه لون نیکو گردد و رسد و چون الکم گرد

آب صابون بریزد و جوشانده بدو همه قایم النار گردد

ورنه باز یک هفته در آب جبر و آب بوره سه روز دو باب

نمکناک و یکروز باب نشخار بهاونه و نیم قایم النار گردد

در باب قایم کردن زرنیخ زرد و سرخ تکنیع است

بکرد

بگیرد از این یکی هفت روز با آب صابون بهاونه و بعد از آن صابون
صلایه نماید و بکاسه چینی نهد و کاسه دیگر مهر کند و گل حکمت بگیرد
و آتش نگست بیزد و بیرون آرد و با نجم تر با ربع زند نیم صلایه
کند و هفت روز بر این طریق کند قایم النار گردد

در بیان بستن نمکهات بار و ساجی بار یک سحق نموده و با آب جوش بیاند
وزری دو روز بدیک جسپانده بدارد چون صاف شود بتقطیر چکا 395
چکاند و جوشاند تا نمک بندد و نمک چنین بار بود از هر قوم و مجدد به عنبر و چون
هرچه برزیر بود خشک نماند و اگر حکمت سوخته خاکستر گرده بگیرد اندکی جوشاند
و بدارد تا که صاف شود بتقطیر چکانیده جوشاند تا غلیظ گردد و نمک
بندد و جلمیده سازد و باریک کوفته شیره بستاند و بدارد تا صاف بود
بتقطیر چکانیده بتقطیر جوشانده چون غلیظ گردد بنای نو کند
نماید و نمک لخ و معروفست و بر لون آنکه نمک و ادی بر زمین فیروده

برند بعد باران فرو دوان نمک بندد و اعلا کردد و اثبت
در باب حل و عقد طلق بارد و طلق محلوب را بارد کنندم متساوی
خمیر کنند و قرص بندد و به تنور گرم بنهند که خوب پخته گردد و
حک شود و بسرکه صلایه کنند مثل اول بنهند سه بار بعده صلایه کنند
بشویند سه روز بسرکه ترنج صلایه کردد و بسر شی ترنج پخته و بول
صبیان امیخته بزیبق و [illegible] کنند بعده یکباره بکنند مثل حلاب شده ماند 396
بعده در روی کباه اندازد و باب ترنج جوشانند تا آنکه حل گردد
نوع دیگر کمن گوشت اسب و گوشت ماده گرده بده و انبار طلق محلوب محکم مالد
و باریک کهنه انبار حنه مهر کنند و بچاه حل فرو برد هر جمعه ذیل بازه کنند
بعد از چهل روز بکشند بشویند باب ترب بجوشانند تا که حل گردد
نوع دیگر طلق محلوب یک انبار و بول صبیان دو انبار و نیم نوشادر
کانی یک انبار نیم نمک حاد گونه نیم انبار یکجا با نمک صلایه کرده تا تمام بول

در خورد بگوشت بکمین که اندامش پر خار است کوشبتاره ساخته طلق امیخته
بدیگ نهد و مهر کرده بچاه حل نهد مثل بعده بیخزور کند بشوید و
دیگر و زاب پز بگیر و زاب شوره جوشانیده حل کرده

در حل نوشادر بیارد نوشادر زاب بوزه ۱۲ بها و نه د چهارشنبه
ساخته بچاه حل نهد بعده بکهفته حل کرده بگیر و اثار گمیز و ان گاو و
خشک کند نوشادر را آتش کرده و در ورخته آب گرم نهاده چسپانیده
اب سرد شدن نده در ساعت حل کرده اعلا اید 397

در بیان حل موی آدمی بیارد نوشادر نیم اثار و آنگی نمک سرد و شخار
بار کنند و در آنگی نمک و اثار و آب صابون همه را یکجا کرده صلایه کنند
و بقطر حار ساخته شسته ریزد و موی باریک کرده انداز و سه روز
تمام موی آدمی حل کرده و بکار برد تا داند

در بیان حل قشر بیضه بیارد باریک صلایه کرده و نیم از قشر نوشادر

و نیم نوشادر نمک خار زیاد گونه با آب شوره جوشانیده تا که حل گردد

در بیان حل زر که زر را بر ابر نمک بگیر و زر اسیر کرده بکوزه نمناک کنند و زیر

کوزه سوراخی باریک سازند و زیر شیشه شیشه نهاده بر زمین نمناک دفن

کنند بعده یک هفته حل گشته باشد بکار برد هر چه داند کنند

در بیان حل زهره پاره وار زر و یکی را که خواهد براده کنند و با شب

یمانی ۲ نهاده و ربع زحل نهند تا که آمیخته شیشه ساخته نگاه حل نهند

بعده بهر هفته تازه کنند یک جا حل گشته خواهد بود ثبت 398

در حل فرار سیماب و همو زن فرار نوشادر و ربع او را که یک جا آب

صلایه کرده تصعید نماید مگر در شیشه کرده مهر کنند سیماب و همین را میانه

سوراخ کنند که دهن شیشه بیرون آید بعده دیگ بزرگ کمند خمیر بر کنند

و شیشه را همان دیگ اندازد و مهر محکم کنند و زیر نار میانه کنند سه روز

حل گردد و بکار برد و آن کار اعلاست تمام آید

در بیان حل الماس چون خوک ۲۱ مرتبه تر کند و بوته مثل حج نهاد عمیان
کند یکیم پاس آتش سخت دهد بیت و یکبار چنین کند مثل برنج بخته
شود و حل آن بود که بیان نموده شد بکار برد

در بیان حل نگهاشت بارو نمک و باریک صلایه کند و زیر دیگ
سوراخ باریک نماید و زیر سوراخ کاسه چینی نهد و بر بالای ممانگ
فرو برد بعد از هفته حل گشته خواهد بود بکار برد

399 در بیان عقد زیبق پارو شوره ۳ بارد و انگشت بار بکچه فرش کند
و زیبق محلول بخته کرده بارد ماش مهر کرده و یکروز بهر خفته
اندازد و بالا شوره دیگر نهد و اب لیمون بچه ریزد تا که دیگچه
پر گردد و سر پوش نهد و مهر کند و یکبار آن فرو برد بعده بکچه
بکشند و طبخ دهد سرد فرو آرد و زیبق باب لیمون بشوید باب لیمون
نبرد غلوله و بالا آرد و ماش بچد و خشک نماید بکرو نبراه را سوراخ کرده

علوله در و کنند و بالا شرابه دیگر نهند آتش کجبت و هر شرابه زیرین عقابی گشته باشد
دیگر بار ده درم زیبق ۲ درم نمک و ارد ماش همه را با آب اندر کنی ۲
روز صلایه کرده و علولها بسته حکمت سازد و در پهنی اندازد و بدمد عقد شده
فرو ماند دیگر زیبق ده درم و نمک ده درم هر دو را انجره و زبول صبیان با
چهار روز بشیره برگ بیدانجیر ۴ روز ببول صلایه کرده بوزن هر دو وارد
ماش بیخته علولها بسته حکمت نموده و در پهنی اندازد و بدمد عقد کرده و عقد
نوشادر زرا که حل آفتاب نهد عقد کرده و در میان تصعید کردن قرار بگیرد 400
بدیگ آثال نهد مهر نماید آتش دهد ۴ پاس سرپوشش را نم دارد بالا رود
همه جز لایق تصعید باشد چنین کنند دیگر زیبق کبریت را در روغن زیت
اندازد و سخت بجوشانند سیماب تا کلگرده و عقد کرده ماننده نقره هرچه خواهد
اگر زیت نبود روغن گوسفند و برگ بیدانجیر را بکوبند و آن روغن را
همراه برگ کوفته سه جوش دهد پس در آفتاب بدارد و هفت روز

بعده

1

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

cf. p. 65

حمد سپاس بدیع الاس حضرت صانعی را که مجموعه وجود جمیع موجودات

نقطۀ از پرتو آثار صنع وجمال قدرت اوست که آثار صنع بین که در گلشن

کرم بهردم لطیفه بوجود آید از عدم وصد تحف تحیات بروضه مهرور مرقد 401

منور معنبر نسیم سید العرب والعجم علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وبر آل

واصحاب او رضوان الله تعالی اجمعین باد

اما بر خاطر معطر وضمیر منور ارباب اولو الالباب وهنرمندان صاحب بضاعة

که شجاعت وقوه بازوی بهر سنگ لعل کنند وبجواهر نظر کیمیا از خاک زر سازند

بیت ان اهل دلان که در صناعت دارند همه هنر بضاعت

مخفی نماند که در عرصه عالم از هنر لطیف تر بضاعتی نیست وثمره شجره هنر دولت

و اهل معنی نکته لطیف گفته اند هر طالب هنرمند را سعادت و بخت

دون کار کهن یار شود ناگاه ؛ چو خوش نکته گفته اند اهل هنر

گران خوبتر اهل گفتار نیست ؛ هنرمند باید که باشد چو فیل

بر پشه درون باید آگاه نتاه ؛ گر او لایق اهل بازار نیست

اگرچه گفته اند **بیت** جوی طالع ز خروار هنر نه اگر طالع نباشد هم هنر نه

402 اما بر این معنی که چون این ضعیف خاکسار در جمیع فنون سعی بلیغ برده

و از هر خرمنی خوشه بدست آورده و در خدمت بسی استادان طریق خدمت

و انواع هنر مشاهده نموده و آزموده و مدتها بران بوده که تحفه چند ستوده

در قلم آورده تا هر که در آن سعی نماید و چنانچه شرایطه است که در عمل آورد

و با تمام رساند منفعت تمام باید امیدوار که صاحب کمالان و هنرپروران آن

بهمت عالی مدد فرمایند و اگر بر حرفی که در آن قصور باشد اطلاع یابند

ذیل عفو کرامت بران پوشیده و باصلاح درارند و هر یکی که ازین دعاگو

بهم

کینه‌توجو آمده باشد بکار و کرم خود در گذرانند **بیت**

غلام همت آن عارفان باکرمم ؛ که یک گناه ببینند و صد عطا بخشند

المقصود آنکه این کتاب جواهر نقاب به خطاب مستطاب **مجموعه از صنایع** نام
نام کردیم از بهر آنکه صنعت بسیار و حکمت بی شمار در این مجموعه جمع است که هر یکی
ازان بحری و هر چشمه ازان نهراییست که شهره شهر است چون طالب هر که معرفت
این صناعات اطلاع یابد و بکمال رسد و مقصود کلی حاصل کرده بتوفیق الله 403
واین مجموعه یکصد و شصت هنر است که هر یکی در ذات خود بی‌نظیر است و پسندیده
و برگزیده و در چهل باب تقسیم شده یک صد و چهل [120] فصل است **باب اول**
در ساختن مروارید و آن هفت [20] فصل است **باب دوم** در ساختن
لعل یاقوت و آن دو فصل است **باب سوم** در ساختن و رنگ کردن بلور
که چون نار رنگ لعل یاقوت بود و آن هفت [24] فصل است **باب چهارم** اندر جلا کردن
مروارید که چون معدنی بطریق اول منور و روشن کرده و آن چهار فصل است

باب پنجم اندر جلا کردن زر وان یعنی در ملمع کار آید و بعضی در نوشتن
و نقاشی وان چهار فصل است باب ششم در ساختن زر فرد و زر حل لطیف
وان سه فصل است باب هفتم اندر ساختن فیروزه مرجان والماس قوی
و نیلی و فیروزه که از کانی فرق نتوان کردن وان چهار فصل است باب هشتم
در رنگ کردن عاج از هر رنگ وان چهار فصل است باب نهم اندر تلاو
404 بلور و رنگهای غیر مکرر وان هفت فصل است یعنی بهفت رنگ در یک فصل است
اندر رنگهای فرنگی و بطانه چینی وان بهترین رنگها بود و برگزیده و زرنگار
و غیران در کار آید و بطانه چینی در صدف کاری یا و سه بطانه است یک فرنگی یک
در چهار فصل است باب دهم اندر ساختن تیغهای فرنگی که چون کاغذ بتوان
پیچیدن و براق باشد و رخنه نکند و آهن ابگینه ببرد و این عجایب است
و چهار نوع است در دو فصل است باب سیزدهم اندر ساختن تیغ و پیکان
و سر نیزه که چون دشمن از ان قضیب باید زخم او به نشود و البته هلاک بگردد

وان

وان چهار نوعست و در دو فصل است **باب دوازدهم** اندر آب دادن تیغ
و کارد و پیکار و سر نیزه که چون دشمن زخم ازو یابد به نگردد و هلاک گردد
وان چهار فصل است **باب سیزدهم** اندر رنگ کردن بلور فاما این جا در قلم
آمد و شرح هفت نوع رنگ کردن گفته شود **باب چهاردهم** در عمل ساختن
مینا هفت رنگ و نگینهاء هفت رنگ وان دو فصل است **باب پانزدهم** اندر
ساختن هفت رنگ غیر مکرر که عورات ببندند و غیر آن چند نوعست آن 405
باب شانزدهم در پختن شنجرف قبریسی و فرنگی و فارسی وان هفت نوعست
و در سه فصل **باب هفدهم** در رنگ نمودن کاغذ قدیم و جدید و الوان
غیر مکرر **باب هشدهم** در بیان هفت نوع زرنگار است زرنگار نقره و نیز
آهن کوبند و زرنگار ترسانی و زرنگار فرعونی مصفا و زرنگار نقاشی
و هر یکی را خاصیتی گفته اند وان سه فصل است **باب نوزدهم** در ساختن لاجورد
و از آب لاجورد و شستن لاجورد و این از جمله هنرها است غریبه است وان

سه فصل است باب بیستم در شنگرف بکار بردن که چون شود جهة نقاشی وغیره
وان شش نوعست باب بیست یکم اندر ساختن کوزه جهة پختن شنجرف و ساختن
جاه و فن جهة حل مروارید وغیره واین حروز داست در این کارها گل و حکمت
وقلعقند وقلعقطار وقلندیس وقلعیق ساختن جهة رنگ کردن بلور وغیره در
کارهای این اسبابها میسر نگردد وان چهار فصل است باب بیست دوم در رنگ کردن
406 ظرفها مثل کاسه و کوزه و پیاله که مانند زمرد باشد وان یک فصل است باب بیست سوم
در حل کردن نقره مس و فولاد و سرب وارزیز و زرنیخ وغیره وآن
در بسیار جاها بکار اید وان پنج فصل است باب بیست چهارم در کشتن زر و سیم
و زهره و فولاد و ابرک که انرا طلق گویند کشتن سیماب از جهة خوردن
وان پنج فصل است باب بیست پنجم در ساختن نگینه تا که تابه جهة بازهر کشیدن
مس از خزالمبی جهة نگینه وان دو فصل است باب بیست ششم در ساختن روغن
اسکندری و تعبیه جهة آتش قلاع و شهر دشمنان افکندن واین ابزار

قرنبه

غریبه است وکار بزرگیست وان چهار فصل است باب بیست هفتم در ساختن کنگره
جهة امساک وان بانواع بود هفت کنگره وچهار عقد است غریبه ودر یازده فصل
باب بیست هشتم در عمل اسفیداج رشتی واسفیداج مهره واسفیداج کاشغری
وان یکفصل است باب بیست نهم در صنعت نخل بندی از زر وسیم که از گل یاسمین
وموکره ودیگر گلها فرق نتوان کرد بود بهم وان سه فصل است آن
باب سی ام در صنعت حلیة الکتاب وروغن از کاغذ برداشتن وقلم 407
کردن ومداد کردن ودوده گرفتن وکاغذ سطر کردن که بغدادی کرده
وامتحان وریختن جهة نوشتن وخبرهای غریبه وان ده فصل است وآن باب سی یکم
در صنعت الکتاب که چون بنویسند پیدا نباشد وچون باتش بر بند از هر رنگ
بنماید وپیدا کرده وازهر داروئی رنگی بدید آید غیر مکرر وان یکفصل است
باب سی دوم در صنعت دستهای کارد وساختن لاجورد سبز وسرخ
ورزد وصدف کاری که از سنگ پارهای قدرتی فرق نتوان کردن وان

دو فصل است باب سی دوم در عجایبهایی که خداوندان رزق بنماید مثل آنکه
چیزی در دست گیرند و غایب شود و بسوزد و در جامه کنند و بسوزد و شعله
و چراغهای و لعبتهای غیر مکرر و صنعتهای غریب و عجیب وان انواع است
در پنج فصل است باب سی چهارم در عمل زر سیم بدر و این را جواهر السیر سیم
خوانند چندین عمل که در این کتاب گفته شده است بعضی موقوف بر ریشم
408 نار در قلم جاری شد که استادان از مخفی داشته اند که رکن هنر است
در یکفصل است گفته شده در صنعت داروی که بر تن بچسپانند در برشکال
بر نیاید و اگر ده روز و راه بنهند زبان بکند ان یکفصل است باب سی پنجم
در ساختن تاریخ سخن گوی که اگر صد بار بجبانند چون بل اواز دهد بوی
مشک اید باب سی ششم در ساختن برنج و سیتی و ساختن سیماب و حل کردن
طلق و ساختن منسل و سرمه از جوهر بصری و کحل الجواهر شامی و ساختن
زرات فاروقی ان هفت فصل است باب سی هفتم در رنگ کردن یاقوت سفید

که لعل

که لعل کردد وان یکفصل است وصفت خط نوشتن بر عقیق و سنگهای دیگر
وخواص سنگهای و ساختن مس ازان و ساختن اقلمیا سیم **باب سی و هشتم**
در ساختن روسرخ بزرنگ بلور و غیره صفت تکمیه نگین و تعویذها و
داشتن از مهرا ثاثر که چند دانه دارد این صفت فصل است **باب سی و نهم**
در صفت آنکه روغن یا سیاهی که بر جامه ابریشم و کمخاب و اطلس و قطنی
و صوف ها بیفتد از وی دور کند وان یکفصل است **باب چهلم** ۱۵۵
در رنگ کردن موی و دارویی که موی را بر دیاند و دارویی که
موی را منع کند و سیاه کردن موی سفید کردن موی سیاه و رنگ کردن
وان نیز انواع بوده و سه فصل است **باب چهل یکم** در آتش بازیها از هر رنگ
طاوسی و سبز و هفت رنگ و زرد رنگ و بهوائی و طوطک اندر قفس
و گلهای غیر مکرر وان بانواع بوده و دره و فصل جمع بود اکنون یکان
یکان در قلم آوردن واجب است داشت تا طالبان این طریق فایده

گیرند و معصود ازان حاصل کنند **باب اول** در ساختن مروارید و آن
هفت فصل است **مقدمه** عملی است از استاد فیلسوف مغربی پدر اسکندر
رومی حکیم و پادشاهی مغرب میگیرد و بستانند مروارید خرد پاکیزه
صافی و سپید بشویند با آب نمک چند نوبت بعد ازان یکشب در نوشادر
معدنی حل کرده بگذارند پس از شستن نوشادر در بیضه مرغ حل کند
٤١٥ وانچه ما باشد بستانند بیضه را در آب بجوشانند و پوست از وی دور
نمایند و قدری از سپیدی بیضه در سر ان برگیرند و دست دران
مالند تا یکبار در رزده ازنجا بیرون جهد مانند حقه بمانند پس نوشادر را
صاف کرده پاکیزه کوفته و بیخته در میان بیاض البیض مسلوق کنند و بر سر
پاره گل نهند و در میان آبی که دران شابه باشد تهند و بگذارند
در انجا تا انگشت حل کرده و بعد از یکشب که حل شده باشد در ظرفی آبگینه کنند
و نوشادر محلول در ان نهاشسته و در سر ان کنند و یکشب رها کنند پس بشویند

بار

باآب گرم مکشش است بعدازان بسابند ترنجی و سردی بر گیرند وانچه
درمیان ترنج باشد بدر کنند مثل حقه بماند وانچه اندرون ترنج بیرون اورده
باشد خوب بکوبند و باز در پوست ترنج کنند پس مروارید شسته بسابند
وبر سران ترشی ترنج کنند ان پاره ترنج که از سران بر گرفته باشند
برجای خود به نهند و بدوزند وانکه بسابند پاره کرباس نو در ان
بپیچد و بریسمان سخت کنند بعدازان گوی در زمین بکنند بقدر یک گز 4ا
و سرگین اسب نر وخشک بوزن یکدیگر در ان حفره کنند واین ترنج
درمیان حفره که در گوشت درمیان سرگین نهند و تغاری بر سران
حفره نهند واز گوزه بر کناران خاک بر کنند پس شش روز رها کنند
بعدازان بیرون اورند بفرمان خدای تعالی ان لولو هم حل شده
باشد چون خواهند که بیرون اورند بکنجه از زجاج یا از نقره در ظرفی
کنند از امکینه و سه روز یک دیگر بر بی امیزند ضرب امتحة کرده پس پاکیزه

جامه ابریشمی بشتابند و بقدر پنجه انگشتها بدو زنند و در دست راست کنند

و چندان از جامه ابریشم بسازند که در کف دست چپ گیرند پس از آن

محلول بگیرند چنانچه خواهند و در میان کف دست چپ بمالند تا نیک گرد شود

پس از آنکه انگشت بیاض البیض مروق مالیده باشند پس بسوراخ کنند بسوزن

از نقره در او بیزند میان دو قدح آبگینه روشن سه شبان روز بعد از انه

412 شبانروز در پیه بط با میان خمیر آرد میده بنهند و بجوزد مرغ خانگی دهند

و دهان باز میکنند تا میده و دو مانده شود اگر دانه دانگی یا دانگی نیم باشد

بگذارند که مرغ چیزی بجوزد تا ساکن شود بعد از آن آن مرغ را بکشند و شکم

او را بشکافند و بگذارند تا سرد گردد بعد از آنک نیک سرد گردد دانهارا

از آنجا بسوزن نقره بدر آورند و سه شبانروز بآب و بیزند تا نیک خشک شود

پس برگیرند اگر بروزی بد باشد آن روز از نوع اسب ستابنند و در شیر تر

افکنند تا بروزی او را شیر ترش بجوزد خواهد کشید و سپید لطیف پاکیزه خواهد شد

بوزنانی

بفرمان خدای تعالی از معدنی اعلا کرده اینست تا دانند **فصل دویم**

عمل لولو اگر خواهی که لولو بسازی بستانند مروارید های خرد و پاکیزه و در هاون

زجاجی بکوبند و نرم ده درم ازان یک درم سیم و دو درم زر بر نهند در چاه

حل دفن کنند تا حل گردد بعد ازانکه حل شده باشد بیرون آرند و ازان مروارید

چنانکه خواهند کوچک و بزرگ چنانچه خاطر خواهد بسازند و سوراخ کنند بطریق

که گفته شد و از میان دو قدح آبگینه درو نهند تا خشک شود بعده بخورد 13

مرغ سیاه دهند بعد از نیم ساعت بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد گردد

پس از شکم او بیرون کنند که از تجربه لطیف تر باشد بفرمان خدای تعالی

وصفت چاه حل در کل لعبه خواهد شد انشاء الله تعالی اینست **فصل سیوم**

عمل مروارید ساختن که در غایت خوبی باشد بستانند مروارید خرد صاف

پاکیزه بگیرند و صدف سپید صاف بگیرند و مروارید مذکور را بطریق که گفته

شد بشویند و بهر دو را در هاون آبگینه بکوبند و صلایه کنند بحدی که بهم چسپیده شود

بعد از ان در قاروره صاف پاکیزه کنند و سر قاروره هم از آبگینه باشد بعد از ان

بستانند ترنج ابدار و دو نیم کنند و مغز او بیرون کنند و دانه او دور کنند

وان مغزهای را در همان هاون آبگینه تنک نکوبند با ربع سیر پاکیزه کرده

چون خوب کرده باشند و در جام سپید صفت کنند واب او را بپالایند و

بر سر صدف مذکور و مروارید که در قاروره است بکنند چنانکه چهار انگشت

414 بر سر ایستاده بماند پس سر قاروره مذکور به نهند و بار دو تکه تنگ مهر محکم

کنند و در چاه حال که کنده خواهد شد بنهند و هر سه روز اب گرم بر سر گلین فشانند

و طغار بر سر ان گردانند تا مدت بیست یکروز بعد از هفت روز

باید که قبل مذکور تازه کنند چون بیست یکروز گذشت قاروره را باهستگی

بیرون ارند و سر او را بردارند مروارید صدف حل شده باشند

و بر سر اب ترنج چون پرده عنکبوت مایده باشد که مروارید بر سر

اب باشد و صدف در ته نشیند مروارید مذکور را از سر اب بکفچه نقره برگیرند

و در کاسه دیگر کنند و آب بچه با هنگ در کاسه دیگر کنند و آنچه در ته قرار آورده باشد
بهر سر مروارید کنند و بکیچ نقره برنند که یکذات شوند پس در قدری سپید کنند
و نیم از وی بستانند و خشک کنند و چون خشک شد با قدری سرشیم سبز خمیر کنند
و پیش از آنکه بسته شود مروارید بوزنی که خواهند ببندند و غلطان کنند
چون غلطان شوند مانند سنگ محکم خواهد بود بمرتبه که نه از آب و نه از آتش
بجان زیان رسد بعده بعدد شمرده دانه مروارید شمار کنند دانه در خلیط 415
کنند و این دانهای غلطان دران میان افکنند و یکروز بگذارند تا جلا گیرد
پس بیرون آرند و باز دمیده کرده بخورد مرغ خانگی دهند و او را بدوانند
تا مانده شود پس او را بکشند و در تنور گرم بریان کنند بیرون آورند
و بگذارند تا سرد گردد پس شکم او را بشکافند و بیرون آورند بغرمان
زنده که هرگز ندیده لولو و لالا بود در غایت لطافت به از معدنی
پس ازین مروارید باید که بهر مرغی یک بیشتر نهند چون از شکم مرغ

بیرون اید انرا که سوراخ کنند هر جا که خواهد بکار دارند یا در یکینه سوراخ بنشانند

فصل چهارم در ساختن مروارید نوعی دیگر مجربست بیارند مروارید

ریزه و پاکیزه بشویند پاکیزه و در قاروره سر فراخ کنند و ترنج و لیمو بیر

و باص بر سر ان کنند و در افتاب نهند و هر روز میکیرند چون ابها در خورد

یکدیگر مدور کنند تا انگاه که حل شود و مدت او هفده روز است تا بیست

416 دیگر در چون حل شده باشد محلول را در کاسه چینی کنند و کاسه دیگر کنند و

ازان محلول نورانی که خواهند کرد کرده در ان کاسه به بنهند و بگردانند

تا مدور گردد پس اهسته در کاسه دیگر به نهند برین منوال تا همه مرتب شود

گرد یک یکی تا حی کرده در سایه به نهند و سر او نگاه به بندند چون نیم

خشک گردد میلی از نقره باید که ساخته باشد باریکی موی پس همه را سوراخ

کنند انکه چون تنور از نان پختن فارغ شود ماهی فربه بگیرند و شکم او را

پاک بشویند و مروارید مذکور در شکم ماهی به نهند که چرب شود و در

تنور

تنور با تش انگشت ببرند و بیرون آرند و سرد کنند پس از آن باز به تجربه
بدر آید صحیح که هرگز تغیر نکرده تا زمان حیات والله اعلم بالصواب فصل پنجم
در صنعت مروارید ساختن مروارید خرد پاکیزه و سوده کنند چنانکه
درو هیچ درشتی نباشد و به بیزند بحریر سپید پاکیزه و در شیشه کنند
که دهنش فراخ کرده و سپید بود و انگشت بر سر او بر آن شیشه ترنج کنند
سر شیشه استوار کنند و در سایه بیاویزند تا ده روز بعد از آن مروارید 417
در حریرهای پاکیزه کنند و آن حریر اندر میان برگوی سپید سفت پاکیزه
نرم به بندند چنانکه مروارید جمله بجیبه در رود و نیم نماند چون تمام شود
بر صلایه آبگینه نهند مقداری که خواهند بر مثال مروارید به بندند و
بر هر مروارید سوزنی از نقره ساخته باریک کوتاه بگذرانند تا وقت
برداشتن توان بدست باید گرفت که بگشبند پس اندر شیشه سفید نهند
و در سایه بیاویزند تا خشک شود و سخت گردد و در میان خمیر گیرند

و بماکیان بوده باشد بعد که بیرون اورند بسوزند بهای نقره ازان
بکشند وان دانهای را اندر میان موی ماکیان کنند و یکروز بگذارند
بلکه روز بهتر بود پس بردارند و بشویند و ورا ابریشم کنند براق
و روشن شود چنانکه هیچ افریده از گوهری فرق نتواند کردن
انگاه بدارند و استادان را بدعای خیر یاد نمایند

فصل ششم

418 نوعی دیگر در صفت مروارید ساختن و بهترین انست که همه استادان
کرده اند اینست بیارند مروارید خرد که بغایت سپید و روشن صاف
و پاکیزه باشد و باب نمک چند نوبت بشویند و باب ترنج در شیشه
سفید سر فراخ کنند و ترشه ترنج بران کنند و مهر کنند چنانکه
باد و خاک درو راه نیابد و دو هفته در حل نهند در میان زبل تا مروارید
حل گردد که چون موم نرم گردد بعده شیشه را بیرون اورده از برای هیمه
و زر کنند و یکدانه تا آب بجوشد و بعد ازان کیسه دران اب نهند که

نیکو قی

تا وقتی که اثر ترشی دران نماند بعد ازان نیز را حک کنند و خرد کنند به مثال

آرد میده مرواریدهای مذکور را دران گردانند تا ازان نیز حک شود

و گرد وی بر روی نه نشیند بعد ازان همه مرواریدهای به چیزی

ناسوده خلط کرده بجوز و ماهی دهند و ماهی تا ده روز در حوض

آب نگاه کنند بعد ازان ماهی را از آب بیرون آرند و مرواریدها از شکم

آن بیرون آرند و ببینند چنان نماید که از بحری بهتر باشد و گویی

از بحر برآورده اند مجربست آزموده است **فصل هفتم**

نوع دیگر در صنعت مروارید و این ستوده است و خلاصه است

و از همه بهتر است و کار اهل معرفتست بیارند مروارید ریزهای چند که

خواهند بطریق که بالا مذکور است حل کنند و به پر مرغ سپید جمع نماید

و از موم بزرگ طوطک قالبدی بسازند نقاشی که خواهند بعد ازان

محلولات کالبدها را پر کنند و در کاسه چینی بنهند و کاسه دیگر بر سر او

استوار کنند تا یکرعنه بکذرد و عفار گشته باشد ولیکن سوزن نرم باشد پس از آن
بکالموی یعنی موی سر خود سوراخ کنند تا پرده سر یا بینی و هم در ان
کالموی بکذارند تا خشک شود بعد از ان قدری خمیر که بشیر عورت
کرده باشند بیارند از و مید ده باید که پس چهارا در میان خمیر گیرند و
در شکم ماهی تازه به نهند و ماهی در گل گیرند و به تنور گرم فرود
420 ارند تا ماهی پخته گردد پس از تنور بردارند و آهسته ان خمیر از شکم
ماهی بیرون ارند و بکذارند تا سرد گردد بعده بپر مرغ سیاه تقطیر کنند
وان چهارا بدان تا بشویند و در کاسه چینی اندازند یا در صحنک زرسوتینی
ودراین دو موضع باید و هفت روز یا دوام درین کاسه این چهارا
غلطانند تا براق باشد و روشن گردد چنانچه چشم در آن خیره ماند
پس بردارند و در شیشه کنند و هر کجا که خواهند بکار برند و فت
باب دویم
تمام بستانند و نصیب مستحقان بدهند که درین عمل شکی ندارد تمام شد

در حی

در ساختن لعل یاقوت که با گوهر کانی برابر باشد
فصل دویم [اول]

در ساختن یاقوت رمانی بستانند بلور صافی چنانچه خواهند و در هاون
کنند و پارهٔ پنبه بر سر آن اندازند تا متفرق نشود و بکوبند و بیزند و چون
نخته باشند صلایه نمایند و بوزن او نمک بر اندازند و بسایند تا نرم گردد
و دیگر نمک افزایند و بسایند تا خشک شود باز آن نمک را بشویند و همچنین عمل کنند
تا هفت بار نکلس و سپید و نرم گردد اما بران اعتماد نکنند باز در صلایه 21
اندازند و آب بران بریزند و می سایند تا وقتی که مانند آب دوغ سطبر
گردد از بس که مالیده باشند چون قوی شود در هاون کنند و سنگ بالای صلایه
ازان دور سازند و ازاد در قدحی دیگر مالید و دیگر آب تازه کنند
و بمالند و دیگر بار آب بر سر آن بر قدح ریزند و همچنین کنند در سودن
تا بلور همه آب گردد ازین قدح بقدحی دیگر کنند تا هیچ نماند و در هاون
کنند و سر آن بپوشند تا بلور در ته نشیند و آب صافی گردد پس ازان

از سران بارگیرند و بلور را بر خشک کنند و بسایند و در شیشه کنند و سرش

محکم کنند تا گرد بر ان ننشیند تا وقت حاجت چون خواهند که یاقوت سازند

سه مثقال ازین بلور و یکمثقال زر سرخ و سه مثقال ترنج در یک دیگر صلایه

کنند و در نگین دان نهند و باتش مغلوب بگذارند و رها کنند تا سرد اتش

شود و یاقوت سرخ گردد و خاصیت بلور از و برخاسته باشد و در

پای دار بود و اگر بعوض زر سرخ اهن مس بجو زر بدل بود یا مکلس 422

چون بگدازند برود اید و اگر باب کینه بگدازند سیاه گردد و رنگ

فاسد کنند و اگر بار بگار فرعونی با مس بلور را بگدازند و زمرد باشد

بر قیمت تمام اینست عمل کند مجرب اید تا داند فصل دویم

در ساختن لعل بدخشانی که لطیف خوش اینده بود و پسندیده و

این نوع را مجوف خوانند و انچنانست که بیارند بلور کشمیری صاف

و مانند او لعل تراشیده بر وزنی که خواهند بسایند و اب دهند

ول بز

ولب باید واب و هند تا عظیم روشن شود و بعد ازان بیارند دیکی پاکیزه از سنک
وبرسر آتش نهند چون دیک کرم شود ان بلوررا در دیک اندازند چون
خوب کرم شود از اتش بیرون ارند و درمیان شب نمای آبی که با آتش حل
کرده باشند بلند اندازند بعد ازان بیرون اورند و بکذارند هنوز کرت
بار دیکر کرم کنند و در اب شب جلاب کرده که تازه باشد اندازند چون
اب سنک بلور چهار کرت عظیم اب وار کشته باشد بعد ازان کرت پنجم در زنک 423
لقم اندازند دیکر ساعت تمام بکذارند بعد ازان بیرون اورند بتوفیق
خدای عز و جل رنک لعل یا قوت کرفته باشد هرچه خواهد بکنند **مقدمه**
اندر جلا دادن مروارید هر نک قدیم بود یا زرد نورانی کردد و ان چهار
نوع است استعمال کرده باز باید بغایت کار اعلاست تا دانند **باب چهارم**
نوع که مروارید نو کردد و قیمت زیاده کردد باید نداینوتی بکوبند و
و سوراخ مروارید از دو طرف از موم بر کیرند و بعد ازان کیاه مذکور

کرده مروارید بگیرند و سه پاس یکبار زنند بعده گیاه مذکور را با آب ترنج
بکشند خائیده بمالند و با آب سرد بشویند چنان گردد که گویا صاف از معدن
بیرون آورند استعمال کنند عمل کنند پاکیزه خواهد شد اینست **فصل دویم**
در جلا دادن مروارید چنانکه آبدار شود بیارند مروارید که آب او
فرو آمده باشد و بیارند یک کوزه شیر ملوز صاف کنند و بجوشانند
424 و در عین جوش یک مروارید در او فرو دارند و لحظه بدارند بعده
بیرون آرند سه کرت چنین عمل کنند و در شیر گرم فرو دارند برنگ قدیم
خود آید بعد از آن بیارند برگ کنار بزرگ و آن برگ و شاخ باریکست
که بر سر درخت باشد آنرا خشک کرده آتش کنند و اگر مروارید مذکور
بزرگ بود آنرا گرد گیرند و میان مسکه یک لحظه بریان کنند و بیرون آرند
برنگ قدیم باز آید و آبدار گردد باذن الله تعالی اینست **فصل سیوم**
نوع دیگر جلا دادن مروارید که آبدار گردد بیارند مروارید که زرد

شده باشد بیارند محلب و کنجد و هر دو را پوست باز کنند و با کافور سحق کنند
هر سه بوزن راست و قدری روغن گوسپند بر وا افکنند و ازین دارو
قدری با شیر خرد کنند و صلایه کنند و خمیر کنند و دانه مروارید در
میان آن نهند و باز ازین اخلاط کوفته که اول یاد کرده شد قدری
بر وا افشانند و در آتش نرم بنهند و نرم بجوشانند رزوی ازوی
برود باید که دارو میان دارو پیدا نباشد و اگر مروارید سرخ دارد 424
اسپند پارسی و شب یمانی و کافور بوزن راست سحق کنند و بشیر خمیر کنند
و دانه مروارید درو نهند آنگاه باز در میان خمیر کرده در تنور نهند تا که
پخته گردد و مروارید سپید شود و نورانی و آبدار بیرون آید فصل چهارم
نوعی دیگر در جلا دادن مروارید که تباه شده باشد بانواعست اگر مروارید
از بوی خوش تباه شده باشد صابون و نمک اندرانی و آهک خشک بوزن
راست بسایند و در ظرف آبگینه کنند و آب شیرین در وی ریزند و دانه

درو افکنند و بر آتش نرم نهند هرگاه که چون صابون کفک بر آورد ازو
بستانند و باز آب صاف بجایش کنند چند کرت بعد از آن با آب پاکیزه
بشویند سپید و آبدار بیرون آید و اگر باز سپید کرمنه بکوبند و آب نشش
بگیرند و بروانه مروارید بر بریند و قدری ساجی سپید کوفته بر او
افکنند و بمالند و آنگاه در و همان گیرند و بیرون آرند بعد از زمانی
426 صاف و سپید بود و اگر ریشه درخت توت ببرند تا شیر از بیرون آید
از آن بستانند و مروارید در آن افکنند و نرم و گرم کنند و نیم روز
در آن بگذارند آنگاه در آن طلق محلول کرده بنهند شش ساعت روشن
و پاک گردد آنرا بکوبی خوب آنقدر که بتوانند آنگاه بشویند و بکار دارند
و پاره پاره برگیرند و خرد کنند آنگاه در کوزه نو پاکیزه بستانند اگر
حاشش باشد خوب بهتر و طلق در و افکنند و پاره پاره خرد در دست
بمالند تا مانند شیر او در بیاید اگر هیچ نباشد بر نیزهای بلور همین عمل کنند

دیگر

وگراب طلق محلول برزنند اگر به بلور عمل کنند فرود اید بگذارند تا اب صاف
برسر افتد و طلق محلول در این به نشنبد برگیرند و بکار برند معدّم
اندر حل کردن زر که بعضی در ملمع کاری بکار اید و بعضی در پوشش
ونقاشی و یکسان و غیره ان چهار فصل است بکار اید باب پنجم
اندر حل کردن زر سرخ که با سانی شود اگر خواهد که زر را حل کند
بیارند زر خالص جزوی واکینه تبائی جزوی و سرکه جزوب که
سیماب جزوی همه را در کوزه کنند که شبنه در رود واشیده باشند
و تابره بروی تعبیه کنند و سر تابره بیرون باشد و بدمند تا از
زر حل شده بچکد اگر بر آهن بمالند یا بر زهره یا بر کاغذ زر گردد و اگر
اورا با صمغ عربی بیامیزند و بر پوست مالند زر پوست گردد یعنی
کمیان و بسیار جا بکار اید انشاء الله تعالی ایدنت فصل دویم
در حل کردن زر از آن آسان تر و بسیار کار اید بیارد زر سرخ بک

ورق زر و دانکی زرد و کبریت دانکی و نوشادر کانی دو مثقال و مقدار

دو زر در یکنند سحق مرغ بیضه ده زر با کبریت و ر نوشادر که باید ده برابر با

کهنه اکنند سرخ زر مثقال دو و درد و دار ازین دانکی دو و کنند چینی کاسه

زر دو و دیر کرد گو کر در نوشادر نهند به آتش بر زیر قدری و کرد حل تا بمانند

فصل سیوم مجرب باید استعمال است شده گفته پیش از که کنند عمل همان نماید

428 مطلق زر نیخ زر ان مثل خالص زر رند بار باشد بهتر ازان زر کردن حل در

لحظ در دو کرد حل که صلابه بر آفتاب در و کرده حل چه را آب با بسایند آنگاه

آید برون لطیف نوشته بمانند صمغ با کاغذ بر بنویسند که خواهند اگر

فصل چهارم بکار آید اینست ندارد نظیر ملمع بنویسد که نقاشی در و

جا همه که کردن حل توان بیک لحظ در ورق صد که بدست زر کردن حل در

چند آنکه کرده ورق بسایند زر کاغذ بر کند حل زر که خواهند اگر آید بکار

شود پاکیزه پاک که بشویند چندان صابون و گرم آب با بشمارد دو خواهد

و ما في

و ناخنها دور کنند و هیچ محل دست در چرک نگذارند انگاه بیارند صمغ
عربی پاک کنند حل کرده که لعل بود بر کف دست بمالند و زر ورق برو
افکنند و بدست بمالند تا متلاشی شود و بر این طریق قدری صمغ
بمالند و هر چند زر برائی بمالند تا حدی که خواهند دست بر یکدیگر
محکم مالند و هر چند بیشتر مالند خوب اید بعد از ان در دست در کاسه چینی
بشویند پاک بگذارند تا زر فرو نشیند و اب از سر او دور کنند و 429
قدری صمغ بار با مرند و غلوله کنند دوات چینی کنند و سرش محکم کنند
تا گرد بر وی نه نشیند چون خواهند که عمل کنند قدری در صدف کنند
و به صمغ حل کنند و بنویسند چون خشک شود به سنگ یشم یا عقیق جلا دهند
یعنی مهره زنند چنان لطیف در اید که دل خواهد باشد ان شاء الله تعالی
بکار اید تا دانند هر چه جا برد قیمت دار نمود از گرد و **باب ششم**
در ساختن زمرد و زبرجد لطیف بلا نظیر باشد و این سه فصل است

فصل اول در ساختن زمرد بیارند زر پنج مثقال نقره پنج مثقال سیماب مصعد
پنج مثقال و برنج ۸ مثقال و نمک نشخار بیست مثقال زهره سه مثقال سم و مروارید خرد
پنج مثقال این داروها را همه تدبیر کرده باید که مکلس باشد بعد از آن همه با یکدیگر
جمع کنند بغیر مروارید و با یکدیگر بسایند و در بوته کنند و در کوزه
آبگینه گرباهن گیر کنند و اگر در کوزه مقلوب خود باشد خوب بود تا داند
که چه میکند و چون آتش کنند و سرد شود بیرون آرند و بار دیگر بکوبند 430
اگر سیاه بود با آب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید با آن بسایند
و در نگین دان نهاده نهند و باز با آتش برند یک شبانروز و زر در نگین دان
بگذارند و بیرون آرند که تمام شده باشد و رنگ گل بوته در آن مانده
باشد آنگاه او را بخرج کنند زمردی تمام باشد که در آتش تاب دارد و نجا
جست و لینپذیر باشد انشاء الله تعالی انفست تا داند فصل دوم
نوع دیگر زمرد ساختن از آن آسان تر بیارند مینای سبز چکیده و لطیف که

در و غش نباشد دو درم و زر ورق خالص و ماسه بوته سازند باکره لطیف
و مینای مذکور و زر طبق در بوته مذکور اندازند بعد از ان بیارند غوکی
در هوای برشکال برو رخت موز باشد کوچکه از ان غوک بوزن طبق
مذکور اندازند و باید که غوک مذکور خشک کرده باشد پس در مینا و زر مذکور
اندازند و اتش کنند بطریق زرگران چنانکه همه اسباب شوند پس بیارند از
سنگ جراحت کالبدی بموازنه آنکه نگین مذکور در ان گنجد و کالبد همه از ان شد 1431
اشیا که داخته در ان کالبد ریزند و بالای ان بر بزند و چون سرد کرده
بیرون اورند و بچرخ هموار کنند و اگر سوراخ کنند شاید که اگر در نگین
نهند شاید بهتر اید انشاء الله تعالی اینست باید بدانند **فصل سوم**
عمل زبرجد ساختن بیارند مینای سبز چندانکه خواهند و نگین های سازند
بهر نوع که باید بعد از ان شب تا بی باب حل کرده موجود بدارند و
از نگین های مینای سبز را بر شعال اب تا رسیده نهند و باتش نرم گرم کنند

چون بتنک گرم شده باشد چنانکه انکشت بران قرار نگیرد از ان شب یمانی حل کرده
موجود بدارند و از نگین های مینای سبز را بر سفال اب نارسیده نهند قطرات
بران نگین های چکانند لا یزال تا سه کرت گرم و سرد کنند بعد از ان دست
باز دارند و بشویند بتوفیق الله رنگی پدید آید که هیچ آفریده انرا از
زمرد فرق نتواند کرد و هر جا که خواهند بکار دارند که چون خواهند بود
432 **مقدمه** در ساختن فیروزه و الماس قوسی و نیلی و مرجان که
از کانی فرق نتوان کرد و ان چهار فصل است اینست تا دانند **باب هفتم**
در ساختن فیروزه بیارند دو جزو مینا یعنی رنگ سلیمانی دو جزو
و سرمه اصفهانی دو جزو و ابگینه سلیمانی اسمان گون بلکه یک جزو
بکوبند و با یکدیگر بیامیزند بعد از ان بار دو حجر سپید چندانکه باید بکوبند
و مانند حریر میلایه کنند و بهر اوقیه از حجر دو قیراط از داروئی که یاد
کردیم اندر اوده نقره و درهشت درم یکدرم از سیماب مصعد پنج قیراط

بعد از ان همه را در هم بیامیزد و بر کرم بسایند بدانکه بعد از دو پس بیرون آورند

فیروزه پاک پاکیزه در غایت لطافت بود ان شاء الله تعالی **فصل دوم**

در عمل الماس فرنگی و شمسی نیز گویند اما ساختن ان چنانست که بیاورند بلور

کشمیری وانرا بر چرخ بگردار الماس ببندد به هشت پهلو خواهند خرد و

خواهند بزرگ و عظیم روشن کنند و پس بر سفال بارسیده نهند آتش

عظیم گرم کنند بمرتبه که انگشت بر او فراز گیرد و حد آتش نگاه دارند چنانکه 433

از تیزی آتش نترقد و چون چنین گرم شده باشد در میان رزچوبه

سوده نهند و بمالند و هم دران بگذارند و در کاغذ بپیچند تا بجدی که

ان الماس سرد شود بیرون ارد و سه نوبت همین عمل کنند تا چهارم بیرون

آورند و دران کنند و در پنبه بپیچند بتوفیق خدا تعالی بر رنگ شمعی شده باشد

آنکه و چنین را بر دو کس از الماس اصلی فرق نتوان کرد این صنعت بر اصل بود

ان شاء الله تعالی تا داند عمل کند تمت تمام شد والله اعلم بالصواب والیه **فصل سوم**

اندر صنعت الماس نیلی و این نیز بغایة لطیف است بیارند گشنیز خایچه یاد کرده

بعد از آن زر و چوبه را بسایند و عشر زرچوبه نیل با وی کنند تا بر هم آمیخته کرده

بعد از آن خایچه الماس قوسی و زعل آورده ببویند بران طریق نگاه دارند

بتوفیق الله تعالی الماس نیلی رخ نماید که در نگینه بغایت اعلا آید

فصل چهارم

اندر صنعت مرجان بیارند شبرکا و مشی که اول بجا آورده باشد بیارند

مهره صدف خاشنگ که آنرا باد مهره گویند شش درم از آن و لاکه ملیبان 434

الهند که هندوان بران ناخنها رنگ میکنند سه درم سنگه از آن شش درم

سنگه و سه درم شنگرف باریک صلایه کنند و جابه بیز کنند و با شیر و لاکه

یکجا تر کنند و بر شند و بهم بیامیزند و جلوله سازند بهر نوعی که خواهد

بعد از آن خلم کوسپند بیارند و او را پاک کنند بشویند و خشک کنند و مهرهای

گلی بند گور و زیلی کنند درمیان مهره بهر قدر ریگ برگ بر بالای نهند و

بهم بجنبند و سرهای نلی را بگیرند تا خشک شود بیارند و یکی باگیرند و بهم د یک

ر

اب پر کنند و مقدار چهار انگشت پنبه دانه بر بالای اب بریزند چنانچه تمام

روی اب گرفته باشد بعد از ان سر دیگ به نهند و بعد دو و پاس

اتش گرم کنند بعده فرود ارند و مذکور را بر کشند و در سایه

بگذارند تا سه روز بعده بکشایند مرجانهای لطیف شود پس انرا به

چرخ جلا دهند و سوراخ کنند بفرمان خدای تعالی **مقدمه**

در رنگ کردن عاج که از هر رنگ و این شش فصل است **باب هشتم** 135

در رنگ کردن عاج که سبز باشد اندران و بیرون او و از این بسیار

اسان تر توان ساخت بیارند عاج لطیف و از ان هر چه خواهد

بتراشد بعد از ان اندر شیر گاو اندازند و اگر شیر گاو نباشد

در میان جعرات ترش اندازند و شیر ما ماست در جا کجا دسپیا

باید کرد چون یکشبانروز بگذرد بیارند زنگار ترسائی و هر روز

نیم سیر برده در ان جعرات میزنند و میگردانند اگر ده روز

چنین کنند برابر یک روز کار را از رنگ گیرد و اگر چهل روز کنند بهمان برسد

و همه سبز گردد و لطیف شود و بخواه گردد این است تا داند **فصل دویم**

رنگ سرخ در غایت خوبی بیارند عاج تراشیده و او را یکهفته در شیر

گاو سرخ بجنبانند تا بدان غایت برسد که اگر کارد بر او نهند خواهند که

نقش کنند فرو رود آنگاه بیارند رنگ لاکه و انرا از شیر ترش در همان

436 رنگ لاکه اندازند و سه شبانروز بگذارند تا مطلق برنگ لعل گردد

هرجا که خواهد بکار برد قیمت درست رسد این است **فصل سویم**

رنگ لاجورد و این نیز لطیف است بیارند عاج را هرچه خواهند ازو

بتراشند و آن تراشیده را بجغرات ترش فرو برند و هر روز

نیل خوب سائیده قریب دوازده روز در و اندازند و اگر

رنگ تمام خواهند بعد از یکماه همه اندرون و بیرون لاجورد گردد

بفرمان خدای تعالی تا داند این است بغایت اعلا آید **فصل چهارم**

اگر

اگر خواهند که عاج را رنگ سیاه کنند بیارند پوست انار بکوبند و در پاتیل
آهنی کنند و آب در وی ریزند و آتش کنند چون بجوش آید ار
بار فرو گیرند و سونش سوزن گران بر وی ریزند یکبار زنند
و قدری آب نارنج در وی کنند بخانه روشن کرده و در میان
ده روز که عاج اندرو باشد بفرمان خدا تمام عاج سیاه لطیف 4:37
شود انشاء الله تعالی اینست تا داند قیمت آرند فصل پنجم
در زرد کردن عاج بیارند عاج هر چه خواهند از آن بسایند و در
میان شیر ترش اندازند و باید که شیر ترش دیگر جدا باشد و
هر روز بار دیگر بپزند جو به صلایه کرده و نه درم زرنیخ
نیک صلایه کرده بر وا فکنند و بگردانند تا چهل روز اندرون
و بیرون زرد و نارنجی گردد در غایه خوبی انشاء الله تعالی فصل ششم
اگر خواهند که عاج را حل کنند تا ارزد و هر چه خواهند بسازند بیارند

خرده عاج دو در شیر گاو و فرو ریزند و بعد از شبانروز ازان خرده را
از شیر بیرون کنند و بر پشم ابیض پاکیزه ببرند و با هم امیزند بعده
هرچه خواهند ازان بتوان ساخت و بگذارند تا خشک شود و بعد ازان
او را بسابند و عجایبها ببینند عجب ترکیب بود این **مقدمه**
در تلاوح بلور یعنی رنگهای غیر مکرر و این هفت رنگست که بسیار کارها
438 ازان اید انشاء الله تعالی تا واند که عجب کارها اید اعلا اید **باب نهم**
در رنگهای بلور و این به شوره ساخته اند تا چون رنگهای بر ابگینه طلا
کنند و در شوره بریزند ان ابگینه از شکسته نشود و هموار بیرون اید
و این جلا اجلا و که ذکر کرده می شد بسر که بنکو سحق کنند تا بمراد بیرون
اید اکنون رنگها را که یاد کنیم اول رنگ یاقوتی و زرنیخ زرد دو جزو
گوگرد سه جزو شب یمانی یک جزو سحق کنند چنانکه گفته اند و در زجاج علی
نمایند رنگ لاجورد و سیم سوخته دوازده فرود نوبال اهن بوره نیم

لاجوردی

لاجوردی چهار جزو انکه و جزوی یکروز باب و نبات سر بزنند سحق کنند
و یکروز با سرکه انگوری بکار برند رنگ جلنبوقی سیم سوخته بادرنج
بوزن یکدیگر با آب مورد تر تا خشک و اگر آن نباشند تا آب برگ
لیمو بردارند نیکو آید رنگ اناردانی نیکو شنگرف شش جزو سیم سوخته
یکجزو قلعطار نیم جزو نیکو آید و شسته شوده است رنگ سرخ لطیف سیم سوخته
بستانند و بکوبند و با آب مورد گیرند و رنگ فیروزه و زنگار تر سایی
مسفنیبا و سیم سوخته خرد بکوبند صلایه آب مورد بر گیرند نیکو گردد
زرد رنگ زرد لیموی روی سوخته یکجزو زاج دو جزو سحق کنند نیکو آید
فصل اندر کردن بلور و گداختن و سرخ کردن بلور و این هنر عزیز است
بیارند بلور را و نیکو بسایند ده درم دو درم برنج دمشقی براو
افکنند و بگذارند و باز بسایند و با آب نمک بشویند و دیگر باره بگدازند
و اندک برنج دیگر براو افکنند و بدان قالب که خواهند فرو ریزند

که نیکو بر آید رنگ سبز برو و سوخته ده درم و خون سیاوشان یکدرم

برنج سه درم برنگ رطل بلور نیکو شود و رنگ برزد بر صد درم آبگینه آید

هفت درم توتیا و یکدرم زاج و یکدرم رو سوخته بنهند نگاه دارند چون

زنگ زبرجد نیکو رود آبگینه و زنگار از همه برابر بغایت خوب بود و رنگ

۲۴۵ سرخ اول را اباو جزو برنج بر صد جزو بلور باید نهاد که نیکو بود رنگ آسمانی

آبگینه صد و پنجاه درم برنج سه درم سیم سوخته چهار درم با هم نگاه دارند رنگ

زرد و نارنجی سندروس ها ارزیر با میزند و با بلور اندر کوره بنهند

تا نگاه دارند نیکو گردد و اینست تا دانند قیمت خواهد آید **فصل دویم**

در ساختن رنگهای فرنگی و بطانه چینی و این بهترین رنگها بود و ستوده

و زنگار و در بطانه و غیر بطانه بکار آید و بطانه چینی سه نوعست و رنگی

که ستوده یکنوع و در چهار فصل بیان می شود و اینست تا دانند **فصل سیوم**

فصل اول در ساختن کوز فرنگی که نامدار و ستوده است که بسیار بکار آید

ابتدا

ابهت بیارند اکشیره دارد ده جزو صبر سقطری سه جزو زرد چوبه
یکجزو و چوب بقم دو جزو و اسپند سوخته یکجزو و آب انگور شیرین ده جزو
و جمله را برهم کنند و خرد بپزند پس در آوندی معین کنند و سی جزو
آب در روی کنند سه شبانروز بگذارند تا نیکو گردد و بعد از سه شبانروز
یکجزو نوشادر سوده در آن ریزند و باتش نرم بجوشانند چهار جوش
بعد از آن جمله اخلاط بیرون آورند و صاف کنند و پنج جزو نبات
دو باره در این آب اندازند و بجوشانند تا بقوام آید مثل جلاب پس
از دیگ بیرون آورند و بگذارند تا سرد گردد و در شیشه نگاه کنند
وقت حاجت اگر در نقاشی خانه کار فرمایند مانند لعل سیلانی باشد
و در قلم بکار برند و اگر بقالب زرنگار مالند و الا و اطلس و غیره بدان
قالب زنند و چون خشک شود ورق زر بر بالای او چسبانند بغایت
روشن لطیف نماید اگر زر بهم بچسپاند نیکو بود و در بطانه چینی بلا مثال

باشد و بسیار جا بکار اید امینست تا داند عمل است والله اعلم **فصل چهارم**

فصل دویم صنعت لطانه که ستوده بود بیارند اهن سوخته که از تبه

اهنگران می افتد برنگ طاوسی می باشد و بکیرد و صاف کند و

پاکیزه و در صلایه اندازد و باید و عن نارگیل چندان بمالند چون مسکه

شود انگاه بر سر اتش نهند در میان طرف اهنی چندان بپزند که بو و عن 442

در بو نماند انکه سم گاو را بیارند و بسوزانند تا خاکستر شوند بعده

نشاشته را در او بدا هنی کند و انرا نیز بسوزند تا سوخته شود بعده

طلق سیاه را بیاورند و چندان بکوبند که چون سرمه گردد بعده دو جزو

دار این طلق و دو جزو نمک سانجی در بوته کنند و بیک سر اتش محکم کنند

بعده قلم گاو را نیک بسوزانند و نیک صلایه کنند بعده دو جزو دارا ان

اهن سوخته یکجزو سم گاو سوخته یکجزو و نارگیل سوخته یکجزو نشاشته

سوخته یکجزو و طلق سیاه مکلس نیم جزو و استخوان قلم گاو سوخته در یکجا یکر

افکند

افکند و چندان صلایه کنند که مانند زرد چسپنده گردد و آنکه یکجزو کلوفته زرنگی

مذکور و یکجزو سریشم ماهی دو جزو و روغن کمان پاکیزه دو جزو سریشم

بهیز رنگ صلایه یافته بود این جمله را در هاون آهنی بکوبند چندانکه اگر دست

بچسپد باکه نتوان کرد بعد از آن اگر نرم خواهد جهت ساده کاری روغن

کمان بیک دو احل کنند و اگر در میان صدکاری کنند و هموار کنند چنانکه برگ نارا

بپوشند و در آفتاب نهند و کاغذها بر سر او محکم تا از غبار محفوظ بود و

443

چندان بگذارند که اگر ناخون در روز نشد فرو برود و آنکه به سنگ مالش بمالند

چون هموار گردد طلق سپید محلول و سپیده قلعی و بلور سوده چون

حریر در میان رگوی بندند و گوشه لولو کرده اما چنان باشد که این

که از تلاوت کنند و در ریعانه بمالند چندان که جلا گیرد و مانند آینه چینی

شود که روی توان دید بغایت سخت باشد این را لطایه اصلی گویند

آنچه در چینی معروفست اینست باید که از غبار نگاه دارد

فصل پنجم

فصل سیوم لطانه اصلی که او را رنگ فیروزه خوانند که چون سنگ یشب باشد

وجلا بود و با آب خراب نشود بیارند زرنگار فرعونی ده جزو و سریشم

دو جزو و روغن کمان دو جزو و اول زرنگار را چندان اصلایه کنند که

که غبار گردد بغایت نرمی و آنکه با روغن کمان بیامیزند و در صلایه

خوب بیند بعد از ان سریشم مذکور صلایه کرده بطریقی که گفته شده است 444

دران مرتبه داخل کنند چنانکه سریشم مذکور در صلایه بچسپند که منفک نتوان

بست هم یکذات گردد هر جا که خواهد بکار برند و خشک خواهد شد

وجلا همان طریق که گفته شده است از فیروزه فرق نتوان کرد در آب

خراب نشود و درخشنده و براق باشد هر چه خواهد بکند فصل ششم

فصل چهارم لطانه لطاوسی گونه فرنگی سه جزو زهره سوخته یکجزو سریشم

بنیر یکجزو و روغن کمان یکجزو و نیم چندان صلایه کنند که یکذات شود اگر

روغن کمان تنک باشد یکجزو سنگ سلیمانی نیم جزو بر او فزایند و در صلایه

نغز بکنند

تقصیر نکنند و بکار برند طاوسی بیکو اید مانند سکه جلا دهد و براق بود

و ما اب خرات نشود استعمال نماید که این بغایه خوبست **مقدمه**

فصل یازدهم در ساختن تیغی فرنگی که چون کاغذ بتوان پیچید و نشکند

و براق باشد و اهن و ایکنه به برد و در خنه در خنه کند **باب ا ی ا**

فصل اول یارند اهن نعل اسپان چنانچه سا و یده شده باشد چند انکه

خواهند بر هم نهند و یکی کنند و چه خواهد از ان لباز زند و هر بار که ازا 445

از اتش بیرون ارند و کار کنند چون باز در اتش خواهند برد پس ازانکه

باتش برند با اب ساجی که از شخار کوبند و از ان اب سرد کنند و همچنین

عمل کنند هر بار با اب ساجی سرد کنند تا وقتی که انچه میزنند تمام شود

نرمی او بحدی باشد که بر مثل کاغذ توان کرد و براق باشد و در انداز اهن

بر دارد چه ایکنه است هر چه داند عمل نماید که خوبست **مقدمه**

فصل دویم ساختن تیغ محرابی که بغایه لطیف بود یارند نیجا اهن نعل کهنه

دو قرص بسازند و سوراخی چند از هشت باده دران قرص آهن بکنند

پس بسازند دو درم سرب و چهار درم قلعی و دو درم مارقشیثا دو درم

زیبق مصعد دو درم ریزه سرب بیق بگذارند چون گداخته شد مرقشیثای

اسک کند و دران رخنه و سوراخ های ان بریزند و هر دو طبق آهن یکجا

کنند و برهم نهند و درزهای ان بگل حکمت محکم وصل کنند و در افتاب نهند

446 تا خشک شود بعد ازان در آتش اندازند و بدمند و بیرون ارند و بکوبند

و هر بار آتش اندازند و برداشته و بکوبند چنانک در هشت یا ده بار

هر دو طبق یکی گشته باشند اگر خواهند ازان تیغ محرابی سازند و اگر خواهند

کارد و کتاره بسازند این عمل مجرب است در قیمت مصری آید و لایق خزانه

پادشاهان بود استعمال کنند که بغایت عجب تیغها شوند مقدمه

باب دوازدهم در ساختن تیغ و پیکان که چون دشمن اندازان بطلب

باید زخم او بهیچ وجه به نشود و هلاک گردد و این چهار نوعست مقدمه

فصل اول

فصل اول بارند اهن مرزم ده جزو و زهره سه جزو و ارزیر سوخته و برنج

برنج سه جزو بر هم امیزند و در بوته بزرگ کنند و نگار ردوی بنهند

و باتش قوی بگدازند چون گداخته و در بول خمیر بوته را فرو برند.

تا سرد شود برین طریق سه بار برای اهن عمل کنند بعد از ان هر چیزی

که ازین اهن بسازند از شمشیر و تیر و کتاره و غیره هر جا که جراحت رسد ۸۸۷

دشمن بغیر از هلاک شدن دیگر علاجی ندارد تا داند مقدم

فصل دویم اب روان که چون بریده شود و خراشیده گردد هلاک

شود و اگرچه مقدار سر سوزن بود بارند اهک کندین و سرگین

و خاک و در اب بکوبند و در بول خر تر کنند و تیغ و کارد و نیزه

اندازند و تابند بعده پوست در یکمثقال بکوبند و در اب افکنند انگاه مرا

و در ان اب غوطه دهد که چون خراشیده شود امان نیابد مقدم

باب سیزدهم در اب دادن تیغ و کارد بلا مثال بود ان چهار فصل است

فصل اول اب دادن چنانکه زردی دران توان دید و بدل نموده

دبران باشد بگیرند شب یانی نوشادر سکابنی از هر یک بگیرد و سحق کنند

و دراب بگدازند و اب دهند بکارد یا شمشیر که زردی دران توان .

دید استعمال کنند که بغایت کار خوب بکار برد امنیت مقدم

فصل دویم اب دادن کارد و شمشیر چنانکه فولاد را سبز و نخواسته و

448

غزه را پس بیارند طلق اندوده بر روی بول خمیر ریزند و اب دهند

مثل ندارد و خوب بود که بغایت کارا علامت باو داند مقدم

فصل سیوم اب دادنی که چون بر و بر روی نیکو شود و بار گل سرکین زر

و هر دو را بهم بیامرزند و بتابند و اب دهند نیکو گردد مقدم

فصل چهارم اب دادن که چون بر بدن کم زود به نشود و دشمن هلاک شود

خاک سرکین با یکدیگر بیامیزند و به بول خمیر کنند و جرو بی زرنیخ در او افکنند

و بمالند تا بگدازد انگه گرم کنند و دران اب غوطه دهند که دشمن از ان

زخم

زخم به نشود و اینست تا واند قیمت بغایت معلوم کردد **معتمد**

باب چهاردهم رنگ کردن بلور اگرچه در باب سیوم گفته شده است فاما
اینجا در قلم آمد و شرح هفت رنگ گفته شود و اینست تا داند **دیگر**

فصل اول در رنگ کردن بلور بیارند بلور صافی و یکبها سازند و جلا
دهند و از آن بگیرند و در آتش به نهند یکنفس کشیدن و آنکه برگیرند و در آب 449
زنند پس زنند پس دیگر باره باتش برند و یکبار زنند نه نفس کشیدن پس
برگیرند و در آب زنند نرمک پس دیگر باتش برند تا به بینند که سپید شده
تاس
باشد برگیرند و در کاسه چینی نهند نشود پس در رنگ نهند در میان رو
کوهی بدل موم سپید و آن چنانست که موم بر سر آتش نهند و در روتاس
خرد بکوبند و در میان روتاس کنند و در دیگ دیگر بریزند و بلور
در آنجا نهند که اگر تنگ باشد چون به بینند که رنگ هنوز برگیرند و اگر سیر
خواهند یکبار زنند یکلحظه دیگر چنان شود که دل خود خواهد **معتمد**

فصل دوم در رنگ کردن بلور سرخ که با یاقوت پهلو زند بیارند صمغ
صنوبر و مثقال و قطران شامی و زیت از هر یک نیم مثقال زهره گاو
بهم آرند و چندان بهم بسایند که در وی تری نماند و حل کنند آنگاه بلور را
گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت و چنان باید که اخلاط بلور
پوشیده دارد و زیر و زبر نارنگ گیرد مانند یاقوت **فصل سوم**
450 یکمن بلور را گرم کنند و در آب سماقی افکنند که آن شب محلول بود و با آب
و آنگاه بهم بجوشانند نیک نارنگ گردد آن پس کار چنانست که از معدن مس
بیارند و آبدار برون آید و اصل آنست که زرگین گرم کنند و در آب
شب نعم بجنه و رنگ گیرد آنگاه گرم کنند و در آب نیم پخته افکنند و از بهر
جلا دادن بر روغن زیت چرب کنند و با آب آهک بمالند و اگر در موئی
یا در کاغذ به پیچد و بمالند اگر جلی گیرد و رنگ بسته بماند **فصل چهارم**
یکمن بلور در طبق میکنند و به آب بوستان افروز یا با آب نیم بهم رنگ علی

بمکند

میکنند و بمصطکی بهم میچسبانند و شفاف وانیکو می اید و اگر بلور برابد و اگر بلور
گرم کنند و در اب بقم یا اب بوستان افروز افکنند رنگ بذیرد و اگر زرد
زرنجاه رنگ کنند بهتر اید اینست تا واند خوبست **فصل پنجم**
رنگ زمردی زهره گاو سحق کنند و مارقشیثا ذهبی بستانند و در
روغن اب کرده افکنند تا خمیر شود انگاه دیگر زنگار و مرقشیثا بهم سحق
کنند تا خمیر شود و بلور گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعة
بگذارند که زمردی اید نیکو گردد انشاء الله تعالی اینست **فصل ششم**
در رنگ کردن بلور بستانند بلور شفاف لطیف نیکو بمالند تا سفید گردد
انگاه بستانند روناسی کوئی صاف و رنگش مانند لعل بود و پاره موم
صاف بر سر اتش نهند تا بگدازد تا خمیر شود انگاه دیگر زنگار مرقشیثا
بهم سحق کنند و بلور گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعة بگذارد
در روناس در ان اندازد و قدری اب گلنار فارسی داخل کنند تا م

خرد و رنگش چون خون کبوتر شود پس بگین در آتش نهند تا گرم شود و بسته شد

برگیرند و بر سنگی پاک نهند یا در صحن چینی تا سرد گردد و چنانکه دست بران نهند

دست نسوزد پس برگیرند و در میان رنگ اندازند باید که رنگ بر سر آتش

باشد و گداخته نه گرم و نه سرد معتدل باشد لیکن بسته نشود تا رنگ بگیرد و اگر گرم

بگیرد تا معلوم باشد والسلام اینست تا دانند برچه آید فصل هفتم

رنگ بلور نیلم چنانکه پسندیده باشد بیارند سنگ بلور کشمیری و برکردار 452

بلور یعنی بشکل نیلی هر نیلی تنها سازند پس سنگ سلیمانی را با آب ترنج بسایند

و بر پی مهرها طلا کنند و بگذارند تا خشک شود آنگاه بکارخانه آبگینه گر و در آتش

یکساعت در گوشه نهند تا رنگ برآید سرد بند و بعد از آن بیرون آرند

بفرمان خدای تعالی بر لون یاقوت یکی باشد در عمل لطافت فصل هشتم

در رنگ بلور غایت اعلی و لطیف که بسته بوده بیارند دم الاخوین

بگیرند و زرنیخ سرخ بگیرند و عقاب زرد یعنی نوشادر زرد و مصعد

کرم

که سرخ شده باشد یک جزو و از روغن بلسان یک جزو و از نفط سپید یک جزو و

از قطران شامی یک جزو و دارو ها را جمله را آب بند و قطران و روغن بابونه

تا چون مرهمی شود آنگاه فرا گیرند بلور سنگ صافی و از او نگینهای و مهرها

سازند و آنچه دل خواهد و از او بوته کنند از مس که در غایت سرخ باشد

و دارو را جمله در بوته دیگر کنند آنگه بلور را در بوته مس گرم کنند چون

مهرها سرخ شود و از آن دارو معجون فرو برند که در بوته دیگر است 453

چنانکه در میان دارو غرق شود بگذارند تا سرخ شود آنگه او را همچنان

با دارو در خمیر کهنه یا سرگین کهنه افکنند بیرون آید مانند یاقوت سرخ **مقدم**

باب ١٤ در عمل مینا کاری که بغایت اعلی هفت رنگ باشد و آن دو فصل است

با سنگ محکه خردل باید سوده و پنج ده جزو شخار سوده یک جزو و دروی

سوخته یک جزو سپیده ارزیز یک جزو و جمله بر هم آمیزند و در بوته وصل کنند

چنانکه از بوته اول در بوته دوم چکد و بر یک دیگر استوار کنند باید که در نیلی

ساخته باشند بر مثال بر بوتی نهند و آتش قوی کنند تا بگدازد و آنچه لطیف
بود در بوته زرین جمع خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق خدای
عز و جل مینای سبز کنند باشند هرجا که خواهند کار بندند **فصل دویم**
رنگ آبگون بیارند همان سنگ که ذکر از پیش رفت ده جزو و دو جزو
سپیده ارزیر خالص یکجزو شخار بر همدیگر آمیزند و بر همان طریق عمل کنند
که مینای سبز کرده اند چون از بوته بیرون آرند مینای بود آب گون 454
لطیف روشن برنگ آسمان هرجا میخواهد عمل کنند اینست **فصل سیوم**
بیارند دو جزو سپیده و سرب خالص یکجزو شخار با ده جزو جوهر اصلی
بیامیزند بر همان طریق عمل کنند چون از کارگاه بیرون آید مینای زرد
بود بلون یاقوت زرد انشاء الله تعالی اینست تا دانند **فصل چهارم**
بیارند ده جزو بلور صاف کشمیری سوده و یکجزو شنجار و یکجزو زرنیخ
یکجزو کبریت بجلی کنند و یکجزو سپیده ارزیر جمله را با هم بیامیزند همان طریق
لکن

که در مینای زرد عمل کرده بودند بهمان طریق نگاه دارند و چون از بوته
بیرون آید بتوفیق خدای عز و جل برنگ لعل یاقوت رمانی بود و اگر این
عمل عامل صاحب دولت کنند رنگی در وی دهد که هیچ فرق بده از لعل
بدخشانی و یاقوت رمانی فرق نتوان کرد و هرچه خواهد بکند **فصل پنجم**
که مقابل برنگ او برنگ فیروزه اصفهانی بیارند جوهر اصلی ده جزو مس
سوخته یکجزو و سپیده ارزیز یکجزو و سنگ سلیمانی نیم جزو و نشادر یکجزو 455
و همه را بهم کنند و در بوته نهند بران طریق عمل کنند نگاه دارند تا سبز گردد
پس بیرون آورند جوهری آورند جوهری چکیده مانند مانند فیروزه
کانچه هرجا که خواهند کار بندند و رستقان دریغ ندارند **فصل ششم**
در صنعت نگینهای لطیف ستوده بیارند چهار جزو شنگرف رومی چهار جزو
رصاص سوخته بکوبند نیم و یکمثقال اقلیمیا سیم و همه را بکوبند و اندر
متفرقه اهنی کنند غرا قلیمیا و کبریت به اول فزاید و بجنبانند تا آمیخته شود

پس فرو ریزد و سرد کنند و لب بنهند و سرکه ترش و خشک کنند اندر سایه و در

بوته نهند و بدمند تا آب گردد و سخت شود و پس از آن سرد کنند و بیرون

آورند سنگ یاقوت سرخ نیکو بود بچرخ جلا دهند است **فصل هشتم**

باب 15 صنعت خضابی که دست انگشتان عورات بدان رنگ کنند از هفت

رنگ و این را جمله حسن و ملاحت و موجب انگیختن او به تهیج شهوت محبت آ

45,6 و این چند نوع است مجرب بغایت اعمال است تا داند **فصل دوم**

در رنگ کردن طاوسی قلفند پس دو مثقال توبال آهن سه مثقال پوست

انار ترش نیم مثقال جاوه مثقال حوز و نیکو بکوبند و به بیزند و با آب برگ

چغندر خمیر کنند و بر دست نهند و یکساعت بگذارند و بشویند طاوسی

نیکو مجرب است تا داند استعمال کنند هر جا که بر روشد **فصل سوم**

حنا بیست مثقال و سه وزراج از هر یک دو مثقال بابر و صمغ عربی

از هر یک یکمثقال توبال آهن و زرنباد از هر یک نیم مثقال از هر یک نیکو بکوبند

و جم

وجمله بسرکه کهنه بسرکه بر نمند و بر دست نهند و اکر کاغذ نیز خوب بجسبند بر اندازه

دست و انکشتان و رنک بر زیر آن بندد و بغایت خوب اید **فصل چهارم**

زنکار نیم مثقال زاج یکمثقال شب یمانی یک مثقال و زرنیخ زرد و سخت و صمغ عربی

هر یک یکمثقال و زعفران سه حب جمله را بکوبند و ناره مثقال حنا با میزند که

با سرکه بسرشند و بر دست نهند رنک فیروزه نیکو اید **فصل پنجم**

خون سیاوشان چکیده دو جزو و سه و زعفران و عروق کرکم از هر یک 457

یکجزو و مصطکی نیم جزو و همه را بکوبند با اب صمغ عربی بسرشند و بر دست

ببندند و بکذارند یکشب رنکی نماید بغایت لطیف پاکیزه آید **فصل ششم**

بکیرند لاجورد و عروق کرکم دو سهم از هر یک یکجزو زعفران مصطکی از هر یک

نیم جزو و این جمله را نیکو بکوبند و با اب صمغ عربی خمیر کنند و بکذارند

تا یک شب و کرده و بر دست ببندند رنکی لطیف و بغایت خوب اید **فصل هفتم**

بکیرند پوست ترنج تر و خشک از هر یک جزوی کوفته و بیخته با هم خنداوان

بیامیزند و سه را و زرمازند و سه درم قلقند و دو درم املج و نیم درم مصطکی

با آب نیم گرم خمیر کنند و یکبار دیگر تا نیک سرشته گردد و بر دست بندند

که همچون بر عباره رنگ نکو آید امیشت تا تواند هرچه داند **فصل ششم**

بگیرند حنا بیست درم و آهک سه مثقال و مرداسنگ سه مثقال و زاج و

صمغ عربی و کتیرا سه مثقال و نیم و لاجورد سوده نیم مثقال با آب سپیده تخم

458 مرغ خمیر کنند و بر دست بندند رنگ منقش بغایت لطافت آید **باب شانزدهم**

صنعت تحلیل شنجرف رومی و رمانی و زالی و مصفا و قبرسی و فرنگی

و فارسی و غیره هفت نوع است ببازد تا تواند حرب آید **فصل اول**

در تحلیل شنجرف رومی بیارند دوازده جزو سیماب خالص و هشت جزو

گوگرد و بر هم گلی کنند بعد از آن بیارند قرابه سطبر یا شرابه یا شیشه آن را با گل

حکمت کرده خشک کنند و آن گلی را در آن شیشه اندازند بعد از آن بنجرد و

زرنیخ سرخ لب بیند و در شیشه اندازند بسوزانند تا همه یکی گردد و مخلوط شود

بعد از آن

بعد از ان سر شیشه را بسنگ استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر

هم از ان سرش استحکام کنند و بگل حکمت اندر گیرند پس دیکی بزرگ را

بیارند و قدری ریگ در ان اندازند و بر شیشه فرو ریزند چندانکه

دیک پر از ریگ گردد و شیشه در میان دیک پنهان باشد و گردن

دیک بگل حکمت بر بندند چون خشک شده باشند و در دیگدان نهند چنانکه

دیگدان بگل استوار کنند چنان که اثر اتش ان هیچ طرفی بیرون نرود 459

و یکبار پس اندر روز اتش نرم کنند و دیگر در روز اعتدال چهار پاس دیگر

اتش دیگر اتش سخت کنند بعد از ان دست بکار بگذارند تا سرد شود پس

شیشه را استوار کنند و بعده اهسته بیرون اورند بشکنند جمله اخلاط

مصعد گشته و شنگرف گشته بروی شده بلا مثال بسیار جا بکار اید فصل دوم

عمل شنجرف زاولی پسندیده و این نیز بلا مثال است بیارند سرب

چندانکه خواهند در دیک تو کنند که اب نرسیده باشد اتش نرم

بزیبق و نمک کنند و بچوب پاینه یا بلیله میشورانند تا جمله سپید گردد پس از آن
سپیدها را در تیز موی کرده باشند یعنی سفال چیزی که در و بریان
میکنند یا آهن خواهد بود بریزند و همیشه بچوب پاینه می جنبانند و می بشورانند
و آتش در تیز موی کرده باشند بحد اعتدال پس در هر ده سیر یک سیر
شنجرف را ولی ساخته رنگ کرده باشند و بر همین سپیدها ریزند بشورانند
تا یک شبانروز هر لحظه نگاه میکنند اگر رنگ لعل شده باشد فبها و الا نه 460
سه روز این عمل کنند تا خوب رنگی گردد و پخته شود بعد از آن بگذارند
تا سرد شود و پس بردارند هر جا که خواهند کار کنند اینست **فصل سوم**
عمل شنجرف قبرسی که بسیار جا بکار آید بگیرند سیماب خالص بهر ده درم
یک مثقال گوگرد بغایت سوده بر آتش نهند و حل نمایند و در قاروره
کردن دراز کنند باید که قاروره بگل حکمت گرفته باشد و گل در غایت
محکمی باشد و قاروره در میان کوزه سفالی سر فراخ چنانکه سر گردن

قاروره

قاروره از کوزه بیرون باشد و کوزه را نیز از خاکستر کوزه کنند
و بیرامن قاروره کنند باید که خاکستر نیز گرم باشد و کوزه بجلکی در گل
کوبند و کوزه در کوزه اویزند و سر کوزه محکم بگل گرفته چنان سازند
که گردن کوزه بیرون از کوزه باشد و بقدر پنج ساعت اتش
باریک زیران بیفروزند و هیزم باید که سخت خوب نباشد و چون
تمام شود بجای زیبق و کبریت که گولوی شیشه نشسته باشد بردارند
و بکار برند مجربست و اگر خواهند نیکوتر بود نیم دانگ نوشادر بجای
داخل ان کنند که بغایت اعلا و خوب بهتر اید اینست **فصل چهارم**
در صنعت شنجرف مصفا در غایت خوبی بیارند گوگرد زرد لب نیده سیاه.
در هم کنند هجده درم زیبق یکدرم گوگرد و اسان بعضی گفته اند
که هجده درم زیبق در شیشه کنند چنانکه سر شیشه گشاده باشد و مصعد
در گل حکمت گیرند و خشتی بخته در تنوری نیز گرم نهند و شیشه بر بر ان

خشت پخته نهند بقدر آنکه یکبان یا دو نان بجوزند بیرون آورند که شنجرف

باشد مجرب است همه لایق تر هر جا که خواهد کار بندد **فصل پنجم**

در ساختن زنجفر رومی اسانتر است از آنها که گفته شد بگیرند بیست مثقال

سیماب و دوازده مثقال گوگرد و دو مثقال زرنیخ لعل الغایت سوده

مانند غبار پس جمله را بیکدیگر کجلی کنند و در کالنه کنند و تنوره تابند

و آتش از روی بدر کنند و خشتی پخته در میان تنور نهند و کالنه بر برد 462

نهند و سر تنور محکم ببندند روز دیگر سر تنور بگشایند و کالنه برگیرند

شنجرف باشد در غایت سرخی روی نیکو لطیف و اگر در شیشه کنند دو

او بجلد و سیاه بود و عود تا نیک معلوم گردد اینست **فصل ششم**

نوع دیگر بسازند مهرها از بلور هر چند تنگ تر نیکوتر افروخته تر آید پس

فرا گیرند ارزیز خالص یک وقیه در غایة نیکی و صاف کنند و هم چنید

آتش یعنی گوگرد چنانکه میباید روشن و آتش را بکوب و در شیشه یکی

دراکی

در گل حکمت گرفته و زیبق در وافکن و این مهره‌ها در وافکن و بر سر آن استوار کن
و تنور یک شب گرم کنند و شبانه یک شبانروز در تنور گرم نهند و بر شود
محکم گیرند علی الصباح که سر تنور بگشایند سر آن زنند که هرگز نمیرد چون
شیشه بیرون آورند مهره‌ها همه لون یاقوت سرخ باشند و آنچه در شیشه
بود تمام شنجرف رومی لطیف در غایت لطافت باشد **فصل هفتم**
در ساختن شنجرف رمانی بلا امثال و این از همه نیکوتر بود بیارند زیبق ۸۵۹
خالص و او را پاک کنند چنانکه در وی سیاهی نماند و اگر ببیند سوختی پاک
کنند خوبتر بود پس چون پاک شود بوزن او زر و سخت را بیارند
و بر صلایه بسایند و زیبق بر وافکنند تا هر دو یکذات شود پس
در شیشه کنند و سر او را بعیار دج و گل حکمت بگیرند و محکم کنند و یک شب
در تنور گرم نهند بامداد بیرون آورند شنگرف رمانی باشد در غایت
خوبی جمله را از شیشه جمع کرده بیرون آورده نگاه دارد **باب هفدهم**

در رنگ کردن کاغذ هیبت و چهار رنگ قدیم و جدید منجمله نیکو و لطیف از آنجمله

اینست که ذکر نموده اید بابد که بادوار و رنگساز تا داند **فصل اول**

در رنگ کردن عروسک گل سینه یعنی معصفر باید از این گل چندانکه

خواهد و او را نم کوفته در تغار کنند و اندک آب سردی بر ریزند

تا نم گیرد و روز دیگر در یک درع کرباس چهار گوشه کنند و آب بر روی

بریزند تا زرد آب بکلی برود و امتحان به پاره پنبه باید کرد چنانچه سرخ

شود و اگر لعل گردد هنوز زرد آب دارد همچنانکه به پنبه امتحان کنند

تا پنبه لعل گردد آنگاه آن معصفر را اینک سغشانند و در آفتاب باز کنند

تا نیم خشک گردد آنگاه بگیرد و سای سوده را هم ده سیر را بعسیر برده

افشانند و بدست بمالند چندانکه معصفر کشته شود و غایت کشتن آن باشد

که قدری از این معصفر در قدح آب بریزند بر سر آب بستند کشته شده است

و اگر در این آب استنید کشته نشده آنگاه در کرباس کنند و بپا و بزنند

464

چون

چون اول اب بریزند اب اول لعل خواهد اما اب اول جدا دارند که ابرا
عروس خواهند و مرتبه مرتبه ازو کیرند بعد ازان چون خواهند که کاغذها
با جامه رنک کنند بیارند اب انار دانه سفید یا اب لیمون یا اب اسلیخ ازین
هر کدام که باشد قدری در میان زیرند و دست دران اب زنند
چون کف کنند هنوز در اب انار کم باشد دیکر سبز اندید و چون کف کم کردد
اب ایستاده مانده باشد انکاه بیارند سپید هموار سطح و قالبی در قدر 465
کاغذ باشد رنک در میان ان قالب کنند و کاغذ دران رنک افکنند اکر
غلط در غایت سطری باشد و باس بیشتر در رنک نکدارند و اکر یک باس
رنک عروسک لطفی اید چون خشک شود بهتر است و نه خواهد **فصل دوم**
رنک بیارند در حال در رنک افکنند یکساعت رها کنند بر کشند بیارند باشد
قبل ازانکه اب انار در میان کل معطر زنند در میان اب فقط بر کشند تا رنک
بر کرد نخود باشد بهتر و اعلا اینست هرچه داند بفرماید **فصل سوم**

زرد ابی که اول از معصفر امده باشد کاغذ دران برکشند چون خشک شود در اب

سرخ برکشند عنابی کردد بهتر و اعلا اید اینست تا داند فصل چهارم

دو دانک زرداب و چهار دانک نیل بجهة سبز لطیفی اید اینست فصل پنجم

چهار دانک زرداب و دو دانک نیل بجهة رنگ چینی اید اعلا اینست ششم

بستانند قدری زعفران راشته در ظرفی کنند و قدری اب نیم کرم در وی

466 ریزند و نیم روز بشتر بگذارند بعد ازان پالایند و کاغذی دران برکشند

رنگ بتر خواهند بیشتر بگذارند نقش در کاغذ کرفته بر اید اینست تا داند فصل هفتم

نه کوفته بگیرند و بهمان دستور بر دارد و بگذارند تا خشک شود و اگر ان روی

دیگر خواهد که نقش کنند همین عمل کنند بهتر ان که انچه فرماید بکار برد تا داند فصل هشتم

نشاسته را بقوام رقیق بجوشانند و هر کدام ازین یکبهار ریسمان دارد دران

افشانند و کاغذ دران اندازد و بهمان طریق مذکور رنگ کنند کل کهنه ده سیر خشک

خاک سنه خوب کنجد نیم سیر دو در رنگ در رنگ ماوی نیلی اول کاغذ زرداب

صاف بگشاید بعد از آن در آب نیلی که رنگ در آن تهیه اند بگشند اگر رنگ ال
خواهند مثل همان بیرون آرند و باز در آب صاف بکنند بعده بر ریسمان
زنند در سایه خشک کنند و اگر رنگ سبز خواهد رنگ توقف کنند تا رنگ خوب
برگیرد بعده در آب کشیده همان محلول خشک کرده نگاه دارد که در زعفران
کوفته عمل کنند این است هرچه خواهد قیمت کنند زیاده چه نویسد **فصل نهم**
بستانند قدری بوستان افروز و همان طریق که زعفران کردن همان
عمل کنند نیک آید عمل نماید قیمت اعلا آید و رستی پاکیزه دارند **فصل دهم** 467
که نیمی سفید و نیمی لعل باشد اول کاغذ سفید بر آب معصفر افکنند چنانکه
فرو نرود و نگذارند چون یک رنگ بگیرد و بردارند چنانکه سرخی سفیدی
نخورد باد دهند هرچه کار آید بهتر است کار کنند اعلا دانند فرماید **فصل ۱۱**
که نیمی زرد و نیمی سرخ اول نیمی کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود و
نیمی دیگر در زعفران افکنند نیمی زرد باشد نارنجی و نیم لعل باشد **فصل ۱۲**

گلی نیله است که در کنار باغها که دیواران از خار ساخته اند میباشد و بچیده :

بالا میرود و لاجورد رنگ ستاب او رنگ لاجورد و پست و پای او سفید

لیلی میگویند و در خراسان ذنگک میخوانند و او را پارند و بکوبند و اب او را

صاف کنند کاغذ ال وارد او برکشند که نقش کرده تا و اند عمل است فصل ۱۳

چهار حصه اب رنگ و یکحصه زرد اب گل معصفر اینست تا و اند عمل کند ۱۴

468 کاغذ باوی در رنگ ال برکشند سبز برنگ نی شود در غایه خوبی رنگ گلون

قدری بقم را پاره پاره کرده در دیگی پاکیزه بجوشانند و قدری سفیده

حل کرده با او برامیزند و اول کاغذ را باب شب یمانی برازند و خشک کنند

انگاه باب بقم برازند و خشک نمایند و مهره زنند اینست تا و اند فصل ۱۵

لیمون حل کرده و صافی کرده . ورق زرنیخ حل چنانکه ریزه ریزه باشد

با ان برامیزند و اول کاغذ باب شب یمانی برو ارند و بگذارند خشک شود

بعد از ان زعفران که زرد دارد بشورانند و دار او برکشند زرد زرین

زرافشان

زرافشان شود برنگ لیموی لطیف ان شاء الله تعالی ابنست تاواند فصل ١۶

بکروز زرچوبه انمقدار که خواهد بکوبد و بعد ازان کوفته دراب ریزد و کاغذ

درا از اب برنگ کنند و چون نیم خشک شد قدری اب لیموها وران اگنند

واگر اب لیمو باشد از هرایی که ترش باشد کافیست بعد ازان کاغذ نیم خشک

و وران اب کشد و خشک کنند که بغایة زرد و لیموی اعلا اید ابنست فصل ١٧

کاغذرا بدان صفت که نموده شد باب شب یمانی بر دارند و ور معصفر 409

بر ارند و اگر زرافشان خواهند زراه بهمانست والسلام تاواند عمل ارد فصل ١٨

کاغذی که باب نیم رنگ کرده باشند باب زاج کبود بر ارند باو نجاهی کردد

ان شاء الله تعالی تاواند بکار دارد و اینست استعمال کند خوبست فصل ١٩

کاغذرا باب زاج کبود و زعفران بر ارند فستقی شود تاواند فصل ٢٠

کاغذرا باب زاج و بادزو بر دارند بنجان شود کاغذ سبز را باب بقم بر دارند

کاغذ شب داده را باب زنگار و سپید بر دارند حنی شود اینست فصل ٢١

کاغذ را در آب زنگار مصفی و در عمل زنگار بت برارند سبز شود مانند طوطی

نرم و لطیف و اگر زر افشان کنند نیکوتر آید چه بهتر است تا دانند فصل ۴۲

کاغذ را در آب رنگ گل نیله برارند نیکو بود اینست تا دانند فصل ۴۳ ۲

قدری سپیده با رنگ گل نیله بیامیزند و کاغذ را در آن برکشند رنگ قلعی

شود از هر رنگ که گفته شد قدری سطبرتر بگیرند و ده یا نخده جوک

47.0 بار رنگ بنه بر سر آن ده نحبذه و بر کاغذ شب یمانی داده بهر محل گل و

برگ بکنند چنانکه هر دو قلعی شود و در زرافشان کنند خشک سازند مهره زنند

خوب آید هر چه دانند استعمال کنند اعلا خواهد آید تا دانند فصل ۴۴.۲

رنگ گلگون صفت بود و اگر با آب لیمو نبوید سرخ هر چه تمام تر داند

اول کاغذ را در آب معصفر برکشند و چون نیم رنگ شود بیرون آورند

معصفر که لیمو در او نه انداخته باشند و خشک سازند اگر با آب لیمو شوند

بغایت اعلا بود و تماشایست مانند گلستان شوند اینست تا دانند ۴۵

زرنیخ

زر ورقی را بنگ صلایه کنند که چون غبار شود و باب صمغ عربی صاف

حل کنند و نصف زر بنج نیله کل بسایند و صاف کنند و کاغذ دران برکشند رنگ

نرگس نیک آید مجرب است عمل کنند مرجه قیمت که و آید خوب وصل ۲۰۶

بجوش بکوبند و در کاسه چینی کنند و بگذارند تا صاف شود کاغذ شب داده

دران برکشند بعینه برنگ گل انار باشد ان شاء الله تعالی اینست تا چه داند ۲۰۷

در عمل زنگار سبز و مس کفته شد کاغذ را دران زنگار نقره برکشند و خشک کنند 471

و دیگر برکشند و زر افشان کنند بهترین همه رنگها بود و مثل ندارد جدید الطبع

و ازین کاغذ برابر زر بود قیمت ندارد تمامست رنگ و نقره خالص است باب ۱۸

در ساختن زنگار و این هفت نوعست زنگار سبز و مس و زنگار ترسائی

فرعونی و مصفا و برقونیه و فیرها دزه و زنگار همیضی جله و در سه فصلست اول

در صنعت زنگار سبز و مس باید ده مثقال براده نقره خالص و در صلایه

اندازند و سه نوبت بشویند باب نمک سفید و خشک کنند و چون سه نوبت

شسته باشند خشک کرده تا بهمچنان نوشادر کاسی لبسایند و سرکه بران
ریزند و نوشادر منید هند می سایند تا خشک شود بار سرکه نوشادر میدهند
می سایند و رها میکنند تا خشک شود و دیگر بار می شوند با هفت بار و هر باز
رسایندن خشک کنند به هشتم بار چنان رنکاری شود که در غایت بران
رنک بود و از آن عراق سبز دمن خوانند هم بران رنک باشد که علیه
432 که اول در صحرا بر دید چهار انکشت از ابنزه دمن خوانند از غایه لطفی که
دمیده باشد والسلام بهر وجه تا دانند بکار فرماید اینست **فصل ۲**
بیارند براده زهره یا کیزه چندان که خواهند و بر صلایه اندازند و بیزه
انکور بر سران ریزند و صلایه کنند و رها کنند تا خشک شود و باز لبسایند همچنین
تا هفت نوبت بیزه انکور ریزند صلایه کنند و اکر در وقتی باشد که انکور
نباشد سرکه ریزند و صلایه کنند همچنین صلایه کنند و هر آب سبزه بار رنک که از آن
بکیرند در کاسه چینی کنند و بکذارند تا بتوام ابد با نرهوا همچنین صلایه کنند و آب

ان کیرند تا مقصود بود چون بقوام اید هرجا که خواهند بکار ارند این از حصص
کنند و فرعونی کویند خوب و اعلا اید البت هرچه کنند بهتر اید فصل ۳
واین بس لطیف است بیارند برادهٔ مس چندانکه خواهند و در کوزه کنند و
از مس چندانکه خواهند و در کنوالی سرخ و بوزن مس نوشادر کانی که
بنجاه یک حل کرده باشند در میان روده کوسفند با مس بیار کنند و در کوزه
مس کنند و ربع یکی ازین هر دو نمک سفید بزین ساوید و بلند دارند و هر ۸۹۳
روز با فتاب می نهند واب لیموی بازیزند و صلایه میکنند و باز با فتاب
می نهند تا وقتی که مس در میان اب لیمو و نوشادر میریزند تا نوشادر
محلول کردد و زنکار در غایت اعلا نماید این را نام برزنکار ترسائی فصل ۴
در صنعت زنکار فرنکی بیارند یکمن مس براده و در سبوی مسین نو کنند
و دو من سرکه بر سر ان افکنند و سرش بکیرند و در تنور کرم بنهند
و سر تنور بکیرند یکشب و روز دیکر بیرون اورند اعلا اید فصل ۵

صنعت زنگار مصنوعی که بلا مثال بود بستانند زنگار حمصی جزوی و از سرکه
سفید مقطره جزوی و بگدازند تا زنگار حمصی در سرکه مصعد حل کرده
و سرکه سبز شود و پس از اصاف کنند و ثفل آن بیندازند و آن زنگار
پاک کرده را در قرعه و انبیق بچکانند آنچه در ته قرعه بماند زنگار پاکست یکدرم
ازین زنگار بهتر از بیست درم زنگار دیگر باشد و بسیار جاها کار آید
بخصوص در رنگ کردن فیروزه بلانظیر است هرچه داند بکنار فصل ۶۶ 474
بگیرند مس صحیفه کرده بغایت تنک و بیارند طشتی مسینه نو و بیارند سرکه
منقطر که مناصفه نوشادر در محلول در او بود و صحیفه بر همه جا در طشت بچسباند
و استوار کنند و در زمین نمناک دفن کنند باید که آن زمین نمناک باشد
بعد از آن که هفته شود آن را برند و آنچه زنگار شده باشد بتراشند
و آنچه مانده بود و همین عمل کنند تا تمام زنگار شود و اگر مراد مس شده باشد
روا بود والسلام اینست هرچه داند کار نماید تا واند فصل ۶۷

زنگار شامی شود و بوزنگار ده جزو مس سه جزو نوشادر بسکابی بهم
امیخته کنند و سرکه انگوری نیز بر ان کنند چندانکه بر زبرها عرق شود
و سران محکم کنند و در سرگین اسب دفن کنند تا بخورد هر روز سرگین
تازه کنند والسلام انچه داند استعمال نماید بهتر است **فصل ۷**
بیارد برنج دمشقی وانرا براده کنند و با اب نمک بشویند سه نوبت بعد
ازان بیارند کموزه بزرگی و پر از اب ترنج پاکگرده و نصف براده نوشادر 475
محلول اندازند واین کموزه بزرگ باید وچنان باشد که سرکه و براده
نوشادر از نصف کموزه بیشتر نباشد پس دیگی را بر نشانند و نیم دیگ اب
کنند واتش افروزند اهسته چنانکه فرو نرود و طاسی بر سر دیک
گردانند چنانکه کنارهای طاس از اب دیگ بیرون باشد تا عرق در
دیک نرود و پس اب میجوشد و براده بتیل در اب ترنج حل کرده زنگار
و سبز شود و در هر یک ساعة انچه سبز شده باشد در ظرف چینی میکنند

و باز آب ترح می زنند و زنگار میگیرند این زنگار برخند زنگار اعلاست تمام

باب ۱۴

در عمل ساختن لاجورد و از آب وا دادن و آمیختن و شستن سه فصل است

اندر ساختن لاجورد که با کانی مقابله کنند بیارد و پوست تخم مرغ چندانکه

خواهند بکوبند و به آب نمک او را بشویند و بجوشانند و بکنی و سیب حب

چندان بمالند و آب بریزند که پوست تخم اندرون بیضه برود

و علامتش آنست که بر سر آب کدورتی نماند آنگاه آنرا نیکو بسایند 476.

و در کوزه نمایند و بگل حکمت بگیرند و بگذارند تا خشک شود آنگاه

در کوزه آبگینه گران یا چال کوزه گران نهند که آتش تیز بود

تا مدت یکهفته بعد از یک هفته بیرون آورند همه سپید در غایت

خوبی شده باشد بستانند جزوی ازین و جزوی برادهٔ زهره

با نمک بشویند چندانکه سیاهی زهره برود آبگینه باید که جزوی نوشادر

کانی بیامیزند و در خاک نمناک دفن کنند باید که همه در یک دیگر خوب

آمیخته

امیخته باشد بعد از ده روز نام لاجورد کردد اما ورا این معنی تو بال زهره

بهتر باشد و سحق نیکو باید کردن و در وقت اکر دود غبار نکاه باید داشت **فصل ۲**

عمل و راز ایب لاجورد که رنکث حسن پیدا کند اکر خواهند که لاجورد را راب

کنند نیکوتر ین کدا ختن لاجورد انست که لاجورد ده جزو باد و جز نمک

ساجی صلایه کرده و در روغن کنجد خمیر کنند و بکبوته مزرکب سازند نه او

سوراخ کنند و لاجورد و طلا کنند و بر سر ش مهر کنند و در بوبه دیکر وصل کنند

کا از بوت بر بوته خواهند و منزل کنند پکدار از زهره سرخ که در خشکی

طبع اوست از ان زهره اکر یکدرم بر صد درم زرنیخ زرد افکند برنک

سرخ کنند بغایه عجب بود و اکر نپکلند جه ازو بر ابکینه قرعونی رنک سرخ

بیرون اید مانند ناله مکرم و لاجورد خود بغایه لطافت و خوبی اید رشوند

چنانچه کفته شود و عمل کنند هرچه داند استعمال ارد اینست **فصل ۳**

در شستن لاجورد بیارند و در بابه اهنی باکیزه کنند و اکر مسین بود بهتر

و سرکه در انجا ریزند چندانکه از سران درگذرد انگه بجوشانند و زبن سرکه و کف

برمیگیرند و وقتی که کف برنیارد و باز بجوشانند تا سرکه بجوشش بر رود و اگر دیگر

سرکه باید که پاک نباشد دیگر سرکه کنند پس این بار چون سرکه نماند باب بجوشانند

واب پاک گردد ازو بر برد و در افتاب نهند تا لکی بر می ارد و کف می‌پالایند

الماه بگذارند تا افتاب او را ببرد انگه چون حل خواهد کنند و بصمغ عربی

بسرشند و بکار برند و در امیختن لاجورد بطریقی چوب تر بسانند لاجورد و 478

نیکو دان باشد که بر سبزی زند و از او در طاس کنند و از سر آتش نهند

تا خوب بجوشد و همه چیزها بر سر او اورده به نهند تا سرد گردد و اب از سران

بریزد و اندکی اب درو چکانند و با انگشت بمالند انگه او را بگذارند قطره

اب بروی همچکانند و میمالند تا چون مرهم گردد و اب درو کنند و

بشورانند و بگذارند تا بنشیند اب شوراز و دور کنند دیگر بشویند که

و بگذارند بعد ازان زرد اب از سران بریزند و خشک کنند بوقت حاجت

بجذانکه

چندانکه خوانند در کوشش ماهی کنند باب صمغ عربی و مانند سنگ بمالند تا چون
خمیر شود پس صمغ چندانکه حاجت شود کار کنند اینست **باب پنجم**
در شنگرف صاف کردن و سیاهی از و بردن و آن شش نوع است
بستانند شنگرف رمانی نخود نخود و با قلیا خورد کنند و در قدحی
چینی مطین کنند و بول صبیان بر سر آن کنند چنانک چهار انگشت بالا باشد
و بر سر آتش نرم معتدل بنهند تا نرم نرم می جوشند تا هرچه سیاهی باشد ۱۶۹
در و بر سر آورد و آنرا می برند و باز همین عمل میکنند تا سیاهی نماند و
مانند لعل رمانی شود بردارند و غسل کنند و کار فرمایند **فصل دوم**
شنگرف را در کتان پاره بندند نوشادر بیکای حل کرده و در قدحی کنند
و آن شنگرف از میان آن باد برند و بهم بر آن اول آتش کنند و
تا سیاهی جمله زایل کرده بستانند و کار بندند اینست **فصل سیوم**
نوع سیوم شب یمانی حل کنند و شنگرف پاره در کتان بسته در آن اندازند

ومیجوشانند تا سیاهی او تمام زایل گردد و بستانند و کار بندند **فصل چهارم**

نوشادر یکدانگ و شب یمانی در میان آب ممکساجی حل کنند و شنگرف

در میان او برند و میجوشانند تا سیاهی تمام دور گردد و کار بندد

شنگرف را ما قلا قلا کرده در میان روغن گوسپند تازه افکنند بعد زیده

در سر آن کنند و با آتش معتدل میجوشانند تا سواد او باز میدهد تا جمله زایل

شود و کار بندد این است تا که وا اید بغایت اعلا اید تر است **فصل ۵** 480

شنگرف در سرکه مقطر کنند و در دیگ نهند جمله سواد بر رود و احتراق کم گردد

و بعد از آن در روغن بجوشانند و در غایة کمال باشد بستانند کار بندد **۶**

باب ۳۱ در صنعت کوره شنگرف پختن این چهار حرف که آتش میکنند سر سوراخ

بر سر کرده باشند تا دود بیرون نرود و بالایی کرده آن سر سوراخ.

کوچک چنانکه سر انگشتی بدو در شود تا جای دارد در گل گرفته باشند برابر

سردار در دیگی از گل باید که بر سر شیشه نشیند و چوبی اندازه باید کرد

چلک

چنانک تا بهر مروارید راست کند و منکرد و چون چوب بهر شیشه رسد

رها کند تا بهر و شود این صنعت کرده بود هر کاره که داند **مقدم**

صنعت چاه حل جهة مروارید و غیره چاه و فن چنان بود که بکنند و چاه

در تو یک یکدیگر هر یکی دو گز باشد تا طبقه را و در یکی چاه و فن کنند و در میان

ذبل الفرس و ازین چاه تحویل بان و دیگر کنند و ذبل تازه تازه باید که تر باشد

و ذبل الجام باو بیامیزد و از باو نگاه دارند که باد و در نشنفد تا چهل روز 481

همین عمل کنند تا حل گردد و آب واد شود والسلام ابنت تا داند **مقدم**

فصل در ساختن روها جهة رنگ بلور و غیره اول ساختن قلقند بگیرد

زاج یکمن چهار من آب و ده سیر زنگار و ده سیر سوش زهره و در جا بکار

مسین کنند و بجوشانند تا بنیمه بود و تا صاف باشد آنکه صافی در جای مسین

کنند و بجوشانند عقد گردد و چون دوشاب برارد و بنهد تا خشک گردد

ساختن قلقند پس بستانند زاج بلوری و آنرا حل کنند و صاف کنند و

بچکانند و زنکار بر وزن او بچکانند هر دو را صاف کرده با یکدیگر
بیامیزد و بر جامه ابرا عقد کنند تا خشک شود بهتر از معدنی بود مقدمه
وان چنان باشد که زاک را حل کنند و صاف نمایند و بقدر چهار یکی زرد
بیضه مرغ منقط اندر افکنند تا عقد کرد و اعلاتر از معدنی بود مقدمه
قبرسی اینست بیارد و زاک صاف کرده بخورد دش زنکار میده تا سبز گردد
482 واین چهار نوع است زاک چون با او عمل کنند از معدنی بهتر باشند مقدمه
که به از معدنی بود بستانند نمک ساجی یعنی ملح القلیا و نمک تلخ و بوره
سپید از هر یک بجزو جمله صلایه فرموده معجون کنند تا بت قلیا خشک کنند مقدمه
بهترین همه ان باشد که بستانند کل تخ پاکیزه کزنده و بجای پاکیزه پهن کنند
و باره اب در و بزنند تا تر شود و از هم برزیر دی انکه دست بوی
نرسد انکه بگذارند تا خشک شود و انکه بچوب بکوبند و بغربال بپزند و باره
در هاون سنکین بکوبند و باز بحریره بپزند انکه او را باب تر کنند و بسوس

نرمهان

برنج درا غار بند یکشبانروز زنیک سیر شند انکه ذبل العرش و زبل لستوره
کوفته و بیخته خاک ازو بکرند و بغربال موئین به بیزند تا خاک ازو جدا
شود و دیکر بار هم بغربال موئین به بیوند و بهاوون سنکین خوب
بکوبند و بعد ازین کل سرشته باوی بیامزند و هر رطل کل را ده
درم نمک خرد بی باا و درامیزند و طلی سفال کوفته بیخته و یک کف 483
بوی لستور بهر کدام که ریزه تر بود ازان موی سه روز بکذارند
بسایند و بکوبند این هنر بهترین کلهاست اعلا آید اینست باب ۲۰۲
در رنگ کردن ظرفهای مثل کاسه و پیاله و کوزه که مانند زر برد نماید
در غایة خوبی بود و ان یک فصل است اعلاست تا واند فصل اول
ظرفها چنانک کفته شد بیارد قلعشد ده جزو و زهره سوخته ده جزو بسایند
و بنک سحق نمایند و سفیده بیضه مرغ بسرشند مثها مد خام و بعد ازان
برکوزهای سفالین خام اندازند و در کوزه کران نهند تا بکوزهای

دیگر به بیرون و بیرون اورند که رنگ او مانند زبرجد باشد و در اب العفصان

نکته و عبره است هرچه داند عمل ارد هرچه اید خوبست مقدمه

باب ۲۰۳ در حل اجساد که در رنگهای کار اید و این سه فصل است

تکلیس
فصل اول حل نقره بیارند از سیم خالص جزوی و همچندان سیماب

و هم چندان طلق تکلیس و هم چندان توبال مس را در کوزه کنند و

484 بگدازند تا چون اب بچکد و این حل اگر بر اهن مالند نقره گون شود.

فصل ۲ چیزی نقش بر زهره و برنج کنند نکو اید تا داند علا اید

فصل زهره را هم برین طریق که حل نقره کردند همچنان کنند و از زیر و بر

بیرندان نوع که نقره را حل کردند را این چهار رنگست و بسیار جا بکار اید.

فصل ۳ و رنگهای غیر مکرر از ان خیزد و ان اینست هرچه کند خوب

فصل سیوم حل فولاد بگیرند و فولاد بگیرند و زنگار و روغن مردار سنگ

مثل هر دو و این همه را بکوزه کنند و بگدازند تا چون اب بچکد اینست حل فولاد

دلبی

بسی جا بکار اید و ان اینست هرچه داید خوب بت عمل کند معدم

فصل چهارم حل سماب که جهة کو که بیارند جزو سیماب مثل و نوشادر و روغ

ثلث اشنان خاکستر و مثل مرد و پوست انار و نیم دانگ زر و غن نفت

سامی تمام را بکوزه نمایند و سرش استوار کنند و بدمند تا اب شود

واو را مقطر نماید اب سماب کو که بندند در غایة لطافت امساکه اید معدم

فصل پنجم حل زرنیخ زرد جزوی برابر او ساجی کوفته و مثل مرد و روغن 485

نفت اسکندری و برابر ان سرکه و بول الصبیان همه را بکوزه کرده

بدمند تا حل گردد و ازین زرنیخ بر هرچه طلا کنند مانند این حلهای داخل

ازان نشد که جز زر زت کار خواهد امد هرچه داند عمل ارد معدم

صنعت کشتن زر و سیم و زهره و فولاد و ابرک اسراطلق گویند و

کشتن سیماب که جهة خوردن و قوت باه باشند و این جمله در نسخ

دیگر نسخ فصل جمع است اعلا اید بهتر و هرچه داند بکار داآرید معدم

486

فصل اول در کشتن طلق بیارند طلق سیاه و یا سفید و نیک بکوبند خریطه کنند

و ثلث آن شالی در آن خریطه کنند و بند زنند و در میان آب گرم بجوشانند

قدری و از آب گرم بیرون آورند بده نفر فرمند یا چند مرد کاری

بمالند تا مایه از طلق در ته آب قرار گیرد باهستگی آب از سر آن دور کنند

و آن جسد را در آفتاب خشک کنند بعد از آن بیارند پوست هلیله و بلیله و آن

طلق در و خمیر کنند و بمالند و از و خنده مان ببرند و در میان پاچک دستی

ته بالا کرده تا بهاور آن میان فراز کنند تا بچه گردد و جبر کنند تا سرد کنند

بیرون آورند خشک کرده اسن نمایند تا غایة هشتاد و دو نوبت حل کنند

که هر بار خمیر کنند و بپزند بعد از آن اگر چون برق هنوز درخشندگی

دارد کشته نشده چند بار دیگر طریق بخنق بجای آرند چون درخشندگی

کم شود یکبار دیگر از آن اسن کنند و گرد آورند و حکیمان از آن سنگ بانواع

معجون می سازند و بهر نوع میخورند اما حکیم گوید که بدین ترتیب مس

جونرا سود دارد و قوت باه تمام آورد و اگر چهل حرم بود همه را خشنود
تواند کرد و سستی تن و گرانی به اندام نیارد و دایم گرسنگی غالب
باشد بیارند عاقرقره و بهمن سپید و خولنجان مصری و جوزبویه
و بیخ کوکچه و تخم بل و تمک و مصطکی و نبات هر جمله دارو برابر همه را خوب
بکوبند و بیزند و آنمقدار که دارو بود شش حصه ازین طلق کشته در
دهد برابر همه نبات کوفته و بحصه در شیشه حصه هر بامداد کفی ازان 487
بخورند ناهار خاصیت این دارو و این صنعت چه گویند همان که در
عمل آرد خاصیت این دارو بداند چرا که بلا مثال است مجرّب
فصل دویم در کشتن سیماب جهت خوردن بیارند تک شیشه گردن دراز
که بالای او تنگ باشد و فرود گشاید و او را گل حکمت استوار کنند
و نیم سیر زیبق خالص و نیم سیر کبریت آس کرده دران شیشه کنند و
نیم سیر نوشادر کانی این هر سه دارو در شیشه بدارند و حلق شیشه

باره کاغذ بنهد و کاکنر نگه بر سر آتش استوار کنند و شیشه در وی یک کنند در آتش
دهد و آنچه آتش طعام پخته بر دست شود و دوازده پاس آتش کنند بعد از آن
دست باز دارد تا سرد گردد و روز دیگر بیرون آرند و شیشه بشکنند و
زر مس گشته بگیرند و برنگ شنجرف از این سیماب حبه بر برگ تنبول بمالند
و با یساره و چونه و یک دو بیر همبار بخورند و دهان از ترشی نگاه دارند
هر که چهار ماه زمستان بخورد و سردی که در وی هرگز نگردد حکیمان بانواع 488
زنبق خورند و از هر زحمت بطریق دیگر مید مند اما آنچه از تجربه
معلوم شده است اینست بیارند کبابه و عاقرقرحا و موصلی سفید سیاه
و فلفل دراز و ساجی و بسباسه و تخم انگشت و تخم کوکچه و قرنفل و الاچی
و زعفران و مصطکی و جوزبوا و اجمود و دنان و ملهاه و سنید ماهی
و از هر دو فلفل از هر دارو یکتوله و بگیر همه را آس کنند بقدر رهم
شهد خالص کنند دو و ماشه از و علوله سازند یکی از آن بسر ماهی ده

ماه چون بخورند تمامت باد اندام ببرد و سنبات را نام نماند و آب پشت
زیاده نماید و قوت باه فزاید و رنگ را سرخ کند و شفای بسیار
و اشتهای صادق آورد و چابک خرید و یکبان چهار نان خواهد خورد
و اثر سردی و درد کل در تن نماند و غم تمام ببرد و منافع بسیار آید مقدم
فصل سیم در کشتن سیماب سیماب خالص چهار سیر و انزا در دیگی نماید
از سنگ جگر سران کنند و بشورانند تا بگذارد کرد و پس دیگی دیگر 489
بر سر آن نهد بازگونه چنانچه لب هر دو دیگ بهم یکدیگر نشینند و از
خاکستر و نمک و جامه تر کنند و مهر نماید چنان که موی را محل نباشد
و هرگاه که خشکی بریزد تر کنند همین طریق عمل را نگاه دارد و تا شانزده
پاس آتش نماید چنانکه شعله آن برون نیاید و همه اطراف دیگ گرفته
باشد تا دو روز و دو شب برو بگذرد و بعد از آن رها کنند تا سرد
شود و هیچ گرمی در وی نماند بگشایند و سیماب کشته بستانند چابک

چه نان میدهد و دوباره پس انرا خوب نگاه دارند همان منافع بخشند

ازین اید هرکه سیماب کشته خورد بسی منافع ببیند ولی انچه با اتش کشته باشد

بانگ حکیمان انرا رنده نتوانند کرد و انرا خوردن نشاید والا برتق

کشته اینست که گفته شد هرچه داند و عمل کند کار نماید **فصل**

در کشتن فولاد جهت خوردن بیارند سوهان فولاد و اورا دو روز در

۴۹۵ در بول گاو خیسانند چون دو روز دو شب بران بگذرد بعد ازان

در شیره جبر بسایند چنانکه بسی شیره بخورد و بعد ازان در شرابه خام

نهند و شرابه دیگر بر سرش نهند و بیارند پاچک دشتی یک سبد بزرگ

و شرابه مذکوره را بر روی وی نهند و سفالی بر روی شرابه نهند

و گل بندند و بگیر پاچک کرد بر گرد ان بچینند و اتش زنند چون سرد گردد

بیرون اورده دیگبار دیگر همچنین باز شیره جبر اتش کنند تا شیره بساید

بخورد و دیگر در شرابه کنند و بطریق اول با اتش برند و چهار ده بوبت

ابهی

بهمین طریق ورشیره صبر سحق کند و در آتش زنند بعد از ان بطریق درد
بیزره بهنکره بعد ازان ورشیره کنواری و دیکر ورشیره زقوم و دیکر
ورشیره اک و دیکر بستانند هلیله بلیله واملج و در آب تر کنند و بیزره
ان بستانند و فولاد مذکور را در این آب سحق نماید و در هر بیزره
که سحق نماید یکبار باتش برند چون ورین وارو بخته شود بعده در
میان شیر دوغ برند بعد ازان خشک نمایند و صلایه کنند و بجر برزند
مذریے ازان بر سر آب بریزند اگر بر روی آب ایستاده نماید فهو المراد
والاکه فرو رود چند کرت دیگر بشیره صبر سحق نماید و باتش برد
بنوعی که کشته شد اگر خواهی فولاد کشته از قول حکیمان خبر رسانم نزد یک
مردم عجب نماید حکیمان ز هر نوع زحمت فولاد کشته دهند ولی هر که
فولاد کشته را بجوز و هر زخ که در جرمش بود برد و سپرز و بواسیر
وفتق و ورم و یرقان و قولنج دور کند و کرم شکم دور نماید و بلغم دور

نماند و ابستی فزاید و رنگ سرخ کرداند و چکیدن بول بازدارد و وارزیر
و سبات اثر نماند و خفقان زایل کرداند و درد شقیقه و کمر بازارد
و سردی را دور نماید اگر مرد و یا زن خورد هر موی سیاه را
سفید بکرداند و عمل این قول او را هر جا که بکار برد خوبست معدّه
فصل پنجم در کشتن مس جهة خوردن خواص بسیار دارد و بیارند مس
492 پالگرده چند درم مانند ورق تنک نماید مثلا اگر سه درم مس بود
و دو درم زر با و یار کنند و ورق نمایند و بمقراض ریزه ریزه
فرمایند و در بوته انداخته و اگر طبق زیره ده درم باشد دو
درم زیبق بلکه زیاده و از کبریت صالح پاکیزه چهار درم همه را چون
صلایه کرده و زیبق در و در آمیزد و بمالد چون کبریت از سیماب
رنگ گرفته و سیماب کردی شد بعد از آن قدری ازین دارو در
بوته کرده و طبق که گفته شد قدری بر روی او بدارند و باز دارد و

بروی قدح یعنی بوته و باز طبق و باز دارو و بعد از ان سفالی بالای
بوته نهند انکه صد پاچک در زمین نهند و بوته بر بالای او نیز نهند و صله پاچک
دیگر بر و نهند و اتش زنند چون سرد کردد بیرون آرند و زهره از و
جدا کنند و باز مس نموده اینست مس کشته چنانکه خاصیت فولاد کشته کفته
شد همان منافع در مس است که کشته است و زر نیز هم برین طریق کشته
حکیمان کویند به بوره مردارسنک را سحق نمایند و بزاب داخل کرده و 493
با او بمالند و تیره زر با ان خلط کرده در شرابه بنهند و ده پاچک دیگر
زیران ده و بر بالای ان نهند اتش فرمایند چون سرد شود زر کشته ازانجا
بیرون اورند اینست صفت زر و مس و فولاد و ابرک که در قلم آمده
از قول حکیمان منافع رسانند بهر نوعی که داند بکار دارد **مقدمه**
اکر زر و سیماب و نقره و فولاد مخلوط کرده کشته نمایند از همه بر دارند
و سرب کشته نیز مثل یکی از ایشان و مثل سرب طلق بعد از ان این جمله را

ده روز در آب صبر سحق کنند چنانکه در روز فصل دران مشغول باشد
و بآب شیره دران خرج شود چون خشک شود بعد از ده روز در
بوته نهند و دو صد بار جگت سختی جمله زنند و بوته دران بایکهای نهند و از
چهار طرف آتش نمایند بیرون آورند و اسس فرمایند و در حقه زر به نهند
اگر مدقوق جو ازان بد بخورد بفضل حق شفا یابد و این عمل کسی را مجال نباشد
494 بغیر پادشاهان نتوانند که زر را خاک بسازد و در نظر کیمیا اثر نمایند خواص
این در قلم ممکن نیست چراکه درازی دارد مثل این دارو دیگر نیست **باب ۲۵**
اندر ساختن نگینه ماکه تابنده و کشیدن مس خراطین جهة نگینه ماکنند گران باشد
هر هم زهرها باشد و لایق خزانه پادشاهان وان دو نوعست **اول**
پارند یکی خراطین تر و برو من گوسپند صلایه نموده و ده سیر شیره
و دو سیر نگار و یکی بهوه بر روز دو چوبه یکبیره و یکی زهره گاو در کنند
و شش سیر شهد دران کنند و بمالند و از ان نانی خیند در کوده باگشت بسیار
نخی

آتش کنند و بسیار بدمد چون چهارم ده پاس بدمند دانهای نحاس
ازان بریزد و دانهای در خاک اندازد چون سرد گردد بیرون
آورند و بشویند و دانها پاک بستانند و این پای زهر همه زهرات
و باریک باز زنند و نگین بهار زنند اگر سر مار بدست گیرند نتوانند گزید
تا وقتی که این انگبین در دهان باشد از همه شاهان که این نگینه در
انگشترین دارند منافع بسیار دارد و خاصیت این را نوشتن نتوان ۱۱۴۶
ولیکن جوهری را بصارت هست و جوهری می شناسند فصل ۲
نوع دوم صنعت صفت ناکه تا به دیگر ازان نیکوتر زمینی که او لعل
رنگ بود و خراطین از و بیرون آرند و در سبوی نمایند و نیکو بکوبند
شیر گوسفندی بر سر آن نمایند و در آتش تا جمله بسوزد و چون
خاک شود بعد ازان بستانند گوگل فرونی و بوزن گوگل نشادر
و دیگر چه لعل تازه یعنی گنکچی سرخ بوزن نشادر اسن نمایند و شهد بان

بار نمایند و قدری پشم شتر یا پشم میش و روغن گاو و هلیله و امله

و سعد از هر یکی ده درم و بانه درم با شنجار بسایند با جاکه خمر اطین

بگلد بکر بارکین گاو ضم کنند و از ان چند با چکیب بارند و خشک نمایند

بعد از ان کوی دراز بکنند و پر از چوب بهوک کنند و ان با چک

بران بدارند و اتش از چهار سو در زنند چون سرد گردد بعده

که چهار ره و زه بکدرند و جمله گرد اورده و با تش بشویند و وانهای 496

چون بسته گردد بستانند نگینه خاتم سازند و السلام **باب ۳۰۶**

حکمت روغن اسکندریه و تعبیه روغن نی جهة اتش در قلاع

و شهرستان دشمنان افکنند و از اسرار غریبه است با وارد **اول**

فصل اول صنعت روغن اسکندریه که کعه شد بیارند نفط فارسی

جزوی و سندروس و طلق محلس جزوی و روغن نی جزوی

همه را بکوبند و بر روغن نمایند سطر بر سر تنگ استوار با چنبر نفط سیماب نمایند

ودبکر

ودیک هم ارزروین باشد چنانکه حجت بنشیند واین جمله در دیک
بنهد و سر دیک محکم استوار نماید و در شوره تافته بنهند و در شبانروز
انکاه او را بر اوردند و کوزه ای بزنند و او را اندران کوزه کنند و آتش نمایند
یکشب دیکر وزانکه بر اورند و بنهند یک هفته بعد از ان سرش بکشایند و وقت
حاجت بکار برند چنانکه گفته میشود اگر دو درم ازین روغن سمان و شمعان
بریزند همه ان شهر بسوزند و هر چند که خاک و آب بران ریزند تیز تر شود 497
و بیشتر بسوزد مگر انکه چاره کشتن سازند چاره او ان بود که دم علق النساء
بسرکه بیامیزند و اندر سنکی مالند و دران آتش اندازند بمیرد دیکر
کرمی روغنی جهت نجیر روغن اسکندری و عمل بدان کردن و اسرار
بزرکت مخفی بدل باید درشت بیارند نی بسیار که هنوز تر باشد و ای زرد
شده باشند و انرا وصل وصل کنند و در میان روغن کنجد اندازند
بسیار چنانکه دران روغن چرب شود بنجانکه روغن درو ایستاده باشد

پس از آن در شیشه کنند و شیشه گل گرفته باید که بگل حکمت گرفته باشند پس موی
بال اسب در گلوی شیشه نهند و سر کون بگذارند و در سوراخ خشت پخته را
چنانکه سرش از آن طرف خشت برون آمده باشند و نه بالا بود پس خشت را
در گل گیرند و ته او را بر سر شیشه طرفی نهند و گرد بر گرد شیشه با چلک دشتی
بچینند و آتش زنند که روغن خواهد چکید جمع آورند و با روغنها که گفته شد
498 برزند نیکو بود و اعلا اینست تا هرچه داند معلوم گردد **دیگر**
عمل کردن این روغن چنانکه گفته اند که غلوله زنند گرد آهن که میان او
خالی بود که مقدار دو سه درم از این روغن باشند در آن میان گنجد
و سوراخی در غلوله باشد بعد از آنکه فتیله بتر در سوراخ رود و دی غوله
بغایت استوار باشند چنانکه آنرا در کمان رعد نهند و فتیله تر در میان
سوراخ رعد را فتیله نهند روی شهر دشمن آتش در فتیله غلوله و فتیله باشد
رعد زنند بمجرد رسیدن غلوله در قلاع آتش در اندرون غلوله رسیده

ان روغنهای بر غلول الوده شود و در گرد شهر دشمنان سوخته شود
ونیز گفته اند در شیب دارو تیر هوائی نیز ازین روغن می توان کردن
که اتش در روزند والله اعلم و بالصواب هرچه داند کار کند ۴۶
فصل چهارم اتش انگیختن در شهر دشمنان نوعدیکر اگر خواهند که اتش در
شهرستان دشمنان افکنند یا در قلاع یا در موضعی یا رند زنان و زیره
ریزه نمایند و زیر او خاشاک نرم بر افکنند و ابکینه شامی بر و بر افکنند و 499
و پاره بلور دران بنهند و دست بار دارند تا افتاب بر و تابد اتش
در گیرد و اگر حراقه به افتاب نهند بهر طرف که روی حراقه باشد اتش
دران جا افتد نوعدیکر امنیت هرچه عمل کنند ان کرده و چه اید دیگر
اگر زبل الحدید خشک کوفته و بیخته و سندور خرد کوفته با او بیامیزد و گوگرد
خرد کرده داخل نمایند و در افتاب بنهند روی سوی حصن دشمن کنند
در حصن دشمن اتش خیزد و در حال عمل اگر کسی بکند اعلا اید مقدم

اندر ساختن کوتکهای مجرب جهت امساک که انزا درو نا گیرند امساک شود

تا از دهان بیرون نیارد انزال نشود و هفت طریقت و چهار عدد آن

بازده فصل است هر چه امتحان نموده ام بیان میکنم هر چه دانند ب ۹۷

بستن کوتکه بیارند چهار درم سیماب در کوری اندازند و با تره کوار

حلاله نمایند و با لخته بعد از آن سعی کنند چنانکه سپیدی بماند و سیاهی

برود و بعد از آن یکدرم مس را سرخ خوب نمایند سیماب مذکور السیاده ٥٠٠

بجنبانند بعد از آن سیماب مذکور در جامه اندازند و بجنبانند آن چیزی که

در جامه بماند همه را آن جامه بگذارند و چیزی که از جامه بیرون آید باز

سرخ خوب مس در آن بجنبانند باز سیماب در جامه اندازند و بشکنند و بفشارند

و چیزی که بیرون افتد میان مس سرخ چوب مذکور درآورند و بجنبانند که

تا الی غایت سه نوبت بشکنند هر باری طریق مذکور نگاه دارند تا آنکه

سیماب مذکور تمام در جامه بماند و بجکد بعده بیست غلوله سازند و در جامه

بار ریسمان

بار ریسمان ببندند و بدارند بعد ازان بنم من نمک شود ودیگری اندازند
و مقدار دو سه بار بریان کنند تا انکه سیاه فام گردد بعد ازان یک هندی
گل گردن او دراز باشد مقدار آنکه گل از باغ گرم باشد زد یک شیشه که گردن
او دراز باشد که دهن او کشاده باشد چنانکه در دهن هندی مذکور
درآید و خوب بنشیند و تا که شیشه نیز مقدار پنج شش انگشت دراز باشد
بعد ازان بیارند یک سبوی نیمی بالا او علاحده نمایند و نیمی فرود ودیگران ۱۵۰۲
بگذارند و بر ریگ بالو پر کنند و در هندی مقدار معمول اندازند که از دهن
هندی دور باشد و سر شیشه وصل کنند چنانکه تا انکه فرود باشد و در
هر دو را گل گیرند بعد ازان هندی مذکور بالای ریگ بدارند چنانکه
جانب دهن قدری بکنند و شیشه جانب دهن دیگران نباشد تا انکه
سر شیشه یک ورند بدارند و بالای هندی شیشه انگشت اندازند و نیم
بالای سبوی وصل کنند و اتش سخت نمایند چنانکه روغن نمک شود

بچکد ورا وند جمع نماید و بگذارند تا تمام بچکد انچه جمع شود و در بتک کنند

وکونکه را از ریسمان بسته میان روغن بلغانند چنانکه فرو دنشیند و اتش کنند

چنانکه تمام در خورد بعده دو سیر نیم تخم و هتوره وال کرده همچنین روغن

بکشند و در او ریزند وکونکه مذکور را دران اندازند و سه روز اتش کنند

تا در خورد و اگر چیزی روغن بماند بهمان طریق یا بطریق دیگر بجوزانند

502 بعد ازان دو سیر نیم حب مرج را روغن بکشند و همدان طریق عمل کنند که

بعد ازان دو سیر نیم تخم خرمای هندی را روغن بکشند همبرین طریق عمل کنند

بعد ازان تخم کرمین را دو سیر و نیم را روغن بکشند همبرین طریق عمل نمایند

بعده سه درم کال کهنه با اب اتش کنند وکونکه مذکور را بکیرند و بکیر کوشت

حلوان کرفته کرده بالای کونکه کیرند و اب اندازند مقدار چهار پاس

اتش کنند بعد ازان بیرون ارند مقدار بچیر شیر در طغاری نمایند که

مذکور دران اندازند تا تمام شیر در خورد و بعد ازان مرتب شده باشد

چون

بجون خواهد که عمل کند اکر منبت در رشته باشد که به مجلس صحبت کند یکدرم سیماب
خام کوتکه را بجوزانند و بعد از آن کوتکه مذکور را در جامه باریک بکبه تو بحید
در ریسمان در کردن انداز ند و در دهن کیرند تا انکه در دهن بود خار
نشوند بیرون اورد اکر از دهان بیرون رند خارغ نشود قدری ترشی
در دهن انداز د خلاص شود مجرب و ازموده نموده اند (فصل دوم)
فصل دوم صنعت کوتکه دیکر طریق که اسان تر از ان بیارند سیماب سه درم 503
و نیم بعده توتیای سبز سه درم و نیم لب بند توتیای را علاحده بدارند
بعده سیماب را به طریق که کفته شد سیاهی ازو بر دارند و توتیای سیراب
در کهرل اندازند همین طریق غلوله سازند سخت خوب کرده روغن
قدری در دست بمالند و غلوله را نیز بمالند بعده بیارند خشت پخته را
و کوی در او نمایند و غلوله را نیز بمالند بعده غلوله مذکور دران نهند ارند
و سه زور اب برک دهاتوره بدهند و در کرما بدارند بعده بیارند

بیضه تخم مرغ و میان آن بیضه در جامه کره ببندند و هفت سیر از شیر گاو و میش
در دیگی اندازند و غلوله در بیضه کرده در آن او بریزند چهار پاس آتش کند
و سر دیگ مهر کرده از تا بجای او تا آفتاب فرو رفتن باز از شام تا آفتاب
برامدن آتش سخت نمایند اول آخر اندک نگهدارند تا سرد گردد بیرون
آرند گوگرد کشته باشد باز یک کبوتری نر و غلوله در شیر اندازند چون
509 نر مذکور خورده باشد بیرون آرند و در جامه ببندند و در دهان گیرند
تا در دهن باشد امساک بود چون بیرون آورند خلاص گردد مجرّب
فصل سیوم صنعت گوگرد دیگر درد هن گیرند یا پرند گیاه دودهی تازه
او را بکوبند مقدار آنکه از آن بوته توان ساختن هم در حالت تری بوته
سازند و سیماب مقدار سه درم درا اندرون آن بوته اندازند و هم از آن
دودهی کوفته بر سرش مهر نمایند چندانکه بغایت خشک استوار آنرا نگهدارد
چون خوب تمام خشک شد یک بیضه مرغ بیارند و از بالا سوراخ نموده و آن بوته

دود هی میان آن بیضه درآرند بالا مهر کنند بعد از آن آن بیضه را بگل حکمت
بگیرند و محکم نمایند و مقدار یکهفته بگذارند تا نیک خشک گردد بعد از آن آتش
و آتش دم قریب چند پاس آتش محکم کنند تا اگر بوته و دود هی از اندرون
سوخته گردد بگذارند تا آتش سرد گردد از آن محل بیرون آورند سیماب
فصل ۳ بسته شده باشد در دهن گیرند امساک او رود تا تواند ترشی نخورد
در صنعت گوتکه دیگر و این بکرات آزموده شده بیارند سیماب و هفت بار
در میان تیزاب صابون نهند بعد از آن در صلایه اندازند و با خشت پخته
و شیره کنوار دیگر در صلایه نمایند تا سیاهی او بکل برود پس بماند مانند ستاره
روشن لطیف بعد از آن بیارند دود هی جز و شیره و ما نوز و سیاه نگیر
و در صلایه اندازند و سیماب نیک خلاب گردد پس بیارند دارو و ماش آرد
نیک بکوبند و خمیر نمایند و بسیار بکوبند تا چون بر نشیم چسپیده شود و خمیر
سخت و او را مثل گوی گرد کنند و میان او گوی بگذارند بمقدار آنکه سیماب

وشیشه را در ان کنجد بعد ازان سرش هم ازان ارد مهر نماید و محکم کند و بکرد

دیکر سنک هم ازان ارد بمالند و بکدارند تا خوب خشک کردد مانند سنک بعده

بایداورد ماشن سطبر بوده باشد چون خوب خشک شده باشد در کل حکمت

کیرند و کل نیز سطبر باید یک دو بار یا سه بار در کل کیرند و هر بار نیکو خشک

نمایند چون خشک کنند کوزه را با یکشت قوی اتش کنند وان غلوله مذکور

506 درمیان ان اتش نهند و بدمند تا غلوله مذکور درمیان ان ینک سرخ شود

چانک ارد ماشن درمیان سوخته کردد انکه ما تر بر کیرند در زود اورا

درمیان اب زنند کل تر قیده شود و زیبق عقد شده باشد نیکو کوکه

بود هر وقت که خواهد تا واند اینست عمل ارد هرچه خواهد **فصل ۴**

صنعت کوکه دیکر مجرب که از مایش کرده باز ند سیماب خالص و اورا

با هر اراسپند سوختنی سه روز سنک سخق نمایند تا سیاه کردد بعد ازان

با اب لیمون بشویند تا حل ازوا فتد سپید مانند شاره بعد ازان باز

بسم

بیضه را و سر او بقدر ریگ گنگونی یعنی ارزن سوراخ کنند بدهان مغز بیضه
جمله بکشند و بر تاب کنند تا آنکه بیضه خالی ماند آنگه وا بردار موم برگرد
سوراخ بیضه راست کنند و سیماب مذکور در میان ان کنند تا در سوراخ
بیضه زود و پراگنده نشود چون سیماب در بیضه در رود موم دور کنند
و هم از قدر ریگ پوست بیضه ان سوراخ بیضه مذکور بالعاب بیضه بگیرند
چون خشک شد بیارند برو دانه نمایند بگار دهوبی و سر دنبال 507
بر دور کنند و در دهان کنند و بکوبند چندانکه چون مسکه گردد در بجلاه
درم و دو درم ارد ماش داخل کنند و بکوبند چون یک کوفته باشند
بیارند بیضه مذکور را و مقدار یک کار وازین بر کوفته بر او گیرند
همه جا هموار و محکم کنند پس در افتاب بگذارند تا خشک شود بعد ازان
یکبار دیگر بگیرند و خشک نمایند تا الی غایة هفت نوبت بگیرند و هر بار
خوب بسایند خشک نمایند بعد ازان هفت لیپ ارد ماش بدهند و هر بار

حک سازند بعد از ان هفت لیب ارد کندم بدهند و دیک حنک فرمایند انکه
بکتار اهنی باریک در میان ان بند ند و نیم من روغن تلخ در دیک ریزند
نمایند چنانک در جوش بسر برزد و بس تا الی جهة سرپوش دیک بیارند
و نار در میان او بدهند و ان علوله بیضه از میان ان بیاویزند چنانک
دو انکشت از ته دیک بلند بود و اتش سخت فرمایند تا هفت پاس تمام
508 بعد از ان یکبار زند تا سرد کردد بیرون اورند از بیضه باز نمایند سیماب بیرون
اورند هنوز عقده نشده باشد در جامه بندد و سه روز در دهان بکیرند بعد
از سه روز یک شب در میان سوجه سر واند ازند که عقد کامل کردد ٤٦
فصل ششم در حب الزیبق که انرا کوتکه خوانند که چون در دهن دارند
معده را قوت دهد و تشنگی باز دارد و امساک کند و صداع ببرد حب الزیبق
مع الذهب بوزن کوتکه اکر خواهند که در دهن داشتن امساک را نهایت کند
و تلواسه و خشک شدن دهن را سود دارد بیازند سیماب یک جزو و زر سرخ خالص

بجزو.

بکجز و براده کرده بیکجا جمع نماید و حب به بندند و دو روز چون بگذرد
بعد از آن در میان ارد میده کرند و کبوتر را بخوراند بعد از سه روز
در سه پاسی او را بکشند و حب مذکور را از شکم او بکشند و بشویند بوقت
حاجت در دهان گیرند چنان قوت پدید اید که بتعریف ندارد فصل ۷
فصل هفتم صنعت حب مع الذهب والفضه که در دهن گیرند قوت باه
و امساک پیدا اید و صداع و تشنگی را دور کند و تنگی نفس را سود دهد 509
و دهان و کام خشک شدن را سود دارد و اینست هرچه دانند بیارند
زر سرخ خالص براده نموده دو جزو و بکجز و فضه براده کرده دانک
و بکجز و سیماب و هر سه را بکجا کنند و بیامیزد و صلایه نماید و نیکو کنند و حب
بندند و در میان ارد برشته بگیرند و ماکیان سیاه را یا زاغ سیاه را
بخورانند و نگاه دارند یکشب و روز و دیگر و بر اکشند و حب بستانند
و باب سرد بشویند بوقت حاجت در دهان گیرند مجرب است ۸

فصل هشتم حب الزیبق مع جسد السوتیای و بین الحجر البحری که در دهان گیرند

بیک فایده بسیار بشند و دفع تشنگی دور نماید امساک را فایده قوی کند

و خوبست و مجرب بارند سیاب بگیرند و چند آنکه بحری بگیرند و بحری را

بگدازند چون گداخته شود در زیبق بیندازند و حب بندد و ماکیان را دهند

تم روز بگذارد و بعده ماکیان را بکشند و حب مذکور بستانند بوقت حاجت

کار نماید و در دهن گیرند که نافع اید حب الزیبق مع الاجساد و المختلفه از 510

زبان هندوی بیر بها ساری خوانند گویند در دهن داشتن نافع آمده

و قوت امساک یارد بد و معده را گرم کند و زود و حضم طعام گردد و

از دوغ ترش دفع نماید بارند زیبق دو جزو فضه براده کرده نیم جزو

براده اهن پاکیزه نیم جزو شنگرف رومی دانگی و نیم جزو مار قشیشای

ذهبی دانگی جزو و تمام یکجا سائیده در وقت سودن اندکی اب اندازند

و می سایند تا که حب شود پس بیارند خشت پخته را در میان و ی کوی فرمایند

ودران

و دران کوی قدری برگ دودهی نهند و این حب در میان کوی بر دودهی

دودهی بنهند و از برگ بپوشانند و سرش بگل حکمت کرده

محکم نمایند که چون خشک شد و از آتش چقمق تف دهند و تنگ سرد نمایند

پس آن حب را از آن کوزه بیرون آرند و در آب سرد اندازند بوقت

حاجت در دهن بگیرند مقصود تمام حاصل گردد هر کار که داند

فصل حب دیگر که انزال دیر شود و انعاظ بیفزاید بگیرند عاقرقرحا را

دو جزو و قرنفل دو جزو و مشک تبتی یکجزو تمام یکجا کرده بسایند

و با آب صابون الصوص یعنی شیره ادرک بپرورده حب کنند همچون

نخودی بوقت حاجت در دهن گیرند که قوت بلند عجب آید

صنعت حب دیگر که در لذت و انعاظ بیفزاید و انزال دیر شود

بیارد تخم اصابع الصوص یکجزو و عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو

تمام را یکجا کرده بسایند و بپزند و با آب نرگس سرشته شوند و حب فرمایند

بوقت حاجت در دهن کیرد قوت عجب ولذتی خواهد یافت

صنعت حب الزیبق مع الفضه زیبق یکجزو وفضه یکجزو جمع کند و خروس را

بخوراند که او بسیار ابیض باشد بعده یکشب تمام رفته او را بکشد وکوکرد را

بگرد که امساک بسیار آرد و تشنگی دور کرداند و تلواسه نبرد

باب بیست هشتم عمل اسپداب کاشغری و اسفیداب ارزش و اسفیداب کلامهرد

وان یک مفصل است تمام اشارة نموده می اید بکار دارد 512

فصل بود بکیرند سرب را و در دیک سفالین بکذارند و کفچه اهنی بوی

منرنند تا خاک کردد تمام سرب بعده در دیک سفالی نو کنند و سرش

محکم کنند و شوری باید که بر این مثال بود پس در زیر دیک آتش بفرمایند

بکردد را که سرب منکلس شود و خشبوی برون آورد و سرکه خوب

بر وی ریزد و یکهفته او را بکذارند تا همه اسپیداج کردد در غایت سفیدی

بعد از ان هر کجا که بکار برد اعتبار اینست هرچه خواهد بفرماید

اسفیداج ارزیز بدین تفصیل است ارزیز یکسیر در دیگ گرم کنند که ده درم

سرب با او یار کنند بعد از آن دو بیست کنوار یار نمایند و اندک اندک تا با آخر

کرده بعد از آن بیست و هشت درم اجوابن یار نماید و بسوزند پس یک

اکسی عدد اندازند تا سوخته گردد بعده بگذارند تا بنگ لخته گردد این

اسفیداب در مرهمها بکار بسیار آید هرجا که خواهد عمل آرد 513

در ساختن اسفیداب فارسی که بسیار جا بکار آید بستانند قلعی پاکیزه یکجه

دوزو یکی کنند و پاره نمک بر سر او کنند و باتش نرم می برند و سحق نمایند

تا هیچ نماند بعد از آن در کوزه کنند و کوزه را بگل حکمت گیرند و در جای

آبگینه گران نهند چون بازارند سفیداب شده باشد و اگر هنوز سفیده نشده

باشد و خام باشد یکبوته دیگر در حال مذکور نهند و همچنین تکرار کنند تا در

غایت سفیدی گردد این نوع سفیداب در مروزبدل بکار آید

در صنعت نخل بندی از زر و سیم که مثل گل یاسمن و موگره باشد

و بوی دهد و ان یکفصل است هرچه داند عمل نماید که این خوب است
بیارند نقره خالص و زر خالص و ان زر و نقره را بغایت تنک نماید بعد
قالب مثل تکه کرده بسازند از مس یا از کانسه و نقش نمایند بر این طریق پس ان
نقره و زر تنک بر روی این قالب نهند و قدری بنه بر بالای نقره
514 کرده بنهند و بکوبند نقش در نقره و طلا تنک کرده جواهر گرفت چون
بسیار جمع کرده بعد از ان بمقراض ببرند و محل نقش کرفته همان اصول
جا کند و چون تمام چیده شود بر هر یک هم از نقره و طلا کوچکی بسازند
بمثابت پای گل موگره در این قد بدین نوع انکه این نلی و ان گل چیده
زرگران را بکوبند تا وصل کند بمثل گل یاسمن باشد پس از میان گل سوراخ کند
بعد از ان که رشته و جلی داده باشند در ان سوراخای عبر و مشک صلایه
کرده پر کند که تمام بوی لطیف دهد این بعضی زر سرخ باشد و بعضی نقره

چون همه مرتب شود باید تا رنگی مثل ابریشم باریک بر بالای سوزنی پهلو
بر پهلو به پیچند پس سوزن از میان تار بیچاره بکشند که آن تار لرزان خواهد
بود اما اگر هر دو سر تار بگیرند و بکشند تمام گشوده خواهد شد پس تدبیر آن
بود که ابریشمی در میان آن برگشند و از هر دو سر محکم نمایند بلکه احتیاج به این
نیست یک سر تار در میان نلی که گفته شد فرو برند بست عنبر و مشک که نلی را
برگرد داند استوار خواهد شد پس اگر پای آن تار بگیرند آن گل متحرک و لرزان
خواهد بود پس هم از نقره برگهای بمثابت برگ مو کرده بمقراض بچینند که
چنانکه پایهای باریک دراز داشته باشند و بر زنگار مصفا و روغن کمان
رنگ کنند بعده برگهای تعبیه کنند و شاخهای از نقره بسازند و بر بالای
شاخهای نقره گلهای و برگهای تعبیه کنند و استوار باشد و یک شاخ از میان
بپیچد و بالا رود و میانش خالی بود چنانکه اگر در میان طشت آب نهد آب کشد
و از شاخ مار بپیچد و بالا رود و از سر درخت فرو در ریزد چنانکه بر گلاب

نهال
زیران شود و باید بعضی گلهای و غنچه صفت راست کند و شاخ ماریچ این

براین طریق باید که آب ازمیان این شاخ جهیده خود بخود بالا رود و

وازدهان این شاخ بیرون اید و باز در حوض رود و باز بالا رود

ومتصل براین قاعده نهال نهاده باشد متحرک و لرزان و خوشایند بود

بودار نوایدو این طرح غریب است هر چند گل بیشتر دهد بهتر نماید

٥١٥ در صنعت حلیة الکتاب و روغن از کاغذ برداشتن و قلم نقاشی ساختن

وحریر راست کردن و دوده گرفتن و کاغذ را سطر کردن که مثل بغدادی

شود و امیختن رنگهای جهة نوشتن وان ده فصل است

در صنعت دادن و دادن کاغذ مانند بغدادی گردد و نسق بکند پس

بیارند برنج سفید اعلا و با نمک می مالند و با اب می شویند تا سفید روشن

گردد و طعم نمک ازو برود اگر قدری اب در و کنند و یک شبانروز

بنهند تا نرم گردد چنانکه اگر با انگشت بمالند حل گردد پس در هاون کنند

دبار

وبالاب فی سایند وانچه نرم گردد در ظرفی پاکیزه کنند تا جمله جمع شود آنگه بالایند
و در پاتیله کنند و باتش نرم می جوشانند و چوبی می جنبانند تا غلیظ شود آنگه
بنهند تا سرد شود بعد از آن کاغذ را بر بالای تخته پاکیزه بگسترانند و از این دارو را
برزرگونی سفید پاکیزه بر کاغذ مالند و گرما بس دیگر در آفتاب بگسترانند و کاغذ
بر بالای آن افکنند تا خشک شود آنگه اندک نیم بد نهند و مهره بزنند که بسی
لطیف باشد دیگر از هر رنگ که خواهند در میان این دارو کنند که کاغذ را 517
نیکو آید و کسی از بغدادی فرق نتوان کردن هر چه داند عمل نماید
اندر نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن اگر خواهند که قلم سفید را منقش
سازند بیارند زهره گاو و با گل کوزه گران بهم بیامیزند پس قلم را نقش نماید
چنانچه خواهند بدان گل و زهره چون خشک شود گوگرد سرخ را بر آتش نهند
تا روشن شود بعده قلم را بر آن گوگرد دارند تا رنگ گیرد بر روغن قلم را
چرب کنند تا رنگ واسطی گیرد با نقش ابنت هر چه داند

ازکاغذ که چرب شده باشد اگر کاغذ باگناهی که روغن برو ریخته باشد بیارند
آب بدیده و مرب شد بعد دان کاغذ که روغن برو ریخته باشد بیارند
آهک را برو پاشند و کاغذ دیگر بر زبر آن کاغذ که چرب شده بنهند که
سنگی بر بالای او بنهند و بگذارند تا تمام روغنهای را بردارد و چنان
گردد که اول بود این صنعت بر اصل است هر چه خواهد عمل کند
در صنعت مرکب یاقوتی مستعصمی که بیک قلم سی سطر توان نوشت و در 518
غایه روشنی و براقی باشد بیارند دوده نفط یا دوده روغن کتان
دو مثقال صمغ عربی خالص چهار مثقال مازو قشرهای سوخته پنج مثقال زنگار قبرسی
بی خرده زهره سه مثقال نمک هندی دو مثقال صبر سقطری دو مثقال اس
جمله را بسایند و دوده را روغن بگیرند که اگر روغن در وی باشد مداد را
خراب کند و نیکو نیاید و در نوشتن از هم برود و بیاض در میان حروف
پیدا گردد و خوش ننماید و باشد طریق گرفتن آنست که کیسه از کاغذ بدوزند بهمین

ودوده کیسه مذکور کنند وکیسه را در میان خمیر گندم گیرند و خمیر باید که بسیار
نرم نباشد و سخت نیز نباشد بلکه موازنه باید که کیسه را در خمیر گیرند غلیظ
باشد با آتش ملایم عذب بلیغ شد که دوده تا چرب شود وکیسه مذکور را در دکان
خبازی در تنور بندند یا در شب آتش گاه در شب خاکستر گرم دفن کنند
تا آن خمیر خوب پخته گردد بلکه خمیر نیم سوخته شود و بعد از آن بر دارند
و بگذارند تا سرد شود و دیگر بار قشنبا در آتش تیز اندازند تا سوخته گردد
بر دارند و سرد کنند دوده را در هاون کنند و نیم روز سحق کنند و صمغ را 519
در آب حل کنند و صاف سازند و بهر ده درم صمغ صد درم آب باید کرد
بعد از آن چندان کنند که دوده در آن سرشته شود و با آب صمغ سرشته
بکوبند نیم روز مار قشنبا سوخته را در آن افکنند و نیم روز دیگر بکوبند
و اجزای دیگر در هاون کنند نیم روز دیگر بکوبند و اندک اندک آب
صمغ محلول در آن میریزند تا تمام آب صمغ بکار برود و چون صمغ بکار رود.

بمزور دیگر اجزا ها را بکوبند پس بستانند برگ مورد یا برگ حنا صد درم

و در آب کنند تا خوب نرم گردد بعد از آن در تابه نمایند و بجوشانند

یکساعت تا آب نیمی اید پس فرو گیرند و بگذارند تا خوب شود و بپالایند که

و صاف او را در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر سر آن

اجزاء مسحوق میریزند تا آب مورد تمام شود اگر رقیق و روان شده

باشد بردارند و در ظرف آبگینه کنند و یا در سینه و بکار برند و اگر رقیق

روان نباشد قدری گلاب خالص اندک اندک بر سر آن کنند و سحق کنند ٥٢٥

و بقلم تجربه کنند تا اگر دیدند که روان گردد و چون معلوم شد که نیک روانست

در ظرف آبگینه یا چینی کنند و سرش محکم بندند چنانچه باد اندران راه

نیابد که اگر باد بخورد باید متشقق شود و غلیظ گردد و باز از نو صلایه باید

کرد و باز از نو صلایه باید کرد و این نوع مداد در غایت خوبی و طوس

باشد و اگر عیاذا بالله کتاب او در افتد باید ذواتی باید تا سیاه شود

ابها

از جای خود نرود و پراکنده نگردد تا واندامیست عمل آرد

بیارند مازوی کبود صد مثقال و با آب بجوشانند و نرم نرم تا بقوام آید

بعد دو درم زاج قبرسی در رکوی بندند و چون آب مازو نیم سرد

گردد و در آنجا حل کنند بعده پنجاه درم صمغ عربی در دو خوش بسایند و بیست

درم دوده در هاون کنند و بسایند و با آب صمغ حل کنند و بر بالای آب

مازو بریزند و دو روز در میان آفتاب بنهند و دو مثقال نبات مصری

اضافه کنند بعد از آن بکار برند که در غایت خوبی بود و اینست

از آن آسانتر و خوبتر بگیرند مازوی سبز چندانکه خواهند و نیم کوفته کنند

و مقدار یکمن در دو من آب کنند و در آفتاب بنهند تا آن آب بمقدار

یکمن و ده سیر باز آید می آزمایند تا چنین شود که از کاغذ بگذرد تا بسطر

شود آنگاه آب از سر وی برگیرند و قطره قطره آب زاک بر آن گرمی

افزایند یعنی بچکانند تا سیاه گردد بحدیکه بچکانند و بر کاغذ بنویسند

و اگر سر خنبو آب زاک زیاده فرمایند تا به گردد و ببرد و از آن نگاهدارد

و بکار برد و استعمال کنند که نجاست خوب است تا داند بکار برد

در دوده گرفتن بگیرند روغن کتان و در چراغدان کنند و فتیله سطبر

کنند و بگیرند خمره بزرگ که در روی گشاده باشد و چراغدان در آن

خمره نهند چنانچه بر سر چراغدان باژگونه نهاده باشند و کوران خمره

سوراخ بوده و خمره دیگر بر سر آن سوراخ کرده اند و یک شبانروز بگذارند

522 تا دوده از آن سوراخ در خمره بالائی بگیرد پس از آن بمرغ فرود کنند که

دوده حاصل شده باشد در طاسی بزنجی کنند و قطره قطره آب صمغ

عربی در روی ریزند و بدست میمالند تا خمیر شود و بسیار بمالد و صمغ

می افزایند آنکه سبوی تو را بگیرند و آن دوده تر در روی بمالند و

بنهند تا خشک شود چنانکه بر روی بطرقد پس فرود کنند هرگاه حاجت

افتد در گوشتی ماهی با آب صمغ عربی بسرشند و بکار برند

نوع دیگر

نوع دیگر مرکب لطیفی سی عدد مازو سفید را خرد نمایند و سه رطل آب
در وی اندازند یعنی شش سیر و در پاتیله نرم نرم بجوشانند تا الیش به
نماید پس پالا بود و رها کنند تا سرد گردد و زاک سرخ در وی کنند که
چندانکه خواهند و بر هر ده سیر نیم آب یکبار درم صمغ عربی کرفته اندازد
تا روشن گردد بعد از آن بکار برد و خوبست اعلا آید
صنعت مرکب مطرس مازو چهار یکی صمغ عربی و چهار درم و دو ده 523
درم زعفران در وی نیکو گردد و لیسانیده بود تا داند
در صنعت مرکب بارد مازو چندانکه خواهند و هم سنگ او هشت بار آب
در وی اندازند و بجوشانند تا بچهار یک بازآید آنگاه فرود گیر بارگه
و پالایند و زاج سرخ در وی اندازند سا و بده پس از آن او را روزی
چند در آفتاب بنهند تا نیکو گردد و پاکیزه شود اگر خواهند که روشن شود
صمغ عربی در وی آمیزند و بکار برند بغایت اعلا است

صمغ جزو سماق یکی و کثیرا مازو و صلایه نمایند و خرد کوبند و بجزو زرد زاک
کوفته در روی بیامیزند و مقدار یک رطل آب در روی اندازند و نیک خوب
بجنبانند ممزوج گردد آنگاه بپالایند و در ظرف غارگون آبگینه کنند و بکار
برند استعمال کنند اعلا ابنت هر جا که برد نمیتوان کند آنرا شستن
جزو ساحق نشاسته گندم بار نیک بشسته و در دیگی اندازند از مس و بر آتش
524 نرم بریان کنند تا اسود گردد و بگذارند تا بسوزد آنگاه خرد بسایند
چنانکه آرد گردد و قدری آب زو در روی زنند و بجوشانند آنگاه
بپالایند و قدری زاک بر وی اندازند و در شیشه افکنند و بکار برد
مازوی سبز را سوراخ بکنند و در وارنده جراب اندازند و یکبار نرو نر
بگدازند و بجوشانند تا شش جزو باز آید و بگیرند و صمغ عربی پاکیزه در آب
اندازند چنانکه گرد و بود آنگاه صافی کنند که و مرد و آب را بپالایند
و چون سرد گردد بهم بیامیزند چنانکه نیکو رنگ گردد و باز بپالایند بوقت حاجت

بادورد

بادوده یک سیا بیزند و صلایه فرمایند بغایت خوب آید

در آمیختن زنگار و زرنیخ و شنگرف جهة نقاشی اول در آمیختن زنگار
اورا بر قاره باریک جزو برند و در سکوره کنند و قطره سرکه یا آب لیمون
در روی ریزند و بانگشت بمالند تا نیک سرشته گردد آنکه قدری صمغ عربی
کوفته بیخته در وی آغشته نمایند و بکار برند بغایت اعلا آید

آمیختن زرنیخ شاخ شاخ بر سنگ صلایه کنند چون نرم شود در سکوره کنند 525
و با آب صمغ بمالند تا آمیخته شود پس بر آفتاب نهند تا خشک شود و باز
دیگر صمغ عربی بسایند و بکار برد والسلام بهره و آند

اورا صلایه نمایند و بیک سا بند و در کاسه چینی اندازند و آب بر سرش کنند
و بشورانند بعد از آن زرد آب رز و بیرون برند و باز آب صمغ اندازند
و باز آب صمغ کنند تا نیک زرد آب بجو کشد و زرد آب بریزند که
و قدری آب لیمون در وی افکنند و بگذارند تا در آب لیمون خشک شود

بعد از ان بوقایه باریک ازو والا پرند و در سکوره چینی کنند و با آب

صمغ عربی بسرشند و بکار برند در غایت خوبی والدعا

در صنعت الکتاب که چون بنویسید پیدا نبود و چون بر آتش برند پیدا

گردد و انواع است در یکفصل اگر از آب زورزد و چوبه و نیل مازو و درد

و اشخار از هر یک جزوی جمع نمایند و بران بنویسید خطی بنماید چه خوب بر

آید و اگر با آب مازو و زاک سرخ بنویسید پیدا گردد و چون با آب سر برند

426

خطی سیاه لطیف بیرون آید و اگر با آب پیاز تنها بنویسید پیدا نبود و چون

بر آتش برند سیاه گردد و اگر کاغذ بشیر عورتان و شب یمانی بنویسید و

یا بالا بند آنچه شیر رسیده بود تر شود و اگر نوشادر بنویسید پیدا گردد

و چون بر آتش برند پیدا نشود اگر با آب شبنم کرم سیاه بنویسید بروز

پیدا نبود و بشب تران خوانند چنانکه در روز و اگر سفید شوخنی سه روز

در آب اندازند بعد از ان بنویسید به آب او سرخ هرچه لطیف تر آید

صمغ

صنعت اندر دستهای کارد ساختن لاجورد به بر و سرخ و زرد و
صدف کاری که از سنگ بارها قدری نتوان شناخت و فرق نتوان
کردن و ان دو وصل است آنچه فرمام حق در حق بود ناداند
بیارند صدف سنگ یعنی سفید مهره و او را در هاون خرد بکوبند بیزند
و صلایه نمایند و بشویند و خشک نمایند و بهر ده درم شنگرف صلایه کنند
رز و اب گرفته اضافت کنند و با یکدیگر بیامیزند و صلایه نمایند و چاری 527
صدف عرق و سنگ بر آتش نرم داشته چنانکه ورق ورق از یکدیگر فرو
ریزد مانند برگ سیر ازین صدف قدری در آن سنگ شنگرف افکنند
و باشیر کاومیش که اول بچه آورده باشد بسرشند و بعد دسته کارد
و اصول هرچه از آن بسازند چندانکه خواهند پس بیارند قلم کاو ترها
ان دو ور نمایند و اندرونش پاک سازند و این دسته در یک برگ از
برگ که باشند اگر نان بود بهتر باشد در میان قلم کاو و نهند و سرهای او

باره ماشش بکیرند ودیکی راب اندازند چنانک نیم ویک اب باشند و
مقدار چهار انگشت پنبه واز بر سر اب کنند واین قلمها کاوی ودر بالای
پنبه دانه پهلوی یکدیکر بنهند سر لوششان بر سر ویک بنهند واز صباح تا وقت
سرما پس اتش کجری کنند نه سخت تیز ونه سخت نرم بعد ازان سه پاس دست
بازدارند تا سرد شود بیرون اورند وسه روز در سایه خشک سازند
528 بعد ازان بیرون اورند وبحرج دراهول اورند بعد ازان خلیط را
پنبه دانه کنند وچند عدد ازین دسته در میان پنبه دانه افکنند و بدست
بمالند تا جلی کیرد و نورانی شود رنکی وحسنی پیدا کنند که عقل حیران شود
کرچه جوهر است وصدف ریزه دراو مانند زر نماید پس کل بر دو دراو بنشانند
با قلم تراش با انچه خواهند والسلام والاکرام اینست هرچه دانند
صنعت رنکهای غیر مکرر که در دسته کارد عمل کنند وان چنان باشد که اگر
سبز در غایت خواهند برک طوطی باشد ده درم ازین سنک و سه درم زنکار
پاک

پاک کوفته شد با چهار درم ببرشند و ده درم زر بره صدف و اگر زرد خواهند نهند
ده درم ازین و سه درم زر زرنیخ برزد که نیکو صلایه کرده باشند و اگر لاجورد
سراب اول و ده درم ارزیر صدف عروسکی با همان شیر کنند و بخش
و جلا دادن همان ترتیب که گفته شده و دیگر هر جنس که ازین وار و خواهند
توان ساخت و بخش یک نوع بود و این از هنرهای غریبه است همه کس
این ندانند کار فرنگست و عمل استادان یادگار است ۵۲۹

در عجایبهای که خداوندان زرنیخ نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرند
و در دست غایب نماید و آتش در دست گیرند و دود زرد نمایان کنند
و یا در جامه اندازند و بسوزانند و شعبدها و چراغهای و صنعتهای غیر
مکرر غریبه و آن انواع است بتفصیل و هر چه خواهد بکار برد

در صنعت آنکه چیزی در دست گیرند آن چیز غایب شود و بیارند طاوس را
و زرنیخ برزد و سرنج هر دو را برابر بدارند و خمیر کرده بخورانند و دانه

جمع کنند هرگاه که انرا در دست بمالند هر کالای که در دست گیرند پنهان نماید
که غایب شود و این از غریبهاست هر عملی که داند تجربه نماید
من الحرق نوعی که آتش نسوزانند دست و اندام را بمالند و بابونه و کافور
حل کرده و آب نوشادر و بهم اندام خود بمالند چنانکه کسی نه بیند و بگذارند
تا خشک شود هر چند که آتش بزرگ بود در آن روند و سوختن نتوانند و
530 نسوزد و غریبست هر چه داند تجربه کند عمل اعلا است
از آن عجایب تر و لطیف تر بیارند طلق حل کرده و نوشادر بر آن بشویند
یک دو بار و خشک نمایند و بیارند نفط سامری و بر انگشتان خود بمالند که
و بچراغ دارند تا درگیرد و دست را از میان بکشند و تا در حال بمالند و باز
درگیرد و عجایب آنست هر چه داند عمل آرد و تجربه فرماید
از آن عجایب تر و نیکوتر بیارند طلق محلول و تبر که بیامیزند و در دهان گیرند
و عمر معرزه کنند اگر انگشت آتش شده در دهان گیرند دهان نسوزد چون

بیرون آورند و در آب اندازند و بجوشند و اگر کسی انگشت در دهان

او کند انگشت او بسوزد و این هنر اعلا باید تا داند تجربه

صنعت چراغهای که هر یک نوعی نماید سبز و غیره اول چراغی که خانه

پر از آب نماید بیارند پیه گرگ و پیه ماهی هر دو را بگدازند و بهم بیامیزند

و فتیله کنند و در چراغدان برافروزند همه خانه چنان نماید که پر از آب شده

و تجربه این عمل اگر کسی بکند این بغایت عجب است هر چه داند بکند 431

اگر صنعت ملح را بگیرند و در روغن زیت افکند پس برگیرند و در چراغ

دان نهند و بیفروزند بر روغن چراغ خانه همه پر از کژدم نماید

اگر مس چراغدان سازند و از پوست مار فتیلهای سازند و بروغن نفط

چرب کنند و چهار پنج از این چراغدان برافروزند خانه پر از مار نماید

چراغدانی از مس بسازند و روغن رازقی در نگار و زیت جوشیده

دران کنند و فتیله سبز دران نهند و بشب بیفروزند هر که اندران خانه باشد

سبز نماید و هرچه باید عمل کند و نادان استعمال رد بکار برد

چراغدان سبز بسازند و بخون مرغ ساده یا کرکس یا ماهی خرگوش را

بسوزانند بعد از ان روغن زیت جوشیده بر سر ان کنند خانه تمام پر از

نقش نماید و ان ایمنست که داند هرچه خواهد عمل کند ارد

بیارند کرمی که در مرغزار میباشند شب تابند چراغ نماید پس ببرند ان کرم را

532 در میان پوست اهو کنند و در مجلس در ارند و چراغ نیز بر افروزند

هرچه در خانه بود سبز باشند زمرد در نظر نمودار اید

اگر خواهند که چراغی بر افروزند که خانه تمام پر اب نماید بیارند خرچنگ را

در روغن زیتون بجوشانند و بمالند و در فتیله کنند و در چراغدان بر

افروزند خانه تمام پر از اب گشته در نظر نمودار گردد نادانند

از ان عجایب تر اگر کسی خواهد که بدست چراغ بر افروزد بیارند باز

سوخته بیحز و کوکرد بیحز و هر دو را بهم بکوبند و بمالند و خبر نمایند

و بمالند تا چون فتیله کرده بعد از ان چراغدانی پر از روغن و سر فتیله بسوزانند

و او را بلند بنهد و این فتیله که از باروت و گوگرد کرده اند بند بند کنند که از این

و بندی از گوگرد در یکدیگر بکر بسته بند و سری که گوگرد بود بر فتیله چراغ

تعبیه نمایند و چون آتش زنند بند بند از فتیله آتش گیرند و بلا و در تا چراغ

روشن کرده و این بسیار عجایب ترا است و بغایت اعلا آید

در شعبدهای و لعبهای و حکایت‌های غریب مکرر بیارند تخم مرغ و او را در 533

بقیم بپزند بعد از ان موم گیرند و بکار نقره بران نقش نمایند و در سرکه

افکنند بعد از ان برآرند و پاک کنند از موم آنچه نقش بود سپید شده باشد

و باقی سرخ کرده و این سر عجب است عمل کنند بهر وجه که دانند

اگر کسی آهن را بروغن بلسان چرب نمایند و بر آتش دارند مانند که

شمع بسوزد و عمل کنند و یا تجربه نماید بهر وجه که دانند بکار برد

بیارند گوگرد فارسی را خرد بسایند و آنرا بروغن نفط سپید بسرشند

و چون خمیر کنند و از وی غلولهای بر مثال مازو بکنند و بگذارند تا خشک شود و با خود
دارد و هر کجا که لعب تمام بدان غلوله را بگدازد گل کند چنانچه که او را از زیر ببرد

در صفت سریشم بزر جوهر الصباغ بود و آن یک فصل است بگیرد پنیر تازه
چندانکه خواهد بکار و نمک بدرازی ببرند باید نهاد و هر چند تنگتر بود
بهتر آنکه یک لوازان بنهند و یک لوازان اگر در آفتاب چرب باشد و روی
534 آورد و در برابر آب آید آنکه پاره پنیران چربش از بهران برآورند تا بجای
بجوشاند که هیچ سرخی اندر او نماند پس آن آب را ببرد و دیگر بار در آفتاب
بنهند تا که تمام خشک شود و اگر سرخی مانده بود دیگر بار دور کنند تا آنگاه
آزمایش کنند که هیچ سرخی در وی نمانده باشد آنگاه بغایت کمال بود
پس خرد و بسایند مانند سرمه و در شیشه کنند و از گرد و غبار نگاه دارند چون
خواهد که کار فرمایند بتمامه سفیده تخم مرغ در شیشه دیگر کنند و بجنبانند
تا کف برآرد و بگذارد تا آن سفیده اندر شیشه همچون آب روان شده
گردد

گردد تا آنگاه که این آب بیضه و آب آتش بر روی کار کنند
و باید که چندان آب آهک بر روی افکنند که در آن ساعت
بگذارند و که چون بگشاید و پاره نماید و خشک شود دیگر
پاره و این سریشم را نیز گویند و بسی جا بکار آید
در جنبانیدن هر چیز که در آب و باران بر نیاید و اگر
ده روز در آب باشد و آن یکفصل است بیارند سریشم
ماهی یکجزو و سریشم نیز یکجزو نیم اول سریشم ماهی در آب
بر سر آتش که گفته شد با سفیده بیضه و در آب آهک نرم کرده اند
چون چاری شود با این ادویه که گفته شد بیامیزند و
صلایه نماید و هر چند ریزه‌تر بهتر و خاتم بندی و آنچه
خواهد با آن بچسبانند و در میان هر دو از سوفار ازین
دارو بمالند و در آفتاب خشک شود و اگر بر تا فرو ریزد

از آنچه که بدین دار و جنبانیده است و نیاید و این طرف را مردی باشد
که در غایت محکمی و خوبیست بدین صنعت که گفته شده است اگر طرف
چینی شکسته بدان دارد و وصل کند احتمال محکم شده دارد

اندر ساختن سیب سخن گوی که هر که زهزار بار بجنباند چون بلبل
آواز دهد و بوی مشک از وی آید و آن دو فصل است هنر اشنید
از چوب گوی بمثال نارنج و اندرون او را تهی کنند و بر هر سوراخی 536
یک سوسو چی سپس بنهند و سوسو بسر ریشم بجنبانند و بر گرد او چدری
مشک و عنبر تعبیه کنند و بعد از آن آن گوی را نقشهای لطیف کنند
و روغن دهند و اگر او را بوی کنی بوی مشک آید و اگر بر دست
چون نارنج باشند و اگر هزار بار بجنبانی بلبل صفت بود و سخن گوید
اندر صنعت ساختن طوسی بجا از کاغذ که بسیار جا بکار آید بیارند کاغذ
خطایی دارو داده که در باب حلیة الکتاب ذکر او گفته شده است

بعد از آن

بعد ازان بار روغن کمان که تنک باشد دیگر صلایه نمایند
چنانکه در اشت درم و روغن دو درم زنک بود
چون صلایه خوب شد ازان کاغذها را در خطائی
بزنک تر اندازند و ازین روغن رنکین تنک روی رنکین و
در آفتاب بگذارند تا تمام خشک شود آنکه یکبار دیگر
هم ازین روغن اول کم مالیده اند و ازین دو درم 533
هر دو کاغذ منتقش خواهد شد یعنی پاره خواهند شد
و نقشی پدید خواهد آمد که این طوس باشد و زرنیخ
خوب است از جهت کمان ملایم تر بود و زرنیخ نیز ازین نقشی
توان کرد و پوشش دایره دف و چاق و سه پایه
و آنچه قابل باشد ازین طوس بکار برد و این را در
رنگ مالیدن خواهد زنگار کنند سبز شود و زرنیخ کند

زرد کرده و در نیل لاجورد کرده و از شنجرف سرخ کرده و بهر روغن که

برآمیزند و بر کاغذ بمالند طوسی بهمان رنگ برآید و در رنگ دادن

از خاک گل در التکاه دارد   در صفت ساختن برنج و منشق و

ساختن سیماب بند کردن سیماب حل کردن طلق و ساختن صلابه

نور بخش از جوهر بصری و کحل الجواهر و ساختن تیزاب فاروقی این

باب بضعف فصل است   در ساختن برنج و منشق بلا امثال غایت عمل 538

بیارند نحاس برادة کنند پس بیارد برنج نحاس بصری او را با دو سیر

مویز یا با قند کهنه ببرشتند و مانند نان قرص سازند و بر سفال آب

نرسیده نهند و در زیر آن سفال آتش نمایند تا چندان بسوزد

که سیاه کرده و سخت شود و بار دیگر از سفال برگیرند و بسایند ثلث

توتیا الکینه شوده بر آن توتیا را با هم امرد بعده بوته بزرگ بر آن

داده زهره در آفتاب نهند و با انگشت بسیار مالند و در آتش قوی

بگدازند

یکساعت تمام بدمند چنانچه جوهر زهره یکداخته گردد بعده
بیرون آرد و بسر و نماید بتوفیق زنده هر کرا بمیرد و شبهه
و مشتبع بود و ازین برنج هرچه خواهد از طشت وغیره
بسازد   در ساختن سیماب و این اسرار غریبه است بدانکه
سیماب ده جزو و سرب محلول که با آب ساجی حل کرده باشند
و پنج جزو طلق سیاه که بآب نشنی ساجی یکداخته باشند پس هر دو را
در جام کنند و آب ساجی بر سرش نمایند و بصلایه بسایند تا
هر دو با یکدیگر بیامیزد و در کرباس سطر انداز زند و بقوت
بجای بشیلد تا صاف آن بیرون آید و یکی گردد و سیماب
از معدنی اعلا آید   در صنعت حل طلق که در کارها ضرور
شود باید طلق کوفته در نهایت رزد و برابر طلق و آهک
خرمای بر سرش کنند بار نرهای بلور بدست بمالند چرمی

که ماند و دوغ ازو بیرون اید انرا جمع کنند و در کاسه و انچه بر سر اورد
بریزند و انچه بماند در کارگاه کاسه گران با کوزهای خام ان کوزه سه
کوچه بپزند سه روز حفظ کنند این طلق مانند سفیده خواهد بیرون آمد
که هر سه روز و بل تازه کنند بعد از بیست و ۷ روز بیرون ارود و در کوزه
نقاش کنند و سرش بگل بگیرند و زنجیر اهن در و ببندند و از تنور
540 جبارزی بیاویزند و یک شب و صباح بیرون اورد ان از سماب خفیق شوان
گرد و هر جا که طلق حل کرده بکار فرماید   دیگر اسان تر از و ده درم
طلق ورق کرده بیست درم شیر گاو گرم تازه چندان مالد طلق را که
حل گردد   در صنعت صلابه نورنجش که از نبات کنند بار ده درم
نبات و برابر او قند کهنه هر دو را در دیگ سفالین نهند و باتش بریان
نماید تا که بسوزد از اتش بردارد و شش درم مسکه گاو و شش درم
سهاگه و شش درم عسل هر که انرا مدام در چشم کند تا اخر عمر چشم او روشن
گردد

دیگر بار و فیروزه لعل بدخشانی دو مثقال یاقوت رمانی

دو مثقال مروارید ابیض دو مثقال بگدازد و این کحل را

تاثیر بسیار است   در صنعت تیزاب فاروقی یار و شوره

و انمقدار شب بعده شوره را یکبارکی در قرعه سرخ کند

وارونه و دودی بیدا گردد و دود سفید ابدا آتش بگدازد

و چون سرد گردد فرو دارد اگر کسی را برص بوده باشد

بر و مالد دفع گردد و اگر بر جراحت نهد دور گردد و اگر

اندک اگر بیست نوله نقره در وی افکند گداخته گردد نهرده

نوله نقره شود و دو نوله زر امد جدا اگر کردن او بغایت

دشوار بود همه را ببسر گردد و اگر در دستونه را بمالد بهتر گردد

در صفت رنگ کردن یاقوت سفید که لعل گردد و قیمت یاقوت

سرخ گردد و آن یکمثقال است   بگیرد قلعی و زاک سیاه

[illegible] ... و [illegible] نشد
... بتاریخ ... نشد
تمت الکتاب مجموعه الصنایع من تصنیف
بتاریخ سیوم ماه [illegible]
جمادی الثانی ... بعون الملک الوهاب
عصر
نسخه و روی ... شناس
کاتبه شاه صفی

[illegible]

وقلقطار و حلقدیس و منی له قولاد و دم الاخوین از هر یک جزوی
بسه جزو بول صبیان در قرعه الکنبه باید که در گل حکمه کنند و خشک شده بگیر
نهند و از آب سرخ که دران اغشته شود و قدحی بر سران نهند و
آتش در زیران کنند تا رنگ گیرد و بیرون آرد یاقوت سرخ شود
در صنعت نوشته بر عقیق و خواص سنگها و ساختن زهره از آهن و
ساختن اقلیمیا از سیم و ساختن زر و سرخ جهت رنگ بلور و صنعت تغویر
و دانستن دانه انار دران از فصل است نوشتن عقیق بیارند
پاره سماق و پاره برگ عرعر هر دو و مجموع سرمه بسایند چون رمانی
ران برایند از آتش بیرون آرد چون سرد گردد و از دوا زود صاف کنند
آنچه نوشته بود مانند سیم سفید گردد در اقلیمیای از سیم ساختن بیارند
سیم پاک و سونس زهره برابر وی هر دو را بگدازند و کبریت زرد
بر او افکنند اندک او را فرود آرد هر چه سوخته بود بهمان طریق

[illegible]

که کوفته شد کار فرماید این را اقلیمیاء سیم گویند

در صفت او سرخ یار و براده زهره پاکیزه و ورکداز

او رند و کبریت سوخته اند که بجوشد تا که زهره

تمام بسوزد و انچه سوخته بود بیرون آورد و انچه که

ناسوخته بود بهمان طریق بسوزند بعده پاکیزه بشویند

و بدارند جایی که کوفته شده و در رنگ نمودن بلور و غیره

بکار برند و در صفت دملها و تعویذها و رنگین بسازند

صدف یا مهره که او سنگ کوبند و باز بکار پاک او را خمیر

نمایند و با شنجرف یا زرنیخ هر رنگ که خواهند و چون خمیر شده

بود در صلایه خشک نمایند و بسایند و باز با سریشم مثل خمیر کنند

و دملها و تعویذها بسازند و سه روز بگذارند تا خشک شود

بعده بچرخ زنند و هموار کنند و با صقول آورد و انچه ازین

بکار برد اطلس و قطنی

و صوف یا سایر ازان

و زردالی و کرباس قطنی

پرداخته چون جامه را افزار

نمود و چینی و از ان هم

اگر کنند از انچه بیرون آید نافع باید

و اگر از بن ... بیرون آید

و اگر درخت باید بدارند و بارد و

و اگر سنگ ازان باید بیرون آید و بارد و

و اگر سنگ تا چو و دارد و سبز بکر مرهم باشد

بیرون بیمند بیرون کار باید بسته باید

بیرون و در خمیر

بیرون آید و در

سعید

و اگر آب نیکو باشد بیرون آید و اگر آب

و اگر آب محبت او کرد و

هر که او را عنبار محبوب او کرد و

هر که او را عنبار محبوب در حال

بیرون هر که او بیرون آید و در سفر

و اگر آب سرخ بیرون آید اگر که شنیدار و

و اگر آب بکار که گشنیدار و

او خوب بود و هر بیرون آید منافع

او سبز اگر ابتدا نیکو باشد بیرون آید اگر از و

بیرون آید و اگر ابتدا سبز است خواص او را

او بسیار است خواص او که وار و اورا

ابتدا بیرون آید بعالی که وار و بیکو

ابتدا بیرون آید و بهره بکار و

بیرون آید و برابه ... خشک شد و بارد

بیشتر باید رو و برابه خشک

و اگر بیرون باید و ازنده او

و شکند و اگر بیرون آید سرکه و

و اگر آب سبز بیرون آید و در رکوع

بیرون و دشمن ظفر یابد و در جنگ

در صفت انکه هر رنگ که بر جامه خواهند

و بر خشن و سر تا جنگ ... بیرون

جنس جمع شود و درمیان خلیطه کنند که برابر [illegible] دانه بود و سر خلیطه محکم کنند

و ممالد باید که در ها بر روغن زیت چرب بدیکروز در دو در ها کنند

آنچه جلا گیرد که مانند مروارید فیر نوره و یاقوت به تاب ونه آتش

خراب شود هرگز تغیر نشود مگر که بسنگ بشکند والسلام

در دانستن آنکه هر اناری چند دانه دارد و بشمارد که انار چند

544 کنگره دارد و هر کنگره را هشتاد و دو دانه حساب فرموده اند

آزموده   در معرفت سنگها که هر یک خواص دارد و به کار می آید

از گفته افلاطون حکیم گویند بدانکه ۷ انگشتری و بر ۷ انگشت سفید و

سرخ و زرد و سبز آسمانگون و نیل گون و سیاه و این باز بسایند

بخلاف رنگی که دارد پیدا کنند و هر یکی را بخلاف رنگی که دارند پیدا

آید و هر یکی را حاجت مجرب   در رنگ کردن سفید اگر بسایند اگر

در رنگ آب و اگر آب آسمانگون بیرون آید زهر قاتل بود والسلام

اگر سنگ بیرون آید بد
گران منفعت کرده و اگر
بیرون آید دارد [illegible]
سفید و اگر آسمانگون
بیرون آید [illegible] آن سنگ
[illegible] بود و اگر [illegible]
اگر سفید بیرون آید ماهی
او اگر سنگ سیاه بسایند دارد و
در صفت سنگ سیاه و خاصی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

۱ بگیرد زیبق یا گوگرد ده جزو و با قمر ملغمه کرده و سحق بسیار نموده
بعده نوشادر مقرر را با قمر بیضه یا شب مقطر جلاب کند و حل کند
زیبق مذکور در آن ریزند در ظرف شفاف با آهن کنار حل مذکور
طبخ کنند تا بنهد ثابت گردد با مشتری و زهره کامل نماید
۲ بگیرد قمر بیضه و عقاب مقرر و شب مقرر کنار و یکی بر دو
و زود تر کند اگر نوشادر و نمک مقرر و شخار تشویه
کرده شب و نمک شوره خشک مقطر کند ملغمه را طبخ کنند مکلس تا ب گرداند

مقطر شب و صابون هم همچنین حکم دارد و اگر کلس قمر و کلس طلق و
بانوشادر یکه با شراب نوره حل عقد کند و تشمیع نماید و
بعده با آب ترب بحکمت حل کند ملغمه را و فرار را و چهار ارکان
مرا ارواح که باشد ثابت کند و اگر کلس قمر با کبریت ابیض × این عمل کرده نیست ×
نموده با سنبل الفار تا حل نموده نورق تسقیه و سحق تشویه
نرم نموده و با کلس با و چندان نوشادر تر کن و سحق
546 کن با هیچ مقطر و در کرمی تا در ساعت حل کرده و هیچ ثقل
نماند و گفت که حل کن روح را و نفس را و در آن جسم های و تنقیه
نماید که او نافع است و را انجام و مزاج بدان امیز و گفت که چون در
ابریم کبریت ابیض نموده را بر جسم ان جسم را تشمیع کند و حامل روح
گردانند پس در ابریم در وی روح را پس اگر تام بود که کبریت
جسم لطیف است آتش در وی کرد بر زودی و مطلوب از وی

بزودی

بزودی بگدازد و سیاه نکند مر فضه را اگر سیاه کند و تباه کرداند
اعلا طلح انست که ملح قلیه‌ای قلیه بود اما کبریت باید که تصعید کرده شود
و در اماء فراخ بعد از ان استعمال کنند که او نیکوترین چیزها است
و غسل از جهة انکه چون کبریت تصعید شده از ان سنجهای زرد
و پاک کرده و بعد از انکه شسته کرده و چون این دو حال جمع شد
یعنی غسل و تصعید که بهترین درمانست از جهة انکه مراد از غسل ۵۴۷
کبریت پاک شدن او از چیزهای که درو پوشیده است با او بهم
امیخته به تصعید او پاکیزه نباید گفت که نفوس و ارواح تکلیس را
تحلیل نکنند از جهة انکه تکلیس نشود مگر بشدت آتش و ارواح
گریزنده و رمنده اند از آتش مراد از تکلیس زایل کردن فساد
و سنجیهای جسد است و زایل ان ناپاک شود و باقی ماند صاف
و خلاص و در روح نیست ان علت که در وجود است لیکن

محتاج است به تکلیس و آنچه ارواح را جامدی مجرای اجساد بود و تو یابی
در تصعید و چون بیان کردم که غرض تکلیس چیست بگویم که چگونه است
و چون تکلیس از جهة آنکه هر جسد برا التکلیس که آن هر جسدی دیگر برآنست
از جهة آنکه بعضی از اجساد ظاهر است و در بعض چون ذهب باطن
مراد از تکلیس ذهب آنست حاصل کرده مرا همچنین بار و اجسا تصعید
کرده با ایشان ممتزج گردد و حل بر ایشان مسلط شود همچنین است 548
فضه و اندک به شبی باشد پس ما محتاج باشند پاک شدن و
اما دیگر جسدها که ادا زنده بر اختلاف زمین خود از جهة محتاج است
بر تکلیس تا مهیا گردد و گفت که صنعت اول چیز نیست سیاه کردن و
یعنی زمین که میان او سیاه است باید که بشویند از آن غسل است
ترکیب مطلوب پس فهم کن هر چیزی سوخته گردد اول سیاه شود
پس سفید گردد و نیز سوختن چنانکه گمان برده اند و لیکن گفت

که نور

که نور از تاریکیست و در تاریکی خمرهای ساکن است چون سیاهی برود
رنگ او روشنائی بیرون آید همچون آب عین و اگر در آن نشود
آمیزش هر دو بهم هر دو غلیظ رنگ گردانند و گل سیاه گیره
بسته شوند فهم کن اصل کار را و بدانکه هرچه با وی بشوید با او بعض
بود و هرچه با او موت باشد با حیات باشد و آنچه حل کند هم او عقد
کند و آنچه عقد کند هم او حل کند و نیست حلی که چنانکه چهار ارکان برد
و لیکن حل نفس را حیلاست فرمودنیست همچون حل جسمی معصفر باست
عقد همچون عقد خمرهای طاهر و جوز آبیذن آنهاکه عقد حکما طبایع است
و بستن بعضی به بعضی تا بگیرند بعضی از بعضی تا جزئی که از یکدیگر دور
بود پیدا از طبایع با هم الفت گیرند و میان ایشان جدائی نماند
بعد از آن متفرق نگردند هرگز همچون اختلاف آب آسمان با آب
زمین و چون آمیختن آب با خمر و چون خل با عسل پس حال طبایع برین

١

540

بزده باشد با آب و هوا و آتش و خاک مستعد شوند انفعال وی را
هم جدا نگردند بفرمان خدای عز و جل و گفت چون جمع کنی زیبق
و طلق را و ملح آرد و کلها را هرگز با وی متعلق نشوند و نزدیک
آتش بگریزند و با او و با احجار بگریزند و چون احجار را حل کنی و
بسط باید دهند بعضی در بعضی در روند و اگر یکبار یکدیگر جدا نشوند
و نزدیک آتش از جهة آنکه از یکبار دیگر عوض کرده اند و درین
نیکوترین سخن است که در صنعت گفته اند پس بیدار باش اگر
واقف شده و اگر خطا کنی بسیار شود و اندک نباشد فایده
و روزگار تو ضایع گردد پس فهم کن برمز بیان کرده ام و گفت
که گل سمدیه و گلهای تباه گردد و باطل کند عوض کردن او را
پس اگر با عنبا مریم مرخ او را با نفسهای بیامیزد از جهة آنکه نگذارد
پیش از گداختن او بیامیزد با رواح پس چیزی دیگر را نگذاردم

حلدا

جسد را بر حال خود نگذارد مگر به نفعی که او راست به برد و روح از وی و اگر ما

حل کنیم نفس را حل کردن پس این تکلیس کنیم جسد را پس او را تشفیه کنیم به رطوبتها

بگداختن که حل شده است جسد تشمیع کرده شود از جهة انکه چون خاک

باشد که با اب جمع کنی پس چون اتش برو رسد شکافته شود و بگدارد

و اگر حل کنیم جسد را و روح را با او تشفیه کنیم و نفس را با او و تشفیه کنیم جدا جدا

انچنین وجه باشد و از روح اگر بیت و نگاهدارنده ازدواج اجساد است

و گفت بر تو باد که حل کنی هر چیز را اگر سیاه باشد تا بیابی حکمت را و گفت

تر افایده شود در عقد کردن ازدواج ضیع و نهده و بی نیاز کرداند

تر از حل کردن اجساد صلب و گفت که حل کردن جسدها صلب است که جسد را

با خل سحق کنی پس چون او را با خل ترش و داری و سحق نموده او را

حل کرده باشی و حل کردن جسدها و صلبها دراز است و سحق کردن است

بدان اید پس حاجت اید بر بعد از حل کردن اجساد بعقد کردن او بوا

تشویه کردن باتش همچون آتش زبل و مانند آن و اگر آتش ببرد بسیار شود
محترق گردد پس بعضی در ترکیب تشویه کرده شود و بعضی در سه شبان
روز برابر نهند هر یکی اینست عقد و تشویه فهم کن بگو و گفت که بار انسان
دوست یکی ثابت و دیگر طیار و مجز انسان از جهار است دو تنین و اسل
و کلب و عقاب و تنین را اسل برد تا کلب بروی جزء گردد و عقاب
او را از رنجانیدن کلب و اسل خلاص دهد تا باز زنده شود و پاینده ٥٥٢
گردد و زنده کند جسدها مرده را بفرمان خدا تعالی و گفت حکیم در
داشتن قوام و از وملی تر تا بدالی اندازه جسد و روح باندرکی
اندر جمع دهد و آن چنانست که طرح کنی بر صحیفه گرم کرده اگر دود کند
زیادت نماید بروی جسد را و اگر نهایت بود و مرکب بگرود
از جای خود زیادت کن روح را همچنین زیاده کن یکبار از جسد
و یکبار از روح تا آنگاه که بمیانه حد خود برسد در ثبات و حرکت

دفع

وفعل پس انجمد را نگاهدارد و هیچ مخلوقی را بران وقوف مده که آن سرّ است
تا لایق سرّ و بکر باشی و از ثمره این برخوردار شوی و گفت در تشمیع او
چنانست که بکری دارویی که جمع کرده و از هر بار که حل کنی عقد کنی
و در اینده تر و پاکتر گردد و علامت جمع شدن او آنست که چون بر آتش
خشک شود نقره گردد که بر روی شکافی نباشد پس بدان که تمام شد
پس با روغن تصفیه کن و با آتش صلابه نما برگشاده که تا هوا بدو رسد پس
چون با آتش صلابه نمودی سرش سرپوش کن و موضع وصل استوار
باید کرد و نزدیک آتش نه اما آتش لطیف بود تا حل شود و مشمع گردد
و جسم او با برخ نشی که در دوست جامد چون این بنا بر
گردی بر صحیفه افکن و با نام و لغت که نوشادر و توتیا و شب
و نوره و ملحها و بورقها که چون اینها را در اجساد و رصاص استعمال
نمایی تنسف کنند و خشک سازد از جهت این ادویه و رطوبت نمای

چیزهای نفیس نمایند و بمرتبه عظیم رسانند گفت زیبق اکبر را بعد از آنک
خمیر نموده باشی با آب شسته و پس بسنده است ترا که روی فضه را از وی
بالای و بر آتش نهی که در روی نفوذ کند از این روی بدان روی
دیگر بگذرد و پس بگدازی تا گردد هر چند که بگدازی بهتر میشود و گفت
554 که آن حل زر است مکلس را با ماء قلی و عقد کنی تا او زیبق را بر قمر افکنی
تا قمر تمام شود و شکر کنی مر پروردگار عالمیان را که او داناست
و گفت حل کبریت بزیبق است تا محلول و چون منحل شد کبریت ساکن شد
و زیبق و عقد کند او را بعد از حل است و این عقد است پس روح
شد جسد و جسد روح گشت فهم کن این را و خداوند تعالی را شکر و حمد
گوی بر آنکه ترا راه نموده است بر چیزی که او پوشیده کرده اند
بدشواری از خلق و گفت بدانکه هر چه او را نامها کرده اند و نامهاییست
که تو بردن او برده اند آنها را از جهة لونهای اکسیر هر لونی که ظاهر گردد

نیز

از اکسیران لون را و روح او نامی نهند که مشابه او باشند پس باید که
ان نامها تراوراغی نمایند که او میان بسیاری نامها در خطای
افکنده اما انکس که بشناسد که انهار الو نهایت که ظاهر میشود و در کتب
در طریق خطا نکند از جهت ان اعلام کردم شما را تا آنکه علما و حکمای
باهم متفق نمیشدند در آنچه کرده اند پس من روشن کردم شما را
همه آنچه ایشان پوشیده اند و من خبر نمایم شما را که مراد ایشان
در گفتار بر بسیاری تدبیرها ی بود مگر آنکه اهل رامی و فهم باشند
و ناپیدا نمایند بسان اهل جهل والحمد لله وحده پس حکو به اصلاح کند اضداد
در نسبت پس ان دو چیز که میان ایشان نسبت نباشد از آنچه ما او را ذکر
میکنیم بد و نسبت نه الا از جهة این راه گم کرده اند و صحت بتجربه بدان
و فهم کن و عمل از چنانچه شرح نموده ام خلاف نتوان کرد

باب در معرفت و میزان اکسیرها بر سه وجهات وجه اول که در مهر علمی ٣

و وزن هر واحد وی از وی نگهداری و این وجه درست و این عمل را آ
میزان گویند وجه دوم آنست که عمل کنی بقیاس میزان طالع که یاد کرده
خواهد شد وجه سوم آنست که عمل کنی بتجربه نه بمیزان صورت که یاد کرده شد
و این وجه را عمل بطریق تجربه گویند و تمام اکسیرها دو نوعست یکی ابیض
و یکی احمر است و این سه وجه است که گفتم اکنون درین کتاب ما اختصاص میدارد بر
556 وجه عمل بطریق میزان درست و ورا خراین باب آن وجه که عمل آن بطریق
تجربه است یاد کنیم تا بفضل هر عملی معلوم میشود و بیرون آوردن بعضی
از بعضی عمل معلوم کرده و دانسته شود و کار بر طالب آسان گردد
اول بدانکه در اکسیر بعاده قوت بود و بعد طبخ جسدها و این سخن آنست
که بر مس گفته اند باید که تو بدانی که هر چیزی را در وی روح و جسد
و نفس بود امکان ندارد که مثل وی از وی زاده شود و اگر امکان
دارد ناقص بود بسبب نقصان وصفی مجرد و چون ناقص بود در وی

فایده

فایده نباشد همچنان که فایده شود چون ورودی وصفی زیادت بود
پس آنچه باقی مانده است که بدانی که تو بر صورتی آنگاه باشی که عمل تو
موافق باشد مر آن چیز را که مطلوبست در قوتهای طبایع بمقدار آنکه عمل آن
در آنچه بوی حاجت داری مثل قوتی که در اکسیر رنگ بیاض دهد و مثل
قوتی که رنگ حمره دهد و مثل قوتی زنجفر که مجر و از وبرده جز فضه را
رنگ زرد دهد و مثل قوتی که مجر و از وصد جز فضه را رنگ شمس نماید زر دهد
و مثل قوتی که در اکسیرهای فضه و نحاس را ذهب گرداند و مثل قوتی
که رصاص را و زیبق را فضه گردانند و مثل قوتی که متابع این قوتهاست
تا هفده قوت تمام گردد و بعضی از حکما گفته اند که قطره قوت منقسم گردد
بر چهار طبع از جهة آنکه میگفتند که اکسیر از چهار را دو به ترکیب پذیرد و آن
ترکیب اکسیر مثل ترکیب حیوان بود علی قیام بوی پذیرد و من میگویم
آنکه تمام اکسیر از حیوانست و آن چیز که در حیوانست و از علم در حیوان

مراد ازینها همه معرفت دوانستن مقدار با چهار عنصرست پس بدین جهت

باید که ترکیب اکسیر مثل ترکیب حیوان و چهار عنصر است پس بدین جهة باید که

ترکیب اکسیر مثل ترکیب روح گرم ترست واو زیبق است در اکسیر و زیبق

گرم ترست و دوم نفس است گرم خشک و همچنین هر چیز که نفس دارد

گرم و خشک و آتشی بود و دران اکسیر صبغ که گرم خشک و همچنین از حیوان

مارست و محل مارها است چیزهای بسیارست صبغ در اکسیرها مثل قلب است 558

و مثل خون و مثل جگر و مثل زهره است و دل است و صبغ را مثل خون

و جگر میدانستند از جهة انکه خون و جگر گرم و ترست و صبغ گرم خشکست

و سیوم جسد است و مقام جسد در اکسیر مقام عظام است و استخوان

سرد و خشکست و جسدی که در اکسیر بود جا جسد سرد و خشک از جهة آنکه

در اکسیر و اگر جسد نبودی که ارواح را ضبط فراهم آرد و در روی

غوص کند عمل تمام نشود هرگز همچنانکه اگر حیوان را استخوان و مفاصل

نبود

بنود روح کجا قرار گیرد و در حیوان قیام بذیرد و نفس در وی قرار
نگیرد و ازین بود که خواستم که این معانی بیان کنیم چهارم رطوبت
یعنی تری که عدت بنود و افزون شدنست مر حیوانرا که اگر رطوبت
بنود در حیوان مفاصل وی نلف بنود مالیدن حاصل نیاید هیچ
جزوان حرکات حیوان تمام نگردد و وی سردتر است و آبی
و همچنین اگر رطوبت که سبب تحلیل است و موجب فراهم آوردن ۸۹۹
اجزاست اگر در اکسیر بنود اجزاء اکسیر جمع نشود و بعضی در بعضی
در نیاید و تمام اجزا او از هم دیگر جدا بماند و اینهارا همه حاجتست
پس درست شد که اگر چهار تمام در اعمال اکسیر جمع نشود اکسیر در عالم نباشد
وازین جهة گفته اند که آن قوم آنچه گفتند و سوگند بجان و سر حکما که
کامل اند که اینچنین است نزدیک من و خلاف و در میان ما و میان
ایشان در آنست که اگر از حیوان و از نباتات و از حجر همچنان بود که

از یکی از این سه بدان عمل کنی بودی باید انچه دوست میداری بری
اما مقدار وزنهای این جزها بعضی با بعضی بهترتیب حیوانست و دیده و
هیچ جواب بگویم وان را بیان کنیم جواب اول انست که گوییم مقدار
روح مثل مقدار نفس باید و مقدار نفس مثل مقدار جسد باید تا از همه یکی
جزوی بود و اب بدان مقدار که بسنده است وان از نیمی جزو است
تا نود جزو و اگر زیادت کند یا نقصان کند دران خطائی نیست مدبر ان ٥٦٥
این را و عمل کنی و مرا بدعای ایمان یاد کنی و خدا را شکر کنی الجواب
دویم انست که روح یکجزو باید و نفس یکجزو باید و جسد او جزو باید
واب چندان که بسنده بود باید جواب سویم انست که روح نه جزو
باید و نفس شش جزو باید و جسد هشت جزو باید بر سبیل انکه اول گفتیم
که قوتها مختلف است و بمقداری که حاجت باشد چنانک اول گفتیم از جهت
آنکه اب ممازج نیست بلکه جزیست بیرون از اجزا بصلاح ارد و جواب چهارم آنست

کرده

که روح یکجزو باید و نفس شش جزو باید و جسد پنج جزو باید و اب هشت

جزو باید چنانکه پیش ازین یاد نمودیم که قوتها هفده است و قوتی

دیگر بکار نیست هرگاه که یکی زیادت یا نقصان شود تدبیر فاسد شود

جواب بحث سیم انست که روح سه جزو باید و نفس یکجزو باید و جسد شش جزو

و مصلحی که از بیرون در باید هیچ نباید هم بمقدار هفده که اول گفتیم و

من میگویم که انچه میگویند از جهت انکه درو سه قول نیکوست تا معلوم 61

باشد انچه که درین عمل شرح نموده ام حق بود بتوفیق الله

باب در معرفت مشاکلت و اسرار انکه واپسین جمله مشاکلات و اسرار ۴

قوی ترین معانی و روشن ترین که درین صناعت مردم را

بدان محتاج است و بدانستن ان فواید کلی تواند بود و تجربه هر یکی

گواه شد عدل ان بعضی نتواند بود چنانک حکما امتحان کرده اند و بدیده

اند اندر کتب برمز و با اشارت و با بعضی بظاهر باز نموده اند

وانچه ازین جمله بدین مختصر لایق بود هم بر ان الفاظ که ایشان گفته اند و بغنیمه اید
تا صاحب بصیرت را هیچ محنت باقی نماند و بی هیچ بدی بمقصود رسد
٥ دیگر چنین اورده اند که از قول ذو النون مصری رحمة الله علیه و آله
و در دیوان حکیم جابر حیان صوفی رحمهم الله علیه و چند بزرگان دیگر
از اکابر حکما برین متفق اند که انچه اصول اکبر است اول دانستن و مشکلات
562 که هر کس رو بدان نتواند رسید دوم اختلاط و جهت علت یازده
امتحان هر یک از ان دارو ها چگونه تبه است و امتحان اجساد و ارواح
و غیر ان چگونه باید امتحنت که خاصیت اصل وی فاسد نگردد و از قوة ٧
بفعل تواند امد بسبب انکه بیشتر مستبد باید جرطای که در این موضع می افتد
انست که ترکیب دارو ها را بصواب بدانند لاجرم ان قوتها را نقصان و
تفاوت پدید اید و خاصیت بدل گردد و از فعل بقوت باز گردد
و غرض ازین انست که کسی را که هوای این صناعت باشد باید که این

معانی

معانی او را روشن و راهبر چنان باشد که هیچ شبهت را باقی نماند سوم است
که انچه ازو داروها ترکیب خواهد کرد وزن ان در اصول درجات
طبایع و کمال نقصان هر یک او را معلوم کرده چنانکه در میزان پدید کرده اند
ما بعد ازین تقریر کنیم چهارم انست که انچه ازین اصول که عقد ارواح و
اجساد و چنان باشد که چون اتش بسیاری بوی رسد البته از یکدیگر جدا
نشود و بخار نکند و سوخته فاسد نگردد بلکه گداخته شوند و چون اثرا 563
بر جوهر اتش افکنند و در ان عمل کنند و اثر از ان طبیعت که باشند که
متغیر کرده اند با طبیعت کمال رنگ شریف و جوهر لطیف و در ان جوهر پدید اید
چنانکه زهره فضه کرده و با نقره را زر کرده اند و کل مراد صناعت
خود همین باشد و رنه عمل این ابواب را احتیاج با تمام رسانند دیگر
که در اصل دوم است و گر این معنی را همچنین مرموز چند بیش معلوم
نگردد که با شارت کند با نمک سی و پنج درم کبریت سی پنج درم

زرده بیضه مرغ انداخته صلایه کند و خشک سازد بعده قرار مذکور
باهم چند او وپه مذکور فرش بستر نموده بحکمت تشویه کرده با حکیر دهد
عقد گردد و بعده جوزه تخم مرغ نو عدد بگیر بحکمت کار بگیر تا باید و بگیر
٦ بگیرد قرار سه روز زیوشا در قایم و غیره قایم سحق کند بعده بحکمت
در بوره اردو حل کرده و با شراب چهار شبانروز بجوشانند بعده
قدری تخم و ماه چهار شبانروز دیگر بجوشانند بعده جوبه تر کرده
گرد کرده و در بوته گل حکمت کند تشویه با جگر دهد و در چند بوته عادت
نماید عقد تا بشود و هر کاری که بود غیر از ین نیست
٧ بگیر بخ نمک اماب بوره اردو حل کند بعده بگیرد و بیخ طعی میکدارد و در
اردو حل نمک میریزد چند بار بریزد حلقه بحکمت بکنند و نمک مذکور
خشک نماید و اردو کنند فرش و بستر کنند تشویه میدهد عادت نماید
تا عقد قایم گردد و هرچه داند عمل کنند تا کار فرماید آن بود که

564

بگیرد

بگیرد قلعی و نوشادر برابر صلایه سوده با بول کودکان حل کند و مقطر کند ٨
و عقد نماید ملحی شود و ازین ملح بگیرد و زجاج بگیرد و در بوته کند بدمد
نرم زیبق گرم کرده و باهم ملحه در وی اندازد و چون حجری بگیرد
زجاج سوده و کبریت حلی باشد بهتر و بگیرد شب یکجا کند با هم چند زجاج
در کوچه حدید بر آتش نه و بجنبان بحالت خود بیاید و این عقد کند
زیبق را ثابت گرداند و رصاص را فرار دهد چنانچه با نقره یکی شود
چون در روی هر چه کنی و نرم کند صحیفه سخت را چون گرم دیدی
افکنی و کار بسیار آید بگیرد زیبق در او نذری می اندازد و بول
و نوره تازه که آب نارسیده باشد بالا اندازد و بول زیر آنو
سه انگشت بالا باشد الا آتش نرم و رخو زند چند کرت و رخو بده
آن عقد کرده و یکبار بر دو این عمل بغایت اعلاست ٩
اگر خواهی که طابر را عقد کنی هر چند که خواهی حل کرده از رصاص ٩

فا صل است کن نزد آتش یکساعت تا منعقد شود و آنگاه بر آتش قوی تا

تا عقد کرده و مانند سنگ سپید آنکه از آن حجر منعقد یک درم بر یک رطل حی

ارزیز

عقد کرده و آنکه ازین بر بسیار زهره طرح کنند قمر گردد و این که گفتیم

نصف سر است اگر خواهی شرح کنی زنجار شارع را محلول کن و بسعه

کن عقد را تا سرخ گردد و بر قمر رنگ نماید و اگر با نوشادر مجمد

566 محلول تشمیع کنی و نحو هی کامل آید تا و انداینت

15 بگیر شب ابیض دو جزو و از زنجار یک جزو و از نوشادر یک جزو و سحق کنند

و حل کنی و با خل مقطر و طبخ کنی با وی زیبق را با آتشی نرم بعد از آن

او را پاکیزه کرده باشی که بشود چون یاقوت احمر منعقد یکی کن و

پوشیده دار که سر عظیم است هرچه دانی بکار آری

11 بگیر طلق را با جزو ل صلایه نموده تا که تمام اسود گردد پس بپزد

با خل و نمک تا بیرون آید و مصفا گردد پس در کوزه انداخته بالا

خاکر

خاکستر سپید و رکود باشد و از روغن رند چرب سازد و طلیا را اندازد
با مرغ چرب کند پس خاکستر مروی باشد بهتر از آن بود که خاک ماقشیشی
ابیض سوده بود و اگر یاسمین باشد و اگر طلب احمر بود ذهبی کند وگرنه
کبریت سم الفار و شب و طلق کرده اند بعده سرب یا قلعی را بگدازد
و بر وی اندازد بسوزد بسطری دو انگشت عقد کرده اگر نرم باشد
بار دیگر اعاده کند تا منعقد گردد و بکار برد و تجربه نماید
۱۲ بگیرد قشر کلس با هم نوشادر سحق کن بحکمت نوشادر مقرر را کند و سحق کند
و در قاروره کند مرتب حل هفت روز نگاهدارد و بعده زحل مثقاله حصه
هر دو یک برگ نموده با مراده کند و در قاروره اندازد و با جوی
حرکت دهد و مهر کند بهر طریق که حل کند بعده بگیرد زیبق با گوگرد و بر وی
آتش دارد چون گرم شد از این ماه مبارک بگذارد سه چهار کرت
اعاده نماید عقاری خلاصه کرده و بر قلعی و زهره کار کند

۱۳ دیگر طلا را با هیچند لگار صلایه نماید بعده برابر او تخم انگوله با او یار کنند و باز
درخت کوش موش تشقیه و تشویه نموده صلایه نماید چندانکه خشک شود
سه کرت تشقیه کیسه لگان روز تمام بعده بدین شکل سه تشقیه شیره گیاه
چاندبیل اعاده نماید بعده بوته محکم کرده بدمار لعل کردد و بحکمت تشویه و
و تشقیه کرده با روغن و شهد و شکار بهم نرماید عقد قایم مروان آید
568 کارے که حبابکه براحباد بود با او یار نماید و بدمار و عقد کنند بر قرار
باشد احباد را که بکشد کار بسیار کنند تجربه نمود و کار بے نموده
۱۴ دیگر سیماب را با نمک سحق نموده با هم شنگرف بوته نموده و خشک سازد و روغن
بوته با شنگرف و نمک طلا نموده زیبق قدرے تخم ناز کرده انداز دو
و معما نماید و چند تشویه و تشقیه عقد کردد و کار آید تجربه کنند
۱۵ دیگر لعاب تنبول گیرد آن بهم از لب به سپید شیره کنند تا دو سیر شود
بعد بحکمت قرابه را بر شعاعی با آتش نرم هر دو سیر بخوراند عقد کردد

دیگر

دیگر سیاره و تخم کرمه تر و تازه قرار ما او سحق نموده تا که یکذات گردد ١٦

بعده بحکمت شیرابه کشیده با آرد هله کنند و بر سفالی با آتش نرم بخورانند

تا عقد گردد و با هم با نقل و رشته کنند و آرد هله بالا اندازد و سر گشاده

آتش نرم نماید چون آرد هله کم گردد و دیگر اندازد سه کرت باید اندازد

بعده با آتش نرم جمله در خورانند تا نقل تمام بشود ته خاکستر قرصی بندد

یکم مشتری و جوهر علم اصفر بهجید شسته قرص و تلحیف نموده بدمد ١٧

چون ستاره بیرون آید بعده با عطارد ملغمه کنند و با آب لیمون و

نوشادر سحق بسیار نموده بشویند و نمک آب بعده گرم و سرد صلایه

نموده تا یکی گردد بعده براده آهن سه روز در بول آدم گاو

تر دارد بعده در بوته معا قرص و بتر نموده ملغمه در میان

نهد بدمد تا که تمام گردد و کار رنگ کم شود هر چه داند بکار برد

یکی زرنیخ یک روز با براده آهن و با آب لیمون در شب حل نموده سحق ١٨

نموده بعده با سنگ حل نماید تا سه چهار روز با خون گوسفند اسود و سحق بسیار
نموده هم با ریم کرد دارد و خواه بشود با حال حل العاده نماید بعده در بوته
معما بحکمت بدمد خواه ده یا ده و مد و در قلعی کار نماید اگر کبکه نماید در
و هن کند فایده بسیار دارد و امساکه کرده مجرب ازموده
بگیرد ورم قرار ده و ورم عقرب و ببخند زرم عقاب تا ثابت کحلی کند سه ۱۴
بار روز زردی بیضه کند و سحق محکم بسیار کند با حل زعفران حل نماید خشک ۶۶۵
نماید و در شیشه انداز و سه پاس عقد کرده خوب ازموده
بگیرد سم الفار نو با حل حل نماید و زنگار برابر یکی نماید و سحق نموده تا بر اتش ۱۵
تا دو سه بار بعده کردارد و علوله نماید بوته معما کند با سپیدی بیضه
طلق محلوب طلا نموده حکت بار زرد و قدری طلق و دیگر انداز و علوله
کند و مهر در زیر نه بحکمت بدمد عقد کرده مجرب ازموده است
بگیرد سم سیر شهد در مغفره حل نماید و دسته آهن کند بعده شش شدرم برابر ده ۱۶

جای

جای نم در جلاب و جامه تر بحکمت بدارد تا آنچه حل کرده بروی آید صاف
بستانند براده و نوشادر دیگر می اندازد و حل می کنند چند آنکه باید و
بعده زیبق را با این حل صلایه نموده در کفچه آهن آتش نرم بحکمت کنند
چون خشک شود دیگر بگدازند اعادت کنند تا عقد ثابت گردد و
اگر نه خورده نرم نماید و بکار برد و این عمل آزموده است
اکد بگیرد ده درم زیبق و دو درم براده حدید حل شب و نمک صلایه نماید ٢٢
سه چهار روز و بعده چهار درم صاف اندازد با آب گوشت
تا بیست روز صلایه نماید امید است که در یک تشویه یا جگه عقد گردد
بگیرد کبریت مصعد بخذ درم فرار بخذ درم تنکار سه درم با شیره و ٢٣
دما نوره صلایه نماید محکم بسیار کنند در بوته معاینه عقد گردد
بگیرد زیبق با حل شب و براده حدید و نمک سحق کند در سفالی ٢٤
چونه و نوشادر برابر صلایه نماید طلا و سیماب بنهند آتش نرم میکنند

تسقیه بتره خرطوم بل مید هد بعده فرار فدکور در کره جابه بار یک

و هد بر روی کد اخته نهد جابه بسوزد فرار و رر و د فرود نشیند

عقاری قایم النار برایند و بکار برد و این عمل بغایت اعلاست

۲۰۵ بگیر نوشادر قایم چنانکه باتش نرم در روغن شو و بعده بگیرد فرار

در کوجه حدید اندازد و قدری نوشادر فدکور بالا اندازد گرم

کند تا روغن شو و بگدازد بعده قدری قلعی منقا کرده اندکی 572

اندک بخوراند تا هیچند بخوراند عقدی نیکو شود و بزده فرار

مانا قلعی نرم شود بعده بحکمت کاری کرکند هرچه داند کند

۲۰۶ بگیرد فرار سه درم و نیم تنکار بهم طبق قمر دهد برانچه رصاص محکم بعده

در بار و ها بوتره باشد و نوشادر بحکمت تشویه دهد در بیت یک

اعاده نماید عقد ثابت شود و در قلعی و رصاص بحکم کند بعده در

ماتوزه ثابت و نوشادر بحکمت تشویه دهد در بیت یکبار اعاده کند

عقد

عقد قایم کردد و در قلعی کار نماید و مهره داند بکار نماید

بکر فراره را در رم بکذرم طبق قمر بخورانند تا از جام بیرون اید بعده ۲۰۷

بر انچه محکم کنند بعده بحکمت باتش نرم با روغن بید انجیر روغن و تاتوره

بخورانند هفت بهر عقد ثابت کردد و در امساک هم بکار اید

بکر فرار و شمس و کبریت و نشادر برابر بحکمت یکی کنند با سرخ ابی ۲۰۸

573 مثبت کنند و تشعیه و صلایه بسیار نموده بعده با خون کوسفند سیاه

و کشن و سه روز صلایه کنند بعده در بوته محکم باز عقد دو دکر تا

با همان فرار و یکی صلایه نماید و روز کبریت و نشادر و یکی باز کنند

همان طریق اول مذکور و سرخ اب و چون بهم اعاده نماید و

بند عقد و صاف سوم کبریت زحل کشته بار نماید نصف فرار همان

طریق اعاده کند هفت کبریت بنجکبریت اخر زحل بار نماید این عقد

بجهة خوردن و طرح کردن بی مثل است و رکشن نباید بکار برد

در تبدیل عملهای شمسی و بفضل رحمت پروردگار زمره و با توتیای سبز و کرنه

زهره و روسخ و زحل ارزده سرکنوزد سارزده انگشت تنها و بارزده

انگشت بلند بعده دیگر و زیبق پاککرده بحنبر و هم عشر طلق زرنابر کند و صلایه کند

تا از جامه بیرون اید و جوهر بعرب و بحنبر و در کدار زده و یکی کند و صلایه نماید

بعده نیم سیر نوشادر محمر بار نماید و صلایه کند و بلنبع لسبار کند بعده بیرد هر

574 عقرب روغن سوز و سرت کرت اعاده نماید بعده بگیر و ملغمه مذکور

با بحنبر عقرب سحق کند و در دیگر اندازد و بر دیگران بحکمت برسانند روغن

ماده کاو و بالا اندازد چندانکه بر روی او و به دو سه انگشت بالا باشد

بعده اتش نرم بحکمت بکند چوب کنجد و بنبه و جوار سوزد اتش نرم بحکمه

میکند و هشیار میباشد تا در روغن اتش در نگیرد و چون شب اید دو

چراغ برافروزد و هشیار میباشد دیگر دادن بزرگ موجود دارد دیگر

اتش خیز و مرونشند هیزم بیرون اید چون بیاد امد باید اتش کند روغن

از روی ادویه مکلس و همچنین بر عقرب که باقی است اندک اندک می اندازد
تا هفت و هشت روز رهم بیندازد و بعده هشت روز چرخی آتش زیاده
کند و کار آهنگی کند اما میدانست که در چهل و چند شبانروز برسد علامت
رسیدن آن باشد که آب دیگر سخت شده نشود و زخمش عطارد و مردون
زند بعده فرود آرد و روغن و ریم از روی ادویه پاک سازد و
بعده تمام دیگر ادویه را کشند با شراب بوزه و شخار صلایه کنند تسقیه
و تشویه کنند تا با آتش حکمت کنند سه کرت اعاده شراب دهد بعده
بوتها از گل حکمت کنند چنانکه نکان سر ادویه گنجد در بوتها کند مهر کنند
بعده تغارچه هموار سازد و از گل محکم با حکمت کند ریگ پر کند بوتها
بنهد چنانچه در ریگ پوشیده شود بعده زمین کجا دو دو بکند آن تا بماند
چنانکه سر تغارها زمین هموار باشد فرود آتش هیزم کند بالا تا چک
و انگشت کند تا جمله دیگر آن انگشت پر شود بعده گرد بالا آتش

بسیار ورز دهد و پنک و انکشت بسیار اندازد بپوشد و دیگر می اندازد بحکمت
تا مرتب دو دو وازده و آتش بر بندد و دارد بعده بگدازد تا سرد شود
چون سرد شود ماده کاوه و فربه بگیرد که گند نشکنه گرم بیرون آرد و
تو تهاه گرم در شکنبه اندازد و بدوزد و بکشایند و نزاره بیرون
کنند با بنوش در تشمیع کند شکر بپرورد و کار بگدازد و یکی با نقره یک ضرب
576 کامل عیار کند بر نقره و زحل و زهره همین حکم دارد
٨ جم بگیرد بفضل پرورده کار عطارد سه درم پاکیزه درم طلق شمش ملغمه کند با آب
لیمون و عطاب سحق مراد نماید بحکمت اخلاصه کند بعده از شب باز فرود
درم زهره بوته ممتا کند شکل بیضه گرد انگشتان درم ممتا گرده چنانکه
چهار درم گبریت گنجد سیوم حصه خالی ماند بعده این چهار درم عقرب
قرص و بستر کند ملغمه در میان نهد مهر کند با هلیله و گل سفید و برنج و بالا
نمک و خاکستر مالد بعده قدری زمین بکاود و خاکستر پر نماید بوته نهد تا یک

بوته خاکستر با شدبان با جمله زیره ریزه کرده بحکمت تشویه نرم و هر بدین
نوع بحکمت صد کرت اعاده کند بوته و دیگر عقرب و دیگر در صد بوته
چهار صد درم عقرب بخورانند بعده چهار درم عطارد و پاک کرده
و خلاصه با طعمه مذکور با شیره لیمون صلایه نماید بعده زحل مکلس که
علم احمر و شیره لیمون کرده است هر دو با نصد گان درم مکلس کرده
با شیره صبر و شیره ابنوتی جوبه یکی برابر کرده بعده بوته از گل حکمه ٥٦٦
کند چنانک سخت نرم کرده صد شیشه صلایه کند و تشویه اعادت
کرده منقا و مصفا کرده بعده بوته از گل حکمت کند چنانک سخت نرم
ضرب مذکور و فرش سرپوش کند ملغمه مذکور در میان نهد معما کند
تشویه نرم میانه و هر بحکمت ضرب زیاده نماید یا با جمله جنگلی صد کرت
اعاده کند و در سرخ آب و رغوه حکما کیفیا نر و از عرق وارد یک
شبانروز در شده ماده گاو و عرق در آرد بعده صارفه و هر تقدیر

وسع توقف نماید بعده ملغمه را پاک سازد و از سنگی سوده کند با موم

برگیرد یا یکدرم و ربع درم موم و در پار بعده و در صد درم قمر

باید هرد و را زود عیار خلاصه کرد و بعده یکی ازین در صد قمر دیگر

و هر بار زود عیار کرد و بدین طریق که آن عیار نقصان میگردد

تا هشت عیار شود و ببند بنده است حساب سازد که چند عیار کم بسیار ۱۹

578 شکر بر درگاه کند و در روشن محتاج خدمت کند استاد این

علم سوگند یاد کرده که تجارت من است و صحت در این شکی ندارد

و این ملغمه از عجایب قدرت خدای تعالی است و در این فایده بسیار است

پیران قوت جوانی شود چون در هم اندازد کسی نه بیند از نظر غایب

در حجاب شود و چشم روشن کند و هر چند که خواهد باد آورد

مانده نشود و خبر این عجایب است که در تقریر نماند

۳۰ بگیرد زر حل ملکی شقیه و رغوه حکما داده و محرر و مصفا کرده در زر کامل

قرده

فرو وارد بمجد و ورابد و زن دهد بعده عطارد مشاکه با زهره

مصفا ملغم کرده و سه چهار کبریت و بسیار کند از گل حکمت صادق

بیت بوته توتیا سازد و سر بپوشد و درون بوته کبریت

با شیر آن خمیر نرم کرده طلا کند و خشک نماید و مکلس بعد تشویه کند

با ملغم مجمر و خلاصه شود و بعده بحکمت غرض برآرد

579 بگیرد فولاد با عقاب سحق نموده در شراب بوزه میجوشاند ۲ بب

اندک اندک جوهر بصری میدهد و با خل توتیا سبز صلایه کند دوم

روز جامه میگرداند تا محکم و خشک سازد بعده دو وزن کن برده

درم دو درم زعفران حکما بده و صلایه کند با روغن کبریت

وزن ده سیر بعده طبق شمس مریخ در قمر سکس کن

بگیرد سنگرف ۲ درم توتیا سبز و زنجار ده درم بعده ۲ درم ۳ بب

زعفران ده درم نوشادر صلایه نماید بعده حل درم

غسل در کهرل آهن یا کبوتره آهن صلایه کنند و در جای نم و جذاب
نشیب بدارد انچه آب صاف بالا آید سنگرف مذکور بخورانند و صلایه
کنند سه چهار روز اعادت کنند تشقیه و صلایه نموده و تشویه نرم
بعده بگیرد کبریت نیمدرم و زرد و نیمدرم سرب و آنکه بسیر سحق
نموده و حل تشقیه کنند و خمیر سازد و روغن بکنند سنگرف مذکور
ورکتوره زهره بطبخ نرم بخورانند تا کار بگیر شود و روغن دیگر کنند 580
بخورانند تا کامل گیرد سنگ پرورد کار تمام بکار برد
۳۴ بگیرد بیست درم ملغمه کبریت حلک انکرده بار غوه تشقیه داده
بعده بیست زحل مقابرک نموده ملغمه مذکور بحکمت طلا کنند در سایه
خشک سازد و در بوته معاکند بحکمه تشویه نموده بعده با آب محمر صلایه
کرده تشویه کنند نرم و بعد بر این نوع هفت کرت اعاده کنند
تشویه نرم بعده زهره مکلس که با زیبق ملغمه کرده و محمر مصعّد
کرده

کرده باشد با برب مذکور همچند یکی کند با آب محمر هشت کرت تسعیه صلایه
و تشویه محکم بحکمت کرده باشد بعد ده بار روغن زرده با کبریت
تشمیع کند تا قمر کامل نماید و اگر زیادت خواهد با نوشادر محمر
محلول تشمیع کند حل عقد فرماید و گر زیادت نماید بار بس محمر محلول
بهم تشمیع کند حل کند و سکر حق نگاه دارد و بکار دارد
۳۰۵ بگیرد ملغم توتیا بیز با نوشادر و ترشی اسحق نموده بشویند و 181
در تیزاب و نوره بجوشاند و گرد و زرد غوره هم تکلیو و زرن خوماند
بعده بکبریت و زرده همچند با طلق صلایه کند و حک سازد بحکمت
قرش و تز نموده تشویه سید هد ده کرت بعده در زیر یک زرد
بجد و بدهد و با ورگل از تلک کند اکسیر گردد و گرنه تا عطارد خلاصه
کرده ملغم کند ده اعاده کند و با حل عقد کند و پوشیده دارد
۳۰۹ بگیرد قرار مصفا کرده با زرنیخ آب بجوشاند و مشتهی کند و

و با برادهٔ مریخ و حل توتیای سبز صلایه کند و اول بشود بعده با کبریت
صالح مجمر و ثابت کند بعده با بوشادر محلول مجمر تشمیع نماید و حل کند
و کلس شمس از او حل کند و عقد نماید و بر زحل کامل نماید

٣٠٧ بگیرد عطارد مصفا و جزو زر کامل طبقی بموزه بگیرد و با بوشادر در
ترشی آب سحق کند چندانکه از جامه بیرون آید بعده در آب نوره
682 مجوشاند و جوهر بصریه اندک اندک صلایه نماید تا محکم و خشک کرده
و با روغن کبریت به بپزد تا طبق زر طرح کند و شکر بکار آرد

٣٠٨ بگیرد طلق اسود ده جزو بصریه زرد شده ده جزو با آب ده آب نوره سیاه
هشت روز صلایه نماید محکم بعده هشت روز دیگر با آب طرح نمک قلیه
جوشانیده صلایه نماید و غلوله کند چونه و طلا کند و خشک سازد
و ریگ بال بعد امید است که در سرب و اجساد کار بکو کند انرا
طرح نماید بسیار است و کر مثبر برد ملغمه کند بحکمت خشک کند و ثابت نماید

جواه

خواه حل خواه عقد خواه بار دیگر بار زر بار کند ملمع نماید طریق حکمت نگاه دارد
و سکر حق نگدارد و سر پوشیده دارد هر چه داند

بگیر دو زهره خلاصه و دیگر بطریق تاس بسازد و بعد دیگر صبر اندازد ۳۰ ۹
آتش منکسار هیچ بدی مالداب دیگر مسید هد و میبازد با وصل و عطارد
برادر کشته شوند و دیگر زنگ زرد کرد اکسیر شود و طلوع شمس بجهد
طرحد هد کامل کند و دیگر تشمع کند و نگدارد زر زد اعلا کرد

بگیرد قمر براده کرده نصف قرز بجوز که تسقه و حل زعفران حکما کرده ۸ ۲ج 583
و حل توتیا سبز و زاج زرد و خورانیده یکی نماید و سحق بسیار نموده
با سنج ابی بعده ده درم با یکدرم زر کامل یکی نموده و با بو ناور
ثابت و زعفران صلایه کرده با روغن و شکار نقره بدهد ده عیار
کرده و بکار برد و انچه داند عمل نماید کار اینست تا داند

بگیرد براده زیبق و مثقال زیت درم کنند ساند و در سفال ۱ ۲ج

بهر رنگ نهار بعده بیست درم زیبق مصفا و بگیرد درم طلق شمس کند بعد

ده درم جوهر بصری بگذارد و حل نماید تا قدری نوشادر

حلال بنموده و کبریت صالحه ده درم بار نماید و در کوزه

اندازد و بالا روغن تا که کند تا کبریت و بول طبخه کرده است

اندازد و او در حلکت میکند اندک اندک کبریت صالح میدهد تا چهل

578.4 درم مله شش و هفت روز بدهد روغن از بالا بکسلد عرق

میدارد او در حلکت میکند تا آنکه کبوتره شکسته شود و مرده دارد

دریم دور نماید و لت کنند و سحق میکنند با شراب ریحان بعده

نوشادر نیکو نماید و بکار برد و اینست تا داند

۴۶۲ بگیرد ورک و زعفران تشویه و سحق نماید مخمر کرده و در تمر دیگ

۴۶۳ نیکو نماید و بگیر بگیرد براده حدید و نوشادر مقرر کند خواه زیبق

مکلس و مخمر یکی کند خواه ملغمه خمیر کرده و خشک نماید و با هر دو کلس

دیگر

دمحمر یکی نماید خواه ملغمه خمیر کرده وخشک نموده وبا هر دو مکلس محمر کرده
وکبریت وزنجار بحکمت دارد خواه کار فرماید عرض حاصل آید
خواه حل نماید وخواه عقد بعده طرح نماید آن بود که گفتیم

۴۰۴ یکمن وزیبق متفاوت شستشو نموده سه بار وبنوشادر مغرز کرده
بحکمت زهره رنگین وخلاصه بخوراند هچند خواه بیشتر خاکی از جامه
بیرون آید بعده بوته آهن دراز یکدست بکنداد ویه که لایق
باشد بحکمت طلا نموده زیبق قدر یک انداز ودونیم بوته در زمین فرو
برد وبحکمت گرم میدارد وبا پوست شالی وپشک غنم چون خواهد که
طبخ دهد یک ماده بیرون آرد وبا یک ماشه طبق زرد رکسوره چند
خراطین بالا ملغمه نماید در بحقوله قمره دهد زر تمام وکامل گردد دیگر
خدا یکبار آزرده وسر را پوشیده دارد وبهر جه داند

۴۰۵ یکمن حدید وکاس رنگین وجوهر بحرک را براده نرم کرده

برابر زجاج اسکرده و نوشادر خلاصه برابر بهم ما او کنند و صلایه

بسیار کنند تا قوتی زمانی کرده و بعده در شیشه بر و آتش بحکمت

نماید و قرص مجمر بر بالندیکی برده قمرطر حل کنند زر گردد

۴۰۶ بگیرد زیبق مقدار شوره و زرنیخ اسپ صلایه کرده و گرم داشته

عنبر طبق رزد و هد بحکمت صلایه نماید تا از زجاجه بیرون آید بعده

برابر بخار حل عقد کنند بعده با دو سه سیر نوره یکبار آب کوکرد گرم 586

نموده با کبریت بگذارد و کی کرده قدری تیزاب نوره بلند ارزد

و بجوشانند در جوش زنجار و زعفران بخورانند چون بمراد

خورده باشد فرود آرد و در طنجه بت سیفه بخورانند بعده کبریت

در زرده بچه تکی کنند بحکمت فرش و بستر نماید و در بوته محکم کرده

تشویه نماید ام ابدا است و رده بار تا بم الغار برود بعده بگیرد

نوشادر مجمر محلول زعفران حکمار که با حل توتیا بشر تمام در تشمیع کرده

وحل

و حل خورانده باشد تشمعه و سحق چنان کند که در بخار رنگ بگردد ز حل کرده

هفت روز در زبل بدارد تا حل پاک شود و بعده عقد مذکور را بحکمت

بخوراند تشمعه و سحق و تشویه بنرم ثابت و خلاصه کند بعده بگیرد

ده درم عقد مذکور و هفت درم کبریت و هفت روزی بجثه

و حل ساخته با زعفوه مذکور تشمیع سحق و تشویه بنرم هفت اعاده

نموده بعده در بوته معما کند و در خاکستر فرو برد و بالا تشویه نرم

یک شب گرم دارد بعده بدهد بحکمت در سه انگشت امید است که عقد زری

چون یافت سرخ بر دن آید طلق زرد در قمر زر کند و کرنه کبریت

براده مریخ با همچند شنگرف و نصف کبریت با روغن و زردی

صلایه کرده بحکمت بدهد چند کبریت اعاده کند با همچند مریخ نوبان

شنجرف در آمد بعده بگیرد زهق مذکور بگدازد و بخوراند و بر

گشته با علم احمر و با سرخ آب محمر کرده و توتیای سبز با شکار صلایه کرده

باشد کاو و تر نموده و خشک ساخته و هر سه بحکمت اندو کرده و درگداز
میخورانند تا دو چندان عقد مریخ و سحر قف مذکور بگدازند و بعده خواه
شمس خواه مکلس نموده خواه ارواح دیگر درآرد

۴۰۸ بگیرد شمس مکلس را و عطارد و مخمر و نوشادر مخمر محلول بحکمت تشمیع کرده
وحل در قمر یکی بر نسبت شمس کامل کنند و کم از شمس جدا حل کنند و کم زعفران
588 و عطارد و حل کنند بعده یکجا کنند عقد کرده و کم زعفران و زنجار
حکماء زحل مقتول مخمر و شمس مکلس مخمر و نوشادر مخمر جمله یکی کنند تا که ممار حت
باید و مشمع کرده همچو زن جمله در زر و مقرر کنند بحکمت حل عقد کنند
با طبق زر سحیده طرح کنند و اکسیر بکار آرد و عمل راست آید

۴۰۹ بگیرد زهره پاک کرده براده نرم کرده ده درم و عطارد پاک کرده
ده درم با و صلایه نموده تا هبا کرده بعده بیست درم زنجفر یکی کنند
و صلایه نماید بعده چهل درم حدید زعفران سازد و شش درم نوشادر
باهم کم

با شکر قند صلایه کرده خمیر نماید یکشبانروز بدارد و بعده دو سیر اکر
خلاصه خمیر مذکور بار کنند هم با شکر که سحق نموده خمیر کنند یکشبانروز
بدارد بعده شانزده سیر کمیز ماده کاو و نازاد فربه بکیرد با خمیر
مذکور بحکمت صلایه کنند و بجوشش نرم بدهد و فرود ارد
تا صاف کردد بعده بکیرد ادویه مذکوره را شسته و سحق
یکجوش نرم دهد بدین نوع انچه صاف باشد اعاده کنند 589
یکی بر هشت قوام انداز زده عیار اید ثلث تخم داده بعد و شد
۴۰۹ دیگر بکیرد زرده بیضه شصت عدد در خمره سبز کنی نیک با دوشت ا
بزند تا روغن بیرون امدن کیرد پس از خمره بیرون
اورد در شیشه شامی و سر او استوار کنند چنانچه بخاری بیرون
نرود پس در زبل اسب بهشت و بجور پس برون ارد
و سحق نماید در افتاب دو هفته پس بر او افکنی نکه اوقیه زنجار

حکما سحق کن با زور شیشه کن و در زبل اب دو دفعه ممهن حمل کن
تا به بینی که از سحق و دفن زراق شود و بتیقه رنگ روشن
و تابان اید پس بردار و نگاه دار و چون خواهی که عمل بر او
تا نی جیان کن که هیچ اثر نبود. بران مطلع نشود و بگیران
محلول شود که مزاج زحل دارد سی جزو از ان جوهر که بر وی
590 هیچ عمل نکرده باشد پس او را در حمام برد سه بار از زر زنیخ
و غش با کبره بکجرد از زن دار و برده تا بخورد و بیرون اید
عظیم سرخ روی و خوب دیدار خواهی با زوجی عقد کن
خواهی غرب بکار برد اما بهر حال که خدائی بهتر از غرب
تا نشاید فهم کس بگو مثل ان او طریق حکمت نگاه دارد
۸۹ بگیرد گل با کبره خشتی و بگیر کنند بستر و در میان بوته کرد کنند خشت
دیوار ب کند که اندازه زیبق و کبریت اتش نگیرد بعده بگیرد

عطارد مشتعل کند قدری در خل حکمت بخور اندازد از جام بیرون آرد
بگیرد توتیا و سبز تنکار برابر صلایه نماید و نوشادر در تخم بیضه مرغ چهار
برابر با آب لیمون سحق کند و درون بوته طلا کند و زیبق کبریته کرده
بنهد بعده کبریت صالح ده جزو برادهٔ جوهر بصری یک جزو نوشادر
یک جزو تنکار یک جزو اول جوهر نوشادر و تنکار سحق کند بعده کبریت
با او کند با آب لیمون سحق نموده قرصها کند لایق زیبق بر و بهمین بوته 591
جام وصل کند بر جام قرص نهد بالا کوزه و سر نگون بنوشد و مهر کند
بعده چوب آک با بیخ و شاخ و برگ باریک کند در کوزه اندازد و بسوزد
و آتش بحکمت کند اندازه کبریت با طباشیر بپوشد بحکمت آگاه کند
برشاند و طرح امنیت که بر برگ قمر طلا نموده بدمد شمس تمام آید
81 بگیرد عقرب صالح با همچند عطارد سحق نموده بعده آب صبر صاف کند
قدری زعفران و تنکار و زراک و نوشادر با او کند بعده آب صبر صاف

نموده قدری زعفران و زنگار و زاک و نوشادر با ر کنار سحق کند تا بسیار ور

بدارد و صاف کند قدری زعفران و زنگار و زاک و نوشادر

با او کند و صلایه نموده بعده به شعیه سحق کند و تکلیسو به نرم بدهد

و در حاکره بجلت اعاده کند تا ثابت گردد و مجمر شود و باز در شیشه مجمر

کند بعده با نوشادر مجمر محلول تشمیع کند بحکمت تخم در آرد و مکلس کند و ۵۹۲

با روغن تشمیع کند طرح حد سکرحق بجا آرد و مهر واند بکند

ع ۲ بگیرد عطارد مجمر مکلس و زحل مجمر مکلس و عقرب صالحه مهر سه وزن

یکی کند با نوشادر مجمر محلول تا در تشمیع مقرر ثابت نماید و با هباد

مجمر و ثابت مجمر کند و در شعیه و صلایه و تشویه نرم اعادت کند

بر سانده با طبق زر طرح کند و یاد رحل و عقد تخم در آرد و کامل کار

کر کند پوشیده دارد و مهر واند عمل آرد

ع ۳ بگیرد کبریت با روغن بید انجیر بگدازد چون بکو بگدازد اخت نفق زیبق

اندازد

انداز و کوزه فرو دارد و بیندازد و عقد خواهد گشت بعده نارک و شب
و نمک سنگ سحق نموده تصعید کند نمکلس محمر بالا رود و طعمه کبریت هم همین حکم
دارد و هر عقد که محمر بود و تا یا نشسته همین حکم دارد و بعده بگیرد و
نوشادر ثابت محمر زاگ و زنجفره و زعفران و زنگار تشمیع نموده
593 تا سوده بسحق گرم و سرد و نعر نعب ثابت کرده و بعده حل کند نمکلس
محمر از تشمیع نماید و تسقیه سحق و تشویه بزم متشمع و ثابت کند حل و عقد
نماید طرح کند و هر کاریکه کرده باشد تمام رساند
بگیرد عطارد مصفا و مشتری کرده هشت درم نیم درم طلق زرنجوار اند ۴۰۴
بعده از نمک سنگ گداخته و بوته سازد با سرپوشش بعده این بوته را
درون خشت جا کند چنانکه سرپوش و دیگر از سفالی باشد بعده عرق
صالح رود و گداز کرده تند درم فرشش و نیم درم بستر کند اول
بوته نمک بلکه مهر کند تا اثبات پذیرد و مهر کند بعده خشت مهر کرده و در زمین

جا کنند بالا خاکستر قرار کرده بشتویه با خاک حکمت داده چنانچه عقرب تمام بگدازد
دور خورد بدین طریق صد و چهل تشویه اعاده کنند تا هفت چند عقرب
بخورد و چنان کرده که اگر ذره بر برگ قمر طلا کنند بماه شمس کامل گردد
دیگر عطارد مذکور را در بوته که سر کشاده کنند بر سه پایه آهنین نهند
تا چراغ کنند عقرب بخوراند بعده هر روز حبه حبه طبق بخوراند هر چند 594
که عقرب بخوراند بهتر و کامل تر گردد دکرده و سقنه بر سفالی دیگر
بخوراند هم نیکو بود و این عمل را مجرب کرده اند

٩٠٨ بگیرد عطارد منقا و منتهی کرده هفت روز در شیره بید انجیر خاص
سحق کنند بعده تبلیغ کنند هر چند زحل مصفا کی کنند با نوشادر و شیره
لیمون سحق نموده بشوید بعده بگیرد کوزه آهن طبق زر قرار کنند
مقداری که ملغمه سپید موی آدمی صاف شسته و بریده قرار کنند
بعده عقرب با غر شب یکی کرده بالا اندازد و همچنان کوزه در خشت

قرد

فرو برد بعده با بکنبال آهن موشته کرده مهر کند تشویه با حک بحکمت دهد
بدین نوع صد کرت اعاده کند یکی در صد قمر شمس کرده بشکند
و بحکمت کند بعده در زیج تشویه قدری طبق ریزد بدهد و گران
ملغمه در کوزه آهن سر گشاده بر سفالی و نیز نرم اندک اندک
بخوراند و در نظر خود دریم از بالا و در نماید و موم هم فرا کند
تا چند عقرب و هر چند تخم بخوراند کامل تر گردد 595
۹۰۱۱ بگیرد عطارد مثقاله درم و بنماید رم طبق زر بکند رم ملغمه نماید
بحکمت گرم و سرد و سحق کند بعده بگیرد کبریت بکوبد و آب خلاصه
حل کند صبغه در کبریت بحکمت در آرد و بجهد در آید بعده بتوبه شسته
کرده قمر شمس و [illegible] کند و تشویه با حکمه بحکمت بدهد و در صنعت با ز اغاره
ثابت و محکم شود بعده یکی بر ده قمر و زر گردد و ثلث تخم دهد
کامل آید و شکر حق بجا آورده ارد و نشان با هم بخورد

٤١٧ بگیرد عطارد و مصفا و منتهی عشر زحل بخوراند تا زکاه بیرون آید کشمش بار کند
و سحق بسیار نماید قرص تنگ کند بعد د برابر زحل محکم و خشک سازد
بعده بگیرد کبریت صالح و ربع او کبریت علم احمر و عشر ذهب مصفی
بار کند و کبریت سه چند عطارد واید با یک سرخ آب مشت کند و
و صلایه نماید بعده خواه ور شبنه خواه در تشویه برم تحکیم محمس
596 کرده تشمیع کند و برش نداعلا اید مجرب از آموده
٤١٨ بگیرد عطار مصفاده و رم بر طبق زرزیکدرم صلایه کند بعده سه
درم جو بهر بصری وراروملغه در صلایه کرده و سیر تعصر بکند
بعده سه آب رغوه حکمات تشقیه صلایه و کرده قرص نماید محکم و خشک کند
بعده بگیرد نمک خاز مارکونه شمار د کبریت با طلع تشقیه و صلایه کنند و طلا
نموده خشک سازد دو روز نمک و خمره کرده با بوته بزرگ و کرده نماید
و نمک فرش و بستر کند و مهر کند سه چهار تشویه بحکمت بدهد بعده بکشاید
دیگر

وسحق کند و تسقیه و رغوه بدهد با اسی محرم مثبت با روغن کبریت اعاده
نموده امده است که در چند بوته ثابت شود و بعده بحکمت کار کند
۵۹ بگیرد دو جزو عطارد مصعد و دو جزو نوشادر پاکگرده و دو جزو
زراک اعلای زرد و یکجزو سرب پاکگرده تمام بحکمت یکی کند و سحق
نماید و بپراند و در چند اعاده سرب هم بالا رود و زراک هم کرده
اگر تا زکرده بود اعلا بود و گرنه حل زراک داده صلایه کرده 597
حشکاسا زد و تصعید نماید و در دوازده هم اعاده کند که نشیند
بعده حل کند طلق شمس بدهد و عقد کند بعده بحکمت چنانچه داند
۶۰ بنقش بره که عمل کامل است و غریب کار کیسا بکند و دیگر زر زرد حل
و رکداز زرد و یکی کند با عطارد ملغم کند بعده کبریت و نوشادر
هم و در چند شسته اعاده کند تا محرم و خشک گردد بعده نوشادر
و کبریت بالا او قبه که نگاه داشته جگرده است بحکمت حل تشمیع کند

خواه حل و عقد کند و کامل کند خواه با طبق زر زر طرح کند و پوشیده و آرد

۱۰۱ بگیرد ده درم عطارد و مثقال سه درم طبق زر زرناب لیمون صلایه نموده

در لیمو و سیر و سحق کردن اعلا آید و بحکمت ملغمه را ممارحت و حل

مقرر کند و گر در رغوه بجوشاند بهتر بود و بعده کبریت و عقاب

قایم سی کان درم و توتیای سبز و زرحل گشته یکان درم یکی کند و

598 سحق بسیار فرماید با شراب مکرر بار اگر تجربه نموده با یک دو روز شسته

و سحق کند ممارحت باید بعده بیست عدد و زرده بیضه باز نماید و صلایه

نماید و سحق کند بعده بیست حصه کند و یکحصه در بیضه خالی فرش بستر

کند و گل حکمت کرده خواه تشویه با جکه خواه تنور حکمت طبخ کند بدین

نوع اعاده کند تشویه بحکمت زیاده نماید در صد بیضه در سر یکی بهم سیصله

طرح بحکمت ادویه تازه کند و گر در بیضه نگنجد بوته آهن یا نحاس

یا شیشه کرده کند تجربه آید و بکار رود و ان اعلا است

بگیرد

بگیرد یک بهر براده زهره رنگین و یکنیم بهر نشادر صلایه بسیار نموده آرد

کند بعده او را بحکمت برانند و آنچه فرو مانده بود باز تصعید کند

سه کرت اعاده کند بعده به برانند و نگاه دارد و فرو مانده را

بحکمت زنگار کند بعده بگیرد براده آهن دو بهر تمامی و براده

سرب یک بهر نموده هر سه بهر یکی کند با سیر کبریت صلایه کند بحکمت

بدهد بعده سیر و آنکه زیبق سحق بسیار با حل شب و توتیا و سبز و آب 599

لیمون و هر آنکه شود بعده هم بنوع مذکور سه کرت برانیده

بعده آنچه بالا رفت یا بالا رفته مذکور همچند یک باید بگیرد و آنکه و

با کبریت و در شیشها با کبریت تخمیر باید شش چند کبریت بخورانند و

چون نیکو تخمیر شده باشد باز زنگار مذکور یکی کند صلایه نموده بعده

بگیرد آهن و سرب فرو مانده با نوشادر صلایه کند بحکمه در کام

شعاف برانید اعاده کند تا جمله بالا رود بعده بحکمت حل کند تشمیع

و سحق و تشویه نرم اماده کنند چه حال بخورانند با طلق زر طرح کنند

٦٠٣ بگیرد شش نزوه درم عطارد هشت چهار درم کبریت صالح صلایه کنند و

و با آب صبر سحق مراه کنند بعده بگیرد آب نوره و نشادر شراب سر موی

در دو تکلیث حل کنند و روغن بانگ تا بانند کبریت سه فزرنیخ یک یاره

بیضه پخته و حنات رزوبا طلع تسقیه و سحق نموده و تکلیث روغن کنند

٥٥٥ دو آتش نرم بعده با روغن بر صحیفه برد و کار و کلمه شود و نرز باد

برد هر چند که برد رود تجربه کنند لغایت اعلا است

٦٠٤ بگیرد عطارد و منقا با نوشادر سحق کن و با آنکه نرم نشود باز ملغمه کن و

بارها گرم و سرد و سحق کن و چندان که رنگ گاه مبده و سحق منکس بعده

در دیگ آهن کبریت با نوره سحق کرده و آب نوره انداخته بجوشانند

و ملغمه را در جامه کرده بخار بدهند و در غوره می ستانند با همه ملغمه سوز

سفال خشت کن

کرده باشد و در غوره خلاصه کرده باشد بعده در بوته آهن

در سفال

و بر سفال پر از ریگ نه آتش مکن و رغوه میخوران تا قایم و خلاصه ات
شود بعده باروغن کبریت زرد و سفیده تشمیع میکن تا حکمت باکبریت
صالح دیگر بکبریت عطارد و مثاسه چهار روز با نوشادر سحق کن ۶۰۹
و با اکرم بشو بعده در آب نوره بجوشان چهار روز بعده در
عطارد و یکی جوهر بصریه در کلدان یکی کند بگیر پوست سفیده و در غوان
یکی کن با کبریت و ابزاک در تشویها محمر و مکلس کن تا جبا کرد و بعد 601
با نوشادر محلول مخمر تشمیع کن و حل کن محمر و مصفا و ان حل را
حکما اکسیر الکبر گفته اند بعده خواه در شیشه سر گشاده ملغمه را این
حل بخورانید قایم کن و خواه در بوته آهن و شغاف بخوران و
این حل جمله ارواح قایم کند و گرنه این ملغمه را قرص کن بعده کبریت
و زردی سفیده بخته و نمک خار بار گونه ببر و بر سحق کن و وزن
ملغمه فرش و بتر کن در بوته آهن با شیشه گرفته بحکمت تسویه کن

امید است که در تسویه خاتم و اعلا کرده و هرچه واند بکنند

٦٠٣ بگیر و حل عطارد مصعد مجمر ثابت و زنگار را تشمیع کن و حل کن بعده
بگیر در عقد آنرا که با گوگرد و نوشادر کرده باشی با حل عطارد و تشمیع
نما و حل کن بعده زر مکلس را حل کن بعده این هر سه حل یکجا کن سه روز
در آفتاب بنه بجنبان و یکهفته در الت مدارد تا تمام رخت تا بر و عقد کن
602 و دیگر باره حل کنی و عقد کامل کرده و دیگر در این سه حل چهارم شمس را یکی کنی و
کامل برو بهتر ابدا اول کار ورنه مکلس تختم کردن عطارد و نوشادر
کامل کنند بسکوت و حکمه کنند خوب آید و دیگر زر و نقره خواهد ازین چهار
یک حل بستند بد است غرض حاصل کرده و دیگر هر چهار شمس یکی کن تحکمه
در عطارد و محلول گرم کرده انداز بسی در حال حل شوند فهم کن

آنچه بیان نموده ام تا و اینی تجربه فرمای اعلا است

٦٠٤ بگیر و عطارد مثقال و شمس طلق کرده ملغمه مکن و گرم سرد و تسحیق کن
تا چار حب

تا مرارت یابد و بر آتش خوب دبر کرده بعده در بوته آهن سفالی کن
بر سفال رنگ بنه بحکمت روغن کبریت بخوران تا قایم و زرکیس و طرح
کرده و گر اول با قدری روغن سحق کن بعده بخوران بهتر باشد
وگر صرف روغن کبریت نباشد از کبریت و زرده بیضه مسقط کن
وگر اینهم نباشد رغوه طلا بخوران وگر زیاده خواهد کبریت
و نوشادر را عاده کن هفت چند کبریت بخوران با نوشادر هم 603
بعده تشمیع کن بر سان وگر ملمع قایم کنی کامل آید
بگیرد عطارد و عقرب کحلی کند با رغوه تشعیه دهد در کفچه و با آب ٦٠٨
صبر طبخه کن بحکمت کبریت را بکشد و با رغوه تشعیه و سحق و تشویه نرم
میکن بعده هر چند مثقال کبریت زند با رغوه زیبق مذکور را طلا کن
بحکمت مکلس کن بعده بگیر زهره مثقال ورق کند و خواهد آهن یا
زیبق خواهد سکرف آنس بذر کرده و تشعیها کرده و حل و رک

وزعفران وادود طلا کند بعده کبریت را هم سقیه با حل مذکور وادود

بالا سنگرف طلا کند مکلس کن بعده سه حصه ازین و در حصه از زحل مذکور

بارکن سحق بسیار کن بار عود تسقیه و سحق و تشویه محکم کن و بار وعن

زرد تشمیع کن با طلق و برود با شمس گرد و فهم کن

۴۶۹ بکرد عطارد قایم و منعقد بکجزو شمس جزو و مارقشیثا حل کن و

ور بوته معما بدهد و در قمر لیمون و هدوان 604

۴۷۰ بکرد ملغمه کبریت و رسه شبار وز و نوشادر را اعاده کند بعده

نوشادر محلول قایم تشمیع کن و حل کن و زنجار و زعفران را

تشمیع کن و حل کن و عقد کن کار فرمای رو با مکلس زر را تشمیع کن

و حل کن مکلس عطارد را تشمیع حل کن و عقد کن سکر حق نگاه دار

۷۱ بکرد ملغمه توتیای سبز با کبریت و زرزوی بیضه و در تشویه نرم اعاده

کن تکلمت قایم کن بعده بکرد چهار و زم مارقشین با روغن زردی

محکی

سحق کن با دو درم طبق زر به بجد بعده زحل مغسول محمر بحکمت
طلا کند و حبات زر بعده در بوته بگذار و شیشه بریز و فرش
و بستر کن و بحکمت بدمد تا که بیرون اید خالص خواهی
بگردد زمره با گلگرده با هم وزن عقرب صلایه نماید سه کرت ۶۰۲
با سه چند عقرب در گذار علقرب مسد هر انچه زده کرده در
۶۵۵ گردد با این روسخت با این تکجز و با رنگ مکلس کن با همچند عطارد
محمر مصفی یا اب ترنج یا لیمون سحق نموده بعده زحل با گلگرده
ورق کند بعده همچنان او طلا کند و تشویه نماید تا کشته شود
بیرون ارد و سحق نماید بعده همور ان او زحل واد و به
دیگر باز کن با اب مذکور صلایه نموده باز تشویه کن بدین
طریق سه کرت اعاده کند بعده در بر غوره نوشادر
حل کن بطریق تشمیع تشیعه گرم و سرد صلایه کن و شکر حق

اورده همه وقت در خدمت درویشان باش

غفران
٧٠٣ یکروز غفران حکما که به کبریت بپخند بهم دمیده بحکمت ور
کرده بعده با تشویه کن بارها تا چون گل انار شود اگر خواهی
که از وی جا اسازی صلابه کن از وی تلغراطا با مثل وی نوشادر
سحق تمام و بکو بده بر بیست درم قمر و جدا کن و کبریت بکوتر
وتمام ترین خواهی سحق با اب نوشادر محلول کن و تشویه 606
بکرات تا مشمع شود بعکس ازو قیراطی بر مثقال قمر برون
اید برنگ شمس وگر خواهی که ازین بالغ بر یکسی زر غفرانرا
حل کنی و عطارد در بوته اهن کن بر اتش نه تا گرم گردد قطره
قطره از زحل بروی دهد تا عقد شود برنگ سرخ تلغراطا
بر ده مثقال قمر گداخته افکن برون اید زر دوازده بانی
هرچه خواهی عمل کن و بدرویشان تعرض مکن

۷۰۴ بگیر عطارد مکلس و قمر بگیر و زحل منقا برگ کرده بگیر و طلا کن
و بگیر تشویه کن و بگیر و مکلس نما بعده چند تشمعه و سحق تشویه
با آب رغوه بکن بعده زهره پاک کرده و قمر مکلس نموده
بگیر کن بگیر و سحق بسیار کن بعده با رغوه که نوشادر و زاگ
و زعفران در رو باشد چند تشمعه و سحق و تشویه اعاده کن که
تمام خاکستر زرد و با روغن زردی بیضه تشمیع کن و با طلق زر ۶۵۶
ورق کرده خواه با شمس مکلس کن هرچه دانی کار فرما
۷۰۵ بگیر ملغمه کبریت در بوته آهن کن بعده براده آهن و جزو
و براده زهره بگیر و نوشادر بگیر هم جزو سحق کن تا تمام
ابر و کرد و با زرنیخ آب خمیر کن یک شب بدار و با بول کودکان
حل کن جوشش نرم بده یک شبانروز بدار صاف کن تا بدم
نرم ملغمه مذکور را بخوران چون همه را خورده باشد و نوشادر

بروی گرفته و خشک شده باشد بعده رغوه تسقیه ده درم تا ثابت گردد
بعده با برگ شمش در بوته معاً بگدازد و یکی بر چهار سرب ثابت پاک
ده و از آن سرب یکی بر چهار زر بهره تا گرد ده و چه بر هشت قمر
ده تا شمس اعلا گردد و پوشیده و اند و هر چه دانی
۷۰۴ بگیرد عطارد قدری که باید متقالی کن و ده درم تشاب و املاح اکرم
808 دار بطبع نرم بعده با براده حدید شبه سحق کن و با جل اب
چندان صلایه کن و ملغم کن ده وان گردد بعده ده زر بهره
درم ملغمه و ده درم کبریت یار کن و سحق کن ده و بتوبه شیشه گرفته
دهان شیشه سر فراخ کن مهر کن و در شوره گرم کرده در آتش
مباده بحکمت نه شوره با سفال سوش تا که بهم سر سفال تشویه کن
چون سرد شود بیرون ارد ده درم کبریت دیگر بده و اعادة
کن تا ملغمه سرخ تا ثابت شود بعده با نوشادر محلول مجمد تشویه کن

خواه با زر طرح کن غرض خود حاصل کن خواه حل کن و برگ قمر را طلا
کرده بدم خواه گرم کن و غوطه ده هرچند که نگاه داری بهتر شود
و گر زیادت خواهی آن حل طعم را زر زائم کن اول کبریت
صالح محمر کن و بدین حل تشمیع کن بحکمت کامل کن و گرنه عطارد
مکلس محمر را تشمیع کن و حل کن بعده شمس مکلس را تشمیع کن خواه
609 جدا جدا حل کن خواه یکی حل کن و کامل کن بهر گونه که باشد طریق
حکمت نگاه دارد و شکر خدا کند مجرب از مغوزن

بگیرد زیبق مشتهی و گرسنه کرده مقداری که باید بعده زحل ۷۰۲
مقتول لستقهاد رغوه داده خواه این خواه جدا کند قدری
بجوزاند و با برشراب ده بهوره گرم دارد بعده با طلق سیاه
و اترب و لیمون یکی کرده و نوشادر هم محمر کرده صلایه کند
گرم و اشتن آفتاب همچند روز اعاده کند بعده باد و به تازه

کرسنه نماید بعده طلق سیاه محلول با سیر کشته او را تشعیه رغوه کرده
و بصرب هم تشعیه رغوه کرده هر سه یکی کنند و صلایه نمایند و تشعیه
حل زاکه و زنگار و شهد و روغن بهم صلایه کنند غلوله بندند و حبه کنند
وا بهم وزن زیبق را بجوزانند بعده قدری شمس صرف بجوزانند
بعده کبریت صالحه بجوزانند چندانکه کال بر سند خواه در بوته بمک خواه
610 آهن زبا روغن زرده طلا کنی بجوزانند بطریق حکمت چنانکه رسم
حکما نگاه دارد و شکر حق را بجا آورده بکار باشد

٧٠٨ بگیر زیبق مصفا و نوشادر سه چهار روز در آفتاب صلایه کرده
بخار بوره خورانیده و در آب بوره جوش بیده ملغمه کنند با هر چه که
که واند و آب بوره بجوشانند آتش بپذیر نماید بعده از کبریت و
زرده و تخم انگول روغن کنند بعده ملغمه مذکور را طبخ ز روغن
بجوزانند و کعه اند که از زرنیخ زرده سازد و روغن مذکور تیز کنند

ملغم

ملغمه سازد و بپزد و با آتش نرم بگدازد تا گوگرد برود تمامش و جامه گیرد

و در سفال خاکستر نهند بر آتش حکمت طبخه نماید تا که قایم گردد گوگرد

شرب محکم گردد و آتش پذیر شود چون ملغمه ثابت شود با طلق

زرنیخ وطرح نماید و زهره و قمر کار نماید است

۷۰۹ یکی روز زهره منعقد و زمکلس شرب بار ریگ نماید و سنگرف نیمه او طلا کنند

با سرکه و قند و زعفران ولاک تخمیر نموده و تسعیه تسحق اعادت

کرده باشد بعده کبریت برابر زر کنند هم سرکه مذکور بحکمت

قتل کنند و مکلس و مخمر نموده بعده شرب با زرنیخ احمر قتل سازد

و مخمر نماید بعده نمک با کبریت در تشویه تخمیر کرده بعده سنگرف

با سرکه مذکور قایم کرده این هر سه دو سه کان جزو زهره

مذکور سه جزو را سرکه مذکور تسعیه تحق و تشویه نرم قادری

که می افتاب بست کرده اعاده بعده شکار شده بهم در بوته

معما بدهد بحکمت سپید کند و قدری بر قمر اندازد بکو نماید

٨٠ ٧٠٧ یکروش بزده و درم سمات نشا بزده و درم جوهر بصری در گدازگی

نماید با یک اب محم صلایه کنند بست بکحر و کنند بدار و بعده نشا بزده درم

مرب بنوع تهر بکنند و بحکمت محمر کنند بعده دیکان حصه دو به میلهها

٩٠٧ با یک اب محمر و سحق و تشویه میکنند تمام میارها بعده به تشویه نرم اعاقه

نماید محمر و مصاکنند بعده تخم درازمکلس نموده با نوشادر بار و عن

612

ورزده تشمیع کنند و یکدرم او عقد شده که گدازند و امر بنده بود

باطبق زر بجده بعده کبریت صالح وکدازند و بار و عن بیضه طلا

طلاکنند بعده زرنیخ احمر باز عوده طلاکنند بعده بمرکشته بار عوده

تشقیه هاواده طلاکنند واو را تمام خشک ساخته در بوته معما دهد اکسیر گردد

٨٠١ ٧٠٨ یکدرم براده فولاد و یا هیجاراو شکرف سحق نموده و با زعورت تشقیه

و سحق بسیار نموده بحکمت سه تشقیه کند نصف شکرف دیگر آرد

دیانز

وتاشیر مذکور صلایه نموده سه تشویه نرم کند بعده نصف دیگر درآرد

هم تشییر مذکور سحق نماید سه تشقیه و سحق کند سه تشویه بحکمت کند بعده

دو کبریت صالح نصف درآرده تشقیه و سحق و تشویه نرم اعادت

کند بعده باب مجمر کند بعده بانوشادر محلول مشمع کند بعده باروغن

زرده تجربه کند و باروغن کبریت تشمع کند و حل کرده خواه با تخم ۸۱

یکی کند کار فرماید و دیگر زیبق مکلس و مجمر و قایم برکس سرب را بانیم ۷۰۹ ۸۰۲

613 ای طلا کند به تشویه نرم مکلس کند بعده این را برکس زر طلا کند

مکلس نماید بعده یکی آب مجمر و کار برد و بار غوره که در دانکه زنگار و

زعفران و زاک باشد تشقیه و سحق و تشویه نرم مجمر کند و باروغن صباغ

مشمع کند حرص خود برارد پوشیده دارد تا دانند

بکیرد براده مریخ شسته و عطارد مثقال و مشتهی کرده باب ناروان ۸۰۳

و تمریخ شود بعده درآورند شفاف با آهن بحکمت روغن کبریت

بجوشانند و هرچه دانند عمل کنند و تجربه سازد و ازموده کنند

۸۴ یکدرم روسخت و مارقیشه برابر و همچند هر دو نوشادر محمر قایم یکی کنند
با سرکه مقطر سحق نموده در شیشه بر و هشت پهر آتش کنند بگیرد رم دارد
و یکی کنند بر سیم قمر با طلق سخت بجوشد و بگذارد تا داند

۸۵ یکدرم براده فولاد و مارقشیشی با سنگرف و کبریت و مبارده و سرب
همچندین نوع و مبده و شکار بهر سیم برابر یکی نماید با ماهی محمر سحق کنند و 614
بدمدا آتش کنند همچند سنگرف بالا کنند بارعوه خلاصه که بازاک تکثیر کرده
بازر سفیده و سحق و تشویه بر نرم اعاده کنند اما نوشادر قایم با سنگرف
یار کنند بعده اعاده کنند تا قایم کنند تا داند تجربه اند

۸۶ یکدرم نمکسنگ و کوی و دریا و طلق سیاه بگدازد بعده سرب بار زیخ احمر
و مارقشیشه حل کنند بعده سنگرف که با زنگار و زعفران حل کرده به
تیسقها داده بصری بارعوه تیسقها داده باشند با حل نوشادر
سحق کنند

سحق کند قدری زرزوی هم باو کند غلوله بند و طلق و نمک کداخته زانجو انند

جندانکه کامل کردد و زحل قرکار کند و بکیر زر تمام بکدازد و زحل مکلس تشمیعه ۸۴ ۸۷

رغوه مجمر کرده اندک اندک بدهد با هموزن وراید بعده زیبق

بازهره ملغمه کرده و سه بار تصعید کرده ملغمه کند و کرم و سرد و

سحق بسیار کند حک سازد و آتش خوار کند بعده بکیر بت صالح ور شسته

615 خواه بروغن کبریت در طبخ بر باند قایم و مجمر و کاری کر کند و

بعده با نوشادر مجمر محلول تشمیع کند خواه حل خواه طرح و کر زعفران

و زنکار باو کند همچند دارد و بعده نحاس تکار مصفا همچند دارد که

امیدانست که فرصی مجمر و مصفا و کاری کر کوره اصلاح شنیدند سکر حق

بکدازد و پوشیده دارد هرچند که خواهد بکند

بکیرد عطارد منقاد حر و زر بکیر و ملغمه کن چندان صلابه کند که از ۸۰۱۰۵

جا به برون آید بعده جوهر بصری مقدار سحق کند که ملغمه کردد و کرم و سرد

و سحق آب بسیار کند تا مقرر شود و تمام حب باید بعده کبریت و زرد و سفیده
و سرب و روغن موی پاکی کند بحکمت و روغن کشند و در کشوره آهن
بحکمت طبخ کند تا برساند و باید با طبق زر طرح و بعد با نوشادر محمر
محلول تشمیع کند حل کند و عقد نماید تا داند هر چه داند
۸۹ بگیرد زیبق با هم وزن براده زهره سحق نماید و تشنه آب تا بگداخت
۶۱۶ شود بعده تصعید کند بحکمت سر موی زمانی تر دارد و آنچه بالا رود
یا فرود ماند سحق کند مثل اول تصعید کند برین نوع اعادت کند
و کر کامل کند خوب خواهد شد هفت کرت کند بعده زهره مذکور را
وزن کند نصف زهره نوشادر با زعفران و زاک معطر کرده سحق
نماید بحکمت حل کند و ربکار کند بعده بگیرد کبریت چند تشنه آب حسب بدهد
بعده با همچند زیبق مذکور سحق نموده کحلی کند و در او زند شعاف تشویه
نرم کند تا کداز و فرود آرد و باز با آب حسب تشنه و سحق کند و تشویه کند

نرم

نرم بحکمت صنعت اعاده کند بیشتر تا سوختن و شعله کم شود و در شیشه برد

چهار بهر آتش بحکمت نرم کند و فرود آرد آنچه وزن کبریت کم شده باشد

دیگر بار کند بطرز اول تسقیه و سحق و تشویه نرم اعاده کند و در شیشه کند

و دو باس آتش زیاده کند تنش باشد فرود آرد و نوع مذکور را اعاده کند

و دو کان بهر آتش زیاده نماید تا دوازده رسد بدین نوع یک شش

کبریت بخوراند بعده دوازده کان باس آتش بحکمت تجمیر نماید چون نیکو ۶۱۶

تجمیر شد و ته شیشه بود بعده بازکشاید مذکور متساوی یکی نماید و در حل

نوشادر نارسی بست تسقیه تشویه نکند بطریق تشمیع بعده در قاروره

کند دوازده باس آتش باید فرود آرد تمام شده بود یکی بر صد

۴۰۷ قمر شمس تمام عمل کند و عمل نوشادر این است یک من برادهٔ آهن ثابت کاهی

سحق نماید و در کره جامه بندد و هفت روز خانم بدارد و بیرون

آرد و باریک سحق نماید بعده برادهٔ سرب نصف وزن بادکن و با آب لیمون

هفت روز تشویه و سحق کن و خشک ساز و آتش و روزن چون چراغ خواهد
سوخت باد و دم بر بر سد تا تمام سوخته بود و خاکستر زرد شده باشد بعده
مثل او نوشادر بار کن و با آب زاک صلایه کرده خشک سازد و تصعید آنچه
فرو ماند نوشادر دیگر بده تا تمام زعفران بالا رود از نوشادر
تا رسکو نید بعده قند و زاک تشمیع کرده و تشویه داده مکلس دارد
618 کرده با نوشادر و رند کور زمین کند و حل کند بحکمت که نیکو عمل است سکر حج
بکار رود و پوشیده دارد و بکسی کاری ندارد تا داند
بگیر دو زهره مثقال و رنگش کرده تیز کا کند و در سرکه تر کند بر ملک اهن ٩٠١ AK
کرده بخلطانید تا پوشیده شود و در کوره تافته باید تا نمک بگدازد
بعده در آب سرد کند تر تا که جدا کرده هم در آب بگدازد و باز حل
نماید و در سرکه تر کنند و در نمک بخلطانید این نوع جمله تو مال کدازد
و آب بر دن نماید و خشک سازد و بعده سرکه تیز و خلاصه در او ندی
کند

کنند بنجیر سرکه و بکنیم سر را که ربع را که نوشادر بحکمت بمالد و پاک کنند و حل کنند
و یکشبانروز بدارد بعده صاف نماید تا نوبال بدین تر کنند و در
افتاب دارد و زنگار محلول که در ته سحک انیه عدیست و یکروز
در برنگ زر سبزه رزد باشد بعده بگیرد براده مریخ با نمک شسته
و پاک نموده خشک سازد و با سرکه غذکور بخیر نموده تر کنند بیست و
یکروز جای نمناک دارد و گردد عیار و بعده بیرون ارد مغفر
شسته و با نمک در شغاف سحق نموده بعده بدارد تا خشک شود
بعده بگیرد کفچه اهن در رو کنند بالا انگشتان تافته شده دمه زم کنند ۵۱۶
تا سرخ گردد بدین نوع بخشش کرت بکنند تا غایت نحم گردد بعده
سرکه دیگر اندازد خبانچه بالا اید و عرق شود با و شسته بچابند
و بگذارد تا صاف گردد ازین زعفران و زنگار هر چه خواهد
بکند که ارار کان بزرگ اکسیر بود و کرد زعفران و زنگار و کبریت

صالح هر سه مجید نکی کنند بازیبق مجمر محلول التسقیه و سحق نماید بر شمس طرح کنند

تا ثابت و قایم نماید اکسیر شود و کر نوشادر محلول را بحکمت تشمیع کنند

این اکسیر را بعده حل کنند شمس و وارد و حل کنند و عقد کن و اکسیر اعظم

۹۰۲ کردد و یکر یکی رو ملغم کبریت بیست درم قایم و خاک ساخته و با مرده

درم سرب رنگ سکه کرده با سرخ آب سحق نموده و طلا کنند با آتش

620 نرم بعده با زده درم برده نحاس منقا و با دو سخت مجمر

بار کنند با ابی لایق باشد سحق کنند و بار غوه تسقیه نماید بحکمت تشویه

کنند اعاده مجمر و قایم کنند تا روغن زرد و تشمیع کنند بحکمت تشویه کنند

اعاده کنند مجمر ثابت کنند با روغن زرده ابی کردد

۹۰۳ یکی و بعون برکت حق تعالی از نوره با نوشادر مکرر و محکم کنند خواه

با بول کودکان یا با آب خیرات سرکه هندی هر چه باشند محکم کنند بعد

کبریت یکی و هندی رو سی سه سیر با نیتر و نوشادر مجمر و آنکه تو تعاید

بنزدیکر

نیز و انکه سیر یکجا کنند با ریک سحق کنن بعده بکیرد بوزه نو و تازه
خمیر کنند دو نان کنند قدر یک سیر بو سفال اهن فراز کنند یکسان بعده
بکیرد کبریت فراز کنند دوم نان بالا بو شد استوار کنند کناره و
وصل کنند و سفال کرم کنند تا خشک شود و کبریت در خور و بکدازد
در بوزه یکی شود بدین نوع سه سیر کبریت بارکنور و رشت تمام
بوزه درخوراند بعده قدری سرکه با اب نرنج هم سحق کنند 621
و خمیر بکنند یکبار بزور بدارد بعده بهر ده سیر ترا اب در دیک
اندازد بحکمت و ساکن بجوشانند تا سرخ اب خوب بکردد و کبریت
حل کردد بعده بکیرد زیبق مثقا چند روز و تر ز اب و شوره
سحق کرده و شبنه قدری سرب را پاک کرده از جامه برون اید
بکیرد با سه سیر نوشادر محمر زعفران و زاک بالا بر عوه سحق کرده
مرتب پنج شش روز داشته بعده شعا قنه کنانه بر سفال سنگ بنهد

آتش نرم بدهد سه اعاده بکند بهتر باشد بعده با همو زن نوشادر

مجمر قایم سحق کند و در شیشه کند و سه پاس آتش بحکمت قرار دارد

و وزن کند انچه کم گردد و نوشادر دیگر بار کند اعاده کند بعده

از صبر یا هلیله و شب حل کرده و صاف کرده باز آنک و زنجار مجمر کند

قرص مذکور را سحق کرده بحکمت حل کند بعده زنجفر را ثابت بکند

وان حل جمله ارواح را ثابت کند و طلعه را پر کند تا داند

۹۴ بگیرد مرداد حدید و مروارسنگ و نوشادر و شب و نمک سنگار

برابر سحق کرده و در شیشه برد چهار پاس بحکمت بکند بعده سه جزو

و سرکه دو جزو آب لیمون یکی کند ادویه مذکور سحق کند جمع نموده

یکشبانروز بدارد بعده دیگر انداز دو جوش نرم بدهد صاف

بستاند زنجفر را تسقیه و سحق و تشویه نرم کند هفت کرت اعاده کند

بعده در شیشه کند هفت کرت اعاده کند آتش و حل بحکمت تا کند

همو کرده

بعنت کرت خواه باشتن خواه زهره را ملکس کند هرچه داند عمل ارد

۹۰۵ یکرور بحجر را بشوید بار بیق نماید بعده حدید با هجند کبریت بدمد خواه

در تشویه و حل کند بعده و چند وی نوشادر سحق کند در حل معطر

افکند سه روز بدارد تا بمرج اب کرد و حل درخورد و پس بار اک سحق کند

و نوشادر مجمر کرد و پس زیبق مذکور را سحق نموده قدری ملح معطر بار

نماید و تشمیع کند در الت بر و بحکمت حل کند فهم این را که بکار کند و چه 623

کار اید و بهر وجه که داند این عمل را استعمال کند

۹۰۶ دیگر یکرور حجر قایم کرده ده درم یکدرم زرنیخ احمر سحق کند بعده

طبخ اندک اندک روغن زردی بیضه در خوراند تا سه چند روغن بدهد

بعده با طلق شمس در قمر کار کند باید که این زحجر و بصری ورنکار

قایم کرده باشد خوب اید هرچه داند عمل ارد و اینست

۹۰۷ یکرور بحجر و بصری و جوهر ملکس و حل کشته سحق کند یکی چند تسعه ات

خرالمین با رغوه بار نکار و زعفران و نوشادر رنگ داده بسبعه سحق کند

بعده در کوزه آهن طلا کند و روی تنگ کهنه و رزدی کبریت اندازد

و کوزه سرنگون نهد مهر کند آتش نرم بحکمت کند تا دو کبریت بخورد

بدین نوع هفت کرت بخوراند و ثابت و جام کرداند

٩٨ بکیرد زبجفر جوهر کرده چند بار نوزه بخوراند و در جام کرده و هر قدری

624 نوشادر بار کند در شراب بر او بزد بجوشاند هیچ شش شامزده

هر روز جام پاره کند قایم کردد هرچه داند عمل آرد

٩٩ بکیرد زبجفر چند بار نوزه بخوراند بعده با روغن با بخنی هفت روز

سحق بسیار نموده در بوته آهن کند قدری روغن بالا اندازد بحکمت

حال بدهد تا رم بالا اندازد از زیبق نقره صلا زرد و درم دیگر

اول السبعه رغوه با حل آهن کند قایم شده بود و ان آهنت

١٠٠ بکیرد برادهٔ آهن با چند کبریت بدهد سه کرت بعده دو دو این و نوشادر

بالا کن

یکی کبریت بار کنند و با آب لیمون که با زاک و زنجار و کم کرده باشد

و در تشقیه و سحق و تشویه نرم زعفران کند بعده حل کند زنجفر قایم گردد

۱:۱۹۸ بگیرد زنجفر و نوشادر و براده آهن یکان درم توتیا سبز ده درم

سحق نموده یکی کنند و در شیشه برد و مقرر کند بحکمت حل کند اینها را رواح

قایم و ثابت و کار کسیر زهر چه و اند کار کند و آن این است

۱:۲۹۹ بگیرد آب که با زاک و زنجار و زعفران رنگ داده و صاف شود

بود باشد زنجفر را در تشقیه و سحق و تشویه نرم ثابت در قمر و شمس

کم رنگ کار نکو کند و بکار آلهی که با قبول شده باشد حل کند و زنجفر ثابت

۳۵۵ بگیرد زاک با ترشی آب تر نموده قدر توتیا سبز و قدری شب اندازد

و انصاف از و گرفته زنجفر را تشقیه و تشویه نرم کند تا چنان شود که هر

جسدی که طلا کند و بد مد زهره رنگ دار کرده بعده قمر را برنگ ورق

طلا کند و برگ را به بچیده بد مدمس رنگ دارد بعده جو هر بد مد و بد مد

هشت عیار کردد و هرچه واند بکار برد اعلا اید اینست تا واند

۴:۱ یکروز بجفر وزنکار برابر صلایه کنند و با جل زعفران تسبعه سحق نشو بدرزم اعاده

نماید قایم کردد و با شمس و رقمر رنگ اعلا اید و هرچه واند بکار برد

۵:۱ یکروزه ورم حدید و بجذر زنجفر بجا زرم کبریت را با آب صبر صلایه کنند و

یکروز فرار مقتول سوجزو برا وه قمر بکجزو و با بکجزو نوشادر صلایه بسیار نموده

ارد نماید با آبی مشبت سحق کنند و قرص سم الفار و سحق کنند و طلا نماید قلعی گداخته

طلا کنند با برگ همچنان بعده ما با طلق کداخته ثم الفار ریکی کنند شیشه و بکار برد

و بشر نموده بدمد تا که لون جسدها زایل کرد اینست تا واند اینست

۶:۱ یکروز زنجار و وطبخه و دو تشمع برابر صلایه نموده در روغن زردی هفت

روز تشبعه و سحق اعاده نماید بعده نقره را گداز د و این ادویه را اجزا اند

و تجربه نماید و زنجار و زر و وارزه بان یکی کنند بیرون آرد

۷:۱ یکرود وارزه بصری شش قلعی هرو را صلایه کن تا کلس شود بعده با هفت تشبعه

626

و سحق تسویه کن بعده یکمن و دو زهره او دو به شسته رغوه که زنگ زاکم هم باشد

چهارم حصه مهر و یکدار زونه عیار کرده و مهرجه واند یکبند است

یکرو طلق محلول سیاه یکتوله بار زوی بیضه سحق کنند و ورم نگار بدهد ١٥٨

سحق بدهد حبه سیاه برون اید و زنگها همه در توله زر کم عیار یکسیر عیار :

بسفر اید مهرجه واند بکار برد اعلا عمل اینست تجربه نماید 627

یکرو براده مریخ بانوشادر و نمک شسته جو بهر زر نیج و شش تنه نموده ١٥٩

و باشسته نگار نوشادر و معاکند تسویه بزم بدهد قلعی کشته فرو دارد

و بحکمت لحم زیبق وارد و قلعی بند کنند تحقیق است تجربه نموده اند

یکرو یک برنج و چهار مریخ در قمر بی کنند بعده شانزده روز قلعی یکجا کنند ١٦٠

چند کرت سخت بدهد بعده سه کرت دیگر بگدازد و در شهد اندازد

نیکو گردد و نقره رو باشی اینست عمل کنند تا و اند تجربه نموده

یکرو چهار مریخ و دو جوهر و رگدازد بعده دو نقره و هد سخت بگدازد ١٦١

بعده شاہزوه حصه مشتری و ہد سحت بدہد تا چیزی یکسبلد خلاصه گردد

۱۲ ا: بگیرد یکجزو برنج وسه جزو قمر و پنجزو مریخ سحت وہد و یکی کنید بعده در
شاہزوه جزو زحل باگرده بدہد سحت گردد نقره نیکو اید

۱۳ ا: بگیرد یکجزو براده حدید یکجزو ریق بحکمت ملغمه کند گرم و سرد کند بعد یکجزو
جوهر زرنیخ مار نماید و سحق کند بعده در کفچه آهن اندازد و هشت جزو به
وسه جزو موم و سم یکی کند ملغمه اندازد و آتش نرم بحکمت کشتو و بسوزد
بعده یکی ازین و یکی طبق قمر وزر ده حصه مشتری و با ثلث او قمر بدہد
خلاصه گردد هرچه وانند تجربه نماید و بکار برد و اینست

628

۱۴ ا: بگیرد زحل و مشتری برابر بدہد و نوشادر شب بخوراند همچنین هر دو در
دو درم زرنیخ احمر بدهد قدری نوشادر شب و دیگر بخوراند و یکی کنند
نیکو اید عمل اینست هرچه داند بکار برد و ان تجربه نماید

۱۵ ا: بگیرد و بیت درم براده حدید و ده درم زحل با همچند گرمست بدهد بعده

دانق

زیبق مجمد و مکلس با شنگرف خلاصه یارکن و سحق بسیار کن بعده با ینخ اب
گرلابق باشد به تشویه سحق و تشویه بزم مرسانند سرب کار نماید
بکرد عطارد و زحل برابر بحکمت مکلس و معزز و آتش خوار با حل زعفران و ١:١٦
زنجار و زاک و تشویه و سحق تشویه بزم برسانند تجربه نماید
بکرد سماله شبهه مثل وی با زیبق و جمله زر سحق کن و تشویه بزم کن پس تصعید ١:١٧
629 کنند تاکه تمام بالا رود و سپید شود برداری و بکار برد
بگیر و زیبق پاک کرده شش حصه و طر نقله جا به سبز نموده از هر یک درم ١:١٨
سحق نموده بعده بوست بیخ و شنه و درخت بکوب و بجوشان تا کابلی
شود این چهار روز سحق بسیار کن بعده در دود یک تصعید کن بالا
رفته یا فرو مانده سحق کن همه با شیره مذکور اعاده کنند سه چهار کرت
فرو شده قرص خلاصه بعده هر چه دانی بکن و بکار برد ١:١٩
بکرد طر نقله و نمک سحق نموده خمیر نماید ته و بکیر طلا کن و زیبق پاک کرده

بنه و هم با جز موس و دیگر بعده نمک اسکرده بقدر چهار بیخ انگشت بپوش

و دیگر مهر کن و آتش نرم حکمت سه چهار پهر کرده به بر انند خلاصه نرم حکمت

سه چهار پهر آتش کن جله تصعیده کشته باشد بجزء ارزو نا وانند

۲۵ ا: بکرد و بکر با نمک بجنه زنبق به مهر نا و بکپاس آتش نرم کن هم سرد و بکر ان

سرو کن بعده بکرد ان مرد و بالا کن بدین نوع نه و بالا میکن و یکبار

630 پاس آتش نرم بکن چهار و کرت بعده یکپاس و مصعد و مکلس شده باشد

سکر حق بکار رد و بجزیه نموده شده است تا وانند

۱:۲۰۱۸ بکرد سه کرت با نمک و آب بعده سحق کن و بر ان بعده با شیب و کلس قسم

بوزه صدف و حبه و نمک شخار هر هیچ جزو برابر با باص سفید بسر شد

خواه شیشه دو یک سه کرت اعاده نماید بکو کرد هر چه داند کنند

۱:۱۳ و دیگر گفت حکیم کر هشت بار تصعید اعاده کنی باز بهم قایم کرده خاصه

براده احباد و طلق و کلسها چنان شود که کداخته کرد و اگر نشود کامل

دوز

وخوب عمل حمره بکیرد عطارد مثل او زراکه صلایه کن و تسقیه کن بار غوره ۱:۲.۳
بده بار و سحق کند تا تشرب نماید و حک سازد و در دیک آثال تصعید کن
سه کرت بعده با آب غوره سحق کن و تشویه بزم ده هفت کرت
در شیشه بعده در شیشه کوته کردن او و تخفیف کن تا به پراسند همچون
شنجاره و صبغ صالح شود همچون و اگر این را صلایه کنی و حل زیبره و بجوز
دی و هی و تشویه را اعاده تا سفید کرده و در صحیفه جاری شود ۱۳۱
بر جمل حمره قمر زکی بکواند و غرض تو برآید شکر کن
۱:۲.۰ ۴ بکیرد عطارد را با زاج چهار بار تصعید کن و هر بار زاج تازه کن غول کن
بعده بکیرد و حل بکوب و در آثال تصعید کن چهار بار تا چون نمک آید
بعکس بر عطارد تصعید کرده مثل او و در انار زجاج کن هر دو بهم
جمع کن اما بهتر آنکه جدا جدا باید کرد و بر هر یک آب صافی انقدر که بپوشد
و بگذار یک شبانه روز و بگیر از یکی حمره در انار زجاج کند و در قدح باهم [illegible]

تا چون شود و گر قدح بهم بیامیزد و گر جای اب مصعّد بهتر باشد

۲۰۵ ۱: یکمرد زیبق با کبریت سحق نموده و حل نمو تا سبز گون شود او بده و تصعید

کن اول کبریت منکلس مجمد شود و گر ملغمه کبریت را از ایکهها و هر دو تصعید کنند

هم نیکو گردد و اعلا اید و تجربه نموده اند تا دانند

۲۰۶ ۱: باب دیگر تدبیر حل عطارد و حمره و بیاض بکرم بفضل رحمت پروردگار

عطارد مصعّد را اگر روغن دنوش در برابر اینده جزو و سحق بسیار کن 632

دو جزو نمک اندازد با او سحق چندانکه یکی گردد و الکاد تصعید کن روز

دیگر صلابه کند و در شیشه کند و درازگردن و یک مرتبه بر پهلوی

او بیارد کند تا چون آبگون گردد و یک آب اندازد گرم کرده از آتش نیم

میدارد و سر پوش نباید و تکلیف باشیشه را و را او برد و سر شیشه بالا

ابکیر و مهر کند تا بخار بیرون برود و یکبار روز تمام آتش کنند شب بگذارد

تا سرد بودن اورا حل شده مثل الصاف و جمله احجار و اجساد را حل کند

مثل

بکراب هرچه اندکبار برد و بجربه نماید اینست باو آنچه اعلا

بکرد براده نرم باریک و با منگنس گرم کرده اندک و در زیبق محلول ۱:۲۰۷

افکنند و در آلت حل برده حل کنند و در این تر نیست امتحان شده است

و گر گرم کنی براده شمس و قمر و زهره و قلعی گرم کردن نهند و عطارد

محلول افکن و در آلت حل برد حل گردد چون آبی صاف

بکرد نمک نشادر صاف پاکیزه و سحق نموده با زیبق مصعد مزاج ۱:۲۰۸

دو در شیشه کن و در آلت حل بر حل گردد آبی لعل کار بندد دیگر آن

پوشیده دارد و بکس اظهار این معنی نکند مجرب شده اگر دانی است

بکرد اجتماع حکما است که در لحظه حل شود باز زیبق را تصعید کرده ۱:۲۰۹

با عقاب سحق نماید و در شیشه محکم کرده در دیگی میان آب جوشان

و بیاویزد در ساعت حل گردد همه او بهره دانی بعمل آر

بکرد یکی از زیبق رصاص ملغم کرده با یکی کبریت صلایه نیکو کرده در ۱:۲۱۰

(right margin annotation) ۶۹۳

فرعه وانبیق ترکیب ساخته مقطر کنند تمام ابی لعل کشته بود نیکو بود مر اعمال را
جنگم گفت که سیماب را تصعید کردم با دو وزن عقاب و زاک مقطر بهام
و دو رکرفی در ساعت حل شد گفت که حل کردم و نمک نشخار با زیبق مصعد
نزاک سحق نموده ام در حال آب شد بکار بردم مجرب شد
۲۰۳ : ابکر و زیبق را بسوی سرب شته برابر او ربع کلس قمر و مثل نصف او نوشادر
سحق کن با اخراو در یکدیگر امیز و پس تمکین باید کی بسر که خمر در میان دو
قدح تشمیع کن بکدار و هر چند تعریف تشمیع بیفزای زود حل شود
۲۰۴ : بکر و زیبق برابنده تسقیه نماید با آب عقاب مصعد محلول و با عقاب مصعد اما مصعد
بهتر و با آب جامه کن با او و با تش بر تا عرق شود باز تعریق کن و اعاده
۲۰۴ : نماید با هم در تعریف حل کرده و یکی حل همه جز یکجزو و زیبق مصعد دو جزو
زرنیخ مصعد دو جزو نوشادر مصعد سحق کن و نیکو در قبل آب
~~۲۰۶~~ : دفن کن بیت یکروز تا حل کرده چون آب یکروز دو جزو بر یک جزو
طلق

634

طلق مکلس افکنند و در قاروره کن و در زبل ترتیب یکروز بدار و حل
کرده با مار مذکور که طلق را حل کرده هر چند را حل کن تکلیس طلق با مار قلی
بجوشانند و در قاروره کنی و در تونه حمام دفن کن تا مکلس شود
اما مار قلی بسیار باید که خشک سازد هر چه دانی تجربه نما
یکرو رطل زیبق و یکرطل نوشادر صلایه کن در قدح اثال تصعید کن ۱:۳۰ [۵]
وانچه بالا رود بر سر باره زیاده کن بیست بار نوشادر دیگر برانده 636
پس بریز انچه بالا باشد و زیاده کنی بیست درم دیگر همچنین اعاده
نما تا تمام شود یکرطل زیبق و دو رطل نوشادر پس تصعید کن انچه برانده ۱:۳۶
شد در قدحی بنه دیگر و عقد در آب کن بیضا با آب زیاده برود ۱:۳۷
پس قدح با آن سوی شد چند ریگ زمین بکاو و دفن کن قدح در تو
سرپوش بحکمت و بعشر و پس برون ار ابی شده باشد
یکرو زیبق مصعد محرخواه شنجرف باگرده بعده جدید را با کبریت ۱:۳۰ [۸]

وصل کن و با سه چندوی نوشادر سحق بسیار نموده در حل معطر افکن
سه روز آفتاب نگهدارد و بجا بند بالعمل کرده و حل در جوز و پس
باز که سحق نموده برانند و با نوشادر در مجمر تصعید کرده بعده سکرف
مقتول را با عقاب سرخ و ملح معطر که از آن کرده در حمام ماهی
و تصعید کن تا سرخ ای بالا رود پس با نوشادر مجمر و ملح معطر که
تشمیع کرده و صلایه و تغریق در حمام ماهی برد و حل کند بعده 636
بدین تشمیع کن هر چه باید خاصه ملغمه حدید و تجمر کرده بشوی که
تا کبریت بردن آرد و تشمیع کن که زحل را زر کرد اند
۱۳۰۹ یکرد نوشادر در مجمر بزاک و یکرد روسخج برابر صلایه نموده مهر دورا
بگذارد و در ترح زجاج بر آتش نرم پس سر کردن سحق کن باز بر آتش
دارد و صلایه کن همچنین تخنکس کبریت پس در آلت حل بر حل کرده پس
زعفران حدید که با کبریت که از یا چه باشد بجز و سه جزو با چهار جزو
حل کرد

حل مذکور تشمیع کن بحکمت و حل کن چون نیکو حل شده باشد زیبق
مصعد مجمد را باین آب مجمد تشمیع کن و حل کن و عقد کن پس این
اکسیر اعظم است هر چه خواهند بکار برد و عمل امنیت تا واند

١:٤٠٤ بگیر زیبق مصعد مجمد که در شب تنها کرده باشند بعده بگیر سوهان حدید
شیشه و نوشادر مجمد بر آب برابر صلایه نموده در شیشه و با
شراب مقطر نماید بعده کبریت با حل را که سحق و طبخ کرده خواه تنها
خواه با زردی بیضه و زنو عکس و این نوشادر و حدید درنه 657
دارو تا بالا او نرم بحکند و حل کرده و با نوع و بکر بحکمت کنار بعده
با این حل زیبق مجمد مذکور را تشمیع کرده و حل کنند و با این ملغمه که باشد
خاصه ملغم جوهر بصری که با کبریت در شیشه تحرکه کرده و حک ساخته
باشد و با حل زهره و زنجار تشعها داده باشد تشمیع کند و حل کند

١:٤٠٦ بگیر زیبق مصعد را با آب زغو حکما تشعیه و سحق و تشویه داده بمراو چند اکمه

بتواند بدهد جسک سازد و در شیشه اندازد و به پراند چون خون لبس بگردد
و سحق نماید و اب زنگار و زاکه و عقاب را حل نموده بجوزد و بی دهد
و تشمیع کند و در الت حل برد که تا جمله حل گشته ابی سرخ اید و در کار
بندد و سکر بر رود کار بکار برد و تجربه نموده سکر کند
۱۰۴۲ بگیرد دو جزو زیبق بالگرده و دو جزو عقاب و دو جزو زاکه زرد و بگیرد
زحل بالگرده جمله بکجا اورده بحکمت سحق نموده و تصعید کند اعاده تا حل
تمام بالا رود اما زاک را در هر کرت تازه نماید بعده بحکمت حل کند
و شمس درانداز و بحکمت حل عقد کند سکر حق بجا اورده که عمل نیک است
۱۰۴۳ در عمل بیاض مشتری و سیماب و عقاب را تصعید نموده حل کند بحکمت و بشند
بر وی که عزیلیت و مجرب است ازموده هر چه داند بکار برد
۱۰۴۴ باب در تدبیر حل اجساد و احجار است و اما تاج بفضل و رحمت پروردگار
بگیرد براده شمس سحق نموده با اب زاج و عقاب بس دفن کنند
تا حل

تا حل شود در اندکی روز و هرچه دانه عمل کند تجربه نموده بکار برد

۱۰۴۵ بگیرد براده شمس با آب شنجار بحکمت حل کند تا آن زیبق برابر قمر افکنند

صمغ دهد صمغ نیکو هرچه داند عمل کند تجربه نماید

۱۰۴۶ بگیرد کلس مکلس گلگان از وی و سحق کن تا در آید در وی و در خورد

سه بار از وی بجهد خود از زاج و نوشادر انگاه در قاروره

کند و در ذبل اسب دفن کند تا حل گردد مدت یک هفته تا دو هفته

۱۰۴۷ بگیرد نحاس مکلس را سحق نماید با چهار یک او عقاب و با آب جوش تشعیه کند

و دفن نماید در بخور تمام شده حل مثال برون آید

۱۰۴۸ بگیرد نحاس مکلس را سحق نماید و با چهار یک او نمک مراو و نوشادر محلول

تشعیه نماید سه روز در روز کن بیرون ارد و با آب دو شش تشعیه کند

در سحق و تشویه و دفن نماید تا که تمام حل گردد هرچه داند

۱۰۴۹ بگیرد براده از زیر و آب غوره و با خل مقطر با آب ترنج برو فشاند

پس با نوشادر سحق نموده دفن کنند تا حل گردد

۵۰
۱:۴۴ یکی دیگر براده ارزیز را با سنگ فشان با عقاب سحق کن و دفن کن
و حل گردد و زود هر چه عمل کار بری تجربه کنند

۵۰۱
۱:۴۵ حل مریخ اعلاترین تمام حلها است و حل کردن مثلها اعلا و هر چند که
درا و ویرا کمتر حاصل است و او از ارکان قبول کننده زیبق است
640 و طبعهای او گرم و خشک است و او سرد و تر است و فهم کن انچه وصف
کردم و چون این حل کرده شد بوی زنده گردد ارواح مرده ها
و نفسها و دیگر حکما گفته اند که اگر مریخ را کلس کنی ابیض گردد و ورا بهای
حل کننده درارب دو در شیشه کنی و در زبل و با خاکستر گرم دفن
کنی و یا در آفتاب نهی و در یکلحه حل شده بدون آید تجربه کند

۱:۴۶ بگیر براده نرم آهن با عسل و نوشادر سحق کن تا حل آب شود پس
او را بنه در هوا سرد تا که تمام حل گردد پس آب می ریزند تیغ

بگیر

کە عنبطرباشد بین القدحین کە مقعد قائم گردد هرچە داند عمل کند

۹۲ ۱:۳۰۷ بگیرد اجساد گداختە و کلس سازد و یا برادە کند و گرم کن و اندکی درو
زیبق محلول افکن در لحظە تمام حل شود بر این طریق طلق کلس ها و احجار بشود
و این تمام صحیحست و شکی ندارد و آزمودە است تجربە نماید

۹۳ ۱:۳۰۸ دیگر حکیم گفت در حل طلق در لحظە حل گردد کە او را سحق کند و طلق محلوب را
با نیز زیبق مقطر در میان دو قدحی نهی و حل استوار نمائی و بر آتش داری
در ساعت حل گردد و گر ملح قلی هم حل کنی و نوشادر بر اندازە هم حل کند
و گر این ادویە جمع کردە و غایت کوشش نماید اما این عمل مجرب گردد
در دو لحظە بگیر هفت طلق را با بە وزنت نوشادر مصعد کردە و در قدحی
بر آتش نرم نهادە و زود ساعتی شدە شیشە پس در میان زبل
نهادە اندکی حل شدە همچون نقره تا داند عمل نماید

۹۴ ۱:۳۰۹ بگیرد برادە خرد دل بکوب و در قرعە انبیق کن و طلق محلوب در انبیق

بنه و مهر استوار کن و آتش نرم و قوی کن تا آنچه طلق محلول با بهادار و
بهم در ساعت و دیگر باز ترب بازی هیئم بگوایند و ما این حل عقد کن زیبق را
تا قایم کرداند قلعی را نقره کند و لولوء معمون را زیبا بد نهند
۵۰۵:۱ بگیرد طلق را تکلیس کن پس صلایه نماید با همک نشادر و آب لیموی زرق و این عمل کند
بسحق و تشویه نرم کند تا بگدازد و روان نماید آنگاه قایم کند زیبق را
تا کاری کند هر چه داند عمل کند و تجربه کند از موده نماید
642
۵۰۶:۱ بگیرد قلعی مدبر و در حل متقص حل کن و بگیرد طلق مکلس و در قار و ره کن و
حل بروی بر بریده و در زبل دفن کن هر روز زبل تازه بدل کن تا حل گردد تا که
بیست و یک روز تجربه نموده عمل کند هر چه داند بکار برد
۵۰۷:۱ بگیرد برنج سپید با پنج حصه او سرکه با آب خرا ته بپزش نموده بپزد تا آنک مهرا شود
بایدکه آب بر سر برنج چهار انگشت گشاده باشد چون پخته شد بمالد نرم کند
تا حل شود پس بگذارد تا صاف شود و از ثقلی که در وی باشد صاف کن
بدرکرد

برکرد و در شیشه کن و در افتاب بنه چهل روز این اب حنا نشود که در بهره

باشد سو را حکنند پس بگیرد طلق مکلس حمر نماید و در الت حل بنه تا حل گردد

همه او آنکه بگیرد طلق مکلس در قرعه انبیق ما اب متعطر شود طلق در قرعه

جون زیبق محلول مانده بود بعده یکدرم از این بر سفا و درم زیبق

مقتول کرم کرده افکن در حال عقد کن هرچه و اینی بکن گفته اند جون

عقد شد بگذار تا جزی از قرس قطره ان فرو ریزد بار دیگر بگذارد 643

و در عسل نحل فرو ریزد و دیگر بگذارد ماء اطلاق فرو ریزد او از

روغن بابچه کوشیده تعطر شب بار دیگر در بول فرو ریزد

۸
۱:۹.۴ بگیرد مردار سنگ را قطره قطره سرکه متعطر طبخه بر مردار سنج سپید گلگان

در ساعت حل گردد دیگر از و بنه یاقوت احمر هرچه واند تحریه باید

۹
۱:۹.۲۹ بگیرد قشر مکلس را در قاروره کن بر زهره رطل دوا و قیه اب سپید

سپیده متعطر که با نوشادر و املاح کرده باشد بریزند پس الت حل بر بر

تا که حل گردد تجربه نماید هرچه داند بکار برد وان است تا دانی

۶۰ ~~۵۸~~ ۱: بگیرد مهر یک باب بکوبد و نیز یک شب در صحرا بنه بروز دیگر در قرعه و انبیق کن

که از حدید باشد و انبیق شیشه بود و ترکیب سازد و مهر استوار کند و آتش

میانه برافروزد و آبی ازوی بچکد تمام ازو جمع کند همین تقطیر را چند نکو بود

۶۱ ~~۵۹~~ ۱: بگیر براده سرب و مغز او خالی کرده بنه او سوراخها کن و نمک را کوفته کن

644 و روی نه در سفالی با او بند شیشه بنه تا و رو بچکد گره کرده خشک سازد

این تدبیر با تا بکند و یا شب و یا صابون اعلاات و راعلاح تمام اعلاات

۶۲ ~~۶۰~~ ۱: بگیرد اورا با آب نوشادر و زاج سحق کن پس دفن کن زود حل گردد

تجربه نموده بکار رود تا بکار آید هرچه خواهد عمل کنانند

۶۳ ~~۶۱~~ ۱: بگیرد سرب براده کرده و با چهار یک او نوشادر سحق کن حل گردد

فهم نماید و این بسی عمل است تا کار آید تجربه کند

۶۴ ~~۶۲~~ ۱: باب در تدبیر حل مرکبات بدانکه حل کردن فراخ کلیست وان بر چند

نوع

نوعست اول حل نزبل اسب که در زمین حفره بالا دو کن پهنا تنک ساز
واجانه سازد بر سر او و در سوراخها کند تا آب فرو آید پس او تم
این حفره زبل بن با بر کند و قاروره را در وی نهد باید که سر قاروره
بضاروح استوار کن و در قاروره دارو نیم قاروره باشد
وسله خرد بر سر قاروره نهد و کرو سله وزیر زبل تر دارو و دو
648 انبار و دو جامه واجانه بر زبر حفره نهد و بر سر این اجانه خنش تر نهد
و هر سه روز بخر طال بکرم از این سوراخها بر وی باشد و هر روز
بارها آب حنش زنده با تر باشد زود حل گردد اگر تشمیع بگو گرده باشد
بگردد حل نبد او قت و دیگر حل نبد فت و دیگر حل حمام ماریه گویند دیگر ١:٩٠٩
در قرعه انبیق بچکاند و کار نماید هر چه داند بکار رو
بگیرد یکی دانه که زر قرصی کرد کنند و روی یک نیه و شش ته بر و نه اگر مر ١:٦:٦
انداز دو سر کین بر زیر کن و در شیشه بر زون باشد و حکمت مهر نماید

وبروبکهیم بر بوش سال بزند و مهر کند بر گیرد و یک زبل تر میدارد و آتش میکند

و ساکن و نرم بار زند و تر حل کرده و هرچه واند بکند

۶۰۷ :| بگیرد یکی بحکمت سر بوش کن و در شیشه حل کرده و تا آر زند بخاند بنرنج حل

۶۰۸ :| سود باید که بحکمت کند و بگیرد و در زمین حفره کند و آب اندا زند و حل ابکند

دارد و در قدحی بحکمت نهد تر نه و بالا کرد و گیرد و خاکستر گرم بالا اندازد

646 ~~۶۰۴~~ ۹ :| یکبار بزور خاکستر بدل نماید و رنگ بت رود رتمام حل کرده و بکرده و ده کاو خرم

بزحل نماید هر چند رود و حل کرده و هرچه داند کار کند

~~۶۱~~ ۷۰ :| بگیرد داروی که عمل خواهی کرد و در قدحکی بحکمت بر زبل تر نه که باشد

بر کرده بر پوشش و گرد کرد تا مدة چهل روز اما باید که هر سه روز زبل

تر بدل کن حل کرده و چنانچه میخواهی کار کن و بیازما که خوبست

~~۶۲~~ ۷۰۱ :| باب در تدبیر تشمیعات مرارح او بر آنکه نام تشمیع انست که دارو و قدح

کند زرین مطبق و زرین نامطبق زرین را بسوراخها باید کرد و

انزاز

بهتر آنست که بر نسق محلول صلابه کند با بوتُ در محلول بر وی ریزد
چندانکه تر شود و حک سازد بس در قدح کند و قدح دیگر وصل کند
و بر آنکشت گرم نهد تا عرق کند اگر ارواح بود چون دود کردن
گرد بر دارد و اگر در اجساد اکلاس بوده باشد اگر دود بکند فرو
بیارد اما بسیاری از فرومان غلط می کنند و نمیدانند که طریق
تشمیعات چند است اول تقطیر و آن قایم گردانیدن ارواح است 647
بر قرار داشتن ارواح بود دیگر رسوب و آن معنی کدخش
بود دیگر تشمیع آن بود که جوهر را از سموم آلوده نمانی تا هوا او را
برسد و روی راه نیابد دیگر ترخیم است معنی آن شست و شو کردن
بود دیگر حل کردن و عقد نمودن باشد و این نهایت چون علما
اکسیر باشد لابد دست داشتن آن و قدرت آن و مهارت بود از پس یکدیگر
از آنکه بخت تعزیر است با رسوب پس معنی تشمیعات کامل هنر است اما تقریر

بستر حاجت باز بدین طریقت ازوی بردن برد و بهم جمع کند با عمل
محکم آید و تباه نکند و چون قرار حاصل شد بگداختن بزوب حاجت
اگر این اقرار برسد بتجربه تو فاسد نیکوئی وی امر واجبست و این
لابدست بهرآینه چون روح با جسد بگدازنده و امر بنده کی آن دو در
حل ذ زنیت حجاب چاره بنیت و تشمیع دو قسم است یکی فراهم آرنده و دیگری
648 پراگنده کننده رسیدن او انست چون طی کرده اگر از وجری بر زبان
نهی گداخته شود و اگر بر صحیفه گرم کرده آنگاهی دود نکند و نغو وضع
وهد باید که جدا به از زجاج باشد تا امر حاصل نماید بهم کن اول کی
ککلس شمس چندانکه باید مثل او زیبق طلمه نماید و مثل هر دو نوشادر صلایه ۷۰۲
نماید و در دو قدح کند مهر استوار کند بر انگشت چون دود کند بردارد
تا سرد شود باز نهد همچنین کند بنجاه بار تکلیس پدید صلایه کنند بشوند در دوات
و باد و صلایه نماید نرم تاکه تمام حک سازد پس باز بقدح برد اعادت کند

بتکرار

بحکمت دیگر پس برون آرد و صلایه کند و تجربه نماید بر صفایح اگر بگدازد
و نفوذ نماید رسیده بود و گرنه باز مجاور است کند تا بگدازد و روان
شود و نفوذ کند و دود نکند و سیاه نکند رسیده دیگر آن آید هر بر
مصعد محلول که در وی کبریت معطر کند بوده باشد تشویه نرم دهد
و در قاروره با آتش آهسته نماید چندانی که برون آید بوزن خود
صبغ دهد پنجاه جزو هر جسد را که بوده باشد و اگر صلایه کرده بود 649
و گداز آن کرده بود تا که او چون مثل ملح بشود آنکه حل کند و عقد کند
صبغ دهد هر جسد را که خواهد تجربه نموده شده است ۷۳
بگیر دو گل قمر را بنوشادر محلول صلایه کنی برطوبت شش ساعت آنکه او ۶۴۹
در قلابدانی کنی و تمام او را تشمیع کنی و رها کنی تا دود نبرد برود
پس سحق کنی و باز اعاده نما چون ملح گردد که از نم بگدازد دیگر یکی
از زیبق آبهاب دهد کبریت بیض محلول تشویه کنی در قاروره بر آن

وجه که واند بکجروا از وی بر پنجاه قلعی را قمر کرداند و در قاروره دا و نیمی جزو

زیبق را عقد کند و اکسیر کرداند هرچه داند بکار برد

~~۶۰۷~~ ۷۱۴ ا: بگیرد نحاس را بابه چند کند و بجید او نوشادر محلول اب دهد و صلایه کند

و تشمیع نماید در قاروره کند و مهر کند و تشویه نماید در آتش زبل برون

ارد و سحق نماید با نوشادر محلول بخورد او دهد و باز اعاده کند تا آنگاه

که تمام بگدازد و جاری شود و دود نکند و بکار برد

~~۶۰۸~~ ۷۰۵ ا: بگیرد صفایح زهره در کوزه بگدازد و کبریت بیض قایم مثل او در خورد

وی دهد در هفت بار بگدازد و روان شود و سست تمام کرده چون رصاص

دیگر یکی ازینها هر کدام که خواهد اب ده مثل وی یا زیبق محلول در چهار

بار و هر بار تشویه نماید و سحق کند یکی از وی بر ۷۰ جزو هر جسدی که خواهد

ا: ۷۰۶ کار کند صنعت تشمیعات باید که کلسها را اب نوشادر محلول باید داد و سحق

باید کرد تا که او خشک شود در کلابدان کند و بر آتش انگشت نهد تا غرق

تمام

تمام از و بر دود و دود منقطع کرده و فرق میان ارواح و اکلاس است

که چون ارواح عرق و دود آغاز کند از و بر باید داشت و کلس را

بکلاز و ما که تمام دود بر دود بکرزنگ ارواح را در دو قدح ۱:۷۰۷

نماید و اکلاس را در گلاب و ان کند اما مزاجها بر سه گونه است

یکی سودن و اب دادن و تشویه کردن و دوم سودن

و اب دادن و تشمیع کردن بود و این هر دو تمام است

اما سیم مزاجی که بعد از تحلیل بود کامل نیست و ان انست که 651

ارواح را جدا جدا تشمیع کنند و اجساد را جدا جدا حل کنند پس هر دو

یکی کنند برابر و در شیشه کنند در زبل اسب دفن کنند چهل روز تا امیخته

شوند و صافی کردند فهم کن و بدان و شکر کن خدای را

۷۸

۱:۷۰۹ باب در تدبیر عقد کردن حلها است بدانکه عقد کردن حل

بر چهار وجه است نوع اول دارو را در قاروره مطین کرده باشند

و مهر محکم کند و باندازه حفره کند و در حفره نهد و خاک نرم بالا اندازد

و مهر محکم کند و بساو و بیفشاند هموار کند و بر زبر ان زبل خشک اندازد

و بیفشارد اندکی و بسیار زبل اندکی و بسیار ریگ دارد و تعلیق

ندارد و آتش در زبل زنند تا تمام بسوزد و برآورد آنکه بیرون آنکه

او بکشند بتجربه نماید و کرد و ذکر کنند چاره باشند نیکو کنند نیکو و

کرنه بار را اعاده نماید تمام کند دیگر حل در شیشه کنند که بحل نگرفته باشد 652

پس در دیگی نهد خاکستر بیخته اندازد چنان باید کرد و شیشه به بالا کردن

سه انگشت باشد و در میان خاکستر و دیگ بر دیگدان نهد آتش به دیگ

برافروزد و هم بر سر شیشه بنهد تا او نیک بگیرد چون شبنم خشک ماند

و اثر احتراق پیدا آید پس زیر شبنم نمک معلول و دقیق شعیر تا گرم

برسد و در سر شیشه کرد و بگذارد تا که تمام خشک شود و گل حکمت

گرم کرده تا شیشه بفکند و بگذارد تا خشک شود و پس بر سر او خاکستر

دیگر

دیگر اندازد و آنکه حجر که کرده بر زبر او ریزد و آتش بر انگشت بسوزد
و نگاه دارد تا آتش بمیرد و جهد کند تا جمیع جوانب آتش یکسان
باشد تا او را منعقد کن برون آرد و تجربه کند و دیگر او ده که او را
حل کرده و در قرع کن و عمیا بر و بندد و جهد کند و در خاکستر گرم
میدارد که گرمی آرد و میانه باشد و دیگر در قدح مهر کن و در میان
خاکستر گرم نهان میدارد و خاکستر تازه میکن گرم میدارد تا منعقد گردد 653
و تجربه کن و طریق حکمت نگاه دارد والله اعلم بالصواب
۱۷۰۹ باب در تدبیر تکلیسات اجساد و احجار بدانکه تکلیس اجساد و ملحها
واهها و حد فها بوده و تکلیس تبدیل اجساد است و سوختن و گردانیدن
لون تا چون نوره سپید شود و آرد کرد و بر سر زبان بگدازد
چون نوره شعل باشد غسل تکلیس جام باشد و سفت و وته کند و در جام
کند و در آب گرم بشوید تا سیاهی و کدورت و زن برون رود

وصاف کرده و تکلیس بر نوعست اول سوختن و تصعید و طلغه و دور عفر
۸۰ :۱ جسدها گدازنده سوختن است اول تکلیس شمس بر برد و درم یکجزو
و یکجزو سرب و بام تکه در گدازد وارد و بدهد پس سحق کن با اب
از و طلح بشوید و در کوزه مطین کند و در تشویه وارد بارها مکلس کند
~~۱:۷۱~~ دیگر یکجزو شمس را براده کند و بر زیبق محلول و صلایه بساید و تشویه کند
654
انکه برون ارد و تصعید کند تا زیبق از وی برون اید وارد و تکلیس
شده براید بکار برد هر چه واند عمل کند انشت
۸۰۲ ۱۷۳:۱ یکجزو سرب یکجزو زیبق و ده جز طلغه کن برابر و میسوز چون بالگرده
یکجزو شمس با وصلایه نماید محکم بسیار و در قاروره مطین کن و با نمک
مهر استوار کرده و سه بار اتش نرم یکجزو چون بر سینه قاروره بر زیبق
براید سر کن برون ارد که سه بار چنین نماید تا تمام تصعید کند
بعده اب زاج مذکور تشعیه کن زاج بصرب یکجزو بار نمک و روی

درهم

در سه جزو خل خمر افکن و هفت روز در آفتاب دارد صاف کنند

تشعیه و تشمیع و تشویه کن تا سرخ و مصفا گردد

٨٣ ١: ٧٣ بگیرد براده قمر و مثل وی نوشادر هر دو را با آب سحق کن چنانچه یکی شود

بعده در کوزه شیشه نهد هر روز بجنباند و گر خشک شود آب و یک انداز

نارنج جاری سپید گردد پس بشویند و تشویه کند با آب نارنج تا سپید گردد

٨٤ ١: ٧٤ بگیرد قمر را براده کند و با نمک صلایه کند و در کوزه کند و تشویه و حل

و از نمک بشویند و بار اعاده کند تا مثل ارد گردد و این از همه بهتر است

٨٥ ١: ٧٥ بگیرد براده قمر و با مثل او نوشادر سحق کند و تشویه کند بارها تا آرد گردد

١: ٨٦ بگیرد قمر را و بگدازد مجددا و قلعی بده و قمر و دارد و مثل او نمک سحق کند

تا حمر شود و قرصی کن تنک و بگدازد روزها تا که چون نمک شود و گفته اند

که همه حجر را بدین تدبیر مده بر کن نمک بر وی زیاده کند که اعلات

٨٧ ١: ٧٧ بگیرد قمر را بگدازد و در زیر بخوراند پس سحق کن و تشویه کند تا غبار شود

٨٨ دیگر سنگ قمر را دمار قشتی فضه در دوده تا که او بیرون اید چون زجاج 1:123
بس بکرد و بدرج درارد در اتون شسته گران بنه پس برون ارد
واستعمال کند حاجت بنود که مار قشتی از وی جدا کنی که وی بجای
زهره ابیض است و ذهبی چون نحاس اصفر است جنبل و بهامرد و
این مخالف نیست مر قلعی را دیگر صلایه براده قمر را باب نطرون تا چون
656 غسل کرده بعده در بوته کن و بر وی افکن اندکی نطرون و دمه کن
تا سرخ شود بوته پس جای ابی شده سرد کن چون نوره سپید گردد
٨٩ بکرد براده زهره را سحق کن انزاج معطر بخورد داد و میده تشویه کن 1:
بارها تا تکلس شود چون خون بگیرد و ده جزو قمر را رنگ دهد
٩٠ بکرد زهره را با همچندان کبریت بکش و در تشویه محکم کن و با ربع کبریت 1:
بهم کعه اند و کر سحق کنی براده زهره را باب نوشادر و زاج محلول تشویه
سحق کند ملازمت کنی تا تکلس گردد و چون اتش و کر سحق کنی باب نوشادر و زاج

واب

واب کبریت مقطر و بر تشویه ملازمت کنی تا چون زعفر گردد

۹۱

بگیر زهره که سوخته باشد او را صلایه کنند و برابر او عقاب بیامیزد ۱:۷۰۹
و در سحق و خل خمر که ربع او زاج با نوشادر در رو بوده باشد صلایه کن
و تشویه کن تا کبریت تا که او لعل گردد یکی از و بر ده جزو قمر دهد

دیگر این بار از زنگار مذکور با خل خمر صلایه که مثل او زاج در رو باشد تا که ۱:۹۰۲
رنگ بپذیرد بر ده قمر آید و کر این زنجار را با خل مصفا و که ربع زاج 657
و نیمه زاج کبریت اصفر در رو بود صاف نموده بخورد او میدهد و صلایه
و تشویه میکنند تا مثل زعفر ده یکی از و بر ده قمر دهد نکو آید

بگیر براده حدید بشوی و در خرقه بندد و در موضع نم دار به هفت ۱:۹۰۳
روز پس سحق کن و با زاج میده و تشویه کن تا زعفران کامل گردد

بگیر زعفران و سحق کن و با خل پاک گردد که چهار یک او زاج و مثل او زنجار ۱:۹۰۴
در رو بوده باشد او را در صلایه و تشویه میدهد بر ده قمر کار کنند

۹۵: ابکر و زعفران و مثل او زیبق که حمره برانده باشد و نیم او قلقند در و بود
صلایه نرم میکنی و ابزاج و کبریت و نوشادر که از حل الصاف کرده تسقیه
و تشویه نرم دهد چون بیضه مرغ که بر خاکستر گرم نهد تا که او لعل گردد وی
قمر را رنگ دهد و اگر صلایه کنی این را و ابصفر بیضه مسقط بخورد او بدهد و
658 تشویه نماید چهار یکوزن خود ابخورد و بر چهل جزو قمر یکوزن دهد و کبر زعفران
و شنگرف و زنجار برابر صلایه نموده و اکبریت محلول بخورد او دهد تشویه
نماید تا بکمال رسد یکجزو از و بر پنجاه جزو قمر را طلا کرده اند
۹۶: ابکر و براده نرم مار قشتی صلایه نماید با خون خاک شود پس یک ب محجم تسقیه کند
تا نکو شود و یکر بدانکه حدید را بار خل ککلیس کنند حمرت با مشتری و بیاض
تصعید نماید با زرنیخ را براده حدید براده استوار کنی تا بذکور زد در دیگی
بنه و ته گل خاکستر دو سه انگشت بهر طرف و دها ما قرعه را ربعی از خاکستر تا بالا
دارد و در زیر دیگ آتش نرم کند اگر دست بر قرعه کنند گرم نباشد

آهن

اخر چون دیدی که عرق منقطع شد بیرون آرد و بساید چون خواهی که
در یکجزی بدهی جزوی از وی بیخ در شست چهار قمر توشیده وا آرد
بکرد عطارد پاک کرده چند زرورد برشاب و شوره محلول داشته منتهی کرده ١٠٩٨
وآتش بدیر بموده یکبار با جوهر بصری در کدازکی کند و قرص سازد و بعده
بکرد قشر مکلس و محرو یکبر مقرر نماید هر بار وزن کند اکه کم شود لوث او ر
دیگر بار نماید تا قایم گردد و بعده بکرد روغن زردی بیضه بیخ شش سیر 659
تالوث او رقشر سحق کنند ارده حله نماید بعده ملغمه مذکور در کاسه چینی انداخته
در روغن مذکور بالا اندازد و بحکمت در دم نرم خوراند تا تمام روغن
در خوراند و خشک شود و نیم سوخته گردد بعده ملغمه پاک کرده جدا کند
و اندکی سیر توتیا سبز اندازد و بمالد طبخ دهد و بازپس دور چون موم
گردد و یکی از آن باشد تخم نماید بعده قریب سنگ طلا نماید و تشویه کند
بعده بدهد و محمر گردد ملغمه مذکور را اگر رسیده بود با طبق زر طرح دهم

کامل آید و کره رسیده بود و در شبنمها بطریق حمره با عقاقیر محمر و صالحه اعاده کند

عرض حاصل آید و شکر حق بجا آرد و پوشیده وارد

بگرد و زیبق با گوگرد دیگر جزو و سرب با گوگرد دو جزو و ملغمه کن پس بگرد ۱۰۴۹

زنگار و زعفران حدید بوزن چهار یک همه نطرون صلایه نموده

تمام را باز شوی بعده بگرد و را جرا باز زجاجی سحق نموده بران خرمای

۶۶۵ بریزد و بشوید جمله او دیه و بدرته این پوشیده بوته مهر کند و بگذارد

و سرد کن و باز بر همین ترتیب که احسن اعاده نماید سه بار و آنگاه

کن که چگونه شده از جمله شکر کنندگان باش و از نامحرم پوشیده دار

بگرد و نوشادر و زرد سرخ برابر صلایه کند و بر قدح زجاج با بر ۴۰۸۷

عصاره بر آتش نرم پس سرد کن و باز صلایه کن و گرم نما و سرد کن

همچنین بحرکت پس بعکس بروی بر اوشش یک وزن زعفران و

بگذار تا سرد گردد آنگاه سحق کن و با آتش باز برد اعاده کند بسحق نمودن

دار

واب وادن وافتاب داشتن عقد کردد وحل کن زیبق باو عقد کند
وخاکستر گرم بس طرحکن وپوشیده دار وسکر حق نگاه دارد
بکر وملغمه جوهر لصبری باشتن زحل هرکدام که بود وپنت درم کبریت ٢:٨-٨ا
باشد که محمر بار زعفران وزاکه وزنگار کرده باشد بلشبه وطبخ خلاصه
کردن بود بحذر نرم نوشادر محمر هم بر زعفران وزاکه وزنگار باشد
وجمله یکی کن وسحق بسیار نموده باشد بعده باتش آکه سحق محکم نموده و ١٦٨
در ود قدح بحکمت بدهد و عقد کردد وباز ملغمه بنشیر برود
بکر وزحل پاک کرده و عطارد با که بموزن ملغمه کند وباب لیمون وزنگار ٢:٢ ٨.٩
صلایه نماید تشویه بعده همچند کبریت فروش و بتر کن در قدح و
باکوره شیشه تشویه نماید ودیاتش آتش نرم سرد کن و مرو دارد
از کبریت تازه اعاده کند و کبریت بعده مرو دارد و تشویه
خشک سازد باب رعوه که نوشادر وزنگار در بوده باشد

و تشمیع کند بحکمت مقرر نماید و بر قرعه پوشیده و آرد

یکم و زیبق بحکمت با نوشادر و آب بوزه و حل مسوی قایم کند بعده ۴۸

در زیر آتش و املاح مستهی کند بعده قدری سرب بخوراند و از
جام بیرون آرد بعده تخم و بعد طعمه کند و اگر تخم تجه باشد بعده زرنیخ
سرخ خلاصه کرده منجمد زیبق یار کنند و سحق بسیار کند بعده سه چند
زیبق و کبریت لعل شده یار نماید و صلایه کند بعده با خل نوشادر
محلول زاج و زعفران و زنگار محلول کرده تشقیه نموده و خشک سازد و در شیشه
بر دو آتش حکمت دو آتش و نرم کند چهارم بهر قرع و ارد خواه باز عوده
با حل محلول تشقیه کرده و در شیشه بر دو آتش بهر آتش کند چهار و پنج شیشه اعاده
نماید با کبریت و زرنیخ کمشو و محلول کرده با روغن زرد تشمیع کند

یکم و زحل مکلس محلول و زهره مکلس و زعفران حکماء و بصریت و توتیای سبز ۴۹

و مارقشیثا و کبریت صالح و زرنیخ احمر جمله برابر کنند و یکی کند صلایه نماید

بعده

بعده همچنین زنجفر اندک اندک بدهد و صلایه نماید تمام یار کند سحق محکم کند

بعده نوشادر محمر محلول بهم صلایه کند ربع ادویه نوشادر دارد

بعده سرخ آن را که با آب نرنج با لیمون با سرکه مقطر شده باشد

چهل تسقیه نماید و سحق تشویه کند چیزی زیاده کند چون نیکو تخمیر یافت

در سفافه کند روغن زردی بیضه بخورانند تا سه روز اعاده کند

تا مشمع گردد بعده بر برگ قمر طلا نماید باید شمس گردد و اما اخر سه 6.673

تشویه خشک سحق کرده دهد وگر این عمل با زحل متعول و زعفران

زرنگار و زنجفر نماید خلاصه نیکو گردد و هرچه خواهد کند

۲:۹:۱ بگیرد طلق توتیای سبز یا تکلات سنبواب جه چندان سحق کند که محکم گردد

بعده مالکبریت و نوشادر قایم کند و مرتشن لبه کند تشویه میدهد

۱:۹:۳ دور تشویه ثابت گردد وگر در شیشه سه شیشه قایم گردد و گوگرد

زرد با طلیه سحق کرده اعاده کند و قایم نماید اما کبریت تصعید کند

تا نصف باقی برآب کبریت فروشی و تیز کند بدید حکمت قایم کرده بعده

٦: خواه با زر ملکس کند خواه نوعی دیگر بگیرد کبریت پاکیزه با شیر صبر سحق

نماید و همه کند و سنگ زند بعده بگیرد زرنیخ پاک کرده و سرب جمع شده

ملغمه کند و سحق نماید با شوره و ترشی آب بشوید و همه در کوزه

در کوزه آهن کند و گرم کند و ملغمه اندازد و با آهن سرد بمالد و آتش

نرم کند وی باید و همه بجوشاند تا منجمد ملغمه با شیر کبریت بجوشاند

و ملغمه مثل جوی پیکر ملکس کرده باشد بعده با حل زعفران و زنگار سیقه

و سحق کند و قرص کند و در شیشه نرم برساند خواه و در شیشه ببرد و

بعده خواه با طبق زر طرح کند خواه زر را با این ملکس کند و گر این را

در کوزه زهره کند رنگ بیشتر و بهتر نماید هر چه داند بکند

٧: بگیرد یک سیر شکر سرخ بر پاله گرم میکند و آب نخود سرد کند بگیرد ده سیر آب

نخود بجوشاند بدین طریق استاند بگیرد و نیم من یکمن آب ندارد و تیز کند

و او

مراد تر شده باشد ای که مانده بستانند بدین طریق تر کنند میستانند چون دو سه
من آب شوده با بخود دیگر بگریز کنند و گر خام بود شوره راده و این
آب شوید بعده بگیرد سیر براده حدید با کبریت نوشادر صلایه نماید و
در شیشه چهار پهر تشویه کنند و وزن نماید آنچه کم گردد نوشادر دیگر
بار کند در شیشه معزز نماید و حل کند بطریق مذکور را بطریق که تشمیع
و صلایه نماید و گرم و سرد کند و حل نماید و خشک سازد و در شیشه 665
سه چهار بار آتش کند قرص معززه شده بعده برون آرد با بگرد
بعده پیر زیبق با بگرده صلایه نموده چندانکه زیبق ناپید اگردد و
سحق بسیار نماید تا ارد گردد بعده در شیشه برد چهار پهر آتش محکم کند
فرود آرد و بحکمت حل کند سیماب فرود خواهد نشست حل اد و به
از بالا تمام بستانند زیبق جدا کند بعده بگیرد دیگر و علم احمر باریک کند
و در طشتی اندازد بعده آنچه کو راند که اندکه بدهد و بالا تا تمام

یکی گردد بعده خاکستر گرم بحکمت گرم کنند ارده هله خواهد شد بعده سیماب مذکور ب
بحکمت یکی کنند بطریق ورالت حل بردارده هله خواهد شد بعده یکگردونه
تولهٔ زهره پاکگرده یکتوله زر بگدازد و ورق کند بر انگشت تافته
نگاه دارد تا بر که خوب حل مذکور بستاند ورق از طلا کنند تا وکنند
ساکن ساکن در مرده و قرار میشود او سپید و اخر زرد شدن گرد چنان
شود که از و طلا و صحیح در همه امتحان برون اید و شکر کنند
۲۹۵ بگیرد صفایح حدید تنک حته زرد و سفید بروی پال و کبریت بروی
پاش و نمک فشان وور ابت بخار مکن و بگه کن بعده استنزال کنند و بحکمت
تجربه کند و کمر براده حدید کبریت با زرنیخ لنی و تصعید نمائید فرود
اید پاکیزه این را فهم کن و پوشیده دارد و تجربه نماید
۲۹۶ بگیرد زیبق مثقال دو جزو کبریت اصفر سه جزو صلایه نماید تا سیاه گردد
پس اندکه اندکه زر روی سفید باد هن او بده ستحق نماید و تشویه سازد و در قاروره
بلن

یکنند سه بار این عمل کنند تا پای او را در غایه حمره پس شمعکن با روغن
زردی خوز و پس بده یکی ازین براده قمر مدور ان ار دیکو دیگر ۹۰۷ ۱۰:۲
پنج درم براده زهره و پنج درم براده مریخ و پنج درم جوهر بصریه
و پنج درم شنجرف و پنج درم نوشادر و پنج درم سرب زرد و دو
درم گوگرد پاک کرده تمام را کی کنند و نیکو صلایه نماید با آب کنوار که رنگ را که
669 زرد بوده باشد تسقیه سحق مرا او کنند و شبها حکمت گرم دارد و بعد
بدمد حکمت با روغن بیضه تشمیع کنند امید است که در قمر زر نماید دیگر آنکه ۹۰۸ ۱۱:۲
زر پاک کرده و زهره خوب و مریخ خورکشته و نوشادر مرانده و شنگرف
یکان جزو و جوهر بصریه و زنجفر و زنگار و زحل مقتول دو جزو سه روز
بارغوه صلایه کند و تسقیه کند بعده بدمد در قمر رنگ گر خواهد پس برود
باز دهد و ملغم کند بارغوه که زعفران در و بوده باشد و سحق تشویه
نرم قایم قد ثابت اعلا گردد و تجربه نماید تا داند

۱۳ ۱۹۹ ۲: بگیرد زیبق و کبریت و عقاب برابر و در شیشه انداخته چهار پهر آتش کند فرو آرد
کبریت نوشادر بالا رفته بهد و در شیشه نوشادر و کبریت تازه دهد
و نگاه دارد و زیبق محمر شده را از زرنیخ شش سیر بوره یکسیر و شنجار
نیم من آب جغرات بگلیه برآب محکم و مکرر نموده پاک کرده بگیرد و کبریت
و نوشادر مذکور صلایه نموده بجوشاند رغوه کند بعده محمر مذکور را
تشمیع نموده تشعیه سحق و تشویه نرم مشمع کند بعده با موطر رزوده ترکند
و در آلت حل برد و بحکمت حل سرحکند و فهم کن که این سرخ آب که کرده
چه کند و چه خواهد گشت بتجربه کند و اثر نموده
۱۳۳ ۲۰۰ بگیرد زیبق محمر و مکلس خواه ملغم خشک ساخته و در رغوه سرخ آب طلیخه
کرده خواه شنجرف با حل زعفران و زنگار رگار ریک کرده یکی از این
مار فشنه صلایه نماید و تشعیه سازد طلحه محمر بدهد خواه زحل برگ کرده
طلا کرده مکلس خواه علم احمر مکلس بار نماید چند تشعیه کند تشویه نرم کند مؤثر
و طلق

668

و تکلیس کند و کار فرماید بر هر جسدی که خواهی شمس خالص بیرون آید

بگیرد حدید براده نموده و نوشادر برابر او صلایه کند تا که آرد گردد ۲:۱۴

بعده سرکه بازاکه مجمر نموده و صاف ساخته بطریقی که تشمیع و کاسه بر

انگشت تافته نهد چون کاسه بالا گرم شود فرود آرد و باز سرکه سحق نماید

بدین نوع اعاده کند تا سرخ و خوز شود و شنگرف گردد بعده بگیرد

کبریت پاک کرده هیبت بگیرد سرکه مذکور سحق و آفتاب بخوراند که

او تمام خشک سازد و با سرب گشته نصف سرب کبریت یار کند با سرکه

مذکور سحق و آفتاب برم هیبت و بگیرد شنگرف بود بعده بگیرد

عطارد پاک کرده و کبریت مذکور چند او یار کند اصولت تسعه و تسحق سرکه

مذکور بکند در شیشه چهار آتش نرم کند فرود آرد و بدین طریق در شیشه

قاروره اعاده نموده خایم و مجمر کرده بعده بگیرد زر تکلیس با همه ادویه

مذکوره وزن کند سحق کند تسعه و تسحیق و تشمیع نماید و درد کاسه 669

مهر کرده بحکمت آتش سویه و بعد در بوته اعاده تمام کند در دو سی دو دو قمر زر بکار آید

در سرب همه کار کند پاک کبریت یکروز در روز کمیز آدمی یکروز در جوه یکروز در میان

بز و یکروز میان سرکه و الیمون یکی کرده بجوشاند بعده چهل بار آب الیمون

۲:۱۴ در آفتاب بدهد بعده بشوید و خشک سازد سرکه مذکور بجوشاند پاک کردن

عطارد یکروز دیگر در باخشت پخته سحق کند و یکروز در باد و طبخ کند و یکروز در

670 خردل کند بعده با نمک سحق کند بشوید یکروز در نکشب در چهار کمین بجوشاند

آدمی و گاو و دو چهار گوسفند بعده کار بندد و بکار آید

۲:۱۶ یکروز در بجفر خر که سه شبه اعاده کند بیست درم علم احمر بار کند و سحق نماید

چهار درم علم احمر بار کند سحق نماید بعده شانزده درم علم اصفر در تشی

بار نماید بحکمت سحق کند تا بحجر و نماید بعده در کتوره آهن خواه موم

خواه روغن بید انجیر بالا اندازد و آتش نرم بحکمت کند تا قرص محجر بندد

بعده بر ورق آرد پاک سازد با صل زعفران بتسبغه و سحق و تشویه نرم

اعاده قایم و محمر و متورد و کاری کرده نکو کنند این را در شیشه هم کرده اند

و مشتر هم برده اند با ارواح و اجساد هم و اند کار برد

۱۷ ۲:۴ بگیرد ده درم مریخ و پنج درم شنگرف با آب زراکه و بالجابرک مستبول گرم نما شد

هر دو را السبعه تشویه سحق نرم خشک ساخته بعده ده درم کبریت یکی نماید

هم بدان آب سحق نموده تشویه نرم خشک سازد و بدهد بعده سنگرف خلاصه

و آتش خوار نموده و زرنگ را که گرفته لحکمان ده درم یار میکنند و بحکمت میدهند

تا دو چند مریخ وزن ده بحکمت یکی کند و پوشیده دارد

۱۸ ۲:۴ بگیرد زیبق مشعا و کبریت محمر نموده برابر با آب زرک آکه صلایه نموده سه روز

نسقیه نماید و سحق و تشمیع نموده بعده در شیشه سر فراخ و کشاده اش

نماید و با کبریت بکدازد بعده اندک اندک و نمک اک میدهد و آتش نرم

میکند تا همچند اندازد و هشت پهر آتش کند امید است که محمر و تشمیع گردد

۱۹ ۲:۹ بگیرد زهره مشعا با همچند کبریت و نصف سنگرف یکشد بعده با همچند مراد

سحق کند با زهره و مریخ سحق بسیار کند بعده زحل خالصه برنگ سنگ کند و مثل او طلا کند

تشویه کند محکم برنگ زر شود بعده مثل سحق تشویه کند چون برنگ زر گردد

زرد و قمر بدهد شمس اعلا گردد هرچه داند بکار برد و تا داند

۲۵ ۳: بگیرد کبریت زنجفر برابر با آب لیمون و زاک و زعفران محمر کرده سحق کند

از زهره خالصه برنگ تا زیکموده صیقل طلا کند و بکشند بعده دیگر با آب

672 مذکور صلایه نماید و تشویه کند برین طریق شش بار اعاده کند بعده

با شهد و روغن و نشادر سحق نموده و غلوله بندد بعده زحل مصفا را

در گداز رکیکان میدهد تا برنگ زر محکم و آتش مدبر گردد و اگر این

ادویه بر قمر طلا کند و بدهد زر دوام گردد هرچه داند بکند

۲: ۲۱ بگیرد مریخ و زهره و زحل هر سه با هم وزن کبریت و نصف شنگرف

جدا بدهد بعده یکجا کند با هم وزن چند شنگرف و همچند کبریت با آب

محمر نموده با آب صبر سحق کند و بدهد و یکی کند و طبخه کند هم با آب مذکور

تشویه

تسویه نرم برساند تا که تمام شود و مهره واند کار آید برد

بگیرد قرص حدید و بوتش و زرد رسه شبانه روز به پزد و کبریت سحق نماید ۳ ۲:۴

در شیشه پرد و قرص مجمر نه نشیند و آن بحکمت حل کنند کار به آید و گر شنجرف

وجوهر بصری بار نموده در شیشه قرص مجمر و نشین کرده

باب در تدبیر ثبوت زنجفرات بگیرد مراد شمس را بتفصیل پروردگار ۳ ۲:۴

دوازده توله زنجفر بعده قدری زاکه و نوشادر و روتیر شل ابی صلایه

نماید و سحق و تسویه نرم بدهد بعده بحکمت حل و عقد کند بعده سه توله

دیگر با آب لیموی تیز حل نموده در هر توله زاکه قدر کور صلایه کنند حمر تا

و با ملح کاوی و بهم سحق نموده یکشبانه روز در و نداشت بگذارد بعده حل صاف

بگیرد و زنجفر را التسقیه نموده و صلایه کند برابر او قرص نمک سازد بعده

بگیرد دیگر زاکه و زحل برده و کوکرد گشته و زرزر دوام کرده در آن نیز

با شیره نهد آتش ملایم دهد و بحکمت میکند و بدل غنم با لیموی تیز نموده و

باماده گاو بحکمت مبخوز انداز سه چهار شبانروز اعاده نماید بعده بیرون آورد
زحل را جدا کند و در بحجر سنگ بند و در بوته انداز و زنگار بهم در بوته گشاده رو
نموده باز مدد عقد زهره و ام بیرون آید قایم و ثابت

۲۰۴ بگیر ذر بحجر قدری بخود زیره کنند بعده روی سنج را با زردی بیضه
صلایه نموده در بوته زهره معاکرده فرش نماید و بستر کنند تشویه
674
با جکک او را بدهد امید است که چند بار اعاده کنند قایم و کار بگیر گردد

۲۰۵ بگیر ذر بحجر و بخار بنوره بار چند بعده با حل نوشادر و مجمر و زاک و زنگار
و زعفران سه چهار روز تسقیه سحق گرم و سرد نموده بکناد بعده با عقاب
که از آهن قایم نموده بوده باشد و مجمر را طلا نموده در سیسی سر بسته
جام بعده در روی نوره فرش و بستر نموده نشش بهر آتش کنند و بحکمت
هفت بار اعاده کنند بعده در بوته معاسو فرش بهره فرش و بستر نموده
در دیگ مرا از دیگ نهند دوازده پاس آتش کنند تمام گردد تا و اند

بگیرد

بگیرد زنجفر را چهار چند شیشه آماده کرده باشد بعده بار غوره کامل ۲۶ :۲
تشویه سحق نموده چهار بخور در برابر او بکند بعده بار غوره کامل صلایه
نموده نصف وزن زنجفر از زهره پالگرده و زنگار کشوره نماید که
چندانکه بکشد بر نماید بعده در بوته گل سفید کون کرده بحکمت بنهد شیشه
و شکار را انداز دهد استوار کند و بدمد عقد گردد زهره جدا و زنجفر
675 جدا باشد بعده در شیشه و شکار چند کرت بدمد پالگردد

بگیرد نوشادر قایم محلول زعفران را موم نموده حل کند زنجفر را صلایه نماید ۲۷ :۲
و تشویه نرم بحکمت قایم کند و حل کند خواه با زهره خواه با شمس در قمر کار کند
و هرچه داند کار خود بکند این را استادان تجربه نموده اند

بگیرد مرکالهای زنجفر در سبدی بیضه که با نوشادر حل کرده باشد ۲۸ :۲
تر کند برابر مرغ بغلطاند بعده در بیضه خالی بگیرد زرده یکی بالا کند و
تا نیم بیضه دیگر بنویسد و دیگر گل کرده با در بوته گل نهد و مهر کند و تشویه

بحکمت بدهد بدین طریق هفت بار اعاده نماید قایم گردد.

۲۹ ب: بگیرد زهره با کرده و رنگین بر کساخته برابر او زرنیخ زرد و ده تسقیه ابراک
داوود طلا کند بعده کبریت تسقیه حل زعفران کرده همچنده زرنیخ طلا کند
بحکمت یکروز یا سوزش زهره کنند و بگشند بعده سیماب مقدار زرنیخ دیگر
نصف کبریت زرد بعده و او از ده کبریت و اقلیمون زده بریزد
برنگ شمس شود و گر دور روغن گل بله اعاده کنند برنگ شمس اید 676

۳۰ ب: بگیرد با نمک بهم درود و شراب تشویه نموده بشوید بعده سه چهار تسقیه
و سحق و رغوه دهد بعده با روغن سهد و نگار خبان کنند که تا نه
یکبار و بوته بر بوته انچه ارو گرده برنگ شمس بیرون آید

۳۱ ب: بگیرد سنگ سرمه را نکو بد و با تیل او نیج در کوزه کن و تشویه نماید یک شب
باز بر و اغلی و نمک هنجده تشویه نموده سه کرت اعاده کنند بیرون
ارده و سحق کنند و بشوید با آب خوش تا شوری نماند خلاصه گردد

بگیرد

۲۸ ۳۰:۴ بگیرد سنگ سرمه را و بگدازد و در مغرفه آهن یا در بوته بزرگ و ملح بر وی
افکن و بگدازد و بشوی از ملح پس سحق کن با زیبق سحق نیکو و در حرقه
انداز و بپفشارد و بدمد و ز مشتری و زهره کار کند باید که حکمت کاری
نماید تجربه نموده اند و اعلا این بود که مذکور است

۱۹ ۲۰: ۳۰:۳ بگیرد بیست درم قشره یا مشتری مکلس کرده بیست درم و عطارد مکلس
بیست درم و حاجت که با علم احمر و جو کهار و مبیده است یکی کند و صلایه 676
نماید بسیار بعده بیست درم ثم الفاید و با جو مهر علم یکی کند بعده عقاب
قایم حل نموده سه تشقیه سحق تشمیس کرده قرص نماید و خشک سازد
با باقی الیعض بحکمت طلا کرده جامه کرده نموده و در دو شرابه اندازد
و زیر و بگدازد فرو برد تا مدت یا پروده روز بدارد و سه تشقیه اعاده
فرماید بار بدان طریق مذکور سه چهار کرت بکند و گر کامل بر خواهد
ملغمه خشک نموده ار دو کرده بحکمت عملی بر دگر دو کرده اگر عطارد و

درم باشد یکان درم و زر و همچنین مصعّد کند تا حل قمر صلایه کند گرد دارد
بر بوته معما کرده بحکمت بکند تشویه نرم بدمد بعده بحکمت بدمد عقار شود
با قمر بار نماید بدمد اول برگ قمر تحیده بدمد بعده ملغمه کند بحکمت تارث
نماید و با قمر و عطارد و سه چهار کرت سید مد ملغمه کند بحکمت برساند که
وسنگ پرورده کار بگذارد و پوشیده دارد تا واند
۲۳۴ بگیرد عطارد و راحب مشتری عقد کند بعده در وود نمک تصعید کند 678
بعده بگیرد سه جزو مریخ و سه جزو جوهر زرنیخ سه کرت مشویه حکمت
اعاده کند تکلس نماید بعده سه جزو تم الفار و سه جزو قمر مکلس کند و قلع
هم بدین نوع مکلس سازد بعده شش جزو فرار مذکور با مکلس مریخ صلایه
نموده بعده کلسها را و بگیرد و دارد و صلایه کند بعده با حل قمر صلایه کند
و تشویه نرم اعاده کند بیست کرت بعده سه کرت دیگر در تشنه
کند در زهره و مشتری طرح مد حاصل آید تجربه کند

بگیرد

. بگیرد بعون و برکت الله آهن مقناطیس و دیگی به شکل کوزه سازند بغیر لبها تنگ ساخته ۲:۳۸
سیر باشد نه انگشت بن و نه بلند بر اب کوزه سرپوش کند تا نه بخار دود
بگذارد بر شکل تنور نماید و دود کش ها سازد و باید که ثلث کوزه نیز برسد
و دیگر اب تنور گرفته بود و بعده بگیرد عطارد مشاکرده پنج سیر زرنیخ را
پاک کرده بر طبق قمر ها براده نیم سیر نوشادر هم بنیز اول عطارد و قمر را
۶ صلایه نماید با گلاب بشوید بعده نوشادر و زرنیخ سحق محکم نموده در دیگ ۶۷۹
نهد و انچه در رنگ محمر الوده باشد با روغن ماده گاو گرم کرده بشویند
و بیندازد و بعده روغن دیگر اندازد چندانکه دو سه انگشت بالای او دیم
ایدا آتش نرم بحکمت کند چون روغن کمتر میشود دیگر می اندازد گرم
کرده تا هفت روز آتش نرم کند و چون نیم روغن ورق بندد
و چیزی زیاده کند و حاضر هشیار کند تا دودی و آتش نخرد تا بزد
بزرگ تا حتی حاضر دارد بر فرو نشستن آتش طریق حکمت نگاه دارد .

وور شب بسیار میباشد و باید موافق بهم کار کند امید است که در چهل شبانروز

برسد عطارد بیرون زنند و آب دیگر بشکنند که دود چون دید که دیگ

بشکند شد فرود آرد و قربانی و صدقه دهد عقد خود بدهد و روغن

وریم از بالا دور کند و پاک سازد و بشکند و بکوبد و سحق نماید بعده

با بول حمار تر نماید و سنجی کند و دودیگی کند و بریان چنان چه کمین ور جوزد

و خشک شود و سه کرت کمین ور جوزد و خشک شود و سه کرت کمین بخوراند

و فرود آرد و بعده چند بوته از گل حکمت کند با سرپوش بعده ادویه

اندازد و در بوته خالی بگدازد با نمک سپیدی بیضه مهر نماید بعد گل

حکمت طلاکرده محکم کند بعده تغاری پهن بار زمین هموار کنا و ددو دیگ

دان سازد و در تغاری بنهد و دیگ پر کند بوتها جایی که یک انگشت دیگ

بالا پوشیده باشد بعده چوب بر آتش نمود و بالا باچک شکنند و در زند

و فرود چندان خوب بسوزد که انگشت پوشیده چون بیرشد بالا بشکند

و بکنند

دانگشت و پاچه گوسفند سالی می اندازند و آتش زنند و میدارند تا ده دوازده

روز بعده ماده گاو فربه قربان کرده شکنبه دیگر دارند و سوراخ کنند

بوزنها گرم و روغن اندازند بر روی گشایند و زنده دارند و بر روی کشند

با تراب مذکور مکرر صلایه نماید و بر روی سازند قدری و دیگر بخورانند

و شکر بر روی کار بگذارد بعده مشتری یکبار زدایند که اندکه کند و

و بخورانند ریم بالا دور نماید بعده بزمین نشیب بدیرد تا بتوها

بکار برند کامل باید باک احتیاط علم اصفر بگیرد و با همچند یکبار زده به دو ۲:۳۶

تا قیس دو دراب بار بریزد اما بار سرخ با برگه بکوبد و جام

پر نموده بار روغ کرت اعادت کنند تا بگرید و رکار آید که به دو آب

تازه کنند و مرحه و اید بگار دارد تجربه شده است

بگیرد عطارد با بگرده یکسر نمک خار ربازکوبه یکسر صلایه کند بعده بار است ۲:۳۷

بوزه مکرر تسقیه و تسحیق و تشمیس نموده محکم بسیار نماید بحکمت و لاک کند

چنانکه خشک نماید در شیشه برده و در دیگ ریگ نهد و آتش نرم کند و ساکن کند

بعده قطع رطوبت مهر کند تا دیگ سرد شود و بالا هم آتش ساکن کند تا چهار

پهر بعده فرود آرد نیم سیر ملح و دیگر بار نموده با شراب مذکور بنوع مذکور

تشقیه و تسحیق شمس کند و سه روز خشک ساخته در شیشه بنوع مذکور آتش بالا

و فرود بکند بدین طریق در چهار شیشه یکان سیر نمک زیاده کند چون

در هیچ شیشه تا آتش حکمت اعاده کرده باشد بعده نوشادر با بوزره حکمت 682

حل کند و یا با قشر حل کند ادویه مذکور در کاسه آهن کند و بر سفال مرتک

نهد حکمت بجوشاند در طبخ تا سه روز بوزره در شیشه برده چهار پاس آتش

نرم چهار پاس چهار امیداست که در ته نمک فرص خالص ته نشیند چنانچه

در مشتری کامل نماید و گر بهتر ازین خواهد بچونه طلق در یک سیر تسحیق نموده

بحکمه صلایه کند سرد اعاده سازد بعده خواه در شب خواه در جوش

بوزره با نوشادر خشک سازد بعده نیم سیر سفیده مشتری یار کند تا حل عقاقیر

لم باشد

که با قشر و با صمغ کرده تشمیع نماید بعده با نمکهای نوع مذکور را عادت سازد

شکر الله بکار آید و تجربه نموده اند امینت تا دانند

بگیر قشر و عقاب قایم کرده حاکمه با آتش نرم بگذارد و بروغن ۸ ۲:۳۰۴

سوده بعده در بوته ای امس کنند و بعده نرم بگذارد ملغم قمر بحکمت

حکمت ساخته عرق کنند و در حل سفیدی بیضه بالا اندازد بپوشد بحکمت

بعده نرم گرم میدارد تا قایم اعلا گردد هرچه داند بکار برد

بگیر عطارد را با عقاب قایم نموده و ابوزه اعادت کنند بعده ۲:۳۰۹

با هموزن نشادر صلایه کرده محکم بسایر بعده نیز آب بوره ملکر تشقیه

و صلایه نموده در شیشه نگهدارد امید است که در چند شنبه شنید

اگر اینها مثبت کنند تشقیه نماید و با حل چند بار خوب تر و کامل کنند

بکار خواهد آمد و تجربه نموده نگهدارد تا داند امینت

بگیر عطارد را با عقاب صلایه نموده بعده چند روز در آب نوره محکم کرده ۲:۳۰۶

بجوشانند بعده با هموزن قشر تخم مار نموده سحق محکم کنند بعده بیاض بیض مقطر
بهم صلایه کنند بعده بگیرد شیشه کوزه گردن و دهن فراخ باشد اندازد و بانگشت
بشدید محکم کنند و بعد استوار کنند و گل گیرد بعده تنوری گرد نموده
با حکمه یا پشکه گوسفند سوخته در شیشه درون بجلانند و سر تنور مهر کنند
بگذارند تا که سرد شود و بیرون ارد با مقطر بیضه صلایه نموده
بهم همین نوع اعاده کنند تا گشته با زردی و یکی با سپیدی آبی
و دو شیشه بگیرد اند بعده بیرون ارد و صدقه و هر یکی از و بر شعاد
جزو عطارد اندازد قایم النار گردد و از و یکی بر شعاد جزو بر
اندازد قمر خالص قراری گردد و اکسیر کامل ان بود که گفته شد
بگیرد عطارد با جشتری و رگداز یکی کنند بعده پترهای بس بخم
بیدانجیر پاک ساخته یار نماید و صلایه نماید محکم بسیار بعده در شیشه
بگمشت ملح بریان کرده اندازد علم اندازد و جوهر بگشد بعده

ربع جو هر نمک شود با بول گاو و کان سحق نموده تا سیاه کند بعده با لصاف
در دیگ اندازد و بجوشانند تا که تمام سیاهی او برود بعده بگیرد نوشادر
و یک سیر نمک شخار یک سیر و چهار سیر سرکه اینها و دانگ سرکه موج و دو دانگ سیر
او نکه و در دیگ مقطر چهار گرت تشقیه کند در هر تشقیه سه بار مقطر او به
و در شیشه نماید و مهر کند چهار پهر آتش کند نرم فرو دارد سه تشقیه باده
در سه شیشه اعاده کند معزز نماید بعده بگیرد یک سیر زیبق و نوشادر شب
و جوکهار و نمک شخار و تنکار و زرنیخ خردندان یکسان سیر جمله یکی کند
و سحق کند و زیبق جامد و مقطر مذکور بهم صلایه کند در تشقیه و سحق بشش
مبالغه نماید و بعد از آن صبر حکمت بر اندشش پاس آتش کند و سخت و میانه
شود نرم بر فرو زد و بالا رفته و فرو مانده یکی نماید بعده املاح مذکور
جمع تنکار یکی کند تا مقطر صلایه کند اعاده در سه دیگ قایم کرده بعده بگیرد
زیبق منکلس کند در سه دیگ قایم کند بعده بگیرد زرس منکلس نیست و درم قمر برادن

کرده بیست درم و مس زرد براده کرده سه درم جوهر علم چهل درم جمله یکی کند
با آب معطر مذکور تشعیه سحق و موم نموده مبالغه کند سه کرت بعده نشش
با سن آتش کند و در شیشه قایم نموده و زر مهره یکی بهم نهند تا کامل آید
۲۴۵ بکیرد نوشادر که کنی در باهم براینده کرده بود با قمر مکلس قایم کرده بود
بعده با شب معطر خلاب کرده حل کنند بدین حل مرار واحی که بوده باشد
قایم کرده اما عطارد مکلس ورق و نیک ملح بحثه را تشمیع و حل کنند بعده طلق
با براده قمر را در وحل کنند چند روز و در آلت حل بود تا صاف بود بعده عقد
نماید و کار خر ماید دیگر چهار ارکان با حل مذکور در شیشه اعاده کنند و
در چهار شیشه قرص قایم نشیند دیگر چهار درم زیبق در کف دست
خود کند یکدرم طلق قمر با آب و هن مالد و ملغمه کنند پس در شیشه برده
سر او شیشه با نیمی که آب نرسیده استوار کنند و در گل کرده بر آتش نرم چهل
شش ساعت بسوزاند تا خشک شده باشد بعده با ماء آبی آن معطر صلایه کنند

برادهٔ نقره

686

سه روز تشنه صلایه کند و تشنه شود نرم میدهد بعده با حل طلق ماهی صاف ساخته

سه ساعت سحق کند پس تشویه بحکمت بکند مهر گلی بر پشت قلعی دوازده

زهره کامل آید تجربه کند مرحه و اند بکار برد

بگیرد طلق معدنی حل کند بدان بداروی محلل تا آبی شود و سپید روان ۲۰۶۳

پس بگیرد زیبق زده و پاک ساخته و بآب ملح پاک کرده ده جزو در مغرفه

آهن زده و ده کن بر آتش نه تا گرم گردد بر روی چکان و در چهار دوان

اعاده کن تا عقد گردد همچون سنگی تیره و سپید زیر نهد و آفریده و

بر آتش بگدازد تا چون خاکی شود سپید درم مشتری مثقال یکدرم

بنه و بگدازد بیرون آید نقره قایم اما خشک در ده درم یکدرم نقره

خالص بگدازد نرم نیکو گردد مرحه و اند بکار برد

بگیرد براده قمر با همو زن زیبق صلایه کند تا یکی گردد و با مثل آن نوشادر ۲۰۶۴

بهم سحق نموده میان دو قدح زیرین گل گرفته و زیرین پی گل مهر محکم کند

و بر انگشت تافته نهد بی نفخ پس چون گرم شود بردارد و چون سرد شود تا کنند

و سحق نماید تا دو دوار و ده گرت تا خبان کرده که صحیفه زهره تافته برود

چون شمع ابیض پس اکسیر است چون بتمام و کمال برسد و در باب فهمکن این را

~~۱۰۱~~ و دیگر بزرگی گوید که چون ما و راریم کبریت سپید کرده بر هر جسمی ان

جسم را تشمیع کند و قابل روح کرداند پس و راریم روح را پس او

688 اکسیر تمام بود و گفته اند که هزار واحد نفوس قرارد بر جسم های که او

تشبیغ کنند که او ناعت و رانعام و مزاج بدان فهم کن برین سر الهی

۱۴۹ بگیر و کبریت سپید کرده صلایه نماید بسرکه عرق سه روز هر بار که صلایه

و خشک سازد و بعد کن بسرکه پس چو هر جزوی زیبق مصعد کرده که

باز که و نمک و زراج بعکبریت اعاده نموده بود بنه جزو و نیم جزو صلایه

کن تمام تشویه کن با آتش نرم دو شبانروز تا سنگی شود و بگیر درم مرتک

رطل فتر بزی با گرد و بیرون آید تمام با کبره هر چه وانند بکار برد

بگیرد

بگیرد کبریت قایم مبیض ناسوزنده و تارنده جسد خواهی دو وزن مثل او زیبق ۳۰۶ ۲:

مصعد قایم پس سحق کن و با مثل او نمک هاو دفن کن بر شصت و در مم قلعی

مثقال زیبق و مایر ب بگدازد کامل کند و بکار برد

بگیرد جوهر علم صفر مبیض قایم و مثل او زیبق مکلس تکلیس ناری کن و سحق کن و ۳۰۷ ۲:

تسقیه نماید با آب ساض البیض متعطر تا قایم و ثابت گردد بر آتش مقاوم

689 کند و بگدازد و بر صحیفه برد یکی بر زهره مثقال بر خالص صد دست

قمری کامل نماید و بکار برد و این عمل بجا آرد

بگیرد قمر خالص و مشتری با او برابر بگدازد و سحق کن بعده بگیرد قشر ۳۰۸ ۱:

مکلس همچند او بار کند با نوشادر محلول تشمیع کند همچند نوشادر در آرد

چنان تشمیع نماید که با برگ رطوبت بگدازد و بعده حل کند صاف بستاند

و زیبق که مدت چهل روز با طلق و تر شده آب و نوشادر در صلایه گرم

و سرد کرده و در آفتاب نهاده باشد در شفافیه کند با آتش نرم که

حل هر کنور رنجور راند بمراد تا ثابت گردد و خشک شود بعد از آن باهم حل کند و

منعقد کنار و ورشته برود نحاس قرص قایم ترش تا نه با یکدرم بر چهار درم

۴۶۹ ع قلعی مشاهده قمری کامل کند و دیگر ناگردن قلعی بیار دار چهار درم برگ

بموده بعده سیزده درم طلق محلوب و ده درم زاکه یکدرم رنگاند

۱۶۹۰ یکدرم حوکهار یکدرم شنجار یکدرم نوشادر یکجا کنار و سحق بسیار کند

و در بوته مشاها انداخته و قلعی معمول را در میان دارو داده بدمد

منعقد گردد بعده مهر اکسیر را که برای ابیض تمام کرده بود طرح کند

۴۷۰ ع یکدرم در بیش مثقال نقره ب بوره و نوشادر را اعاده کند و آتش خوار نماید

و در بوته آهن و یا شعافیه انداز و عقاب ثابت کرده و در گداز رسانیده

بر روی زمین انداز و بدمد بزم نقره و قلعی کن بموجب زرنیخ

باسم الغار دمیده باشد یکی کرده بر روی زمین میدمد و باید که

نوشادر را از روی زمین نگسلد تا هیچند نخوراند تا بیشتر تا ثابت گردد

دعقد

وعقد کرده بعده همچند این عقد قمر در کدازیکی کند بعده زیبق
مذکور ملغمه نموده بحکمت قایم و مکلس نماید و کار فرماید خواه خمر کند
بر دوکار کند هرچه خواهد میشود و این اعلا اید تا تواند
٤٠١ ٢:٣٨ یکرد قلعی و زیبق و نوشادر بحکمت برانیده اعاده نماید تا قلعی
مالاروده بعده حل کند این حل را ماء سیف خوانند و کرار تصعید
شک اید خواه نوشادر و یکبر قایم کرده را حل کند قلعی زیبق مکلس 691
کرده و در تشمیع کند و حل نماید و باین حل هرچه خواهد بکند
٤٠٢ ٢:٣٩ یکرد زیبق مکلس مصعد سه باره بیت درم جوهر علم اصفر مکلس شمس
بیت درم جسد طلق ابیض مکلس بیت درم قمر مکلس ده درم قلعی
مکلس بنجدرم جمله را صلایه نموده و نوشادر با کلس قشر قایم مقرر
نماید بعده شب و نوشادر و نمک و برابر همچند صلایه کند و مقطر کند
دنوشخ ورمقرر رانه دارد تا کرم برد و حکید و از دهله شود کرم

در شیشه برد حل کند بعده ادویه مذکور تشعیه و سحق و تشمیه نموده بعده

در شیشه برد چهار پهر آتش نرم فرو آرد آنچه بالا رفته است با فرو مانده

یکی کند و با حل مذکور اعاده کند تا به تشنند مر شیشه چهار طلق کامل آید خواه

خرمهره زد بیشتر برد و هر چه داند عمل کند تا داند اغبت

٥٠٣ بگیرد جسد طلق سپید نرم یک توله با دو توله قمر یکبار زده یکی کند و براده

692

کند تا دوازده زرنیخ صلایه کند گرم و سرد و صلایه بسیار کند بعده

در دیگی بیخته بر بوره انداز دو آب و هذ ملغمه در جامه کرده و با عقاب

طلا کرده بر بوره دارد تا بخار گرم بخورد و چون سرد شود آب بگیرد انداز زد

ملغمه بر او برد آتش کند تا جملات جنگ گردد بعده با بوره دیگر اعاده کند

در ته و یک ساز و نیکو گردد بعده بوته معالند بعده هیچ اکه آتش کرده

در صلایه انداخته هیچ نابد بگیرد و ز تمام سرکه بخورد و در سند هد و در آفتاب

رو ز دیگر اثال تصعید کند به بار باوی چین یکبند بعد از آن آنچه بر دو آید

نامد

بانمک قایم مقابله وی بساید دیگر و زاب بوره بجوشد وی بدهد
چندانکه بجوشد و در دو کاسه سبز کند و کاسه سبز دیگر بر سر وی حل کند
و تشویه کند و درمیان سرگین گاو با آتش نرم اول بار سیاه بیرون آید
بشوید دیگر بار همچنان با نمک اب بدهد و اب بوره بدهد چندانکه بجوشد و
دو بار تشویه نماید و باز بشوید و در اب بوره سرکه مقطر هم میدهد
هم بدین طریق بعینه و یکبار تشویه کند و بار هشتم سرخ شدن گیرد
و در هشتم بار بغایت لعل گردد چون عقیق خوشاب بعده بردارد
و در آلت حل نهد بعینه و یکبار تشویه کند بعد از آن بگیرد و بار دیگر
چندانکه خواهی در صلایه کن و بکفچه آب ترنج و لیمون با نمک دیگر
بر وی بساید تا پاکیزه شود بعد از آن بگیرد بول گاو و بول کودکان
و بول اسب تیز یکبار بزود در چیزی اندازد تا که او صاف شود
روز دیگر صاف بستانند و با هم بیامیزد و خمر سرکه در وی کند یکدفعه

694

سر او محکم کند هفت روز در زمین دفن کند بعده برآورده زیبق
صلایه کند از آب مجمد مذکور مقابله وی و روی اندازد و زیر زمین
دفن کند بیست یکروز بعده یکجزو آبی مانده را وزن نماید که چند جزو
بوده باشد دیگر هم وزن وی آب در وی کند و دفن نماید اعاده کند
وزن آب نگاه دارد تا چهار چند جزو آجزو و لعل گردد بفرمان الله
یکجزو از نور حل را شمس اعلا کرد اند تجربه شده است

تنگ نیست
۶۴
دیگر تنوری بکند قدری یکدست و سه پاره آهن بسازد چند انکه دو آ ۲۳۶
باید که بر سر تنور رسد بوته آهن و این تنور تابد و شبانه در تنور نهد
و بوته بر سر پایه نهد و گرم و کرده و درم زیبق بود دیگر درم الممجمد مذکور
بدهد و یکپاره آهن بر سر تنور نهد بر روی وی تنقیه نماید از باچک و یا سرگین
گاو و بگذارد تا که او تمام سرد گردد بعده بگشاید و زیبق بردارد مثال
پرده بر روی وی گرفته باشد بر صلایه اندازد و بمالد و آب جوی یا میان

بدهد

بید هد و می ساید یکروز بعد از ان بر دارد و باز و ربوته کند یکدرم آب
قند و هد و بدان ترتیب اعاده نماید سه کرت یکان روز با آب
کودکان صلایه کند و یکان روز با بول اسب بعده نهاده باز
صلایه با همان الجم یکان ورم ورسوز اعاده کند تا که او مثل هیچون خون
شود یکی از و برده قمر کامل انداز د طلای دوازده عیار اید و اگر 695
او را بخورد داد طلای خود راند و عقد کند و مکلس حته بهتر کند
۴۴ ۲:۳:۲ بکرد و بفضل الله شمس مکلس شده زحل و عقد نموده یکی بر شصت و چهار
۳۴۶ قمر انداز د طلای کامل عیار اید تدبیر مکلس شمس چندانکه باید یکدار ز و
زحل باکرده محر شده بد هد و یا حیا کند تا وزن او ور اید عطارد
باکرده صلایه کند و سحق بسیار نماید و مالش از اب ملح طعام و هد و
او را بشوید و صاف سازد بعده ورجامه تحکم بشبلد تا عطارد زیاده
برون اید پس بکرد بضعی علیه کرت صالی قایم صلایه نموده چندانکه

خون خاک رنقش شود پس در کوزه شیشه و یا سفال گل گرفته کند و مهر کند تشویه
بحکمت و نرم و معتدل با آتش باجکه و یا پشکه گوسپند یا لوفتی که از شوره برآرند
بحکمت برساند و رسیدن او وانست که زرد و سرخ و نرم اب سیاهی
۴۰۷ بمیل غباری کرده انبت شمس مکلس تدبیر بخمر نوشادر صلایه کند و باهمچند
اوزاک انحلال کنند و بپرانند و کذا مال زرجاج بوده علی نوشادر برانستاید و
69.6 و تصعید دیگر و زتمام تصعید شده باشد باقی زاکه را و ور نماید
و همچند دیگر بلده اعاده سه کرت و بدنبال زرد و سرخ و بهتر و لطیف
۴۰۱ اعلا کرده که اصل اعمال انبت نگاهدارد و تدبیر شمع بکند و تکلیس شمس
و عقاب بخمر صلایه بسیار نماید و در قدح زجاج صاف سازد و گل حکمت
گرفته وصل کند محکم تا بخار بیرون نرود آتش از میده و نرم نهد نگاه
کند هر گاه که بخار بالا آید بسیار شدن گیرد از آتش بردارد و سرد کند
و باز بر آتش نهد تا بداند که بگداخت و قرص بست صلایه کند و اعاده

چهارده

چهارده کرت مشمع شود اما هر کرت بر میدارد و می نهد گرم سرد کنند
تا بخار دور گردد نیکوترین تشمیع اینست تدبیر مهر قدح بکر مکث شوره را
چندانکه باید در کارگاه شیشه گردن نهد سه روز میان آتش باشد
بعده نمک مکلس را با جص بیض خمیره کند مهر نماید نیکوترین مهرها اینست
تدبیر حل بکر د مشمع مذکور بکوبد تا چون حریص گردد و در پاره منخل شود
بکو نهد و اطراف او بشو بعده پس بکر و خمیره خضر اللطیف و بر بالای او
سوراخی نماید چنانچه ریسمان منخل شعر که بسته در این سوراخ کشند و بود
پس ریسمان میان سوراخ کنس و منخل شعر بدان ریسمان در میان خمیره
معلق دارد و قدحی دیگر بر سر وی وصل کند و معکوس دارد و در میان
زبل مرشعه زبل تازه کنند تا حل گردد و بچکد دیگر درست قمر جایی بزرگ
بچکانی ظاهر و باطن او زرد گردد و آب سرخ بی مثل است این تدبیر
عقد بکر د این حل از قرعه زجاجه باید و زیبق معادم وی ترکیب سازد و

و موصل و وصل مهر استوار کن با ذکور در دو یکی بنه و ته دیگ خاکستر دو سه انگشت

و بهر جانب هم اما قرعه ربعی از خاکستر بالا باشد و در زیر یک آتش نرم معتدل

باید کرد چنانچه اگر دست بر قرعه نهی نیز ریق گرم نباشد آتش نرم

کند تا عرق بکند چون دیدی که عرق دور شد بیرون آرد و بساید

چون خاک سرخ شده باشد در شیشه شامی کن سر او به بند و نگاه

698 دار که اگر خواهی در جزوی بدهی بگیر و از و با طبق زر داده در نفت

چهار قمر اندازد و رنگ آید چون طلا تا واند اینست پوشیده دار

باب در تدبیر زیاده شدن عیار شمس و رنگ قمر بکرد و بعون برکت ۱۰۶ ۱۴۴پ

اله زحل پاک کرده بحکمت او را قفل کند بعده تشعیه برعوه حکما و اده سحق نماید

تشعیه و تشمع اعاده کنند هفت کرت چند بخورانند بعده شمس کامل را در

گداز و جدا اندک آید که مید حد سه چهار چند با شیر از خود بخورد بهتر باشد

بعده سخت بید پاک گردد بعده در یکبوته کمعیار نیامده هر سه عیار آمد بلس

مکرر

٦٠٢ یکروز زهره پاک کرده با همچند او عطارد سحق نموده چند کرت گرم و سرد
هشت هفت کرت تشویه نرم داده و بر آتش آب مجمر کرده بعده
در شیشه کوه کردن بکنند و مهر کنند و در تنور گرم کرده نهند یکروز
بیرون آورده باز زر سرخ آب اعاده کنند به تشویه نرم بحکمت مجربات
کنند بعده با روغن زردی تشمیع کنند و زر کم عیار کار کنند و دو زر
رنگ نماید و این را حکمای تمام نوشته اند که اکسیر است 699

٦٠٣ یکروز زهره پاک کرده براده نرم با طلق کنند با به چند مثل زیبق ملغمه کنند
و با بر آتش آب و نمک بشوید بعده در دو قدح با آتش نرم تصعید کنند
چنانچه چیزی باقی مانده و آنچه بالا رفته است با فرو مانده سحق کنند
و باز تصعید نماید با آتش نرم تازه بدین نوع هفت و یکدگر اعاده
بکنند با آتش نرم تازه سرخ بگردد زر و مانده خواه با نوشادر
و سرکه و زنجار کنند که زنجار حکما است خواه با زر کامل هفت چند فرو آرد

در کداز تخمیر کند یکی بر شمعا و چهار یاقوت کند و گر با سرخ آتش شمع کند در

قرهشت و نه نماید تجربه نموده شده است تا واند

۶۴ بگیرد زهره با گرد و کبوتره نماید ته هموار و گشاده بعد با شخص وی عطارد

و اگر سنگرف بود بهتر و بست کبوتره انداز و و از بگیدرم بزر قرصی

کرد نموده بر سر چوبی با یک وصل کند و بمالد با زهره و شمس سوده

۹۰۰ شوند ملمع محکم کرده و در مالیدن بیم کان چند کرت بدهد چون

نحاس نشده بود کرد ار داده و به که لایق بود با طلیه طلا نموده کند و

در نمک با حکمت تشویه بزم میدهد سه چهار کرت بعده در سر کس شمس

کمعیار طلا کند تشویه و هد سه چهار عیار بیفزاید و گر حکمه کند در قمر بسیار

نماید آن بود که حر نموده ایم اما جای تجربه باقی است

۶۵ بگیرد طلق سیاه با همچند او و سرخ ثلث و هد سه کرت همچند او بید

بدهد چندانکه زهره و زحل فرو داید بعده همچند او زر کامل و هد

بکماه در کوره

یکماه و یک توله کمعیار زر بدهد و عیار افزاید تجربه کند

٦٠٦ ٣٠٣ :٢ دیگر مرکب کند با بار قشینه و شنگرف یکجا مکلس کند و در زر و قمر کار کند

٣: ٦٠٧ دیگر مرداره حل بد در کبریت و سپیده و نوتیای سبز و شنگرف چند تشقیه

ابتدا داده در روغن سرخ چند تشقیه رغوه داده بر همه بار روغن و شهد

و شکار بدهد وزن برابر چون حل کرده با شمس کامل بدهد که با نیم در

یکتوله ده چهار عیار افزاید تجربه نماید هرچه داند بکار برد ٣ ٦٥١

٦٠٨ ٣٠٨ :٢ دیگر دو کبریت و زراکه برابر با حل زعفران و با آب لیمون تشقیه سحق کند

برگ زهره باگرده با یراده کند او را در میان شنگرف بار غوره طلا کند

بعده ادویه مذکور طلا کند مکلس ساخته سه کبریت ادویه تازه کند تا که

او مجمر و مصفا گردد یکی ازین در دوازده شمس کمعیار عیار بدهد ده و

عیار سیر افزاید و او در زر کامل نماید فرود آرد و مجمر کند بهر ازین امثله

چندیه گویند هرچه داند کار کند و تجربه شده است

۶۰۹ بم بگیرد توله زر طلا با یک توله روسخت در بوته معا انداخته بدمد بعده بگیرد شنجرف

تصفیه حل کرده داده و چند تصفیه سفید جد زهره فرو داید شانزده توله

فرود اید یکاشه ورد دو توله کم عیار بدمد چهار عیار افزاید

۷۰۰ ۲: بگیرد زهره رنگین طلمه نموده بعده در دو کاسه با آتش نرم برانیده

بعده بالا رحته و هر نوبت ماده با آب لیمون صلایه نماید طبیعت بگیرد اعاده

702

کند تا هر دو یک شیند بعده یکی بر سه قمر دهد بعده با زر کمعیار یکی بدمد نیم

عیار زیاده کند و گر با شمس طلا فروارد در نکیس شود در قمر کم رنگ کار رنگ

کند و به نماید بخوه شده هرچه کنی درست اید حکم

۷۰۱ ۲: بگیرد یک توله زر یک توله زهره توتیای سبز یک توله زنجفر حکما هر چهار را یکی نماید

و نکاس بزد و در دو توله یکماسه انداز ده چهار شو اید

۷۰۲ بم بگیرد براده حدید و نوشادر و دو سخت و زنجفر و توتیای سبز برابر

بجگه یکی نموده چند تصفیه آب غوره دهد بعده با روغن و شهد و شکار

چاکند

حل کنند بعده خواه بر این مثال خواه باهمچنین زر طلا یکی نماید ماشه و در توله کم عیار
طرح کنند رنگ خوب برد و بتجربه نماید اینست

۷۰۳ ۲: بگیرد یکدرم زر طلا توبه مصفا کرده مارقشیشی همچندان او اس نموده و مهر کنند
در دو وسکوره تشویه و بعد میانه مکلس کند از و یکماسه و در یک توله و هده سه
عیار بلند برآید تجربه نماید تا که و اندازه لو و که حکم آید

۷۰۴ ۲: بگرد مارقشیشی در کلیهتی جوشانیده بیرون آید و خشک سازد بعده باهم
چند او کبریت صلایه نموده تشویه نرم داده هفت کرت اعاده کنند
بعده در تشویه نرم بکلمت محکم کند بعده با سهاده در روغن سنگار حبه بندد
در زر طلا را بخوراند تا ذرت مارقشیشه در آید بعده و در دو توله یکماشه
طرح کند بعده چهار عیار بلند برآید تجربه نموده ام

۷۰۵ ۲: بگیرد زر طلاء احمر و زهره را براده کرده و آهن اصفر کرده باسه
وزن او کبریت یکی نموده بحکمه یکدانه و براده نماید و با آب ترنج کنند

وتشویه و هد بعده دو چند زیبق مشتهی کرده با آب ترنج و آب لیمون شب حل کرده

صلایه بسیار نموده گرم سرد کرده سحق کند بعده شراب بوره کبریت انداخته

بجوشاند بعده کبریت سنگار با زرده سحق نموده فرش لیسیز نماید و در زرده

و یک کبریت بیندازم سنگار معما کند حکمت هرچه و اند بکار برد

۷۰۶ ۲: بگیرد زر و زهره و مریخ و مارقشیشه با نشادر بد هد یکی کند بعده براده

۷۰۶. نرم کند با آب ترنج سحق نموده بعده در چند زیبق با زر نماید با آب لیمون

صلایه بسیار کند جهل نشفه و سحق کند بعده در بوته معا بد هد یکی بر صد درم

اندازد سه عیار بیفزاید مرچه و اند بکار برد

۷۰۷ ۲: بگیرد ده درم کبریت نه درم براده حدید و یکدرم زنجفر و یکدرم

سرب مکلس صلایه و مجمر سحق کند بکله تشویه و هد براده زهره یکی کند بد هد

چندانکه وزن زهره ماند مجمر شده و در عیار و قمر کار کند

۷۰۸ ۲: بگیرد براده مریخ و مارقشیشه یکسان جزو با نشادر بد هد یکی کند بعده شش جزو

نوشادر

توتیای سبز با بوره که منعقد سحق بسیار کند قدر چهار غلوله نماید و در موم گیرد بعده در

گداز زر طلا کند ده چند فرو دارد و تخمیر نماید و بر زر کم رود و قمر نیکو نماید

۷۰۹ بگیرد براده پولاد و مارقشیشا و جوهر بطریس و روسختج هم برابر در بوته

معا بند مد بعده سحق کند و چند یک آن وزن یک شنجرف را اول بار نموده

با ماء محلول تصعیه سحق و تشویه بزم اعاده کند تا تحمیر منکلس مصفا گردد و با طبق شمس در

قمر بیک بر هر چه اندازد کار برد تجربه نموده اند ایضاً

۸۰ بگیرد براده مریخ درم کبریت درم شنجرف نیم درم نوشادر سه درم

بجمله یک کند و سحق بد مد بعده نصف این وزن شنجرف دیگر نموده

و کبریت بهم یار کند در بوته مجددا اعاده کند و بدین طور دیگر اول کبریت ثلث

کبریت زرنیخ احمر یار نموده بهتر بعده زهره زنگس کرده با شنجرف

و کبریت یار کند بجمله کار کند منکلس و مصفا شود در شمس و قمر کار کند و کر

۸۱ در زر طلا فرو دارد تخمیر نماید و کار کند بسیار دیگر زیبق یکی زنجفر و

مار قشبنه سه زر نیخ احمر چهار کبریت اصفر جمله با آب لیمون صلایه نموده بعده

همچندا و ویه زهره برو براده کرم کرده با او در و یکی کند زاک را

با ابلیمون حل کرده تشعیه و سحق و تشویه اعاده کند تا محمر و یا گرود و بعده

با روغن زرد ویی سفید با حل نوشادر محمر نزاکت شمع کند و در زر نقره

کار کند و کرور شش کامل قمر و ار و تجربه نماید یک با بهم در قوله سه علا آید

۸۰۲ ۱۲ بگیر و کبریت زنجفر با حل زاک و زنجار تشعیه و سحق کند بعده زهره براده

کرده یکی کند با حل زعفران تشعیه سحق تشویه نرم محمر کند و مار قشبنه را

همچندا و یار نماید و صلایه بسیار نماید و با زعفران و زنجار حل کرده تشعیه

سحق کند تا قند سرخ غلوله کند بعده همچندا و ویه زحل بدهد غلوله کند

هدهد سر بر برون اید زهره یا که شده بود و با شمس کامل یار کند و در

قمر و زر کار کند و تجربه نماید اعلا کرده و اینست تا دانند

۸۰۳ ۱۳ بگیرد بحر و مار قشبنه و دانکه حجر و زرنیخ احمر با زاک و زنگار حل کرده تشعیه

سحق

سحق کند و در بخیر و زر طلا و ر کداز بدهد محمر شود و ملکبا شه و ریکبوله کم عیار بود

البته چهار عیار افزاید تجربه کنند مرده و اند عمل کند اینست

٨٤ ٢: ٦٣ بگیرد سرب را و کشته و انکه او ز زنخ احمر بود و صبح کامل تر باشد و در

حاصل کرده اگر سیماب و گوگرد خالص بود و قوه صبغ کامل بود اگر زنخ

از زنخ تمام برودت منعقد شود خالص اید اگر سیماب خالص بود و عمل کرده

واگر سیاه شود گوگرد نیز سیاه شود و در قصح بسوختگی نیز و یک شود ٧٥٧

آهن اید و اگر سیماب پلید باشد و گوگرد پلید و قصح تمام نباشد و ترکیب

محکم شود و شیر نمز اید و اگر سیماب نیکو بود و گوگرد بد بود و ترکیب خرب

نباشد قلعی اید تجربه نموده اند اینست ما دانند

٨٥ ٢: ٦٤ فصل در انکه صنعت کیمیا چگونه باشد بدانکه چون کسی خواهد که نقره

را زر کرداند لابه او را رنگی باید سرخ و رنگی باید سفید از برای نقره

و تا آن رنگ با گوهر نقره با گوهر زهره امیخته معقود حاصل نباید و

تا گوهر نقره زهره بزرم سیاه نشود و این صبغها با وی آمیخته نشود و باید که این
صبغ بر آتش نسوزد و باید که باقی بود و باید که در وی دود اصل و خارج غوص کند
و باید که خاصیتهای زر و نقره پیدا کند و راهی باید که در وی خاصیت باشد
اول آنکه نرم کننده بود دوم آنکه با نقره گوهر زهره که داخل شد بیامیزد و
سیوم آنکه نسوزد و چهارم آنکه باقی ماند پنجم آنکه صاحبت زر و نقره از وی
708 پیدا کرده و هیچ دارویی فرد یافته نشد که پنج خاصیت در وی حاصل
نباشد لاجرم حکما جهد کردند تا صبغی یافتند که آتش او را نسوزد و چون
با اجساد آمیخته شود و جوهری دیگر که لحام کنند بود میان این صبغ
و میان جسد و جوهری دیگر که بر آتش باقی بود پس این داروهای
با یکدیگر بیامیختند چنانکه ترکیبی محکم از آن حاصل کرده و از مجموع آن
یک جوهر پدید آید که از وی آنجمله خاصیتها که مطلوب بود حاصل گردد
اکسیر است و حکما صبغ را طبع آتش خوانده اند و آن جوهر که با اجساد کم لحام
کنند است

کننده است انرا لعجر گویند و او را طبع هوا نهاده اند و انجوهر با اجساد بیامیزد
انرا روح گویند و طبع اب نهاده اند و انجوهر که بر اتش باقی بود انرا
کلس گویند و طبع او خاک نهاده اند و دانستی که چون این چهار طبع در وی
٨٦ کامل در ابدان اکسیر اعظم بود باب اول در تصعید سیماب گویند پس
بگیرد سیماب را با زاج و سرکه بکشند چنانچه در زاج اثر سیماب حاصل بود
انکه انرا در دیک اندازند و سر دیک را وصل کنند محکم نمایند و بگل حکمت 709
درگیرند و در اتش نهند یکشب پس بگذارند تا که او سرد گردد و باز دیگر
برون کنند و همان مثال که گفته شد هفت بار بشویند و تصعید کنند انکه برین
ارد و دیگی که انرا دیک اثال گویند بستانند و پاره نمک دران دیگ کنند
والثی که انرا انگبه گویند در این اثال نهند و ان هفت بار باد ملازده
با و تصعید خشک زر بعد از ان قدری بر زهره طرح کنند بشرطی که او
معتبر است مس بر انکه رنگ سیم گرداند چنانکه در خلاص ظاهر نشود که ان

مس است اصل اگر حیوانی بدانکه اگر حیوانی از همه نوعها شریف تر است
از هیچ چیز بهتر از ان نیابد که از موی سر ادمی و حکماء عالم در مدح موی
مبالغها کرده اند و طریق وان بود که موی مرادمی شد درست چون
بگیرند و از موی زیرهای نماید و در رستن او مبالغه کنند و ابرا قرش
کنند یعنی جرو کنند و در قرعه و انبیق انرا تقطیر کنند اول از وی ابی اید
کناه وارد بعد روغن اید و انچه باقی ماند در این قرعه انرا باتش
سوخته نمایند که نهاد بسیار اید تا کلس قایم العیار گردد و صبغ که مطلوب است
دران روغن باشد پس ان روغن را و ان اب که از وی گرفته ایم طلحه کنند
طلحه کردنی برفق تا رنگ دران اب اندر اید که از ان متغطر کنیم و انچه تا بند
صبغ بود و روغن را و را ابهاء نیز تا مطهر شوید پس ما را چهار رکن حاصل
شود اول صبغ دوم روغن سیوم اب چهارم کلس مبیض و فضیلت
این چهار رکن انچه معدنی باشد چون فضیلت ایشانست بر معدنیات
و مجاری

و محمد بن زکریای رازی رحمة الله علیه در کتاب اسرار خود میگوید که اکسیر را
بکردم چون تمام یکمثقال در کردوانیدن لامتحانات امتحان اول زر و انشد
که زهره را خاصیت و حقیقت زر بدید آید جواب شیخ ابو علی سینا و ابو سعید
میگوید که روا باشد که زهره در رنگ و ثقل چون زر گردد و چنانکه نکو گرد
بسوزد اما آنکه ماهیت او ماهیت زر گردد و معلوم نیست که زیرا که نوعی
فضیلت وان فصل غیر لون و ثقل است و حقیقت آن فصل معلوم نیست
و چون حقیقت آن معلوم نبود قصد کردن تحصیل علوم ممکن گردد امتحان
چه زیرا بصبغ رنگین کردن و محبوس را جز بسنگ آزار قتل کردن محسوس نیست
جواب سعید ره زیرا آن مزاج مس و قلعی و سبیل روی هر سه در
برابر باشند چون اسفیدروی و چهل و شش دینار بود و د و دو اگه زر
چهل و هجده زرم و نیم باشد و قلعی سی و هفت دینار و دانگی نیم امتحان
در کل حکمت است چگونه باید کرد جواب باید خاکی که در روی سنگی زیره

نبایند و انرا در موضعی پاکیزه بنهند و قدری ازین و ان افشانیدن و دست
بران برنند پس بکذارند تا بهتر حکت شود انکاه او را خوب بکوبند و انرا
بشعر بر بندند پس از آن در روی سجاله ارزه کرنج کرده بود تا شبانروزی
بران ریز برند تا کلی شود و سرکین اسب را که اندازه هیئت جون سرکه
او را بخور رانند انکاه بهوش باز اید اکر اسبی را که باد کرفته بود جرب
شکلی برد بخورد بکشاید اکر اسبی باد قید کرفته بود پوست شکل در کردن
او بسته کرده منافع بود به جانب او را اندازد سوراخ بیضه بابرد
تا خشخاش خشته مهر نمایند بالای بیضها موم کرده بالای ان کل حکمت کرده جامه
بسته و بالای ان حکمت کل نموده بالا ریسمان خام بسته چنانکه جامه نماند طریق
فنادق کردن بعده بیرون به بیضه باید و از نعل سوراخ کند فندق مذکور را
در درون ان نهند باز بهم اران سوراخ به پوشند آتش ده تا که بسبند بالطبع
جنکل کند او را از ان میان جون انکشته کرده عقد شده بیرون آید

بیارد

۸۰۷ پاره برنج پاک کرده بعد پاره چونه لوکه اب سفید نباشد او را درمیان یک
بوته بزرک فرش بندد بالا دستکلنز سیماب بریزد بعده بالا ریساکند بول با
جیبان بریزد چنانک چهار انکشت بول بالا فرش باشد و دودان الفس محکم کند
هر بار که کم کند بول دیگر انداز ده و در وقت ۴ ۳ ۲ ۳ عقد کردد
۸۰۸ پاره کلوخ نمک و برنج و برک بادرنک سفید بجوشاند چون کمتر ربعی
مانده باشد غلاقه قطره کند بعده بنشاند برنج را پاره دو دهها و تماب
لیمون دهد بعده پاره سیماب ثبت درم بود و دو درم ابرک و تماب
باب لیمون بپزت و یکهاونه دهد بعده در بیضها تخمکان خالی خالی کنند
و پاانداز ده و سوراخ مهر کند و درمیان اتش نرم نهند کو سفید کهنه و هم عقد کردد
۸۰۹ دیگر پاره تخم کواژه سفید با شیر لاشه تر کند بعده برون کشد و صلایه کند
شیر دیگر انداز ده دیگر وره طلا ارذ بعده سیماب باین دارو در بوته
عمیا بعده چهل بهاونه شیر لاشه کند و مهر کند چهار بهر بهر پاسی مگر اغنی

۹۰ آتش کند عقد کرده و طریق طلوه زیبق یکی کردن بیاید داد و به مذکور طلق

و لعاب جبل یکدرم و زیبق ۱۰ درم با اشنان بسایی و در هفت روز تمام

دهد و سحق کند و یکی شود چیزی دیگر در تصعید کردن هر چیز که سیماب

بر این مثال تصعید نماید ... و ... زیبق در مجاده ... جز اندازد و مهر کند

بالا ران آب پر نماید هر بار که آب گرم شود دیگر اندازد و رنگ ... ماس

سیماب و در مکبه خواهد رفت جز ساکن مهره را کند زیبق بکرده و زرنیخ

و سم الفار و عقاب آنچه لایق تصعید باشد بدین طریق تصعید کند و آرد

در میان چیز نحاده هر سحق کرده بنهد و مهر کند چون آتش کند بعد از دو هم

با اس وارد تصعید خواهد شد و چون نوشادر تصعید کند نوشادر

و نمک سنگ یکجا برابر صلایه نموده در چیزی بنهد آتش تصعید خواهد شد

۹۱ بکرده و قمر با مجند جوهر زرنیخ با سم الفار بدر جه بعده قلعی همبدان نوع دهد

بعده مریخ هم بحکمت با زرنیخ و لطرون و زرنیخ سفید کرده و گدازند

اول

اول بحکمه قمر و مریخ بدهد و یکی کند بعده زیبق مکلس آ قلعی هموزن بدهد
و بکسلد و مکلس نماید بعده زیبق مکلس شده و خلاصه ممجند او یار کند با حل
محکم به لستینه و سحق و تشویه نموده اعاده کند و باد بر شیشه فرو نشاند
یکرو سه توله عطارد و یکتوله براده قمر ملغم کند صلایه کند محکم بسیار و چند شب ۹۳ ۳۰ ۲۰
نرم میان شب بدهد خشک سازد بعده یکرو شانزده توله قلعی پاک کرده
برک ملغم کند با حل قنبر بیضه و نوشادر با بیاض سحق نموده طلا کند خشک کند
بعده شانزده توله سم الفار اول سه جزو زرنیخ هم با حل مذکور صلایه
نموده طلا کند بعده سم الفار صلایه نموده خواه با حل مذکور بعده
با سپیدی بیضه مرغ جامه طلا کند دیگر بار محلول بگلت طلا نموده خواه
خشک سازد یعنی جامه طلق سم الفار اسکرده تلجیف کند در ریزه شرابه
مهر استوار نموده در دو یک محکم ریگ انداخته در میان او نهد تا ثبت
یکروز و شب آتش مدام کند و بحکمه کند امید است که کلس شود کار آید

۹۳

پ۲ بگیرد چهار درم خوار زحل نوره بسوبانند زنگار قلعی محکم کرده فولاد مکلس دو درم

براده قمر مکلس یکدرم و جوهر زرنیخ یکدرم یکی کنند صلایه بسیار کنند با خل

نوشادر و قشر بیضه صلایه و تشویه نرم و اعاده بعد چهار جزو قلعی پاک کرده

با خل مذکور طلا کنند سه تشویه نرم کنند بار بعد هر چه خواه کار فرماید پس مرد

و دور تدبیر کبریت و زرنیخ حکما گفته‌اند که هر که تدبیر کند در کبریت و زرنیخ

نرم باشد بداست اما از چهار تدبیرها در کبریت زرنیخ واقع شود تشویه

و غسل طبخ و تصعید است اما آنچه بدان علاج کرده شود زنگار و نوره

و کلیهای و ملح براده زهره و براده حدید و ارزیز و زاج و قلعی طلقی

و ارو سرخ و اجر ابیض و برهادها و بعضی از این با بعضی ترکیب کرده شود

باز علاج کرده اید اما آبهای که بوقت سحق بدهد خل مای ملح و مای شب و مای

زرنیخ و مای نوشادر و مای بول و مای زرابت و مای شخار و مای نوره

و غیر آن و سر در تدبیرها اینهاست صلایه باید کرد و این آبها میداد

داد

وافتاب میدهد و چون مراد دو باشد در انال مکبه وصل کند و بر مکبه سفوراخی
بوده باشد تا که دود سیاه و زرد برود و سپید بپوشد و گل حکمت بر مهر کند
و آتش نرم کند چندانی دانی تمام مصعد شده بود بگذارد و سحق کند و اباده
و اعاده کند تا بالغ شود حکیم گفت حاجت داریم که بگویم در صلاح عمل کردن
تا وی اگر شنود پس بگوییم علاج و علامت او آن بود که چون بیرون آید
از طبخ و برانیدن تیره رنگ بود و اگر از آن چون موم نرم بر آتش پس
ما آن میخواهیم که وی را بشوییم تا تیرگی بیرون برود و سپید گردد و هر چه رنگ
دهد باید از ده صفای خود می یابد که تمام گداخته گردد و هر چه رنگ دهد که
صبر کند چون این درویی موجود شد اکسیر گردد در عمل ابیض و احمر چون
گداخته شد پس با تمام رسید مرحبه و ابدا ثبت
بگیره بوره نوزدریک فرش کند عوض خوکوب کرده بر جامه تنگ ۹۴ ۲۳ ۲
فراز کن بر جامه دیگر بپوشش بوره دیگر بستر کن نیکو بپوشش قدری

سرکه هندی انداز و دیگ را بپوشد تا بخار بیرون نرود و چون سرد شد
بیرون آرد و نوره دیگر اعاده کند بیست یکبار و چهل روز کند کامل آید
بعده خمره نه بهن بگیر اگر منسور(?) اخهاکنی تحلیل کنی جامه باریک فراز کن کبریت
مذکور فراز کن و خمره را مهر باید کرد در یکی و دیگر سرکه هندی پر کن بعده
بر دیگ بنه آتش کن بحکمه تا سرکه شود بدین نوع اعاده کن تا بخار هیچ نشن(?) من
سرکه بجوزد تا چون برنج بخته نرم کرده کار کن هر چه دانی بکار ببر 718
۹۵ ~~۷۰۳~~ ۲ بگیر عقرب چو کوب ساخته در خرلطه کنند در میان دیگ معلق او نزد(?)
و ده سیر کلیهی و سی سیر سرکه هندی انداز و بحکمت آتش کند تا سرکه خشک
شود و در هفت دیگ قایم و اعلا کرده و سپید شود
۹۶ ~~۷۰۴~~ ۲ بگیر عقرب ملح مرو بر برابر خورش و در آفتاب سحق بار از اعاده کند
بارها تا چون سپیداج کرده بدین سپید کند سه جهر را و اگر خواهی که تمام
شود کامل کرده در یک هدای تد بر بکن بیست بار بعد از ان تسقیه با هر
موقد

مور تر که خواهی بر زیبق و مشتری کار بکند قایم اعلا گردد

۹۷ ۲۷۳۵ بگیر و عوزب و عقاب جو کوب سحق برابر نموده و در قرعه انبیق کرده

و قرعه را کل کرده در قدر خاکستر نه و بگیر روز آتش کن بیشتر بر قدح حسبیده

باشد چون بلور بکرات مصاعد شده است که او خمیره عجب است از اسرار

حکما و گر خواهی که زیبق را بکشی که هرگز زنده نگردد و بگیر مصعد را صلایه

نموده و در قرعه بگیر و تیزاب بر روی زیبق مقدار که دانی مهر استوار کن

با قدح قرعه را در دیگ خاکستر نه چهار پهر آتش کن پایین بر قدح حسبیده

مثل سپیده است گردد او کبریت و عقاب که این خمیره است

۹۸ ۲۷۳۶ بگیر روغن کنجد و یا هر روغن که بوده باشد با دملح ملعی سحق کن سه روز

با ملح القدری که باید که روغن بتمام در خورد و پس در سرکه نهد سه

روز بجوشاند چندانکه سرد و قایم شود و خاصیت احتراق از وی

برود و پس از سرکه صاف بگیرد و قدری بر کار برده و بجوشاند که

پاک سازند و را این در سه طبخه کوکرد قایم گردد و اگر تا تمام نبرت در تشمیع تمام اید

٢٩٩ بگیر در روغن تا تمام شود و دیگر تیزاب از یهه که با اب نمک معقطر مطلق را تسقیه ستحی

و تشویه کن تا از ان اب بوزن خود بجوزد بیرون اید کبریت اول

چون برف سفید شده هر چه واندکه بار برد تجربه کند است

٣٠٠ بگیر و قدری نقره بگداز و در بوته فراخ سر طلق بر روی بریز کن بگداز

تا سرد شود بر روی نقره کل سفید اید تا واند است

٣٠١ بگیر یکجز و طلق محلوب و یکجز کبریت صلایه کند و تشویه کن مکلس شود

چون غبار سفید کرده هر چه واندکه بار برد و ابیت کار اید

٣٠٢ بگیر طلق محلوب را و نمک بریان را با شیره ابنوبتی و با برشش اب ستحی

نموده و خمیره کن و قرص باریک بسته تشویه کن بعد با برشش اب ستحی کند

و بشویند و اعاده نماید مهیا گردد و کربا بجلانک کف در یا بگدازد و بشوید اعلا اید

٣٠٣ دیگر بگیرد قرشفه با کرده بحکمه تشویه نموده تا که تمام او و به مثال ادرد گردد

لالی

لایق حل همه حمره بگیرد قشر بالکرده با کبریت صلایه کن و تشویه کن دیگر بار کن
تا سه چند او کبریت داده بهتر آنکه زیاده بار کن با زعفران بار کن تا که محمر کن
چون غبار ریک بگن و با خل قلی صلایه کنی و خمیر کنی در بوته و یا بر سفال بدمی
و چون نزدیک کلاختن آید بکدازد و پس بگیرد در بول حمار غرق کن بار دیگر
بدمد هم در کوزه سرد کند و کنز با بورق کنی بهتر شود حکما گویند که اجساد
و احجار محتاج اند بتکلیس تا جوهر با نفذ کرده و عامل شود در عمل ارواح باید که
طریق حکمت نگاه دارد و بجا آرد تا تمام کرد و آن تحقیق است

باب در تصعید اجساد و احجار بدانکه تصعید جسد و حجر آنست که با مرد بار نخ
و با زاجها و ملحها هر کدام که خواهد سحق کند با آب نوشادر و رنگی بر هم بس
در آثال کنند و آتش قوی کنند هم در آخر تا تصعید شود و تدابیر بگیرد آنچه
بالا رود باز با نه مانده سحق و آب دهد و تصعید کنند اعاده کنند هم مصعد
کرده و بدانکه تصعید اجساد و احجار بر سه وجه است یکی آنکه بر تکلیس کردن

سوختن مداومت کند هم تا غرض تصعید حاصل آید بسبب لطف شدن اجزاء وی دوم
آنکه زیبق را بروید ور اد سپ و ملغمه کنی سوم آنکه نوشادر بر وی در آید
و حکما گویند که جسدها را جز زیبق تصعید نتوان کرد که هر کدام روح که با جسد
لازم تر بود امتزاج و عوض او بیشتر و صعود جسدها دیگر تصعید حاصل ٣٥
بکرد از کلس هر کدام که خواهی مجرد و زیبق سحق کنی تا اجزاء بر هر دو پاهرزد
پس شوید با آبجوش پس مثل وی نوشادر بر وی بیامیزد و سحق کنند تا نیکو 7.22
سیاه گردد و آمیخته شود پس در آثال برد و در بن اش از نمک بسازد نه تنگ و نه تیز
و مهر کن استوار و آتش قوی بر افروزد و اول آخر چهار پهر آتش باید کرد و
که آتش هم نزدیک باشد از چپ و راست بالا برد و بگذارد تا سرد گردد
باید سحق کند با بالا رفته تا ته مانده اعاده کند تا همه تصعید شود و بدین نوع
همه جسدها را مصعد توان کرد و دیگر تصعید شش مجرد با چهار جزء زیبق مثلا ٣٦
کبریت مثل و آب نوشادر بجوزد او و هم و سحق کنند و در آثال برد

تصعید

تصعید کنند با آتشی قوی آنچه بالا رود و باشد نیکو کنند و آب نوشادر بدو دهد

از تصعید کنند تا همه بالا رود و پس تشمیع کنند بارها حل عقد کنند و صبغ و همه یکی از این

٧ برما تصعید نه همه اندازد و دیگر تکلیس نحز بگیرد با چهار جزو زیبق ملغمه کنند و

مثل زیبق نوشادر بر وی افکنند و صلایه کنند تا سیاه گردد و در آثال تصعید

کنند با آتشی قوی و غیر من آثال میانه باید بستر باید که یافتم این تصعید در اصطلح

طریق که جسد را باید و تصعید کنند که حکما این اختیار کرده اند

٨ بگیرد کلس هر نبات و نرم چندانکه باید و تشویه تا پاک شود بگیرد با سه جزو

زیبق ملغمه کنند و سه جزو نوشادر با او یار کنند و سحق کنند نیکو و تصعید کنند

اعاده کنند تا همه بالا رود آنکه برگیرد و از نوشادر و زیبق جدا کنند به

تدبیر که دانند که قمر را رنگ دهد و هرچه دانند کار کنند

٩ بگیرد کلس حدید بالشویه با آب ملح بارها تا مرادی که باشد برود و آنکه با آب

جوش بشوید تا شوری برود و پس مثل او زیبق و مثل او زرنیخ مصعد سحق کنند

با اب نوشادر دیگر و زنگار تمام بس تصعید کنی اعاده کند با اب سحق کند مثاله جمله با لا
رود انکس شمع کند حل عقد کند تا یکجزو قیام و هر صبد جزیره حاصلین را اقدام و با
کرد نشن کند بنمک اب نمک با اتش نرم وحک کند در حاصلین را فرش نیز ب
نماید تا معلوم باشد طریق حکمت نگاهدارد و تجربه نماید که او اعلاست
باب در تدبیر ادویه‌ای ثابت کننده و مشمع کننده بدانکه ادویه ثابت کننده ۳ 10
مشمع کننده داروهای تحلیل پذیر و بر اتش قرار گیرد و نسوزد و نگریزد
بگیرد مرتک تسابید و مرتکیپر چهار سیر سرکه نیز در روی کند در دیگ کند ۳ 11
و طبخ و هد با اتش نرم تا نیمه بازاید و صاف کند و بگیرد قلعی تسابید چهار چند
سرکه نیز در و طبخ کند با اتش نرم تا نیمه بازاید و صاف کند و بار ثانی
دیگر بگیرد ارسنیک که مرتک سه جزو وار قلعی یکجزو با هم جابجا بهم بسیابد ۳ 12
تا مخته شود انکه یکدار زد تا در زیر او مانند جوزات بندد از بالا دور کنند
وانچه در زیر باشد یکدار زد تا خشک شود انکه چهار و یک فضه بعض و چهار یک
وا

او نوشادر مصعد در وی کند و سحق کند محکم تا یکروز و قلیح عرق کنند
بارها بشکل تشمیع پس حل کند همه او بعده اب و بعد اکسیر مصعد را مانند زیبق
و کبریت سحق کند و اب مبیض بدهد و تشویه کند تا اتش نرم تا انکه بر صحیفه
دود نکند او عوض نماید هرچه وا اندر عمل کند این است
بگیرد بهراد مشتری یکجزو با یکجزو زیبق ملغم کن و یکجزو زیبق مصعد کلس مارکند ۱۳
سحق کند بسیار کند بعد د بحکمه حل کند تا کلس قمر و نوشادر و در فعل این باب
از ابتدا و یکی قوی تر باشد و جمله اکسیر طاهر و قرار اکر این اب و بدهد سحق
تشویه کند مشمع و ثابت کرده و جمله جسدها را سخت مشمع شود و حل کرده
بگیرد صابون و شب یمانی سحق کند نیکو و در شیشه برده و حل در روغن کند ۹
تا اینکه سپید کرده مانند شیر پس تر کند بوی ارواح تصعید کرده را
تشمیع کند تا روان شود و قایم و ثابت کرده و زیبق و کبریت را
ثابت کند و هرچه و اندر عمل کند و ان این است

۱۴ بگیرد کلس مشتری و حل محمر متقطر ... و صلایه کند تا سه روز پس در کوزه
شغالین کند و سه روز نشویه تا بار و بیرون آرد و سحق کند بر صدر طلق
نه او فیه شب ده او فیه کبریت سفید و در وی کند و سحق نیکو کند و در جره
کند و زحل حمر متقطر بر وی ریزد با معدار که بپوشد بخار آکشت بالا آید از او
استوار کند و در آفتاب نهد مدت چهار روز هر روز بارها بجنباند پس
صاف کند و تقطیر کند پس هر طالب که تسقیه و سحق نشود و هند قایم کردد

۱۵ بگیرد طلق کلس را برابر او اسفیداج سحق کن تا برابند کرده و سپید پس او را حل کن
تا آب نوشادر متقطر او عقد به رسق را که هرگز متغیر نشود و کدام این آب ده
جزء بسیار کرده و بسوزد افزاین ماه خالد کویند

۱۶ بگیرد ماه الهی وان آب و هفت یکماه و شبهای بر او در روی حل کند و بگذار از
زمانی تا خوب او کیرد آنگاه تسقیه کن هر چه خواهی و این سر عظیم است

۱۷ بگیرد مار دشتی و آب قلی یکی کن و کلس قشر او در روی حل کن و نوشادر

وقطاره

726

وعطارد را سحق کن و تشمیع کن و حل کن پس او را با البیض حاجر زد و در تقطیر تا حل شود

و سحق کن هر ملغمه که خواهی حل کن و عقد کن که از رو باید و اند

۳۱۸ بگیر یک سوی بول کودکان و سه چهار سیر زعفران در او انداز و بگذار تا بماند

تا شش هفت سیر بماند بعده در وی یک تقطیر بچکان عرق لیمان که کار برآید

ایدر و زیبق کبریت و زرنیخ هم را ثابت کرد اند

۳۱۹ بگیر کل قشر را و عقاب بپراند بعده هیچ صلابه کنند بچکانند معزر کنند بعده چند

شیشه بیضه در آرد دیگر معطر باشد بهتر هکه حل کن تا نوشادر اید این

سرکه حکما گویند و این بغایت اعلا است

۳۲۰ بگیر دو کل قشر را با نوشادر بپراند بعده باز بنده البحر باشد منعقد خلاب نماید که او جوهر است

تمام از و اجرام سبب نماید و بعضی از آنچه ما این عملهای یاد کرده ایم

کفایت مر واقف را پس فهم کن عمل و تجربه اندر

۲۰۱ ۳۰۳ باب در ترتیب ابهار زکمین و قایم کنند به آنکه ابهار رنگ دهنده اکسیر کامل کنند

۳.۲ وصمغ دهد و قائم کند و رنگ او را قائم گرداند بگیر رطل خل خمر معتصر و ربع او
زاج در او حل کن روزها بگذارد و صاف نماید و طبخ کند تا سرخ گردد هرچه خواهی
از وابده و آن بسیار خوب است هرچه خواهند بکار برد

۳.۳ بگیرد خل خمر معتصر و ربع ثلث او زرد در وی کن بجوشان و صاف کن پس ربع وی
زنجار که ارزنده سخت بوده و در او انداز و بجوشان چند جوش و صاف نماید
پس ربع وی زعفران در وی کن و سحق کن نیکو و آنچه خواهی بکار آید

۳.۴ بگیرد براده ماهی حدید و بشوید و نیم زاج سوده بر روی انداز و خل
بعده بریزد در آفتاب نه و هر روز میجنبانند تا ده روز تمام شود بعده

۳.۵ بکار برد و بگیرد زردی تخم نوشادر و زعفران با همچند نوشادر و سحق کند تا که
با خل ترش و صاف و گر معتصر بود اعلا با آب جعرات یا ترنج و لیمون حل کند
یکشبانه روز بدارد و بعده آب صاف و گر خل معتصر باشد بهتر بجوش نیکو ده
و صاف کند نشاسته و عقاقیر نماید بر آتش نرم سه کرت بدین نوع با زعفران

اعاده به کرت بدین نوع با زاج کنند و با نوشادر تا که محمر گردد و حل کن و هرچه

خواهد با این تشمیع کند خاصه اکسیر نجم رنگ خام را

۳۰۶ ۳ ب یکی دیگر در کار و زعفران حکاک جمع کن پس نوشادر که زاک بکرت تصعید کرده باشد

پس با هر دو با یکدیگر و سحق کن بعد تشقیه کن با زیبق محمر محلول تا هر سحق کن بعده

تشقیه و تشویه بزم لازم و ثابت گردد حل کن تا اینکه سرخ و روان گردد

و اگر این عقد را بسته کنی بر قمر کار کند و گر کلس ارواح را و اجساد را باین حل

تشمیع کن و حل کن و عقد تا کار بسیار آید کامل گردد مرهم داند مکرر آمد

۳۰۷ ۳ ب دیگر در علوه محمر صاف تشقیه کن زنجار را در آفتاب تا بخورد بیشتر از خود بعده

حل کن زاج و مکررات صاف و تشقیه کن ورد و سرخ را تشویه کند پس جمع کن هم

دو را تشقیه کن بنوشادر محمر بهم وزن هر دو تشمیع کن و حل کن تا آب سرخ گردد

۳۰۸ ۳ ب دیگر بگیر براده حدید سه جزو و زیبق یک جزو با سرکه و آب لیمون و توتیای سبز

حل کرده سحق کن براده چندانکه ملغمه الدار شود و محکم گردد بعده بگیر

بخوراند مجمر تا ثابت کنند بعده نوشادر مجمر جایم بنیم چند ملغمه یکی کن و تشمیع کن و تشویه
سه کرت اعاده کند نیم چند ملغمه نوشادر در دو سه بار تشمیع نموده بعده تا حل نرش
بهم صلایه نموده خمیر کنند صلایه محکم لب یار کنند بعده از دهله کنند در شیشه اندازد و
قدری سرکه دیگر اندازد قدری سرکه دیگر اندازد حل کند در آلت حل برد
تا حل صاف شود دیگر قدری در برگ نحاس طلا کند و بگدازد و نه عیار گردد
و کرنه حل دیگر اندازد و هفته دیگر در ذبل دیگر بدارد تا برسد بعده هر چه بدان رفت
کار نماید و به چهار ارکان نسخ مجربات از موده

باب در تند پیرا بهار حل کنند بدانکه تیز بجوزد دارو های دهند دارو های ٢٠٩
حل کنند و عمل کامل کنند نوعی حاصل آید دیگر دو رطل قلی سه رطل با چهار آب گچ نیش ٣٠٠
درو کن و در آفتاب دار و سه روز صاف کن اینست ماء قلی و چون خواهد
که طلق را حل کنند بگیرد کلس ابره تا او صلایه نماید با خمیر شود پس حل کن دیگر زر ٣٠١
با قمر حل کند بریزد تا او را بپوشد در آلت حل نهد باید که کلس کرده باشد انجا حل کنند

بعدم

۳۰۲ بگیرد شب یمانی یک رطل و بکوب همچند عدس و در قدح مطین کن و بر وی بریز سه
رطل خل مقطر و یک رطل آب پاک و بر آتش انگشت بجوشانند بکیرد و جام کلاه
دار ده تا جوشش بکند چون خواهد که بجوشد و بردار سر و کن و بجرعه
بالا نگاه دار و بکار بر که بکوا بد تجربه نموده است
۳۰۳ بگیر نوشادر و در قدح کن و بر وی ریز به در حجره نم رنگ بدار سه روز
تا حل گردد چون الخشم بیرون آرد و در قاروره کن نوشادر محلول است
۳۰۴ بگیر زنگار جریس کرده و بهتر آنکه سرخ و صاف بود و بریان نشود پس
در قرعه استوار کن و انبیق بر وی نه و در دیگ خاکستر پر کرده باشی
و قرعه در خاکستر نشاند آتش کن سخت تا مقطر شود آبی همچون شب یمانی است
۳۰۵ بگیرد زنجفر نا طلی و از حماض اترج ربع جزو و از ملح مقطر سه جزو و نوشادر
نیم جزو و حل کن و در زبل یکهفته بدار تا عقد گردد پس بیرون آر و در روی آن کن
نیم ده یک مقصد و ده هفته وضع کن بهم سه روز یکبار بجانی آبی گرد که حل کند

همه چیز را تجربه نموده یکبار برده و عمل کامل اینست

٣٠٦ ٣١٣ بگیر انتیمون و هشت درم نوشادر و چهار درم زنگار و چهار درم تنکار و شبه

انداز و در آفتاب بعشرون مدار این چنان گردد که تمام اجزا را حل کند و زیبق

منعقد شود هس کن و تجربه و آزموده نماید اینست

٣٠٧ ٣١٤ بگیر ماهی سفید مسحوق چندانکه باید در آفتاب خشک کن تا چون شمع عربی گردد پس

یار کن در هر رطل نیم اوقیه نوشادر مصعد و نیم اوقیه نمک تنکار صلابه کنند

با آب حل مقطر کرده تمام پس در زبل دفن کن یکهفته حل گردد تقطیر کن در

کار بندد مراد حاصل کن و بدعای خانه دار رب یاد آور اینست

٣٠٨ ٣١٥ باب در تدبیر پاک کردن اجساد و احجار بدانکه جمله اجساد و احجار بپاک

٣٠٩ کردن محتاج اند مگر ذهب کامل بگیر زهره گاو یکدانه و ملح بول بخورد

وی بده بگذارد بیرون آید تا شود قمر کامل آید

٣١٠ ٣١٦ بگیر یکجزو عاقرقرحا در ده جزو سبو کن لیبا و گرم کن صفایحه زهره را در

732

غوطه ده بکرات تا بیرون اید چون قلعی سپید تجربه کند

۴۰۱ ۳ب ۱۹ بکر اسفیداج قلعی را با سرکه مقطر سخت کن و صفایحه زهره را اشک نموده بدو طلا کن در اتش گرم بتاب تا چون نقره سپید گردد تا واند

۴۰۲ ۳ب ۱۷ بکر صفایح زهره را بدو طلا کند در اتش گرم کن و در آب و نوشادر محلول غوطه ده و گرنه طبق کن و نب و نوشادر با جاص سحق صلایه کن و طلا کن بکتب در تنور گرم تشویه کن بیرون اید سپید و گرنه مکدار شب و نوشادر دده سپید گردد تجربه نماید و بکار برد

۴۰۳ ۳ب ۱۸ بکر و زهره را برک نموده قنفر و نمک و سم الفار با جاص سحق طلا کن و بدم سپید گردد و اشک مقطر زنی بکدار زر سپید گردد تجربه نماید

۴۰۴ ۳ب ۱۹ بکر رصاص بکجز و نمک طعام بکجز و جدا سحق کن بعده مکی کن و در کوزه مطین تشویه کن بکشب بیرون ار و سحق کن بعده مکی کن و در کوزه مطین بکشب بیرون ار و صلایه کن بشوی تا شوری برود و باز اعاده کن سه کرت و بشوی

وخشک کن پس بگیرد زهره را برگ نموده وخرد ببرد مذکور بر وی بپراکن و
بگذار که جمله ان شکوبا باید و تجربه شده و از نموده است
۴۰۵ ۳۰۳ بگیرد وازده درم بایشتر شیر زقوم در کچه اهن بجوشش بده نرم شش درم
سم الفار انداز د بجوشش و بگیر بده سه درم زرنیخ مکلس انداز ند یکدیگ بده
سه درم مشتری مکلس انداز د بجوشش و کمر بده و خشک سازو باریک صلایه کنی
زهره باگداخته را در گداز ده سپید کرده جوان کن
۴۰۶ ۳۰۴ بگیرد شیشه سپید در گداز و تنکار بلند کرد سم الفار با اب لیمون صلایه کنند
۴۰۷ ۳۰۵ بر بها سازد وخشک سازد زهره را و در گداز بدهد سپید کرده دیگر در اندازند
کردن طلا از زهره از جهت ترکیب بگیرد برگ بار بکنموده را گرم کن در حل نمک
انداز د هشت بار در حامض اترنج و یا خرمای هندی و ملح پس کبریت
وشیر ابیض و قلقند و زاج برابر همه را صلایه با حامض بیض و برگ را در حل
ترکن بر اخلند و صلایه کلر و زکند تمام که بجوز و وی سپید شد و از جهات
زود

734

روز دیگر ورا تال تصعید کند سه بار با مرتب چنین کند بعد از ان انچه بیرون اید
با نمک بدهد بر مقابله وی بساید دیگر ورا اب بوره بجوشد وی دهد
در کانه سبز دیگر بر سر وی وصل کن و تسنویه کند در میان سرگین گاو
با تش نرم اول بار سیاه بیرون اید بشوید دیگر بار بهمان با نمک بساید
واب بوره بدهد هر چند بجوشد بار بشوید در میان اب بوره هم
برین طریق بیست یکبار بشوید باید هر بار هفتم سرخ شدن گیرد و دور هشتم ٦٣
بار بغایت لعل گردد چون عقیق خوش اب بغده بر دارد و در الت
حل نهد بعد از ان بگیرد بار ارزیبق چندانکه زیبق را در صلایه کنی و بکشد آت
ترنج با لیمون با نمک در روی دربرد و صلایه کند بعد از ان بگیرد بول
کودکان با بول اسب یکبار بزور در یک جزی کند یا باگر دو روز دیگر
با کنموده بگیرد باهم بیامیزد و جمره سبز باید و یک طرف بزرگ در وی
کند و سر او محکم کند هفت روز در زمین دفن کند چند روز یا آ

مجمر کرده بران زیبق را می باید بعد از آن آب مجمر مذکور مقابل وی در دوری

اندازد و در زمین جایگاه معتدل دفن نماید بیست یکروز بعد از آن برون

آرد و آبی حاصل شده وزن نماید بنگرد که چند آب خورده باز دیگر وزن آب

در وی کند و دفن اعاده کند وزن آب نگاه دارد تا چهار چند

جز آب بخورد و سنج کرده بفرمان رب العزت بگردد هزار جزء حل را

شمس گرداند و این تجربه شده و از موزده است 736

٢٠٨ دیگر شوره راست کند بقدر یک دست و سه پایه آهن بسازد چندانکه دو

انگشت باید که بر سر شوره رسد و بوته آهن و این شوره نماید و سر پایه

در شوره و بوته بر سر پایه نهند و اگر ده درم زیبق باشد یکدرم آب مجمر

مذکور بدهد دیگر پایه آهن بر سر شوره نهد بر روی وی تشتو نهد و هد اند تا جمله

سرگین گاو بگدازد تا سرد کرده و بگشاید زیبق بر دارد و مثال برده بر وی

گرفته باشد بر صلایه اندازد و بمالد و آب بول میان سید هد و مبادا که بگرد

بعد از آن

بعد از آن مروارید را در بوته کنند و یکدم آب مذکور بدهند بدان ترتیب
اعاده کنند سه مرتبه یکسان روز ما آب کبود کان نباید تا آفتاب نهند بعد از آن
با همان البرنج بهمان طریق یکدم دو رشور را اعاده کنند و گرماتش خورانند
و عقد کنند و محلس نماید بهتر نماید دیگر بگیرد و بر درد و کار نشش کلس راحل عقد ۴۹ ۳۰۴:۲
کرده یکی بر شصت و چهار قمر و هد طلایی اعلا آید کلس شمس چندانکه بگدازد ۳:۵۰
و زحل مغسول محمر بدهد و بار دو کند تا وزن او در آید با عطارد پاک ملغم کنند
و صلایه بسیار نماید با نمک آب و ماش و هد و بشوید و صاف نماید بعده بجام
محکم بریزد و با عطارد زیادت پروین رود پس الحکم که دانند
بگیر نصف طلق کبریت صالح و قایم سحق کنند چندانکه چون خاک نغش گردد پس در روی ۵:۱ ۳:۲۵
کوزه شیشه شفاف خاک بموده کنند و مهر نماید و بشوید بحکمت و نرم معتدل
با آتش با حکمه مایه بشکل کو سفید تا آتش که از شور برآرند بحکمت برسانند
رسیدن او آفت که زند و سرخ و ام همی بسیار همیشال غبار کرده است

738

۳۲۶۹ تشمیع تکلیس در هر بخر نوشادر صلایه کنند با همچند زاج در اثال کنند و تصعید نماید

واگر اثال زجاج باریکین باشد عمل نوشادر در اثنا باید آتش تصعید بکرد و در تمام

باید آنچه تصعید شده باشد باقی را اجزا دور کنند همچند دیگر بدو اعاده کنند

سه بار باید زند و سرخ دوام و لطیف کرده که اصل عملست تکلیس تشمیس و عقد است

محر صلایه بسیار نموده در قدح زجاج صاف نموده تخمیر کامل حکمت گرفته

وصل محکم کنند تا بخار بیرون نرود بر آتش ملایم نهاده و نرم نهند نگاه کنند هر گاه

که بخار بالا آید و بسیار شدن گیرد از آتش بردارد و سرد کنند باز بر آتش

نهند تا بدانند که بگداخت قرص بسبب سختی کنار باز اعاده کنند چهار ده نوبت

مشمع نماید و اگر بهتر کرده که بیرحیه دارد و می نهند گرم و سرد بکنند تا بجاید

۳۲۷۰ دور کرده و نیکوترین تشمیع اینست دیگر تدبیر مهر قلعی است یکی بهک شود را

چندانکه باید در کارگاه تشنه کردن نهد سه روز در میان آتش باشد بعد از آن

نمک تکلیس را با بیض خمیر نماید و مهر کنند نیکوترین مهرها اینست

دیگر

دیگر در تدبیر حل اب بگیر و شمع مذکور بگو بدچون قرص شود در پاره منجل ۳۲۸
شعر بگو زند و اطراف او موب نهد پس دیگر حمره فرو لطیف بر بالای او
سوراخی نموده چنانچه ریسمان منجل شعر که بسته در این که سوراخ کشیده شود
پس ریسمان میان سوراخ کش و منجل شعر بدان ریسمان در میان حمره متعلق
دارد و قدح دیگر بر وی وصل کند و معکوس دارد میان زبل هر هفته
زبل تازه کند تا حل گردد بچکد و گرد درست قمر مایی و نقطه بر روی بگذارد
ظاهر و اتش او زرد و اب سرخ بی مثل است
بگیر زیبق پاکگرده دو جزو کبریت سه جزو سحق نماید تا سیاه گردد پس اندک ۳۲۹
اندک زردی بیضه با دهن او بدهد و سحق کند و تشویه نماید در رطوبت
بکشد سه بار همین عمل کند تا بالای او را در غایت حمره پس شمع کند تا دو حنی
بر ده بجوشد پس بده یک بر ده جزو قمر زرد بر اید
تدبیر عقد کردن حل در قرعه زجاج باید داشت و این معامر در ترکیب کند ۳۳۰

موصل استوار کن تا گره و یک بند و ته خاکستر دو انگشت و بهر جانب هم اما قرعه ربعی

از خاکستر بالا بود و در زیر دیگ آتش نرم معتدل کند جبابه اگر دست ابر قرعه بعد

دست بسوزد آتش نرم کند تا عرق نگذارد چون دیدی که عرق دور شده

چون خاک سرخ آید در شیشه جای کن سر او به بندد و نگاه دارد که اگر خواهی

در جرب بدهی بکار و با یک جزو طلق پنجاه شصت چهار قمر اندازد 1740

۳۳۱ بکیر و عطارد پاک کرده چند روز در ترشی آب شوره و انشته محکم منتهی نموده

و آتش نرم بگیرد بعد بدرت در کدام زد و یکی کند قرص به بندد بعده بگیرد

قند مکلس و محمر رسیده و یک سیر توتیای محمر کند هر با وزن کند آنچه کم گردد

نوشادر بکار نماید تا قائم گردد بعده روغن زرد بیضه مرغ و شش سیر

نوشادر و قند سحق نموده ارد کند بعده ملغمه مذکور در شفافه کند روغن

مذکور بالا اندازد بحکم درده به نرم تا جمله روغن در خورد و خشک شود

نیم سوخته کرده و بعده ملغمه مصفا کند و جدا کند بعد از آن ثقل دور کرده

بگیر

یکسیر توتیای سبز اندازد و بمالد و طبخ دهد تا دو سه روز چون بهم کردند

و با این هر چه دی که بوده تخمیر کرده بعده بکرده قمر پاک بر کمود ه طلا نماید

و تشویه کند بعده بد هد مجرا هد و ملغمه مذکور اگر رسیده بود با طبق بزر طلح

دهد کامل اید و اگر نرسیده بود در شیشهای بطریق خمیره و عقاب

مجرو عقوب صالح اعاده کند کامل اید و عرض ابدا نیست

۳ ۲ ۳ ۲ ترکیب درست عطارد پاک کرده در تیر شیشی و مریخ مجمر و شش تنهی نموده خمیر کنند

بعده یکسیر این دارو با دیگر خوهر ذهب در گداز نگی کند قرص بندد

بعده پوست بیضه مکلس کرده با یک عقاب یکسیر گیرد و درهم کرده روغن

بیضه تخم شیشیر با نوشادر پوست مرغ صلایه کند وزن نماید انچه کم کرده

باز نوشادر اندازد درستی نماید و در ظرف چینی اندازد روغن سفیده مرغ بالا

او اندازد و بحکمت بد هد نرم نرم تا جمله روغن ها بی درخورد و خشک اید

و نیم سوخته گردد بعده با ملغمه مصفا کرده جدا کند بعده از ان تکلیس کرم کنند

بعده یک سر توتیای سبز در وی اندازند و بمالند و طبخ دهند تا دود بهر که هر دو بهم شوند

و هر جسد که بوده تکلیس کرده بعده قمر را با یک ساخته و این دارو بر او طلا

بوده بدمد جمله قمر سرخ شود بعده آنچه که مذکور است او را در طلا

داشته طرح کنند و اگر نرسیده بود بار دیگر در شیشه انداخته آتش کنند تا که تمام

کرده و طرح نماید در اصطلاح حکما این سخن ها گفته اند تقطیر چکانیدن جزئیات

74.2 تصعید بر آمدن اجزاست و تشویه کرم کردن اجزاست و تشقیه پاک کردن

و جز او آن است تشمیع یعنی موم کردنست تسویه برابر کردن اجزاهاست

تنقیه یعنی پاک کردن جزئیات تمام شد

این کتاب تاریخ بیست یکم ماه

ذو القعده کاتبه صحت

م م

743

744

745

746

741

248

752

۳.۳.۳ بارود نمک کانی واو را صلایه کند و در کوزه کند که آب زر سیده باشد بریزد
واب بر سر او نمک بریزد برهم زند بر جای نمناک نهد هر چند که ترشح کند باز
از بیرون تراشد و جمع کند بعده بارود زیبق ده جزو و زهره براده کرده دو
جزو با یکدیگر صلایه کند چندانکه اثر نماند و در قدحی بنیدازد و قدحی دیگر
بر او وصل کند چهار ساعت آتش کند و بگذارند تا که او سرد گردد بیرون آرد
با آب نمک بر تشقیه تشویه دهد و در قاروره ریزد و در حل نهد چون حل ۲۹۳
گردد این محلول را بجوزد کلس مشتری دهد تشویه تشقیه کند و حل عقد کند
یکی از این بر هر از جسدی طرح کند قمر پاک آید هر چه داند بکار آید

این ترکیب مجربست فرمود

۳.۳.۴ بارود بصری و زهره و روح توتیای زعیر چهل بند کند بعده سک کند بارود
شنگرف و مثل ما الیمون صلایه کند بر آن شکهار صلایه کند و در آفتاب خشک کند
و در دیگی اندازد و بر بالای او بنجیر پولاد بیندازد و سر دیگ مهر کند بست دهد
چون سرد گردد بیرون آرد باز شنگرف با مثل ما آب لیمون صلایه کرده بر آن

تنکار صلایه مکرر کند این بهره و برادر هم کدازند قمر کردد و اکر بدانند که قلعی داخل کند

که قراضت تا داند این آن بود که دیگر بهوده هم بکار برد

۳۳۵ بارد شوره دو سم الفار ابیض دو و نوشادر دو جمله را صلایه کرده بعده

قمر یک زهره دو زیبق نیم مثقال زهره و قمر بالبد دان دارد و فرش تلحیف نماید

دبوته محکم کرده بدمد چندانکه زیبق بیرون آید و یکی ازین بر قمر و زهره طرح

759 دهد دو قمر یک زهره حلال کند و یکی ازان اندازد ابیض کردد

۳۳۶ بارد طلای سرخ جزو برادهٔ حدید نیم جزو زیبق نیم جزو سرب نیم جزو

بعده بارد بوره و پوست انار هر دو صلایه کند بر سر آن اجزا ریزد و یکهفته

بگذارد اگر نیم آب خشک کردد باز تیزاب ریزد بعده بانغت روز جمله در بوته

نهد بدمد چندانکه زیبق بیرون آید یکی برده جزو قمر اندازد زر کردد

۳۳۷ بارد سیماب یکی زرنیخ ورقی نیم سم ابیض یکی هر سه را در آب صلایه کند

یکروز و در سایه خشک نماید بعده قمر برابر ازین اجزا طرح کند باز صلایه کند یکی

برابر

برنگ قلعی پاک اندازد قمر گردد هرچه دانند عمل کنند تجربه آمده

۳۳۸ پاره زر قوم سه پهلو آنقدر که شواند بسوزد خاکستر کنند اگر ده سیر بوده آب هموزن
او بریزد و بر هم کرده صاف نماید بعده پاره زر پنج یک سیر در دیگ یا در چکنک
فرو اندازد از ان آب تا به پزد که ابیض گردد و چون چند کلی بر یک پر قلعی توله مذکور
طرح کنند مقصود حاصل گردد تجربه آمد تا دانند و ان اینست

۳۳۹ پاره و بصری یک توله سرب نیم توله تنکار ربع توله زهره یکتوله در بوته معا گدازد ۷۴۵
و بعد در آب سیر پنج مرتبه اندازد بعده در بوته بگدازند پنج مرتبه در آب نارنگی
بیندازد بعد از ان دو خشت یکی کنند نمک صلایه کنند با آب لیمون خمیر نموده با تیل
کنجد تر و بالا داده در میان دو سفال بدو با حکمه چنکلی بپت و بعد بدین نمک خشت
داده بپت و یک پت ده هر بار پاچک زیاده کنند تا که زهره بوزن چون
باند هر بار پت و بعد در روزن نه عیار آید بسرخی ذر مجرب است آزموده

۳۴۰ گوگرد یکجز و تسبای و بلدار یکجز و توتیای را بهم وزن و بعد صلایه تسبای با یکجز

نوشادر و سه جزو ملح اندرانی و ز هره دار در بمبرو بز ن همه مکر بهر یکدرم دو درم

اخلاط به بنید و بکدازند که این اکسیر است یکدرم بر ده درم ز هره بالکر ده افکنی

۳۴۱ باب افلاطون بکیر طلق بخته با اب قلی و بسای بمثل او نمک و باهمه او ز یبق

و ملغم کن و ده یک از و بصد مشتری طرح کنی قمر حاصل کردد

۳۴۲ در شبعه مشتری بکدازند سه بار در خاکستر ریزد سه بار و در ریک اندازند و باشد

در اب اندازد تا پاک و ابیض کردد باذن الله تعالی

۳۴۳ در شبعه ز هره شبه جزو ی نمک طعام جزو ی و زبد البحر و کف دریا

بسای باهم و بکدازند و باین دار و ز هره و شبه را ابیض کن و بکدازند

۳۴۴ شبه را با زجاج سوده بکدازند بهل تا سرد کردد بوته ات باز زجاج از شبه

اید زیر و زبر نماید ان شبه چون ماه کشته برون اید و لیکن زر پاک

که قرنی خفته باشد در دل خاک ح حنظل بس بحکمت مزاج قاف زیبق را

همی بنید و فراج قاف زیبق را که ثابت کشته است علت از زر بزر را باشد علاج

همزر

مشتری با قمر برابر کن با سکون باش هر چه خواهی کن چون سه یک گردد

دو با یک شاد بنشین و پادشاهی کن جوهر زرنیخ چو شد خوشه چین

از تو بود مملکت روم چین پارهٔ زرنیخ را با برده سفیده صلایه کرده

و خشک نموده در میان چونه در ماندی هر ته مرته نموده و بسر تا بگل

داده یکشب در آتش دهد بعده قشوره و نشوته مراو رده باز چونه

سه شب سه بار تشویه دهد قایم گردد و بکار بردن بود که گفتم

۲۴۹ در ثبوت ملح شوره پاره شوره را بگرد و پشم مکرر ارشته باشی

و بجوزدان شوره دهی تا که قایم گردد و بقدرت الله اینست

۲۴۶ در حل طلق پاره طلق را در خریطه کرده در میان آب دسته در خریطه بمالند

که از وی الطلق بیرون آید چون ماند باید این آب را حل الطلق گویند

و این از جمله مشکلات اسرار این صنعت است بعد از آن بر دارد و بر صلایه

اعکنی و از کل قشر جرفی و چند کل قشر نوشادر بلور بر دو روی زیر

وهرروز او را در هم بسایند تا که حل کرده مانند اب روان انگاه تقطیر کن اب طلق
صاف برون اید نگاه دار که این اعلیست ناتش نگهدارند خرزات و ریسمی اعمال
بکار اید و لطف شئی است تجربه نموده اند و ازموده

٣٤٧ ابو موسی جابر ابن الصوفی یاد نموده که پوست مرغ باز کرده در اتش سوی
758 ودیگ ترشش دو روغن انداخته بپزد تا تمام اگردد باید که سرکه باید روغن چهار انگشت
بالای مرغ باشد بدست بمالد واب از وی صاف سازد و در قاروره
کرده چهل روز در افتاب نگهدارد هر جا که این اب رسد بسوزاند اگر پاره من اید
بر طلق محلوب ریزی فی الحال حل کرده پس تقطیر کنی و نام برون نویس است

٣٤٨ در نرم کردن طلق پاره طلق و گرم کن چنانچه سرخ گردد و در اب نوشادر
با اب قلی بیندازد تا نرم گردد و بعد از ان در کوزه بند و در دیگی
در ان با قلا باشد در او بپزد با اب برسد تا چندانکه با قلی پخته گردد او نیز
نرم گردد و نیکو گردد چنانچه مرا باید نگهدارد و بوقت کار خرج نماید

در بند بر کن سیم است کی آن نقره است چاره و از نقره طبق دو بیست و نمک گداخته ۳:۴۹
خرد بسای و در درجی یکی ماند از ه طبقهای نقره از گل خوب بوته بساز و
و طبق طبق نقره در بوطه کرده میکدار و نمک پر کن تا جمله در این درج
پر شود و سر هم از گل بوته بساز و وصل قایم کن و در دیکدان نه شب
پس بیرون آر و با آب گرم بشوی و آب از وی صاف کن تا نقره در ته
۷۵۹ نشیند چون از نمک پاک گردد نقره مدبر دو درم و دیگر یک مثقال و از سیماب مدبر
دو مثقال و از زر پنج مدبر سه مثقال جمله را در یازده اکینه تجفیف ساز و
جوهری آید مانند نور و این اکثر نقره است این را حل کن و عقد کن و یکی
از وی بر چهار صد درم زهره طرح کن مقصود حاصل گردد باذن الله تعالی
در صنعت روغن بیضه آتشدانی بساز از گل و در میان سوراخی بکدار بمقدار ۳:۵۰
آنکه شیشه در رود و در آتشدانی در او نهد و در زیر آتشدان ظرف
بکدار اندک اندک آتش برافروزد چون گرم گردد قاروره روغن بیضه از وی

متکلس و این روغن عظیم بکار اید و این ازموده است بتجربه ارد

۳۵۱ در علم صنعت و سفیده محلول این بود که و بسی جایگاه بکار بے اید خامه در باب
قرحانکه بیان کنم پس این سیماب را با نمک بشوی بدین سفیده محلول مقطر بسای چنانکه اثر
سیماب نماند پس در آتش نرم نه اگر زنده شده باز بسای بهمان نمک سر باز رود
در اثال تصعید کن بیرون اید چون ارد بے سپید تجربه نموده اند • ٧٦٥

۳۵۲ در صنعت اب مجمر بارد قلقند سه درم زاج سرخ یا زرد بیست و دو درم نفط
زرد چهل سه درم جمله را بسای نرم و یکمن بول مقطر در و کن و در قاروره کرده
در زبل دفن کن و نگاه کن هرگاه که تمام سرخ شده باشد بر دارد و الا نه بگذارد
همانجا تا سرخ گردد صاف کن و بر و نام نوب تجربه نموده اند

۳۵۳ باب در تصعید زیبق بدیک اثال بگیرد سیماب نیم من و زاک نیم من و نمک نیم من
و همه را جدا جدا بسای نرم و بیرو یا مرزد و سیماب را در وکن و بر و ز بسای بسیار
بمرد انگاه پاره پاره بر صلایه بکفنی تا سیاه گردد انگاه داروهای در قرعه

انبیق

الیق تقطیر کن با آهسته آتش تا وقتی که در سیماب بچکد چون تمام چکیده شد سرد کن

و بیرون آرد و در آثال کن و دو دانگ آثال دارد و باقی خالی باشد و وصل او را

محکم کن و بهم کاچه از پی الصلابین که هشت ساعت بود و علامت بلوغ آنست

که بن و یک آن تشین شده باشد دیگر آنکس ملی چون سرد کرد و مکبه بر دارد و بر آخر

و نمک و بن و یک ما مده باشد و رنگش لعل بود و از سیماب در بویت اول

هیچ کم نشده باشد اکنون و بالا و شیب را در هم صلایه کن و همان عمل کن تا ۲۵۱

بار باز دو قدح بگیر که پنها قبضه و درآمار یک و نیم قبضه باشد هر دو را محکم کن

و سیماب مصعد را با آب محرکه خواهم گفت تشویه تشحیه کن و خشک شد از دو

دو قدح کن و باید که قدح پنه باشد و قدح را بر آتش دان نه آنچنان که بریز

شور باشد تا آتش کرده او در آید و فرج که میان دو قدح و کناره شور باشد

بجا که تر شحه باشد و دست بفشار را محکم نشنید آنگاه بهیمه بسر وگلی لو نید که آتش

از با مدادتا نماز پیشین چون سرد کرد دبر دارد و کرباس تر کرده بر وصل

تا نرم گردد آنگاه یکتای و مصعد را با آب محرر تشویه تسقیه کن با نیم تربه یا تمام برساند که

بعده با آب سرخ تسقیه تشویه نماید بالاکعقام تجربه نماید اینست

۹۴ ب قلعی یکتوله نیم بصری ببرد و در آنگداخته ورق کنیم و در قهار را با زرنیک و سه خاکستر

بیت دهد که از ده دوازده توله نیم برود یکتوله نیم ماند باز نیم توله بصری داخل

کرده ورق نماید شش نوبت کار فرماید یا سه بار بصری داده از نمک و خاکستر ت

داده بصری دور کنند باین طریق شش توله بصری داخل کرده یکتوله نیم قلعی

نموده بگیرم قلعی یکتوله ارزین و یکتوله طلای تمام عیار نقره دو توله زهره

یکتوله جمله را یکجا گداز د تا ده عیار میشود بتوجه خدا تعالی بهتر خواهد شد

۹۵ ب زهره برنج نیم توله و زهره گنج نیم توله با یکتوله طلای کندن همراه یکجا ازیم دو توله

میشود و در زهره تر کنیم مسها را طلا بهمین طریق هر دو توله زهره را از یکتوله

طلا داده بگیریم رکتی میشود بر یکتوله نقره چند طرح نمایم خواهد دوازده عیار گردد

۹۶ ب برنج باگرده ورق نموده نیک کند ک و منشل را برابر وزن اینها باشد با آب لیمون

لیمو

سحق نموده بر هر دو روی ورقهای برنج لیپ نموده قلت وار لیپ پیدا
کرده که بلعاب بهم بسته میگردد و خشکانیده در میان دو سفال منهدم گذاشته کنارهای
سفال را بگل گرفته دو گهری بت دهند ابدکی بسم میشود باز آنچه اول نمودیم لیپ
نموده بت دهیم که در برنج نشستن تب همه بسم گردد بعد از آن روغن کهنجی و
دکوکل و تکار شهد برابر بهم بسته با نهایا گداخته زهره بر آوریم یکتوله از این زهره 763
و یکتوله طلای تمام عیار همراه یکجا ازیم و در موس تر همه آب نموده و زهره را
بگیریم برای مثال سی دو توله زهره برنج بخورد یکتوله طلا داده بگیریم بعد موس
مکرر باید کرد و زهره با طلای گرفته سی توله زهره که بخورد یکتوله طلا داده
باز بگیریم آن طلای چون ریگتی گردد بر یکتوله بر یکتوله نقره پخته اندازد
۳۰۹۷ طریق زهره بر آوردن از گنجه یک گنجه را پاره و سرب نیم سیر و چون یک
سیر گنجه را گداخته سرب را گدازیده نموده در موس میان گنجه آب شسته فرو
برده فرا را چو این بریزند مگر رحم نشد و موس بموس میکرد انیده باشد

که انچه در کنجفت در کنارهای مو بسته میشود ده دوازده توله برب انکه ازین زهره

یکتوله طلای کندن همراه بگدازیم اگر همگنست که در چند موس کردانیده مسی که با طلا

گداخته ایم بگیریم الا ورق کرده بطریقی که طلا را ب میدهیم در نمکسنگ و سه خاکستر بدهیم

و مسها را از طلا بگیریم بهمین وجه پنجاه توله مس کنجفه بجوزد یکتوله داده بگیریم ان طلا

رنگی میشود یکتوله نقره را کمه ازین طلا رنگی طرح کنم ده عیار میشود واگر صد توله زهره 764

کنجفه بجوزد یکتوله داده بگیریم یکتوله نقره را که کنجفت طرح نماید دوازده عیار اید بتوجه

پروردگار عالمیان بتجربه ایده است از موده هرچه داند بکار برد

۳۹۱ بیارد فراز گریز بابی را و ماشیر اگه یکو صلایه نماید پس بیارد بیضه مرغ سیاه را

که استخوان و گوشت مغز او سیاه بود سوراخی کرده سفیدی او را براورده وان

مسحوق مذکور را درون او کرده سوراخ را بخمیری که داند استوار کند و او را

هفت مرتبه گل حکمت داده کوی در زمین بکند و کوره در ان گذارد وان

بیضه لیف بمود بر روی ان کرده گذاشته و دیگر سفال بر روی ان نگون

گذاشته

گذاشته و باچک مبرد روی او ریخته اتش بن ندچون سرد شود بدین طریق هفت بار بلکه
دوازده مرتبه عمل کند او هم رب ابن است و نیز یکی با یکسیر قلعی ز هره طرح نماید
بتوجه الله درست اید تجربه نموده شده است وازموده
۳۵۹ پاره و بچه خوک که اول زاییده بود بس شیر مادر را غوز کند همه بدو بخوراند
و نیم سیماب پاکیزه مصعد کرده در گلوی او ریخته و انرا در گل گرفته در
میان سرگین با مایحکه نهاده دوازده بار اتش بسوزد چون سرد شد برآورد
یکی بر فلان طرح کند قمر خالص برآید بتوجه الله درست اید
۳۶۰ شب نوشادر و ملح قلی در خل حل کنند و زهره تاخته را در وی فرو میبرد تا که اتش
کرده وازموده است تا که تجربه نموده است ازموده
۳۶۱ دیگر کشتنی با مویز سرخ یکمن ده درم نوشادر بکنند و اب انرا بگیرد صحیفه زهره
تاباند و در روغن کنند سفید کردد تجربه ازموده است
۳۶۲ دیگر زاج محلول حمرستان یعنی زاج سبز کرمانی و در مغرفه با اب و بول

بر تیز نوبت تا سرخ شود پس سحق کن و در سرکه تیز کن که مستوطر باشد و چند روز
در آفتاب بنه پس صافی کن و جدا بنه بعد از آن صفره البیض تازه ستان
و همسنگ او گوگرد زرد و هر دو را سحق میکن و در میان دو قدح تشویه کرده
و بر دن او بر که همچون سنگ معلیسا باشد و بکر بار دیگر صلایه کن و ببسته کن از
احمر و تشویه کن تا هم سنگ او رو بجو زرد و اگر تابستان بود تشمیس کن و اگر زمستان
باشد تشویه با آتش نرم هر بار هم سنگ او زر و سرکه احمر بجوشد در روغن بیضه
میده و تشویه میکن یکشب در آتش حمل پس بر دن آرد که داروی سیاه باشد
یکدرم پنجاه درم قمر را رنگ میکند بعد از چهار روز میکنم کرده بتوجه الله مجربست
آزموده هر چه و اندر عمل نماید و تجربه نموده اید تجربه آید
۳۶۳ در میان تکلیس توتیای بارد و توتیا را بغایت خرد کرده و با سپیدی بیضه و باز آفتاب
خشکانیده در کوزه مطین کن یکشب تشویه کن و بامداد بیرون آرد و نمک
ملح برابر وی در وی کن و هر دو را خرد بسای و باز تشویه مکرر با نمک از وی
دوا

برود و سپید کرده و این توتیا که شرح دادم با باب محمر سرخ کن و اگر ده مثقال

برده مثقال سرب طرح کنی زر خالص آید مجرب آزموده

۳:۶۲ باب زعفران الحدید صحیفه یا براده را سرکه تند کن دو مرتبه در هم زعفران

شود اگر بکر حل سرکه مقطر باشد با به درم زعفران الحدید و سه درم توتیای

و سه درم زاک مصری در هم کنی در آفتاب گرم چهل روز بگذاری هر روز

بجنبانی چون تشمیع کرده بر هر جسد که افکنی رنگ از وی جدا نگردد

۳:۶۵ باب گوگرد چهار جزو بگدازد و یکجزو توتیای را در زیره و بر صلایه سای

با یکجزو نشادر و سه جزو نمک اندرانی و زیره و انرزیر و زرنیخ هم بگدازد

دو درم اخلاط به بندد و بگدازد این اکسیر است یکدرم بر ده درم زیره

پاک افکنی نیکو آید و اعلا آید تجربه نماید و بکار برد

۳:۶۹ باب مرداسنج سرب بگدازد و کوفته با خاکستر بجوشد در زده نهد زر را نسبت

کرداند و اگر بر مس که اندازد نقره شبیه برود و شبه زر نیکو کرداند

دیگر مکرر نوشادر محلول با آب ده وجزو زهره سوخته با جیوه صافی سحق کن

و با تش نرم تشویه کن بر هر جسدی که افکنی ابیض گرداند و بار بار زرنیخ مصعد کی

بهتر باشد بتوجه الله مجرب آزموده است تجربه نموده

٣٦٧ قاعده مجرب سرب پنج درم قراره سه درم براده طلا یکدرم جمله را در آب نمک صلایه

نموده بشویید مکرر بار در صلایه انداخته با یک کبریت صلایه نموده در ظرف

768 زجاج یا در چینی تا نهند که خاک گردد پس در روغن سفیده مرغ تشویه تسقیه کند باهم

وزن خود روغن سفیده بجوزد پس بر نقره یا بر زهره طرح کنند

٣٦٨ قاعده مجرب یار اخی را کشته و در میان سفالی هندی و در ته خاک وی باید

نموده تا شش هفت روز گرم بنشیند من بعد به قلعی طرح کنند که اکثر آب او را

میکشد نقره فراوان و فرد اول ان اینست

٣٦٩ قاعده پاک نمودن زهره طباشیر با شیر خرما صلایه کنند و در آفتاب خشک کی برده

زهره طرح کنند بغایت ابیض گردد تجربه نموده شده است

در عمل جسد و تکلیس یکمرد ذر زر سرخ بیست مثقال بسوهان نرم کن در غایت خوردی ۳۷
و اگر نه ورق سازد با شصت مثقال زیبق زنده یا کرده هر دو را صلایه کنند تا که او
ملغم گردد بعد از آن در قدحی مطین اندازد و قدحی دیگر وصل نموده بر سر آتش
نهد چنانکه آن آتش نرم باشد تا دو قدح و آنچه در وی بود یعنی اندک
گرم شود آنگاه آن ملغم را در تغاری سفالین که اندرون او نمک نکرده باشند
۳۶۹ بکن و در آن قدری آب پاک بریزد و بهاون دسته سفالین درشت آن زیبق را
در آن تغاری مسای خوب بمبالغه تمام چون آب غلیظ گردد با هستگی از سر ملغم
می ریزد آنگاه زمانی بگذارد تا ته نشیند و انصاف تازه بکنند و سخت صلایه نماید
یکشبانروز تمام و اصلا دست از صلایه بر ندارد و نشان تمام شدن ملغم است
همچون مغز بغایت نرم نماید و در میان انگشت و از صلایه درشتی نرود دیگر
اثر نمانده باشد سیماب هیچ طریق بر زر خواهد شد و تمام ملغم گردد و الا همین عمل کن
تا این اثر و این نشان ظاهر گردد پس این ملغم را در هاون وزن نماید و در دیگر

انکه مطین کنند و فتیل ملغمه انبراج متقطر بردوبی ریزی و ان آبی باشد که از قرعه و انبیق
انبراج گرمانی برخم سوده که روح را تخمیر نماید از این آب پاک شده پنج وزن روح
برکش و تمامیت ان هفت بار است و در ظرف جدا بش خود بنه پس روح را
در قدحی بادرها و بنی آنکه نمانی و از این آبی که پیش خود آورده بمقدار بر روی
زیرکه مثل خون گرده و انظرف مطین را بر آتشی بنه بغایت گرم بنه که گرمی او زیاده
٧٦٥ از آفتاب تابستان نباشد و بعد از آنکه صلایه نمائی و دائمی چنانی با آتش
زیرا و بسوزاند و همه اجزای او برسد و چون خشک شود دیگر از ان آب در روی
میریزاندک اندک و بوسیله صلایه میکن نرم و بگذارد که حرارت کلی از و برود
با آتش تیز کرده تا آن روح از این آب بنحوی تمام بخورد یا هفت وزن
که غایت است بعد روح پس نیک صلایه کن هفت هشت مرتبه فرماید بکثرت
اب دیگر از ان اب بر روی زیر و صلایه کن تا قوام ان چون عسل گردد بعد
او را در قاروره مطین کرده محکم نماید و بگذارد تا خشک گردد پس قاروره را
در آتش

ور آتشی نرم که آفتاب مواضع گرمتر باشد چنانکه تمام قاروره در آتش نرم بر زبر کنی تا
نشود و مدد همیکن که آتش نمیرد و گشاده مزن و بگذار در میان آتش چون سرد گردد
برآور دکه رنگ گل شده باشد و اگر خواهی که این روح را احمر کنی چنانکه نشاید
باب الکبریا باشد بگیر قدری سفیداین رنگ کرده و دو برابر او نیم من گوگرد زرد
بهم نموده در ظرفی از آبگینه بسازد با قرابه که بی نداشته بود و آن روح را
که سرخ کرده در خرقه کتان کن که نمک آب صاف نموده باشی و خشک نموده آخر
تا بند دوی نشود و سست بند چنانچه در صره حرکت نتواند کرد آنگاه زهره را
بکش چنانکه فتیلها با او ابر بند و شاخی از آن زهره کشیده بگیرد و این صره
در او بند و از آن سر آبگینه با و پر چنانکه از صره تا گوگرد سود و چهار
انگشت منتصف بود پس آن آبگینه را بر عیار دیگر ترتیب کن و محکم وصل کن
و بر آتشی نرم بنه تا گوگرد بخار بکشد و در روح عمل و خاصیت خود ظاهر کرداند
و آتش زیاده نباشد که روح البسوزاند و اگر آتش زیاده کردد بمرد اگر دو جا

بگدازد تا قریب دوازده ساعت بگدازد و چون سرد گردد بگشایند که روح تیکنس سرخ

شده باشد و بدانکه تجربه دوییم لایق باب اکبر باشد و اول در باب صغیر کافیست

و بدانکه این است طریق اولیا و انبیا و حکما و هیچ خلاف نیست و اختلاف

ایشان در اوزان ادویه و کیفیت و کمیت ابها و فراج ارکان و مبالغه در حل

و رفق در عقدات و اکثر بعضی از این سبب کامل و بعضی ناقص و جمله اتفاق

کرده اند که روح و جسد را چنین ترتیب باید کرد 792

۱۷۳ این ترجمه صحیح از خالد اموی در صنعت حجر مبارک که تعلیم کرده این پسر خود را

عبد الله گفت بگیر از خلاصه انسان ابتدا که اتفاق افتد و نگاه دارد در قاروره

و سرش را محکم ببندد و آنگاه بگدازد در میان زبل در موضعی که پیوسته بر بالای

آتش مسوخته بود چون گلخن حمام و مانند آن و بعد از بیست روز بیرون آرد

که آن خلاصه مانند ابر روان شده است آنگاه بگدازد در کوزه و در ته

چراغی بر افروزد که فتیله باریک نرکنده و از آن هر لحظه جزوی میگرفته باشد

که خاموش نشود و آتش در و نه افتد که یکبار بسوزد و این مراتب را بخوب
محافظت نماید تا آنکه عمل به نهایت برسد و تا ده روز از اکشوده ببین
بعد از ده روز هر روز یکبار حد دیده باشی و آثار صنع الهی که مشاهده
کنی و علامت کمال آنست که بسته گردد مثل نخ و این تمام میشود بچهل شبانروز
و یا بپنجاه شبانروز و قمی که بر او برده که اکثر است کامل چون بقدر موی
7 ازین بر هر جسدی بزنی مثل قلعی و سرب و زهره و غیره ذالک
باب تبیض النحاس و الحدید علم را هفت روز به بول منقطر صلایه کنی بعد از آن ۳.۷.۲
بجائیکه نمک و بورق در آن حل کرده باشند معجون کنی و بر صحایف زهره حلز
طلا کنی و بتاب در محلول معلوم فرو برد آنگاه از زهره بیت و از هدام
بگداز و با احمر و ابیض حلال کنی بگواید تجربه و آزموده
دهن البیض و صفره البیض و کبریت برابر روی تقطیر کنی در قرعه منکوس و قشر ۳.۷.۳
البیض کذالک آزموده شده است و بکار برده تا داند

رصاصه المزوج بگیرد زنجفر احمر ملتیت و بادو دو زرنیخ اصفر را در غسل طبخ نماید

دو روز تا رصاص گردد یکی بر ده نحاس و در رصاص اندازد

۳٫۷۴ باب این عملیت متفق علیه که افلاطون در حال حیات خود کسی را واقف این سر نکرد

نکرد اینده بعد از او در کتابخانه او یافته اند بگیرد طلای و بسوهان براده کرده

و از آب ملح او حلایه نماید و برابر او زیبق اندازد و او را ابهی تم بساید و خشک کند ۷۹۹

او را ساعت روز پس بشوی با آب نمک و این آب را نگهدارد که ملونیات در آن است

و زن روز زیبق را در خرقه صوف سخت ساخته و سر آن را ببندد چنانکه جای زیبق

و زر گشاده نباشد پس وو چندان زر و زیبق که عروسی که قوام مطبوع بدو است

بسای مزم نبه پس برون از جمله زعفران شده بود و بسای بماء احمر مشعه و تشویه

میکنی بر صحیفه نقره گرم کرده افکنی بر روی نهی بگدازد جریان کند چون موم

و لون صحیفه سرخ گردد بقدرت رب العزت ارموده

۳۷۵ پس بگیرد احد الموجودی الذکر دون الانثی و زعفران الحدید بدان شعیه

تشویه

تشویه میکنی تا چند وزن خویش صبغ زاج بخورد پس زعفران الحدید عدد برگیرد
وانرا زر اول بگیر و محلول مرا لشیان بریزد میسای تا خوب مخلوط گردد و تشمیع کن
و در شکم درب دفن کن پس عقد کند و در می اندو بر بکر طلل قمر اندازد که
طلای خالص بفرمان رب العزت ازموده شده است
واگر باز حل کنی و عقد نمایی دوم بار بگیرد رم بر سر رطل افگند بقدرت الله ٣٧٦
واین اکثیر دست بغایت اعلا و عجیب تر و جمله حکما در اظهار و تعلیم این صنعت
کرده اند و همه الفاظ مرموز و مرموزه اند و من بعضی از رموز ایشان
در این عمل مکشوف بکردم تا بدانند که حکما تعظیم و اجلال این صنعت چه کرده اند
اینک آن رموز که تعبیر نموده اند آنچه گفت به پرویزن ننحلت یعنی بسوهان نرم
خورد بسای و آنچه گفت با آب صبغ الارض یعنی اشمک و آنچه گفت عدد و
که قوام طبخ بد دوست مراد ازین گوگرد است که قوام عمل بدوست و آنچه گفت
بماء احمر تسقیه تشویه میکنی یعنی گوگرد زرد است بگیر و صفرة البیض بگیر و بسایید

بردو را بنهٔ و در قرع انبیق منقطر کن تا آب پاک گردد از و بچکد و سنج کردد
وانچه گفت خذ صع احد الموجودین الذکر و ن الانثی زاج زرد را گویند که زرنیخ
او چنین کرد بستان زاج زرد را و بگداز و در کدوی تر از پشم پاک کن و در زیر
آن مقدار آنکه دانه نخود ببی فرو شود ثقبه کن و در زیر و جای که آسمان مکشوف
بود او را در اویز و زیرش جام نهد از آن سوراخ آب بچکد و آنچه زعفران
الحدید گفت چون او را بسازی این را نوعی دیگر بساز دیگر براده آهن را از آهنگ بستری 796
مگر بر چند نوبت تا سیاهی او برود و او را در خرقهٔ صوف کن و خرقه را در انجا
بند و چیزی باشد بر سر او ابدا زد و سبز کن تازه آب بر روی او کن هفت روز
یا بیشتر بگداز و که زعفران الحدید مجرد گردد بردار و امتحان میکن و آنچه گفت
عیار محلول زیبق حل کرده میخواهد تا بدانی هر چند زیبق نشادر و بسای با هم زیبق
بمرد و تصعید نماید و باز بساید و بر براند و در زیر زبل اسب دفن کند ۲۰
روز هر چهار ده زبل تازه کن و آب قلی بر روی ریزد تا حل گردد آب زجاج باشد
بعی

پس بردار و نگاه کن آنچه گفت که در شکم رب نه یعنی در زبل نه وانچه گفت بار

دیگر حل کنی و عقد کنی حل خو کردیم اما عقد چنانست که اگر را در قرعه مطین کنی

و در شش را بقدح بپوشی و در زیر قدح قندیل یا چراغی برافروزی صد

و پنجاه روز گرد و روغن در وی گنجد هر وقتی که روغن کم شود مدد همی کن

تا تمامت روز و این بعمل تعلق دارد اگر بکر روز بسته گردد حاجت به کس نیست

اگر دوم بار حل کنی طریق انست که زیبق محلول تشعیه کنی و در زبل همچنان

دفن کنی تا محلول گردد بعد از ان عقد کنی چنانچه گفتیم در حل و عقد قول اصناف

مشهور و بزمان رب العزت آزموده و تجربه نموده آند

باب لبن العذرا یکی روز و در چهار رطل آب بجوشان تا یک رطل بماند و شنگار گدک ۳۷۷

بعده باین در هم کنی و بکار بر گویند چون در هم رود و بسته گردد همچون ماس

و ابی ریزد و بر روی شی ایدان آب بگیرد و عقد کنند و حل کنند و بکار برد

یکی مثقال زاوق و سه مثقال سرب در بوطه بگدازد و عقرب ریزد ساییده ۳۷۸

اندک اندک در روی ریز تا که او می سوزد و هر قوتی سیاهی از وی پاک میکن تا تمام
ابیض گردد بار قدری سرنج بر دساییده در ان کن و بگذارد بعده بشوید دیگر
بار در بوطه بگذارد و روغنت بزن دیگر روغن ار و بشوی بار در بوطه بگذارد
و قدری بریزد دیگر بار بشوید پاک و قدری روغن سرخ بزن

٣٧٩ باب در تنقیه زهره بگرد زهره را از زیر و بالا از حب نیل فرش کن و بگذار زظرف
تا که او تمام زهره پاک ابیض نمودار گردد هر چه در اندبرد ۷۹۸

٣٨٠ در حل زنجار یک اوقیه زنجار در رطلی سرکه ریزد و سه روز در افتاب بگذارد
تا که تمام حل گشته نماید بعده او را گرفته بکار برد هر چه داند

٣٨١ باب مکرر حل زنجار اگر صاف سازی ربع او کبریت سوده اندرون کن و
همچنان بگذار تا که صاف شود بعد از ان در قدحی مطین و زیبق در ان کن
انقدر اب کن که سه انگشت اب در روی قدح بایستد و در اتش سرکین سوخته
یک شب تا عقد گردد و الا تا مکرر کن تا که منعقد گردد تجربه نموده اند

باب یکرو سه من سم الفار و یکمن شوره و یک من زرنیخ زرد همه را نرم لسباپی ۳۸۲
و بزهره کاو و یا گوسفند تر کنی و به افتاب نه دو ماه تا خشک شود و بول
کودکان در روی اندازند و بگذارند در افتاب تا که او سخت گردد و سپید گردد
انگاه بردارند و لسباپی و بپزند و درم سنک بهره از بن دو درم سنک را
بر افکنی تا نقره گردد بهرچه واند عمل کند تجربه نموده اند
اگر خواهی کم زیبق و زرنیخ و گوگرد قایم کنی بگیر و نمک تجار و کف دریا برابر ۳۸۳
هر دو را صلابه نموده در قرعه انبیق انداخته هر ابی که از وی اید این روح
سه گانه را ثابت کند و تنبیه تشویه نماید تا که قایم گردد و بمرتبه کمال رسد که اصلی
کار فلاسفه است و او تجربه نموده است و ازموده است
بالگردن زهره بگدازد و بخوریست و در روغن زیتون ریزد و در رنگ بخورش ۳۸۴
و بخورات شیرین تا که او اپخن نموده را اید تجربه نموده
چون اکسیر جو هر که طرح کنی باید که پاک کنی و در بوته بگدازی چون گداخت ۳۸۵

ودر بوته میگردد اگر چه روی ممکن ماکه او ساکن گردد بعده طرح کنند

٣٨٠٦ در صنعت ملح اشخار ستان یکرطل سپید و بکوب و دو من اب در روی کن
ساعتی بگذارد و بجوشان تا نیم من اب بماند که تا نشتر الکاه بردار اگر آب
تلخ میخواهی صاف کن و بکار مبر و اگر ملح تلخ میخواهی اب صاف که بالای او را
برداشته برفق بجوشان تا منعقد گردد و سبز گردد انیت

780 ٣٨٠٧ باب الجید الزرنیخ پنج توله ابرک و رقی سپید پنج توله سهاگه نه توله کهنی و نشخادر پاک
نه و کوتر حنظل کندک املسار نه مقرباوام نه و نیک بکرس اینها تمام برادر آب
حمیر مالیده هفت روز صلایه نموده همه را بعد از هفت روز در انداز موس
کرده در آتش داده اب نموده اجزای دیگر سوای زرنیخ در موس
نخواهد ماند و تمام سرخ شده باشد طریق سفید و بعده بر ورق زر هرده
یا کم انداز د مراد خود کند و این بغایت عجیب است آزموده‌اند

٣٨٠٩ بگرد سه توله زرنیخ را خوب سحق کند و سه توله چربی بکری و سه توله موم سپید:
با یکدیگر

بایکدیگر گداخته دو مرتبه کپرچان نموده صاف سازد و هرتال را صلایه نموده را

دروانداخته یکپهر دو بر روی آتش ملایم بپخته بگذارند تا روز دیگر سرد گردد

تا روز دیگر یکپهر به برد بگذارند تا سه روز دیگر چون که موم گردد بعده

کستوره نموده و سیماب در وانداخته در کهرچی دم دادن بگذارند موس

سرگین گاو نموده و کاغذ اندرون چسپانده و صلایه نموده و پاک نموده

چنانکه میدانی اثر دامره را کوفته آب براورده تا چهل روز تا شب در آن 78

آب پاکیزه صاف سحق نموده شب بر روی آتش بگذارد تا در آب اوفته

شود بر روی آتش باشد تا صباح باز تا شب صلایه نموده شب باز همچنین بکنند

چهل روز که تمام شد در زهره طرح کنند بقدرت الله

شنجرف دو توله تنکار توله نوشادر توله زاج توله زاج سکار نوشادر ۳۹۰

خوب سحق نموده ماهی تازه را آورده از پشت او شگافته شکم خالی کرده

و این سه اجزا که بالای شنجرف داده و شیره برگ بلو پر کرده بدوزند

که سوراخ نباشد و برگ او را کوفته ماهی را در میان برگ او گذاشته سه چهار قلم

کپر لیپ داده در میان دیگر او را نهاده به بزد بطریق کرده بجوزد و پخته گردد

و ماهی را برآورده بعد ازین بهر شنجرف موم شده خواهد بود و بر نقره طلا حکمانند

سه چهار ماهی هم میتوان کرد بلکه زرنیخ را تجربه نماید که او اعلاست

۳۹۱ قاعده یونانی مجرب طلای تمام عیار نه توله شنجرف رومی نه توله مار قشنه فهمی

توله توتیا نه توله وروح توتیا یکتوله مجموعه را خوب در آب صبر هفت روز سحق

نموده دو کتوره فولادی که بر یکدیگر خوب وصل شود در اندرون او

گذاشته هفت مرتبه کپر لیپ نموده در تنوری دو دست طول و یکدست

عمیق و چونه کاری دو در میان آتش کشت گذاشته بالای او را پوشیده بیست

دو پهر باید پخت و باز برآورده در آب سکند هفت روز صلایه نموده

باز بیست و دو پهر باید پخت ان اجزا العل کرده بهر حدی انداری زر گردد

۳۹۲ شعر موی خبانت که مرتبه را الحل حکمت مکرر کرده سه حصه موی در وکرده در اسلق

بر سر او گذاشته وصل را خوب بگیرد و اجاق از قبیل خمار بسازد موافق قرعه
و دور اندرون اجاق چهار ربع انگشت از زمین اجاق بلندتر و جانب برابر بگیرد
کمرها از گل بسازد که قرعه بر روی او بایستد و لب اجاق برابر کنار انبیق
و قرعه را گذاشته آتش تخم در ته او روشن کند چنانچه دور از قرعه برخیزد و
آتش ملایم باشد که اگر دود کرد عمل باطل است و موی میسوزد باید که چون
قطره آب اول سفید که بچکد پاره بردارد که بشمارد قطره دیگر بچکد بهمین قاعده 78
آب سفید را بگیرند و آب زرد اندک آتش بیشتر باید و آب سرخ بدستور خابت
معطم را جدا و اینها را جدا نگاه دارد اگر آب سفید و زرد مخلوط شود و خواهد
که از هم جدا نماید دیگ را پر آب کرده و چوب سرکردن قرعه نصب نموده
و قرعه را در دیگ میان معلق نماید که فاصله از ته دیگ و قرعه چهار انگشت
باشد و آتش بلند که آب سفید بچکد و زرد را نماید چون آب در دیگ جوش شده
کم کرده باز آب گرم از قیق و بی در دیگ میکرده باشند که آب سرد شدن

بازیابی دارد و تجربه نموده ازموده کنند تا دانند البته

٣٩٣ بیارد استخوان ساق ادم و گوگرد زرد را هلاور کنند و برابر او سیماب اندازد

و بگل حکمت کرده مضبوط نماید و در زیر او آتش کند یکشبانروز و چون بردارد

یکمثقال از و در شصت مثقال نقره خوب و صالح اید چنانچه دانی

٣٩٤ باب شنگرف را با بیاض البیض صلایه نموده و سه روز گولی نموده زحل را طرح کنند

784 و شنگرف مذکور را بجوزد و زحل با انداز تا که سفید گردد چنانچه با قمر سامره کافی

بکند نقره را و بفروشند و عمل فرماید و تجربه نماید و بازیابد

٣٩۵ بیارد و زرنیخ را باب اوکرفته طلق محلوب را در روغن کرده در آفتاب

نگهدارد تا حکمت یابد این ترتیب را مکرر تمخیش بار بعد از ان در بوته

با شنگار نموده او را نگهدارد تا که طریق قمر گردد بر قلعی و زهره طرح نماید

و زیبق مصعد را با بوش و مصعد ثبت کرده صلایه بسیار نموده در آتش

فهم عقد کند که نگارهای عظیم اید و تجربه نماید تا داند البته

اگر

٣٩٦ اکسیر اعظم بیارد نوشادر و زاج بزرد صلایه کند در میان دو قدح تصعید نموده تا که

بخار برابر گردد که نوشادر برنگ سرخ آید بعده بیارد قشر البیض و موی آدمی

آدمی جوان پاک شسته و از مقراض بریده وزن نوشادر مصعد چه مقدار

موی سر و قشر البیض همان وزن بگیرد هر سه هموزن باشد هر سه را صلایه نموده

در قاروره کرده در چاه حل نهد و زبل بروی انداز تا سه هفته هر هفته زبل تازه

کند پس برون آرد مانند آب شده بود و سرخ شده پس در قرعه کرده 785

تقطیر نموده آبی سرخ برآید پس بگیرد زیبق پاک کرده در ظرف آهنی کند و از آن آب

بروی بچکاند و بجوشاند که عقد گردد یکی بر چند که خواهی از زهره معقول

یا نقره طرح کند زر اعلا برآید و بکار برد تا تواند

٣٩٧ عمل ابوبکر وحشی در حل طلق بگیرد طلق را و در آتش گرم نموده در بول کودک

سرد نماید مکرر اینعمل کند بعده در خریطه کرده و سنگریزه انداخته در آب گرم

بدستی بمالد که برون می آید طلق ذهابی و خشک نموده در قاروره کرده

نرنیخ بر روی او بریزد که در زرنیخ غرق شود و در دنبل رطب دفن کنند و هر چند
بر دو دنبل تازه میکرده بود که درد و هفته حل میشود بر آورده عقد نموده آرد
درمیه بر چهل درمی زهره پاک طرح کنی و برین چهل زهره درم سیم باید نموده
بگدازد تا از ده درمی بر بیست درم زهره افکند سیم قایم بر آید
۳۹۸ دیگر شنجرف را سه مرتبه در لته و همین سفیده ریسمان بچکرده و در میان آرد کهنی کبیر
چهان نموده باشد و در میان کرده و سر بگل گرفته چون لیپ کرده گل آلوده داده 786
در میان گودال رمل بر روی ریخته بقدری که در رمل پنهان کرده بر روی
او پوست شالی که با او پله همروج باشد کدان یکشب بگیرد و آتش زده برآورده
باز بهمین طریق سه مرتبه حل کنند بعده سه مرتبه پاک کند که با لیمون صلایه نموده
باریک لیپ کرده بوزن شنجرف کبریت بکن خشک شده بر روی چونه باید
لیپ نموده در کپره گل آلوده پخته بهمان طریق اول سه مرتبه با شتر آیند
بدهند و اگر رنگ شود نیم وزن شنجرف با طلاء تمام عیار آب لیمون صلایه نموده
غلول

غلوله بسته بعد از نخود یکبت دیگر داده امید به درگاه رب العزة ارد

باره تولچه تم الفار سپید در کرباس بندد و رلعیر چرب بر زابر بالای جامه بندد ۳۰۹۱
و دو جامه دیگر در ان نجد و ریسمان بر سر کره مذکور بندد و در طرف
معلق باو برد و درامد زدن ظرف رلعیر کنجد ار ندی انداز دو چوب
تور اتش کند باد و باچله حکلی اتش کند تمام تیل و چربی سم بجوزد و نرم کرده
بعده زهره پاکمنوده بتر فرماید و در توله نیم ماشه سم راطرحلند ابیض کرده 787
بعده توله نقره و توله زهره داخل نموده حملان کند

باره فضه خالص یکدرم و زهره پاکگرد دیکدرم هردو را براده کرده ۴۰
باگوگرد و تمام یکجا کرده صلایه نموده تا یکذات کرده بعده ارد لعلزم اندا حته
باب چونه چمیر نموده خروس را بخوراند و بسکه او را جمع کرده در سکوزه
انداخته تا بنهد و روغن و سکهار سایده بدهد و باید که بوته محابا شد
زر خالص ده بانی برون اید بجربه نموده انداره موده

۴۱ پارد سرب توله و زرنیخ ۷ ماشه و سرب را ورق نموده بعده زرنیخ یکماشه

ماینضه مرغ صلایه نموده بر ورق سرب طلا نموده ابت دهد و در ماچک

جکلیت نماید تا هشت ماشه زرنیخ بر بتر سرب طلا نموده بعد سرب خاکی

سرخی کرده این را بر بتر فولاد لیپ نموده در بوته معا انکشت بار داده

بعد گشاده سفید برون اید تقریر حاجی جلال است از نموده

7.88 ۴۲ در عمل روغن کشیدن گوگرد یکسیر نوشادر در ربعیر و سکهار یکتوله بیست و یک روز ماشه

برک که پخته و دران ربعیر شیره لستان کیوره که رز و نوا سیره بود یکسیر شیره

برک که بود ربعیر شیره کیوره داخل نموده بر این طریق بیست یکروز صلایه کرده

بار ده هر شیره داده بطریق ریزه تنکه نموده در صراحی باد زهر تابان

کرده دهن او مهر نموده در ریگ آدمی گوی کنند در میان سرگین اسب

تازه دفن نموده تا شصت روغن کرده بکار برد

۴۳ در عمل کچه نمودن گوگرد مار و کبریت یکسیر نوشادر پنج دره جمله یکجا کرده

صلاه

صلایه نماید بشب بدارد و در چند روز سبجی کهار شود در سرکه او را بجوشاند

مادام که روغن بالا اید یکیاده بستانند در ناخن نهند اگر زرد خام است روغن

بصدف کرده بعده بجوشانند انجا آب باشد و در حوز در روغن مذکور سایند

ازین کبریت دارد و با اکسیر صلایه نماید بعده باحل نوشادر و دیگر نور صلایه کنند

در پاتال حنبر روغن بکشد روغن و حل برون اید بکار برد

۴۰۵ مارد شنجرف بعت روز صلایه نماید با تلخه بز و دیگر روز با تلخه مرغ چون هفت 78

روز تمام کرده بتلخه طاوس صلایه کنند بعده هر روز آفتاب نهد با صلایه کنند

تا یکهفته تمام کرده اکسیر برجم اید و این عمل بنا شخصی که حاضرات جن داشته بود

انکس را جن فرموده اند و همرا اجنه است

۴۰۶ درخت کیندی مانند برگ او چون منیدک مجی بود و شیر او زرد است

و بوی او مانند مد فیل است و شیر بغت مردمان کو نداو میخورند اگر در کنند

سوزن نبرند سوزن در میان او میکدارند و بلندی ان درخت یک شبر است

و بر چوب او مرها است برگ او بگیرد در سایه خشک سازد در جامه بسته بدارد و دوال
بر یک تولهٔ زهره طرح کند زر خوب خالص بر آید
۴۰۷ بیارد سوسن بتی برگ او مانند چانه پیل است و گل او زرد است و کند او مانند
ناگر موته بود و نیم برگ او توله زهره را نقره خالص کرده اند
۴۰۸ بیارد خراطین را از زمین سرخ مکانات بر آمده و در آن مات سهاکه بکارد
۲۹۵ کرده اندازد و دو سیر هلدارد نموده اندازد و گرم کند آتش آهسته کند
بعده در آن سرگین گاو هموزن او داخل کرده یکجا کند و در کوته حبشه
گدازد زهره بیرون آید ار و انگشتری بکند در دست بدارد زهر مار و کژدم
و تیغ و تبر بر او کار نکند و گرفتن خراطین کیاه کود زده در دیک انداخته
در زمین کود کرده و دیک را بگدازد همه خراطین بی هوش شده در دیک
جمع شوند تجربه نموده اند و اگر کسی نداند بکند
۴۰۹ بیارد ملح نخود را نخود پری ربع ارد و کند و کنگ و ری شنیده رم ارد کند و در س
بهمو

لیمو نشده درم هر سه امیخته در شیشه اندازد و بالای ان نرس لیمو اندازد و مهر کنند
در غار لیداسب و عن نماید شش ماه بدارد بعده کلنک کرده یکماشه بر تولد
زهره طرح کنند زر کرده و بجا رود و سکر حق نکنند
پاره و کوند بهکوان و شنگرف سه درم منشل سه درم هرتال سه درم گرت ۱۰ ع
سه درم پاره سه درم تمام را یکجا کرده بساید و در جابه بنده و در باد نخان
١وخ نهاده و بلنجانی را در کوند نهند که ملک برارد و بهاست نام او و نیو تهان
نزدیک مو رجی بالا ست مدت چهل روز نهد اکسیر کرده و خود انجا نشسته
دعوت کنند و بخواند نکاتنر بر یکتوله زهره اندازد زر کرده
در عقد زنبق پاره و نیج ملاس ابیض یکتوله و سه توله اب شیرین اندازد ۱۱ ع
و کوفته نرم کنند بعده در … جامه کنند کرده و شیره ان ببتان و سماق
دو ماسه نیم صلایه کنند غلوله کرده و شیره مدکو … و شیره اشتر جاهره و شیره
نیج کنی کمر … و سمولم با این هر سه شیرها دو ماسه نیم جوده و … کرده

آتش کم کرده و اگر در همان در بوته بگدازد و سیماب عقد کرده و در یکتوله زهره تا قلعی

باشد طرح کنند نقره روباسی کرده هر چه خواهند عمل کنند

۳۱۲ بیارد سیماب دو درم شنگرف سه درم کبریت سی و شش درم زرنیخ سی و شش درم

منسل گوگرد هجده درم از این اشیا مذکور سخت باریک سحق کنند بعده از جمله جوهری

صلاک کرده اشیا مذکور با شیره جمع ملح صلایه کنند و یکبهاو نه از سپندی

792 از سبز سخت کان بهاو نه بید چهار دو را سلاک نه درم جبه العرب کم کرده بعده

بیارد گوشت گاو میش ده سیر او ده تمام در او اندازند صلایه کنند تا یکدانت

کرده بعد از آن در او بیندازند بالای آن دو سه پرکاله گوشت بنهند و او بند

در محل قدم جا بنهند تا کرمها در وی افتند و بعده دو سه روز اندک اندک

گوشت دیگر اندازند چون کرمها تمام وار و خورده باشد کرمها در جامه بسته

در آفتاب تموز بنهند از کرمها روغن خواهد شد و متحلل نقطه بر نقره طلا کند

نه عیار و تجربه از موده است بکار برد و تا دانند این است

پاره و براده زهره نیم سیر و بصری هر ده درم مشک لنبری یکدرم زرنیخ چهار درم ۱۳ ع

گندک چهار درم زنگار دو درم این ادویه صلایه نموده بهم براده زهره

بیامیزد پاره در رخهای بهتر سے شیره بکشد و دران اجزا بیامیزد و در آفتاب

نگهدارد چون شیره کم گردد دیگر اندازد از چوب بگرداند تا بیست یکروز

بر این منوال از شیره بهاو نه بدهد و خشک ساخته در بوته انداخته محکم کرده

بدمد و در سرکه منبلا زده نه عیار گردد دیگرست درست کرده است ۷۹۵

پاره و سیماب یکدرم گبریت دو درم سم زرد چهار درم شنجرف سه ۱۴ ع

درم سون مکهی چهار درم منقل یکدرم با شیره بانسه صلایه کند و بر ورق

نقره طلا نموده بدمد سرب زرد آید با شیره نیز صلایه نموده نماید

بکمه ادرین هر یکتوله نقره سرب طرح کند

پاره و سیماب توله چند بطریق نیم توله سرب ربع توله هر سه چهل بند کند از این ۱۵ ع

کتوره راست کرده در کوزه جز نشاند بعده ببدیکه چهل بند در کتوره نهد

وزن چند کبریت چاره بید هدا از ما چلیه بد هد یکتوله نقره را یکماشه زهره و او ده یکدا فد

یکماشه ازین اکسیر دو چار ده بان زر کرده تجربه کنند

بیارد سیماب ده درم شنجرف ده درم زرنیخ شش درم مصطکی زرد شش درم ١٧ ١٤

روسخج شش درم گوگرد سی شش درم مارقشیشه ذهبی سه درم سرب سوخته

از گوگرد شش درم و بجری شش درم نوشادر نه درم توتیا شش درم سم لعل

٢٩٤. شش درم و زاج زرد سه درم و مگنک لعل ده درم و زاک زرد سه درم

و سپید در سه درم طلق سیاه سه درم و زنگار سه درم تمام باریک اسکرده

٧ روز با شیره لیمون و هفت روز با شیره گرو نزه و ٧ روز با بول

حار در افتاب سحق نموده و ٧ روز با شیره بیار لعل ٧ روز با شیر سیر

صلایه نموده بعده بیارد بول کودکان و بول مادینه گوسفند در بات کنند

بعده بله سیاهی او دور کرده پوست انار و بگیر کاله آهن و دیگ خوردنی

و سحیر کار تمام و در بول انداخته در افتاب بنهد چون خشک شود بالا آتش نهد

بعده

بعده همه جاها پر نموده بعد و قدر قدر کاره و در افتاب سحق کند و اروی
مذکور را باید ده روز یا ۷ روز با بشیره جبر بالا کاره ۷ روز صلایه کند
و روغن انکوله و روغن عابط روغن مالکنی و دوا مره و جبه کند
با این روغنها در تموز افتاب سحق نموده بزمان رب البخرت جمله اکثرها
روغن شود بر بره نقره طلا کرده بالا سیم محلوح و بالای ان ترکیب
۲۳۹ اکه بیجد بالای ان گل گیرد و در اتش انداز و بعد سرخ شود و کامل
عیار کرد و او یک تحقیق ملکبریت این عمل را است کرده و وارده نی
زر کرد بزمان رب الحرة محرم نموده اند
۱۷ ۴ بیار لوکرد و نمک سیر با شیره ابنوتی صلایه کند کبریت را ته بالا داود
ورد و سکوره ۷ بت و هر گاه او تمام سوخته کرد و بعده سرخ
برک اس نموده ۷ بت بد هار بعده بگیرند کبریت در جام بسته در زیر
بهند و دو لنجر نموده با اتش اهسته اسوار مه پزد بعده عارد مثل گیر

چهار درم نوشادر هر یک ده درم لیده جبه هر ده درم وامره هر ده درم
مال کنکنی هر ده درم تخم اکوله هر ده درم باکبریت ملدکور کنند بعده باشیره
عاپرلعل دوازده روز در تنور افتاب سحق کنند ایچه روغن در کهرل
بالا اید بستانند روغن طاهر است اگر کبریت ثبوت کرده در روغن بکنند
طرح کنند به پرد در روغن حل میشماند تجربه کنند
۷۹۵ ۱۸ جهار دطلق سیاه هر ده درم وسنگ مقناطیس ده درم بطریق کهرل سپی
ده درم سهاله ۶ درم فنکراهنه ۶ درم هلیله ۶ درم رز و جوهر ۶
درم ادویه ملدکور باشیره کوسفند سحق نموده قرصها بعد ر رنگ نقره
بندد وخشک سازد بعده در بهتی انکشت وقرصهای ته بر نهاده
با بکمال بدهد جسد در ون بهتی خواهد ماند بعده دیکوله نقره و یک ماشه
جسد رنکین بدهد بان خوب بیرون اید
۱۹ جهار دسیماب یکدرم و شنجرف بیست یکدرم حنسل کبریت بیست یکدرم کبریت بیست حلهر را
جار یک

باریک کرده بپست بکیری بخوردن برابر ازین دارو کند بعده خوک سرخ
ترنش جوان در محل کچه به بندد و سرد ببرد لیده بجو درا بهت تویه بردیگر
بالاو بیامرزد و خوکرا بخوراند و بسته نگاه دارد و آب اندک بخوراند و گنگ
او را خشک سازد اگر شواند بول بر سر کین چه کند و هد چون بیست یکروز
دارو در بهانه بجو دهمرن منوال خورانده بود از کشک او در تیال حشر روغن
٦٩٧ بکشد این روغن را بر بیره نقره لیپ کرده گرم کند و عیانه کامل است ابن علی
حاجی فخرالدین است او فرموده و بجربه نموده است
بیارد کلو کرده و به خوک در پلی چرب کند و کبریت اندازد و آتش کند بگدازد ۲۰۴
و روغن بکشد و در بول حمار دمال و هد بعده بیارد تخمهای کا و یا گوسفند
یا کاو میش کبریت مذکور در اینجا و مال بد هداما هر سه بار به خوک بیلی را
چرب کرده و کبریت انداخته در باب کبریت بغیر بعضی مراد هال
بدهد و ریت همراه بلی را به خوک چرب کند کبریت اندازد و در بول حمار

وهو و بعضی حکما گویند که تجربه نموده ایم و طرح کند بر نقره

۴۲۱ چاره دیگر بلاس و درون او خالی نموده کبریت پاک کرده را در او کند و در

او دو دهن کند و مهر نماید و کبریت چند در زمین دفن کند و از پشک گوسفند

پر نموده سیوم روز بیرون آرد و برای این طریق ثبت نکه کننده کرد و اندک کبریت

ثبوت کرده بعده روغن نگشت تجربه نموده ام

۴۲۲ چاره دیگر کبریت در پیله روغن ستور چرب کند بعده گوگرد انداخته گداخته 798

در تخته دوهال دهد باز پیله چرب کند کبریت اندازد و بر آتش بگدازد چون

روغن کرده و دو ربول حمار دوهال دهد همچنین شصت بار دوهال دهد بعده

زهره و نقره برابر بگدازد و ازین گوگرد زهره و نقره فرود آید باز

زهره برابر بدهد و قدری داده ازین کبریت زهره فرود آرد و هفت

عیار کرده و تجربه نموده شده

۴۲۳ چاره دیگر گوگرد بجهت مار کشتنی چهل جوش از شیره سنج برگ و چهل جوش از شیره

بمرداری

هسینوی و چهل جوه از معیار سرخ دهد بعده بر نقره طرح کنند زر ده گردد بعد
آن نقره با طلای دوازده بانی حلال کنند ده عیار گردد

چاره زرنیخ در کنجد نفط و سه نمک سه روز صلایه کرده چند سفید آید ۲۴ پ۴
چاره زرنیخ دو روز و لعل طاوس را بجوشانند و کوه او درست بمالد که
درست کرده بر وی نمی نماید و ناپیدا گردد

چاره کبریت در شیره سرخ برگ چندان صلایه کنند که اگر کبریت معکوس را ۲۵ پ۴
بر آهن طلا نماید دود نکند بعده با شیره گل برمه چند بار و از بد بعده
صحیفه نقره را لب بساخته گرم کند سیاه گردد حلال کنند ده عیار گردد

سیماب در آب جو کهنی صلایه کنند سه روز بعده به پزانند کلس گردد ۲۶ پ۴

چاره زرنیخ با زرنیخ ساخته در میان موم و کرده پنبه یکدانه ده روز ۲۷ پ۴
طریق قمر گردد هرچه کار کنند درست آید

چاره زرنیخ در بول کودکان صلایه نموده سه روز خشک سازند و در کره ۲۸ پ۴

بریزند و طلق و هر کل طلاس موجود داره و بیت ها و هر سرب بالای نوزنیخ

بدهد مهر کنند و آتش در زیر نهد در ته در رخت طلاس ما کرنج شود

٢٩ ١٩ بیارد سیماب پانزده درم و تخم ابیض زند پانزده درم و گوگرد پانزده درم

در میان شیر زقوم بپت و یکروز صلایه نموده در آفتاب بدارد بعده

بیارد نمک ده سیر و با شیر زقوم خمیر نموده ده بوته راست کند و سرپوش

همه از نمک فرماید و ادویه درون بوته نهد و در ریگ تازه کنند و نمک 800

بیارد در زیر و بالا بنهد و سرپوش کند دوازده پهر آتش نماید بعده کشد

همچنان در میان ده بوته بپزد بالای تولهٔ زهره یکچه طلا حل کند

٣٠ ٤٠ بیارد جند بیدستر گرفت مثل کبریت و سیماب ماهیک سیماب و جند بیدستر

چهل مند کند بعده جمله با شیره کریله یکطاس سحق نموده بعده از مغز

سلب کاو و صلایه کند در کراهی یا در حل جشر نهد بالا کتور زهره

بپوشد و مهر کند مهر اغنیت کبیت حدید چونه قند کهنه هلیله و جگر کاو و سفید ریسمه

تمام

تمام صلایه نموده بالای آن آب پرکند دوازده پهر آتش کند آهسته یکانه پر یکتوله

قمر طرح نماید در دوازده برون آید

بیار دو زرنیخ ربع بهر سنبل کبریت ربع بهر وکبریت ربع بهر ومالکنگنی نیم آیبرولیده حبه ۴۳۱

تخم انکول بعده سهاکه ۶ درم نوشادر ۶ درم وامرد نیم سیر پوست دور

کرده بعده بول صبیان ومادینه وبا گوسپند یا بول حمار هرسه بول جمع یک

کند وگل طلاس سیاهی او دورکرده در بول اندازد برادہ آهن ورنگ ۸۰۱

خورد نی وپوست انار ربع سیر کهار اندازد در آفتاب بدارد وبدارد

تا جمله درگدازد بعده مالش داده بدارد از این شیرها تمام دارد دوازده

روز صلایه نموده در آفتاب بدارد بعده دوازده پهر از شیره بیار لعل

صلایه کند بعده سه روز از شیره زنیخ چیرک صلایه کند بعده بیار دو پوست

سیر پوست دورکرده دو سیر خردل بگیرد در دارو یی مذکور اندازد

نیکو صلایه نموده سه روز با شیره بیار لعل بعده روغن طریق کند مزاج گشته

روغن سطر و حل و لعل ثبوت برون اید اگر صحیفه نقره بر آلیب داده گرم کنند

ده عیار کامل اید صحیح است مجرب ار نموده

۴۳۲ بیارد زهره چهار توله نیم و قمر چهار توله نیم سرب کشته چهار توله نیم فولاد

ریزه یکتوله بتیل دو توله هرتال توله نیم طلا و سه توله جمله را در هم گداز

تا که هفت توله نیم و یکماشه بماند زر عیار برآید

۴۳۳ بیارد زیبق چهار درم و قمر یکدرم ملغمه نماید بعده بیارد دانه انگور خرش 802

تلخیف نموده در نوبه معا انداخته و بیندرم روح توتیا بر بالای نهد

و بدمد برون آرد باز یکدرم قمر یار کند یکی برده زهره طرح کند قمر گردد

تمت تمام شده

مم
م

رساله در معرفت حیوانات

باب اول در منفعت آدمی جالینوس حکیم گوید که اگر موی سر آدمی بسوزانی
و خاکستر کرده با سرکه یا مرهم بر جراحت نهی خوب شود هر که موی دراز زنان
بسوزانی و خاکستر او بگلاب آمیخته زنی که دیر زاید بر سر وی نهند فرزند
از وی جدا گردد اگر موی سر زنان در آب افکنی چهل روز بر آید ماهی گردد
اگر مغز آدمی بر خالی جای بمالی چیزی گزنده باشد نیکو گردد و حبشی ماسویه گوید
زهره آدمی زهره است چون بچشم کشی سفیدی کهنه دور گردد و اگر خواهی
در دهان مار افکنی در حال بمیرد اگر ریم آدمی در شراب کرده بهر که دهی
بیهوش گردد و اندر کتاب نیرنج آورده است اگر عنبه آدمی در باد
چراغ برافروزی هرگز نمیرد الا جای که گنج باشد بمیرد اگر شیر آدمی با شکر سائیده

در چشم مردمی بکشد سفیدی چشم دور کرداند اکر زهره خرس چهل روز بکودک کره برادر چشم

اندازی هر دو چشم او سیاه کردد اکر شیر زن با اسکنجبین بیامیزی و کودکی را دهی

تا بخورد سنگ مثانه را از کرده اش فرود آرد رومیان کویند دندان آدمی فرو

افتد در جرم اندر کرده و زنان با خویش دارند بار بکیرند و اکر آنچه از ناف

کودک بیفتد خداوند قولنج با خود دارد خوب شود و اکر کمر کودکان در چشم

بمالد آب از چشم دویدن باز دارد و اکر آب پشت مردم بکلف مالند ببرد 804

اکر زنی حامله را بدانی نر است یا ماده شیر سک در آب افکنی بنام آنکس در آید زن

باشد زنست و اکر بالا باشد مرد است و اکر بر کف دست آبستن نکاه کنی سرخ باشد

پسر زاید و اکر سبز بود زنست و اکر بر ساق زن حجامت کنی بیهوش کردد

باب دوم در منفعت اسب جالینوس حکیم کوید کوشت اسب کرم بود و معده را

قوی کرداند و از سر اسب زبان بکار آید اکر زبان اسب بجوشد زبانش جره

کردد و اکر مغز اسب در روغن یاسمین کرم کنی و هر جا که بمالی موی برآرد

اکر

اگر زن از آب بخورد زن وجه از بستن نگردد اگر بچه آب بخورد زن وجه و بار شبها

بحالی نیک اید اگر سرگین او بشنغار رسد و در گوش کجا بنی گر براید و در کند

اگر سم او ورا ستانه دار دی موشان از ان خانه دو گردند باب سیوم

در منفعت استر جالینوس حکیم گوید اگر سم استر از دست راست در خانه دود کنند

موشان بگریزند و کژدمان دور گردند اگر دل استر زنان بخورند هرگز

حامله نگردد باب چهارم در منفعت خر جالینوس حکیم گوید اگر جگر خر بریان 805

کرده با درد جو بشیر امیخته بخورد دیوانه وجه خوب گردد اگر پیه و شیر خر

در خانه دود کنی ماران دور گردند اگر سم خر بسوزانی و خاکستر او را

با روغن زیتون امیخته بر جراحت مالد در حال به گردد اگر مغز خر دارو

خورده را بخوراند به گردد و اگر ریم خر در شراب امیخته بخوراند جز نخوام

بود و اگر مشتی خاک خر غلطیده باشد گرفته بوقت طعام خوردن مردمان

بزیر سفره پنهان ازو انها بجنبد دود رانند که طعام افتاده باشد اگر پوست خر

بر کودک بندد همه دردها را داروست باب پنجم در منفعت گاو جالینوس حکیم گوید
اگر خون گاو بر زخم مالند به شود اگر زهره گاو بر خایه آماسیده مالند به گردد
درد ساکن شود اگر زهره گاو با روغن یاسمین زنان را بخور اندازند حیض
بگشوند اگر زهره گاو با تخم حنظل بر مقعد مالند به گردد و اگر زهره گاو بر میوه
خام مالند پخته گردد اگر زهره گاو مویزی را با شراب آمیخته پس کحل مالند خوب آید
806 اگر زهره گاو با آلت خود مالند بغایت قوی گردد اگر خایه گوساله با آلت مالند
همین خاصیت دارد اگر مغز گوساله بسر روی کودکان مالند از گریستن بر آید
اگر سرگین گاو بسوزانی و با روغن جوشانیده بر زخمی مالند که پیکان در آنجا
مانده باشد همه در بجوذ بیرون آید و سرگین گاو را چون زیر زن دود کنند
در حال بچه افکند اگر سرگین گاو با آماسیده نهد خوب شود اگر سرگین گاو
ساییده در بینی چکانند چون ایستاده گردد اگر کسی را خر کی گزیده باشد
سرگین گاو گرم کرده بر آنجا نهد به گردد اگر حیض زنان بایستد سرگین گاو بر فرج

افزاید

انداز د الیة ساکن کردد باب ششم در منفعت گوسپند جالینوس حکیم گوید که اگر مغز

گوسپند در بندها بمالند نرم کردد اگر سرگین گوسپند غره غره کنند آواز کشاید

اگر ریم بغل و مار روغن زبان بجوزد باز بکردد و ریش و زخم را سود دارد

اگر شش بز در زردی بمالند کلف را دور نماید باب هفتم در منفعت بز جالینوس

حکیم گوید که اگر گوشت بز را بریده بمار گزیده دهد به گردد اگر زهره بز

در خانه بسوزد همه گزندگان دور شوند و از خانه بگریزند اگر زهره بز

80

با روغن بنفشه در گوش چکانی درد و ندا نرا دور کرد اندا اگر سرگین بز

با انگبین مرهم نموده بر جای که زخم رسیده بود به گردد اگر کسی را داروی

بیهوشی داده باشند شش بز بخورانند خوب شود اگر شاخ بز زیر بالین

هر که نهد در دل آنچه باشد در خواب وی گوید اگر جگر بز سرخ نفلفل سرخ در آتش

انداخته و کف او گرفته در چشم شبکور کشند درد دور کند اگر زهره بز را

خشک ساخته در چشم کشند درد بنشاند باب هشتم در منفعت فیل جالینوس حکیم گوید

اگر کسی ۷ روز پیه فیل بخورد فربه گردد اگر زهره با ناسور ره جا به اید اگر ناخن فیل
بخورد حمل بیفکند و باز نخواهد شد چرا که سرگین او سرد است باب بیستم در منفعت شتر
جالینوس حکیم گوید که اگر مغز شتر با سرکه بخورد درد پهلو را دور کند و اگر کمیز
شتر را با سر مالد سبوسی سر را دور کند و اگر موی شتر بسوزانی و خاکستر او را
بر جراحت مالد به گردد اگر مغز شتر با روغن کنجد در چشم کند خوب شود
اگر زهره شتر را با سرکه بخورد چشم روشن گردد و درد گلو را دور نماید اگر
موی شتر را سوخته در بینی کند خون باز ایستد اگر شیر شتر بخورد صفرا دور نماید
باب ۲۱ هم در منفعت شیر جالینوس حکیم گوید که اگر پیه شیر را بر اندام سوخته بمالی به
شود و اگر پیه شیر را بر اندام بمالد سرما نشود اگر زهره شیر با خود دارد میان
مردم با هیبت بود هر که دل شیر بخورد جگر را نترسد اگر موی شیر در خانه
بیاویزد موش را در خانه پیدا نشود و اگر در روغن با ناسور بر پوست شیر بنشیند به گردد
و اگر پیه شیر بهر جا که بمالی موی نیارد و اگر پیه شیر بر مقعد مالد از ناسور ایمن گردد

باب

باب یازدهم در منفعت پلنگ جالینوس حکیم گوید اگر از پوست وی در کمر بندد شخصی که

با وی خصومت کند بر چیره گردد اگر چنگال پلنگ با خود دارد و سگ بر وی بانگ

نزند اگر نیشش پلنگ بر گردن کمان بندد چشم بد و کار نکند باب دوازدهم در منفعت

گرگ جالینوس حکیم گوید هر که از پوست گرگ در کمر بندد دلیر گردد اگر پوست

گرگ بر شکم بندد قولنج را بگشاید اگر قضیب گرگ را سائیده بوقت حاجت بر ذکر

خود طلا کند و با زن مجامعت کند آن زن بغیر از او دیگری نخواهد اگر پیه گرگ 809

بر برص عیان بندد خوب گردد اگر دندان گرگ همراه او بندد دشمن از وی

بگریزد اگر دندان گرگ در روغن یاسمین افکند و از روغن بر قضیب مالد

و با زن مجامعت کند دوستی افزاید اگر سرگین گرگ در پوست گوسفند دوخته

بر نوترس بندد به شود اگر شتالنگ گرگ به نیزه بندد سوار از آن بگریزد اگر دو سال

گرگ در پیش گوش نهد مستی از او بگریزد و گرگ چون بیمار گردد خاک میخورد باب

سیزدهم در منفعت کلب جالینوس حکیم گوید که اگر کلب در روی اماسیده مالد

به گردد اگر دندان کلب نکودک بخارد بشت بر شنند و اگر شکم اسب بش بسته باشد

سرگین کلب در گلوی او بندد در حال نیک شود و اگر بیدا نجر کلب دیوانه و مار

بمیرد اگر شیر کلب بر اندام مالند موی نیارد اگر زبان کلب سائیده بر زخم کلب گزیده

طلا کنند درد دور گردد اگر کلب کهنه شش بخورد بمیرد اگر شاش کلب نکودک

بندد خوب آید و بیمار هرگز نگردد اگر بچه در شکم مرده باشد شیر کلب بخورانند در حال

خلاص شود باب چهارم هم در منفعت روباه جالینوس حکیم گوید اگر شکنه او

بخورد درد سر برود اگر پیه روباه بر دست و پا مالیده زهر کاه مار نکند اگر سر

روباه بالین بخورد طپیدن دل را خوب اگر دندان روباه برای دندان

به بندد درد دندان اگر دندان روباه بر کودک بندد نترسد باب پنجم هم

در منفعت خوک جالینوس حکیم گوید اگر جگر خوک بخورد و مار گزیده به شود اگر پیه خوک

بر استاده بمالد البته در آن خانه خصومت افتد اگر استخوان خوک در گلوی گزده بندد

به گردد باب ششم هم در منفعت خروس جالینوس حکیم گوید اگر پیه خروس بخورد

هم

فهم زیاده گردد اگر خون خرس در چشم کنند موی چشم برآید و خرس چون گرسنه
گردد خاک با کف دست و پای خود بلیسد سیر گردد باب ۱۶ هم در منفعت
کفتار جالینوس حکیم گوید اگر اندام زیر کفتار با خود دارد پیش همه زنان برود
دوست گردد اگر فرزند نمیرد دندان کفتار با خود دارد فرزند نمیرد
اگر مار سوخته بود بر پوست کفتار نشیند به گردد اگر دندان کفتار بر خود
دارد سگ بر وی بانگ نزند اگر زهره کفتار در چشم کنند درد چشم بنشاند اگر 198
سر کفتار با خود دارد یا در کبوترخانه بنهد از دو جانب کبوتر که در آن حوالی
باشد آنجا گرد آیند اگر سر کفتار زیر آستانه نهند هر ستوری که از وی در شکم باشد
افگند آنجا نه نگذارند خورد در شکم و در گردانند اگر موی جوداو بر مقعد مالی
مخنثی از وی دور گردد و کفتار یکسال مرد بود و یکسال زن گردد و کفتار از
درخت انگور بر نیزد و نیز دلیر باشد که هر روز اگر کفتار کلب بخورد به شود
باب ۱۷ هم در منفعت گوزن جالینوس حکیم گوید اگر خون گوزن بخورد خواب آ

اگر خایه کوزن بریان کرده بخورد قوت مجامعت کردن و برانگیزاند اگر سه درم
شاخ کوزن بخورد قوت آید و خون شکم بازبندد اگر کوزن بسوزانند و با
کهنه بر قضیب مالد قوت کند اگر استخوان کوزن را به تب برده بندد به شود
خون کوزن سنگ از کلیه‌دان برآرد اگر شیردان کوزن به مارگزیده دهد
برآید تا به بخورد دهم در منفعت خرگوش جالینوس حکیم گوید که عبدالله بن جلال
812 گوید اگر زهره خرگوش با روغن بیامیزد و بر قضیب مالد با هر زنی که مجامعت کند
از وی بشکیبد اگر زهره خرگوش در چشم کشند شبکوری را ببرد اگر مغز
خرگوش جای مالد جز کژدم گزیده باشد به آید و اگر خون خرگوش با زهره در دیده
مالد کلف ببرد اگر دل خرگوش بر بازو بندد و هر چه بیند از دزد از پیر و سنگ فلاخن
راست رود و اگر مارگزیده باشد شکم خرگوش بازو بندد و بر آنجا نهد زهر ببرد
کهن سرکین خرگوش بخورد بر گیرد آبستن گردد باب بیستم در منفعت گربه جالینوس حکیم
گوید هر که دیوانه گردد شکنبه گربه را بخورد خوب گردد و در روم میان گویند اگر گربه

نرینه بخورد اثر بس کم شود است و بوی زن کابینی و یا زیاده گردد اگر خایه گربه با شکر
بمالد با هر زنی که جمع گردد جز وی با کسی دیگر میل نخواهد اگر دل گربه سیاه بخورند
دلیر گردد اگر کون گربه را با روغن چرب نموده هر جا که در بدن بمالد کلف
پاک کند اگر بینی گربه به روغن خاکستر بیامیزد دیوانه گردد عبدالله بن هلال گوید هیچ
قطره خون از گوش راست گربه حلیخ بگیرند و با غالیه بیامیزد و بر روی مالد
هر زنی که بیند عاشق او گردد گوشت گربه گرم و لطیف است بادها بشکند و بهها 811
ببرد اگر شخصی خواهد که بهیچکس بجز زن کیر خود قادر نگردد گوشت گربه خشک نماید
بر قضیب خود مالیده با زن جماع شود هرگز بغیر او کسی دیگر نخواهد باب بیست یکم
در منفعت موش جالینوس حکیم گوید اگر کسی را مار گزیده بود در حال موش را
دو نیم کرده بر انجا بندد خوب شود اگر سرگین موش در شکم بخورد قولنج
بگشاید اگر خاکستر بلوط در خانه موش ریزد موشان او خانه بگریزد هر دو یکی
خایه موش برگیرد هرگز حامله نگردد باب بیست دوم در منفعت خارپشت جالینوس حکیم

گوید هر کرا اگر نبید شده بود رودی خایهٔ خارپشت بجوند خوب اید اگر زهرهٔ خارپشت هر جا که
بمالد موی نیاید گوشت خارپشت ورد جگر پهلو را سود دارد باب سیوم در منفعت
سرطان جالینوس حکیم گوید اگر پیه سرطان را بکوبند آمیخته بکبوتر بچه را اید بیخ کردو ند باب
بیست و چهارم در منفعت مرغ خانگی جالینوس حکیم گوید هر که خایهٔ مرغ در خشم کنند
در دود و رکم دو اند اگر خایهٔ مرغ را نیم برشته بخورد گزدم بجوند و ید چهل روز درد
گلوی را سود دارد و زردهٔ خایهٔ مرغ از همه قوی‌تر غذاست هر که خایهٔ مرغ را 814
چهل روز بسبر به اندازه نرم گردد که در شیشه میتوان انداخت هر که خروس را
بکشند و از آن شاخ دم که بر گیرد و با پاره شده آب در مایزه و با کربا بلدم
هر ماهی که از سران دو را بیدهر شخصی که بر خوشتن ریزد کبرش بر پای بجهد
باب سیوم و پنجم در منفعت طاوس جالینوس حکیم گوید خاصیت طاوس آنست که اگر
پر او را دود بر شخصی بکردن او نزند اگر در طعام زهره کرده بدهند کار نکند
باب بیست و ششم در منفعت کبوتر جالینوس حکیم گوید اگر خون کبوتر در سایه خشک کرده

سائیده در چشم کشد جلو بر آرد و در نماید اگر خون کبوتر ماده بس با هر ریش نهد به گردد

باب هشتم در منفعت کبک فاخته و گنجشک و کبوتر بچه ایشان در قوت مجامعت

برابر اند باب نهم در منفعت کلنگ هر که خایه کلنگ را چهل روز در میان سرگین

اسب نهد بعد از آن در موی سیاه مالد که سرگین خورده باشد و اگر بچه کلنگ

بخورد فایده دارد باب دهم در منفعت لقلقه جالینوس حکیم گوید اگر خایه

لقلقه را چهل روز در سرگین اسب نهد بعده در هر موی ابیض مالد سیاه

گردد اگر آلت لقلقه با روغن گاو بریان کرده کسی که زهر خورده و مار گزیده

باشد خوب شود باب سی دیکم در منفعت باز هر زنی که از فرزند امید و اشتها ندارد

پیخال باز بکمانند در شراب آمیخته بخورانند و بعد مجامعت کند البته حمل گیرد باب

سی سوم در منفعت زاغ سیاه اگر کسی زاغ سیاه بکشد و نگاهدارد تا بوسیده

گردد بعده با سرکه مالیده بر موی مالد البته موی سیاه گردد اگر زهره زاغ

سیاه در کمر باس بجیده بر ران بندد هر چند که خواهد با زن جماع کند قوت زایل

کرده اگر زاغ سیاه را بکشی اندرون زنخ کرم و یا خرده یکی سبز و دوم ابیض اگر کرم

سبز هر جا که بمالی موی برآید و اگر کرم سپید بمالی موی را ببرد اگر زهره زاغ

با کافور در قضیب بمالد بزرگ شود باب سی سوم در منفعت هدهد جالینوس

گوید اگر خون هدهد با مازو تخم چغندر خشک ساخته با روغن بساید قطره سیماب

دران بریزد زن با خود دارد بعد از چهار روز جماع کند البته بار گیرد اگر مغز

916 هدهد با روغن کنجد در دهن گیرد درد دندان زشود دارد هرکه زبان هدهد (هدهد را)

بخورد فطنتش زیاده گردد اگر سر هدهد را با خود دارد و با هرکه جنگ کند چیره

گردد اگر خون هدهد در چشم کند درد چشم به شود هر که ناخن هدهد را

با خود دارد در چشم خلایق عزیز مکرم باشد اگر پوست هدهد بر سر بندد

درد سر را دور گرداند باب سی چهارم در منفعت مار جالینوس حکیم گوید

اگر پوست مار را بسوزانی با روغن زیتون بیامیزد و یکقطره در گوش

بچکاند درد گوش دور گرداند اگر پوست مار سوده کرده در چشم کند

بچشم

چشم صاف روشن گردد اگر پوست مار با روغن زیتون آمیخته بهر عضوی مالی
موی برآید و هر حیوانی که مار خورد استخوان وی در خانه دود کنند مار آنجا
نباشد باب چهاردهم در منفعت گژدم اگر عقرب کوفته بجای نیش دم گزیده
عقرب باشند به گردد اگر گژدم را با روغن زیتون با کاو بجوشانند و قطره
دران گزیده بمالند به آید اگر گژدم را در خانه دود کنند همه گژدمان از و خانه
بگریزند اگر آب ترب بر گژدم بریزد در حال میرد باب سی پنجم در منفعت 817
زنبور اگر کسی را زنبور گزیده باشد آب حضرم و مرداسنگ رزد بر روی
مالند دران لحظه به آید اگر شاهضرم را در خانه زنبور بسایند تمام زنبوران
ازان خانه بگریزند باب سی ششم در منفعت خایه مور هر جا که بجای موی برنهند اگر
خایه مور در طعام کنند هر که بخورد تیز آید اگر دود مور بسوزانی موران دور
بشوند باب سی و هفتم در منفعت مگس اگر مگس سوخته با روغن زیتون در
موی مالند سیاه گردد اگر چیزی گزیده باشد مگس از آنجا بمالند به شود باب سی هشتم

در منفعت ملخ اگر کسی ملخ خوب سوخته در میان ملخان اندازد همه را از کشت برند اگر

ملخ سبز بر خداوند دان تپ بندد تپ دور گردد با ذن الله تعالی در منفعت دیوچه

هرکه دیوچه خشک ساخته با پیه بر قضیب مالد کبیر شود اگر دیوچه را در شیشه انداخته

در سرکه مالای او ریخته و در زیر سر کسی اسب پنهان کند بعد از چهل روز بر دارد

و بر هر جا که مالد موی سیاه آید باذن الله در منفعت عنکبوت اگر عنکبوت در میان

کندو بر خداوند تپ زده به بندد شفا یابد اگر تار عنکبوت بر زخمی نهی که گردد که

خون از و در حال باستد تمام شده رساله در معرفت خواص در نصف جالینوس حکیم

تمت تمام شد کتابه صحیح

۲۴۲

ترکیبهای جیده در بیان احقاف

بیار دو بیخ جاسون ابیض با شهد و کافور در چشم پاک کند و فتیله بنهاد

دیگر بیار دو خشخاش بوست او گرفته خود حرد یکجا کرده به بیند و در شب کشند در آتش

جراح

چراغ کنجد بسوزد چون تمام بسوزد بعده تمام را بگیرد و در یکشنبه کل و این اسفنج

آورده در میان کافور اندازد و خاکستر او نگهدارد وقت کار مایل را غسل کرده

در میان کف دست راست او بمالد و کنجد تل و بر سر انگشت دست راست تکیه دهد

پس پشت نیز طلا کند و دست راست بر روی مایل نهد و فتنه نماید مجرب

بیارد گربه سیاه نر یک روز یکشنبه وقت خوب بکشد و در محل دفن کند که اطلاع نخت

نباشد بعده هشت روز بیرون آرد چه گوشت و پوست ریزیده گردد استخوان 819

او گرفته جای خالی رفته تنها نشسته برهنه بوده و آینه در دست چپ گرفته

منزل ساینده نزدیک خود نهد یکان یکان استخوان ببیند سوده کشند در عکس

چگونه کنند در آینه که روی ننماید او را نگاه دارد وقت حاجت برآرد

بیارد گربه سیاه نر یک آورده در کرسنه داشته بعده او را مسکه ماده گاو

سیاه نر یک که گوساله هم سیاه بود روز یکشنبه بخوراند و لحظه گذاشته و مرده و باز

او را در یخته کاسه در زیر او نهد آنچه از دهن او برآید در سر او می کند جل نیز در روز یکشنبه

بوقت کار در چشم کند او همه می بیند او را کسی نخواهد دید

بیارد کدل را روز یکشنبه برای محبت زن و مرد زیج کند بعده در آتش انداخته

خاکستر بکرد اگر عورت بمرد و دهد غلام او گردد اگر مرد زن و دهد او کنیزک مرد

گردد هر چه داند عمل کرده و تجربه نموده بکار برده است

820 اگر کسی زبان بوم آورده در آتش سوخته خاکستر او در میان طعام زن

بمرد یا مرد بزن بخوراند اینهم خاصیت کدل دارد هر چه داند کند

بیارد روز یکشنبه اگر پای آب خویش را بشوید و قدری از آن آب بر کند و زن

بخوراند زن واله گردد و اگر زن آب خود همان طور از آن آب بیاری

با خود برکند زن مرد را بخوراند مرد چنان عاشق گردد جدا نگردد

بیارد روغن خراطین و روغن کنجد هر دو را دو به نمود بر ذکر بمالد دراز شد

و قوی گردد اگر نامرد باشد مرد گردد

اگر سنبل جهر و شکر عسل بمالند با روغن یاسمین در بن نیز جز کیر کرده

برای لیپ دادن اسکندر فلفل دراز درم به مار ماهی در اندکی اس بخورد و شحمش دارد

فرو مال بر پشت کبر ترار چون چربی حوت اندر رود یقین است مرد لش

فربه شود باید این چهار را اگر کسی در جنگ رود با غسل باید هفت پر پان

هر پره ۷ پان بر هر پان یکبار این چهار بخواند بعد همچنین خوانده تمام برگ بخورد

تا سنگ ریزه بگیرد و بر هر سنگریزه یکبار بخواند پس خود بپندارد و ریزه دوم با و پس

زیر دست سویم دست راست و چهارم چپ دست و سه ریزه در سر محافظت 329

نماید هر جا که برود فتح و ظفر یابد و بروی بلا نیاید مجرب آزموده

باید خرچنگ در روغن زیتون جوشانیده بمالند و در چراغ نهد و فتیله

برابر او افروزد تمام برابر گردد در نظر مردم تجربه نموده

بگیرد هفت ملخ در روغن زیتون افکند و در چراغ دان نهد بر افروزد

در خانه پرواز کردم نماید تجربه نموده و مجرب آزموده

چراغدان از زهره بسازد و از پوست مار فتیله باریک نموده بروغن نفط چرب کند

چهارپایه از این چراغ برافروزد بر چشم مردمان چنان نماید که خانه پر از مار است
چراغدان سبز سازند و چون مرغ سیاه با خون خرگوش و در آن چراغدان
ریزند و روغن زیتون بر سرش ریزند و چوب شاینده فتیله برافروزد خانه بر چشم
مردم منقش نماید مجرب آزموده بکار برد

چراغدان از زهره بسازند و روغن را ازق و زنگار در میان روغن
822 زیتون چوب شاینده ریزند و فتیله سبز و در کاغذ برافروزند هر کس هر چه در آن
خانه باشد تمام سبز خوب نماید تجربه نموده آزموده

ترکیب چراغ سوختن بابت مسند علی ملک و دستور ممالک که در قصبه ارکی کعنه
بود بیارد بیر بهوتی و زالو بشرطی که زالو فربه باشد و علامة نه خورد شود
و ماده بزرگ شود و هر دو طرف زالو را با ریسمان بندد و در سایه خشک سازد تا که
نگردد بیارد کبریت باریک ساید و بیر بهوتی نیز در سایه خشک نموده بساید و بته کتان
پیدا کند بعده کبریت و بیر بهوتی هر دو در بته نهاده زالو نیز میان بته نهاده

بیله

ملیته سازد در روز یکشنبه روغن کنجد بیارد و یک ظرف دیگر بیارد و در روغن بزیده باشد

یعنی نو باشد و در ان ظرف چراغ روشن کند و در پس پشت بیاید جای ار مود ه

نموده مجرب ازموده است تجربه کند تا تواند

بیارد سرمه ابیض و در شکم کبوتر کرده بر آتش که هندوان مسوزانند بران

آتش بریان کند پس کشیده بخون گربه سیاه خمیر نموده در چشم کنند از نظر آدمی

غایب شود تجربه نموده و تجربه کند ازموده است

بیارد در روز یکشنبه بچه کلچری سیاه در قفس اندازد و خوراک ارد و روغن خورانند

تا که بر سر او بوپ براید در نظر نماید او را از قفس براورده بوپ او را

براورده در فیل یا جای دیگر بکند درد هان گیرد از نظر آدم غایب شود

بیارد کبوتر بسمل کند و شکم او خالی نموده و سرمه سپید در شکم او پر کند و بدوزد

و در محلی که هندوان را سوزانند بعد از سه روز براید بستاند و با خون گربه

سیاه خمیر کرده حب سازد و نگاه دارد و بوقت در چشم کند غایب شود

823

بستانند بد حریر که دار رشته اورده بچراغدانی نو نهند و روغن کنجد بر او ریزد و

و کاسه خام آتش ندیده بالای چراغ نهند تا دود بر وی نشیند بعده دوده بگیرد

با آب خالص کف بر آورده دختر مالد و عزیمت بخواند دوده بستانند که بر کف

دست دختر لشکر پادشاه آید هر خبر که پرسد بگویند دعوت اینست اشتطن

انکر کبوش شال ششش حروش قرمطاش مرمون میمونه اجب یا مسطرون بحق

شمح الحق و لا نس حاضر شو حاضر شو

حاضر آید سوال کند

تمت تمام شد

۴۳

825.

826

829

8207

voegens het heyligh avontm[illegible] N. N.
de [illegible] [illegible] [illegible]
werden [illegible] als [illegible] [illegible]
[illegible]. Jacobs [illegible]. Dirksen
[illegible] [illegible] [illegible], [illegible] [illegible]
[illegible], [illegible]. Cleirius. [illegible]
1629.
Schaep sijn op 5 [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible], [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

83º

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ligna.

ACADEMIA RHENO TRAIECTINA.

a. 1018.

831

Arab. 24

832

Liber Persicus de arte Scribendi.

Hs.
1 F 14

Codd. mss. orient.
N° 24

Kast I Pl. F. N: 14

GESCHENK
VAN
DE VROUWE WEDUWE
VAN DEN HEER HOOGLEERAAR
J. C. SWIJGHUISEN GROENEWOUD.

1472 *(Orient. 24.) Charta. 4°. 824 ff.*

Opuscula de alchymiâ, medicinâ et physicâ, Persice.

Opuscula ut videtur serioris aetatis. Primum exstat p. 1—59 et inscribitur *dar baján tarkíbát chaurdaní*, secundum p. 65—194 *madjmu'a aç-çáni'i* [1]) vocatur, cui p. 195—224 simile opusculum accedit. Pag. 225 novus tractatus incipit, in 7 capita divisus, quorum singulorum argumentum deinceps desumtum est ex operibus

1) Alibi p. 67 *adh-dhái'i.*

virorum *Hamído d-dín Nákurí, Solaimán Hindí* cet.; desinit p. 268. Pag. 273—317 sequuntur *abját dar Chímia.* Inde a p. 321—376 reperitur opusculum *tidjárat Schahriárí* dictum, auctore *Schahriár Pársí*, in 20 capita divisum, quorum Codex non nisi 7 complectitur. Pag. 385—400 exstat façl sive sectio e libro *makálído l-konuz.* Pag. 401—544 legitur opus *madjmu'a aç-çáni'i* [1]) vocatum [cf. supra opusculum p. 65—194] et in 40 capita divisum. Pag. 545—802 exstat magna collectio praeceptorum. Pag. 803—818 *Risála dar ma'rifat haiwánát*, complectens 40 capit. Pag. 818—824 denique quaedam praecepta adduntur.

Codex anni notâ carens, totus scriptus est a *Scháçafí* (p. 541 *Scháh Çafí*).

E bibliotheca v. cl. J. G. Swijghuisen Groenewoud. Donum ejus Viduae.